۳۹

رسائل قطب محی و دیوان

بسم الله الرحمن الرحیم

الی الاخوان الذین کثرهم الله وبارک علیهم اجمعین

فلما انعم الله علی اخواننا بما یسیر لهم من الاجتماع والانفراد واما ارض
اخوان ابا و لطیبة وعمرهم بیوت العبادة جنبا او ادا شکر الله عز وجل وشهدا
بسنة السلف فنقول الحمد الذی رضوان الله علیهم اجمعین ان نقدم بین یدی ذلک
خطبة وموعظة حسنة فنقول الحمد لله الذی بنعمته تتم الصالحات وبرحمته تنزل البرکات
وبتوفیقه ینال الخیرات ومنه بنعم العقبات الذی جمع بین القربة والانس
بعد الوحشة والیسر بعد العسرة والفرج بعد الکربة جعل للسالکین دارا دار قرار او
افام لهم بعث [illegible] والاح لهم شواهد الائتلاف وازاح عنهم دواعی الاختلاف
فاصبحوا بنعمته اخوانا وتمسکوا بحبل الله جمیعا ولم یتفرقوا فرقانا بما هداهم الله [illegible]
نفحص ما بینهم من العیوب فما دا کنفس واحدة [illegible] الفطرة الاولی [illegible] ثبتهم الله
بالقول الثابت فی الحیوة الدنیا وفی الآخرة نشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له
وان محمدا عبده ورسوله شهادة [illegible] مخلص [illegible] ستار [illegible] علام الاسرار
الالباب فرد [illegible] وصلی الله علی محمد المبعوث [illegible]

المقفلین ذکر

اما ما دست از بسیاری مباحات بدارند مکر عفت که حاجت میان بکس وحی بات
مکنیت مکر در جنس ملکه عفت حاصل شایسته البته در مباحی فتد بلی بعد از انکه ملکه
عفت مکتسب شود در راسخ کرده واز تزلزل آن ایمن شود واکر شخص توسع کند در حفظ
شاید و اینکه فلان مباح است و فلان محظور نسبت با او باشد اما نسبت با کسی
خام که ملکات فاضله وی را کتب نکشته همه اینها محظور است بعضی بالذات
وبعضی بالعرض و مثل این مثل طعام است که بعضی از او ماکول و غیر ماکول است
بالخصوص است اما نسبت بمریض همه غیر ماکول است الا آنچه طبیب تجویز فرماید
وکمان نبرد که موجبات منکرات در شرب خمر و فسق و سرقه و قتل نفس کذب و کنوا
و کند است وا و را ملکه اشتها از اینها حاصل است برای انکه منافی لذت
از اینها بیرون است و غیر صدیقان را ملکه اشتها از آن به حاصل است
و مبتدی را خود وهم چگونه در ذهن توانند بود و که ملکه اشتها او از منافی این هره
چنان را راسخ است که اگر موجبات آن متراکم شود و دو عهده بر او مستطیل
شود و در آن به باشد و خود در التفات توانند داشت فنون غرور و شیطان
در کمتر رو و تدبیر که بعضی نقاب از طریقت مشغول میدارند که بلوغ بدرجه عفت
و تقوی مطلبی است عزیز و صعب المنال بعید المرتقی واو صناعتی از
صناعات با مستحضر خود را تمام آن نتوانند و روز ... کسب آن کوشید
و برادر ... آن میسر شود و چگونه طمع کرده که صناعت تقوی که
از اشرف صناعات و از غرر ملکات است و ثمره او اعظم ثمرات است و
شرف صناعت بشرف ثمره است چنین است ان ... و طیفه
سالک نیست که التزام حصن کند علی الاطلاق و سخن با کف اصل و نفر
او باشد اگر مرجب دینی را ... به سخن گفتن از سخن گوید والا خاموش باشد

بر وصول بر آنکه اصل طریق را و سخن گفتن عیبی است اما اگر از سخن ناگزیر باشد بگوید که هر سالک
که طریق خود بر آن بنا نهد از سالکان شد و صحبت نیک از ارکان
او هم که بنا سلوک بر آن است و اصلاح کلی سالک را دوست و اگر [illegible]
از گفتن شود و هم خواهد کرد [illegible] و اگر چنان شد و [illegible]
و درست شده که یکی از اصحاب سنگ در دهان نهاده بود تا از آن
از سخن گفتن باز بسته و درست شده که کسی در روز احد شهید شد و سنگ
بر شکم بسته بود که از گرسنگی [illegible] و مادرش خاک از روی او پاک کرد و گفت
هنیئا لک الجنة بحضور رسول الله صلعم فرمود و هم میداند شاید که از سخن [illegible]
در آنکه او را الف [illegible] آمده و منع [illegible] و از خبری که او را و را [illegible] زبان [illegible] و
در وصیتهای [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ولا [illegible]
و ان اللسان [illegible] علی صدر [illegible] [illegible] [illegible] اصل [illegible]
و حسن [illegible] [illegible] [illegible] والعقل [illegible] و دلیل العقل
الاستغفار و دلیل التفکر الصمت و در وصیتهای [illegible] است یا اباذر [illegible] علیک
فانه [illegible] [illegible] الله [illegible] [illegible] ان [illegible] علیک
علیک [illegible] [illegible] و ان یطلع الله علیهم [illegible] علیهم
ولا [illegible] [illegible] الله [illegible] المومن فان [illegible] عند الله [illegible]
و ایمن اگر کسی خواهد که بوصیت اول او عمل [illegible] نشود و ما [illegible]
بوصیت کند [illegible] در ارکان او [illegible] آمده است که
باید که مجلسی که در آن لغو و لا یعنی باشد کمتر نشیند و حاضر نشود و در نهانی
بر آن [illegible] کند و اگر از [illegible] بهانه آید [illegible] کند
و حق [illegible] وصف [illegible] الله [illegible] کند که [illegible]

بهمنشینی

بهمنشینی اولی‌اند از زندگان اگر از زندگان کسی باید که با وی در ذکر همراه
همراه [illegible] کند صحبت او بر خلوت اختیار کند و اگر [illegible] خلوت از غیب باید
[illegible] پوستین [illegible] آمد [illegible] و اگر چنین کس نیابد تنهایی گزیند و از
در میان جمع باشد بدل [illegible] [illegible] [illegible] با [illegible]
بگوید و چنین [illegible] و عزلت [illegible] و بیداری شب و صیام ایام [illegible]
اهتمام [illegible] ارکان از بر سلوک [illegible] در انجام [illegible] سالک [illegible]
ان ارکان [illegible] باید [illegible] کار تا می باید گذشت [illegible]
هدایت [illegible] [illegible] خود [illegible] ای دوست [illegible]
و پیوند [illegible] دوست [illegible] و [illegible] هر کس که [illegible]
در مانده‌اند [illegible] [illegible] [illegible] هیچ هیچ کس [illegible]
نباشد [illegible] چنین [illegible] در مانده [illegible]
در خود [illegible] اول [illegible] مشغول [illegible]
از خود [illegible] که در خود تمام نشود [illegible] زیاده نباشد
[illegible] که تمام [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
آنچه [illegible] خوانند [illegible] در حدیث
قدسی درست شده [illegible] فالزم [illegible] طبیعت [illegible] و
[illegible] طبع [illegible] [illegible] الهی [illegible] خدای
ترا [illegible] [illegible] چون او [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible]

نشود و انرو را گر الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین و بدانکه دنیا
صفت اینها آرزو نیست و دور باد و کرا اینها دنیا را دنیا باشد برای انکه
دنیا بی‌وفا و ناپایدار است لاجرم اینها را او زشت باشند که اینها طبیعی آنها
باشند و دوست صاحب وی و پاینده باشند لاجرم اینها او را زمنون فی مدخانه
و ناپاینده‌های دنیوی فانی محتسبی باشند شنیده‌ای که فلان قوم ای دوستان
مهربان اما چنانچه درست کم دیده رسول خدای صلی الله علیه و آله
و سلم مثل ما کسی را مثل ابل نه و که از صد شتر یکی را جز نباشد
که سواری را شاید که اکثر رای حملند اما حمل حال الحطب فی جیدها
حبل من مسد ای دوست مرد را کرمان فکرت خود را و دیده عبرت را
برگشای تا ببینی که صحبت و رحمت و رای صحبت از ... باید و شنید
رای تو شرح کردمی که صحبت و رحمت برای صحبت اما این شرح در تناقض
نامه‌ای کرده که با خرسند و اسلم و پرسیده بود که ترک کرده به
مشابه عامه است با منطق و دگر او ل... فرق بیان نکرده و مباح هم
چون ترک مباح شرار الله این سبب تجت است صواب اینکه ترک
مباح لله مقصد نیست مگر انکه فعل آن مباح معصیت کرده است با موامع ...
و فی فقدها و الشذب المر ترک حرام و المکروه حاصل نکرده ترک
او من حیث هو برای خدا مقصد است و مباح ترک او من حیث
هو ابراری خدا المقصد نیست هر خدا را رضای هم ترک او من حیث
هو نیست و امثال در فعل او شدکی دستها به پیشکر در وکی مدارا
خدا خشنی میکنم این خیر نیست عو صفو الی المعنی برای انکه تو ذکر خدای
عزوجل دوست فرد که شی و بالش نیست که دنی یک این است

واصلهما احب الی ان دیگر نیست و کذا ذکا جانب
الرکن و الله اعلم   اما المکتوب الذی کتبه الله ما المحاسن
نوشته بود و گر آرزوی او و جهان آن است که شناخت خداوند جل جلاله
حاصل کند ما رضای او تو اند جست و مالکی را نشناسد و خوی وی بداند
چه داند که چه چیز موافق او است و چه چیز موافق او نیست و نیفضا او صحبت
و خدایرا ما همچنین که ره آورده بود و اکنون چون او را رغبت و رسالت
تمام است و از روی حد و تفکر و بی ناخته طریق حصول این شناخت
او را در آموزیم چنانکه از پیغمبران خدای علیهم السلام ان ما رسیده
امید که خدای عزوجل او را یاری دهد بسلوک آن طریق همانکه
در حدیث وارد شده که خدای عزوجل بنا و دیده که تو بی آسیب بر باشند از
آدم نفاده الله عن التشبیه و التعطیل لیث کمثله شی و هو السمیع البصیر نقص
تو نیست نزد شناختن خدای عزوجل از نفس خود و لکه کسی که
جز انقضا بیکنند و فی انفسکم افلا تبصرون و از زبان پیغمبران که
را جز نقضا تواند بود و دگر از آن عرفت نفسه فقد عرف ربه و کو نه خدای عزوجل
هیچ کتاب از آسمان نفرستاد و الاکرد از ان الحق تو ذکر بان ای
اعرف نفسک تعرف ربک و نواز خود دانند و هر کس از خود و در بند
که نفس آدمی میقضا تفکر و نفی ترک میکنند و خواهد که هرچه خود داند
و در شهک بید و کل امر راجع باشد پس از این مرتبه شناس که صنعت
خدای عزوجل چنین باشد و اعضای ای اهمن باشد که هر چه او نیست
شهک میان تر در خدا رو و از منفرد باشد بار و کار جوهر و همه اجبای
است و دست داد و دگر مشغول زنهار چنانی باشد که نیز تو از انکی کرسی را دور

اسم جز

نسبت خوبی با آن پیش او پس چون آن شخص رضای او خواهی زود و در این باطن و
و استهلاک که نیز دارد در مقام اجمال و در مقام تفصیل هر مقتضا که نفس تو کند
واحد بعد واحد رضا که نظر آن کجا ثابت چرا ابد بود و حب النفوذ و
بان رکن موجود و پس زود نظر ان اقتضا و خود و کمول شده و در آن عمل مقتضای
ان و اینست ان قالب که ان شاء الله در ذیل بیت سفر فرموده اند برای سالکین
که هر چه سالک را پیش آید از نفس عرض باید کرد و هر چه مقتضای او در آن
باب ان باشد عکس ان عمل کند و سر این ره کاملی حقیقت بر تو روشن
کردم هر آدمی برای آنکه مخلوقست بر صورت رحمن بمقتضای تخلقوا باخلاق الله على التشبه
ما لحد الله آن دو و سیر ترقیه مقتضای نگند شبیه مقتضای نفس گرد و بر صورة رب
و چون حب نفوذ و رای ثابت است خشنودی از و یا اهل حال مملو و کرا اول
اقتضا را و خود و بکنی نکند در باب او عزو جل و در آن هر چه و اثار کنند
و از اینجا معلوم شد که بکمی کشیده که عمل سنت رمکت علی ما ثبت فی الخبر و بی
سطر چند سوال است که سایل کنند لمی اگر ظاهر این حکم در همه مقتضیات
جاری نیست بشند آدمی را اقتضای ضرری در خوردن باشد حکمو برای گفتن که
بنظر آن رکن ثابت قل هو الله احد الله الصمد دوم اینکه چون از آن
لازم است که مقتضیات که او را مقتضی حسن على الصوره است باشد او را خود
صرف کند برای کمالی نفوذ صفت او بر صورت برای چه واقع شد و مبدا
این مقتضیات که ثبوت شباهت کرده فی الحدیث [illegible] الله
على التشبه برای او موضوع گشت چون مقتضی آن است باید که مکمول [illegible] و
و در حکمت وجه و فرق [illegible] نباشد دو هست سیم اگر [illegible]
او [illegible] باشد بدفع سایر مقتضیات [illegible] بر

مقتضای جبله

جبله مقتضیات نفس است و عمل بمقتضای آن واجب برای جواب این سوال
اول است که اقتضای ضرری خوردن و نفس مراد ازین جمله که مقتضای ضرری خوردن
واقع است برای کمال و حفظ که درست و دان واقع است بی جواب
ان اقتضا توسع و بلوغ مراد درست و همین اینجا ثابت ان الله بالغ امره و
جواب از سوال دوم اینست که کمال مقتضیات مذکوره را دوام و بر وجهی
باشد که منافی تعوید باشد نهیست و این در بن شک و خیر است که برای حق
حسن مخلوق على الصوره نه بان مخلوق على الصورة وجه ما هو و ملکها هو دیده
هو و کما قال بعضهم طلبت ظهور ما ابتیک تما وما ان تکون ولا لظ کنتما
فان [illegible] فانک [illegible] وما [illegible] اما [illegible]
ز عطا احسن منکشف شود و اکشفنا عنک غطاک فبصرک الیوم حدید و دوام
کما هو علیه دیده شود و [illegible] شبر اجل باشد و شبر اخو و [illegible]
دیگر [illegible] بشارت بکو و [illegible] الخ ما ذات خود بود و [illegible]
برا و [illegible] عمل بمقتضیات آن منهی عنه نیست در موجب
خشنودی حق ای عزو جل [illegible] و لهذا المؤمنان [illegible]
موسع [illegible] لهم فیها ما تشتهیه الانفس و تلذ الاعین پس آثار ان
[illegible] الموضع [illegible] ظاهر [illegible] اگر [illegible]
مشهور است که با یکی از اصحاب خود گفت که [illegible]
[illegible] باشد [illegible] گفت [illegible] است
که ایشان [illegible] بهشت [illegible]
[illegible] و چون این سخن بشنود [illegible]
فی الجنان [illegible] این بشارت [illegible]

حقوق است که واجب است بر سبیع خود و مبین است زحمات او و درعی بود
خود همچون دیانامور و هرچه از سوال بسم است که الکل و شرب والمثال
آن مرز حیث انها معوضات است النفس ازالقاب بنا به کرد و از ادیرد و از الحاق
بایدکرد و کرامر حدیث است رحمت او و از بن بر من هم شبنه ترک منت هم
این برین و هو رسعفی ترکست صدف معتقدای نفس است حسابکم که بهین بر
عبدالله فرمود و کر هر عمل که تیمات کنند بلا بنت رنفس و هر عمل که
بامتثالت کنند مرحب بود رنت از خدای عزوجل و اگر هم عار دارد
باشد اگر کسی سوال کند که تناول الکل و شرب کنیم بدانکه ما حاضر باشد از
نمالت خدای عزوجل از رحمت او که بهر لا توم لنا رحمتها هم که غرت
رحمت خدای عزوجل انجا نباشد کش و نام خود و بدان در خوبی عامیان
و بدان حیثیت کنی و اگر چه این نام درین حالت تر ز ایمان شود و اما تمامی میان
در میان دم که تناول الکل و شرب چه خوشبند زهد بیکلادی این نام بر نوشته اند
چه عمل در حیث حال بند اکنون اهل ذر رخیر بینند و صد نقایی که اهل عقبت
و طاعات تند هر که باین غفلت مبتلا شود که کاری بی خبر زانکه کنند آن را
تا تماشای صفحه‌های بند که چون زمانی در طلوع کرد و هر ابا الکرتیب
مناسب حقیقت از کهیجو حاضر باشد نه رسبیل کهیل و نه رسبیل
السقی بساکم حال باشد با حاجت و هم دالک الطاف کنند با نی
مساورت و وجوه بر مبادلات انم است   و دیگر الماسی کرده
نموده که تا مرکز در این شرح علوم حیثیت کرده ام و وجوه زلود ده
که الحاقی رود رکسل و سبیل و شستم هر یک بکدام طایفه تعلق دارد و در آی
در کاستیم بانجر کنند و بان رتقاع یا بدحتی عمر ما دم منت انگار نشسته ام

دیگر السماء

و به گونه نوشته ام اما چون تر انقطاع است برای تو شرحی از آن درین نامه بنویسیم
باذن الله تعالی بدانکه مومنان دو گروه هستند محققان و اهل کر اهل قلب و سالکان
صادق که اهل سمعنه قولهم است و آن نحو دالک لو کری لمن لهان قرب
او القی السمیع و هو شهید و طایفه اول را سابقون میخوانند و عباد الله
المقربین و اگرچه این القاب به کمال بر یک فرقت دارد و هست اما هر لقبی
جهت بیان صفتیست چه الحاق تسمیه ایشان به سابقان از روی اخص این آن
است محبت برای آنکه محبت کرم است و کرم مقتضی سابقت و سرعت
و مبادرت چنانچه از خدای عزوجل برای ایشان بهاد اینست این صنعت آماده
فرموده که سلسبیل نام دارد و برای آنکه سلسبیل بطبع گرم است بمثل حال
و ملایم مذاق ایشان است سلسبیل بر گوینده برای سلاست و سرعت انحدار آن
چنانکه سلسبیل بیاره به سبب هایی که و وارد است و سلسبیل اوکت سلاست
و تسمیه ایشان بعباد الله از روی اتصاف ایشان است به رضا برای آنکه رضا
و ترک تصرف و طبیعه بنده که و اقتضا و کمبت اللهند و اینکه از ایشان نزدیک کلاما
که مفاضلت از جمیع منقبت که و وصف ایشان مار صافیه که مبنی است بر این
و سکون فرموده قوله تعالی و از احاطهم هم الجاهلون قالوا سلاما و چشمه که از
ایشان بیاد رشش این صفت آماده شده کافور نام دارد و برای آنکه رضا
بارد است و مقتضی سکون و طمانینت بر عکس محبت چه محبت از دست و از آن
متوحد تحصیل شوق و است بیش است و متحرک و رضا صاحب ت رضاعت
المتعالست بوجه و بیش عاد است و ساکن محبت از وی پیش از آن حجت
ان آن دیا و ولهذا گفته اند محبت همیشه مشتق به متقدم است و از مشتق ادراجه
متقدم این بار مشتق او به دوم است که متقدم است از انصار دوی مان دارد

جهت اعتدادی منتفی است و بر حوصله قابل است و چنانچه اهل رضا بار و بسیارکننده ملایم
مذاق ایشان کافور است که در صعابت برودت است دیگر سوال کنند که طعام
بهشت که خورند در رحم‌های بار و دهند و میوه و در رحم‌ها بدهند و در انکار این دعوی و از
برودت ضرر بار نیست که هر چند خورند که مایه عزیزه آید اما واردات برودت
عزیزی از اعداد انگیختن ما بدل دهند اهل کرم بسیار و خواکه آید و خیرها بنوازند
و واردات اهل محبت و برودت اهل رضا و کیفیت عزیزی صحبت که هر چند از دو
اتفاق میزد و فوت حیات بهتر بار آورد و حیات آب هر چند سرد زیاد باشد این
ادخل باشد در حفظ صورت ما بر و آتش هر چند گرمتر باشد این ادخل باشد
در حفظ صورت آنچه محتاج ادب اند و واردات محبت و برودت رضا
در تسلیم به اعدا اعدا و واردات شهود و برودت کمالات وجود و وحدت
بحیث و این واردات و برودت نه عزیزه صالح است روح را بلکه انگور انگاشته است
بلکه جسم را عدل حرارت و برودت به نوعیه مقتضیات مزاج مقتضی تو را ما تو تا بر ای ابد
از جسم و عقل آن اعاده که رده کمال کمیل و کافور که در فصل منزل ان فی الظلال عظیمه
و از رحمت هذه و چنین واردات جسم منضم شود و حرارت شهود و او را افزون کشد
افزون تا که پیوسته در حق وی افزاید و در فرش نرم کند ابدالابد و همچنین و ابد
عشاق با برودت کمالات وجود و فقد و فوقش تربیه کم العذار را و چنین
از واردات برودت نه عزیزه صالح است هر چند شهود و یا به زمین رسیم
افزاید وصف در حیات که با تیز الموت مشغل سلطان رحمت او دعام الظلام
وتسمیه بان تعویقی نظر بعضی است که ایشان زیات از قرب تا بسیار
ذات بیرون از ترین صفات و التفات کمالات و تعینه بلکون و کمالات
و این اشرف الالقاب است چشمه که مادرش همچنین حسبان شمه شده

تسنیم نام دارد و که مشتق است از تسنام که نام زرده کوه و کوهان شتر است
و آن چشمه است که از اعلی مقامی بر آید اینجا که منتهی اطراف و بسوی اطراف است
و از کیفیات متضاده بیرون و بطبع گرم است تا کحیل بیانی و نه برودت
تا کافور پیایی و تر بیفزاید از آن چشمه در بهشت نیست و از زیر عرش آید و از
هو المقامات اهل بهشت فرود آید و چنین طرف هر کس پرسید بار است
و آن عمومی مذکوره هم جهت خواص بیاید که اهل حق و اصحاب یقین اند ایشان را
صرف است دهند اما عام مؤمنان که اهل سعید نسبت عمق آن به آن شان باشند
که از آن صرف صرف کشته اما که علاوه الفاسع و بلوغ حط که ایشان را اما اهل دل
تا بهشت چیزی از آن ها بهتر است ای امیر به حیات که در قرآن مجید فرموده که
إن الأبرار يشربون من كأس كان مزاجها كافوراً عيناً يشرب بها عباد الله
و فرموده و يسقون فيها كأساً كان مزاجها زنجبيلاً عيناً فيها تسمى سلسبيلاً و فرموده
الابرار لفی نعیم اینجا که و مزاجه من تسنيم عيناً يشرب بها المقربون و در این مقامات
اهل سمع را که عام مجلسها سند بسیار و ابرار و فرموده اگر چه در مقام تطبیق ابرار
یا اینان عباد الله و اسع است و اعلی است بسیار سابقین در اصحاب یمین با آنها
موهین ترهیبا امر ابرنها اولو ... الا الحصیار و ارسیم
اما دوش نه الله الامر کی الذی لسع آنکه در برجهت
بشر از من الاحزان الالهی سلام علیکم و رحمة الله و برکاته چون او حی را
مرد و امیر و اجز و عامل بشود و وفا ز پیکر دو بحث محتاج است
رسید آری که نجوات رادو دو زنده که منزد و چون که بحرز شود و قوی کوه است
با دو راه نیاید تا چون آدمی که نجات رود و آل بیند را جارس رو باشد
و چون بیمر دان زنده و وارث او و ضابطه منع تا او و حافظ بار بانه کان

او باشد و چون از خود عاطل و غایب شود و آن جز حاضر و ناظر او باشد و
چون در خود و فا نرسد و آن نوری حاضر حال او باشد و با مراد او باز رسد نور
پرور دگار بر ما محیط است و در بحر لطف خود ما را از جنب میفرماید و
چون ما را و حسّی از وی بنماید نوید لطف او ما را از پس می کشد چون نفس ها
بر ما طغیان میکند به هیبت قهر او را که تمام میدهد تا با جای خود می نشیند
پیوسته خاطرهای گوناگون ما را از [illegible] کند و رنج در قوه [illegible] لطایف
حکمت بفعل آورد و هر چه را از در غیب میسوزد و آدمی را در جنونها
و کارستانهای عجب می کند و اشکال جبروت وی را می نماید
دورهای عزت او وی که ید و این صورت هر کس را دفع شود دائما علی [illegible]
دانند که صحبت که رنگ [illegible] حاضر شود و صاحب رنگ [illegible] دیدنی باشند
و طفلان بعض [illegible] در نیز نیندیشند که صحبت که گشت و کی است و دوست
حفظ و تقبیل کرده باشد العفو [illegible] و سایر اخوان و سالکان ارض
بدانند که چون آدمی از در یکتای شد [illegible] و فرش [illegible] ره
و پرش تنها بر او و دارو گرد و آن نهایت کمال جبروت است اگر [illegible] نبیند
و پای دارد و بخط هر [illegible] از آن برسد و با هر دو [illegible] کرد و و دادور را
در کشف هر [illegible] مدر رند [illegible] حجابات از ظلمات [illegible] او و از [illegible] حب
رفته و در صحبت [illegible] که مسکین [illegible] بانی [illegible] کردد و
اگر [illegible] به دعا و تقبیل حفظ و صون او می [illegible] و دعا [illegible] نکنند
در [illegible] لطایف و الطاف او در [illegible] آینده باید که چنانکه
در صحبت [illegible] از ان [illegible] نگریزد و در [illegible] از ان [illegible] بگریزد و خود را
نگاه دارد و چون [illegible] کند ان [illegible] حال [illegible] دی [illegible] کیرند

[illegible]

و نشاب از حق [illegible] بکشایند و وی [illegible] و ممتنع دارند و اگر دل [illegible] بر جواد
از وی پوشیده دارند و بحفظ و تقبیل بار کردد حاصل تنها و اشتغال جبروت
مقتضی رسیدنست از کسی از ایشان [illegible] کرفتی ما که با ایشان انس
گیرد و تنها و اشتغال [illegible] دانش کرفتست با کسی که از ایشان رمد و رسیدن
از کسی که با ایشان انس گیرد و حاصل الکلام [illegible] چون بلای او [illegible] نماید
از ان بنماید [illegible] چون [illegible] بنماید او [illegible] که [illegible] چنین
از ان بگریزید با [illegible] شود و [illegible] چون در ان [illegible] بلا گردد و السلام
علی من اتبع الهدی
اما وصی [illegible] الله الامیر [illegible] الله والدین شیخ محمد امیر الاخوان و المومنین
[illegible] الله الامیر افضل الله والدین محمد   خدای عز و جل بعد از [illegible] قسم
موکد می فرماید ان عذاب ربک لواقع ماله من دافع و از این [illegible]
عجب [illegible] می شنیده و یقین [illegible] که این عذابست [illegible] که از جای
دیگرست [illegible] از [illegible] صارف و مانع نیست اکنون آدمی ضعیف چه چاره
سازد و چه تدبیر کند [illegible] که [illegible] در پس [illegible] حد از [illegible]
مرصاد است و امر خدای [illegible] محیط است [illegible] نفس [illegible] در [illegible] کرد که
او را [illegible] خلاص [illegible] هیچ تدبیری دیگر نیست [illegible]
استسلام می باید سپرد   تیغ [illegible] کورا کردن [illegible] سایه
افکنده است او را تیغ [illegible] نفس که خودی از سر [illegible] فرمان
امر خدای را [illegible] شود و هر چون که خدای [illegible] میکند [illegible] میکند [illegible] او
این [illegible] است [illegible] خود [illegible] که [illegible] کند چه دان
فرع [illegible] کرده که [illegible] شده هر چه کس [illegible] باشند

اما نفس که بگوید ما فطرتیست و رای خود و کمک و خود را آن می‌پسندند و دلدادی
میشان سید برای خود تدبیر می‌کنند و بیش و پس کار خود می‌اندیشند زمانها
فکر فرزند می‌کنند زمانی و اندیشه می‌بوند زمانها این تا عدان امر خدای که بوی رسید
بر نفس نفس می‌رسانند تا اگر نفس اقتضا فرماید بجای آورد و الا امر را چنین خود
بازگردانند آری او را این می‌رسد که امر خدای را موقوف دارد و در صف باب
و اسپند آن آتش کند تا اگر او را مصلحت باشد روا دارد و الا باز فرستد چون خود
نفس را در روا بیشتر کند باشد تا رد نفس کند و ورزد رب در رسید و تا یک
یوم الدین نحکم طرایش برانند فالیوم ننساکم کما نسیتم لقاء یومکم اما نفس را جوار
و دلیل جانبی باید که نخست که ز هشتاد امر رب را اکرم نهند و دو اهل و مال و عرض
و نفس و جان و اول و آخر فدای امر رب را کار بگیرند و امروز که او ز
ایشان ساخت اظهار امر رب کند و هیچ خود را از رب بگیرند و با کار خود را
مستهلک و فانی دارد و امر رب سازند تا همچنین بود رب بر رسید الیوم اکملت لکم از ایشان
جزایش آن ایشان در ربع نهند و کم من کان بکان الله تمام نهاد حلاعت اعضای آن که
گرو این ها را سنور نشدند و هر دو آن ورزیدند تا برادران صادق شده بهد والله
المسئول

لا اعلم و السلام علیکم

اما وعده ولی الله الا من محبت الله والذین آمنو صحه محمد و وعد الله الا من محبت الله مقبل الذی
محمد صلی الله علیها   بشارت با بنده مؤمن را که خدای عزوجل لوا
در جهان تو از آن برگردن گرده که او را از خود دور نده و تو از دیگر
جهان ایشان را امان گرده کنه خوانده و مران تیمار از زمین امان گرده
تا دل از هیچ نه نهد و در اد در ارض مستوی نباشد هر دو که عذاب
روز برارض با رست اگر مؤمن را مستوی در ارض باشد عذاب آن روز را بود برد

و دور از دیگر د

ادوار از دیگر و امانی و بر مستوی در ارض مثبت عذاب جسد و جوی او در ارض
هزاره که دیر او رکی با زجهه ای عذاب مرکه میشود از الطاعوی با است که مؤمن را
در جهان بنا اول تمام زمین تو را با هزیر هجت مؤمن در لامکان نفس مستوی عید
ملک معتقد را که جای لامکان داند و نشناسی که جهت و در کدام جهت خود را
جهت مؤمن تواند بر نهد و اسهات لامکان در کدام مکان توان داشت و جهت
در کدام جهت توان رسید اول ماند دنیا که فرزند بابا و دریا به هر یکی از آن
در کوشت همین ارض با جند در سوی آن کرده و هوای خوارجی او را فرد
کرد شد از اول عمر تا آخر عمر در همان نوع با همان بسر می برد و از هر کس که نشان بری او را
تر را از او آورد و سوی او دارد و فراگیرد در سرادق حرص را دکمبه سازد و اما
انبیا را که دو هزار حکم دیگر نور بصیرت داد تا مشتاهی باشند و بنای وجوش امانه از
حکم دنیا بگردد تا مشتاهی تواند برآمد هر چند در تنگ بیشتری چون او که نیز در بعدان از بدایه
او را رسیده تا تن ز انبیا را که در این نه نهاد جنبت مؤمن حکم و که شاهی تو در امانی هی
ادکم یکو و چنین که شدن قطره در دریا الکمال در اوی خود دیا رینی   چو قطره در ز
دریا بود که بود کجا ماند این در او در یکان از مؤمن انبیا طلب و بگوی تو ما
فان بود که ملف ما بر یقینی که مؤمن از نور کسی نکرد و والا دنیا را از نور آورد
حسابکم تو دنیا را کف در هم آوردی تا نیز انی که کم حسنت لابد مؤمن فقط ص
کافران از تو نخواهد و حسابکم بود شیر از اظهار کرده او تو رجوا کنند تا در
در کنار راه برد و خود را از دیده مؤمن لکن ما میتوانیم مؤمن را از تن
مرحله نکند و الکنا کافران تنها ها بمانند و ایشان تا رنج تو از فرزند دیگر
و هیبوز نگیرند که دنیا کان الله و الشدید بهم رت فیهم ای هیچ جهلان ای ح ها
ای ما شکران ارحمو بنده مؤمن صحبت شریه در رد و روح تو را در سینه تا جان او را

در العز و دور کند ز و شمار را با خود و ببرد که عذاب را بالای مرغ نظر شده رحمت
بنده مومن در کند و و شما کبر و وعده زکشته شهادت اگر گوینده کما بجو تو کنیم
کدام بنده مومن بسکه درست شده در مشر او بی ایمان نه دو کوتیم از شیخ داد درشهید
اشهد ان لا اله الا هو والملائکة واولوا العلم و گواهی او و فرق گواهی عدا وشان شیطان
خدای ره شنود و دعا را و اولوا العلم باید که و که [illegible] بنی علما [illegible]
دریابی در [illegible] همچون نور است در [illegible] ستاره ده و آسمان و در دیگر [illegible]
نرمون ستاره است [illegible] اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم والله
اهدی بنوره الله
یهدی نوره من یشاء الی صراط مستقیم
الامیر حجة الله والدی شیخ محمد [illegible] نور الاصفیاء [illegible] الله [illegible]
[illegible] هم [illegible] جراغ شیخ [illegible] از رحمت [illegible] خدای [illegible]
[illegible] آمد [illegible] ایدیهم [illegible] آمد و [illegible]
او [illegible] آمد [illegible] آدمی [illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
کرده [illegible]
[illegible] جهان [illegible]
[illegible]
[illegible]
آدمی [illegible]
[illegible]

ترکتم ما

وترکتم ما خولنا کم [illegible] و چنان [illegible] و دوره [illegible]
[illegible] ظاهر و کسب باطن
[illegible] و
[illegible] خود [illegible] حادث [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] الله [illegible] شیخ [illegible]
[illegible] بالاکرام [illegible]
[illegible] آمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

عیب جستند و عیب و نقص ما نگفتند لا والله هیچ زبانی از رازدان منت که
نزان بیهوده گوی ما نه خندند زنان بیهوده گویان را زو گرد کار ایشان با زبان زایل
شد و ما را ایشان بر آورد سپاس و ستایش خداوند سلام را که بر ما منت نهاده
و در راه دین بیا اوردست و دیده ما را در یکی سیرت اینها دیدن و جست مارا که
ایشان از عظیم رسید شدند ما از رفتار و دو رفتنیم و در نحوه ایشان از خود دور ادواند مارا
عزیز دیده رکو از دوا ریم امان بکنند آرکه دو رهم محمد صلی الله علیه وآله وسلم را که حرم
این گفتار بست علم که هم زبان عجز است اما نه عجز به دو گواه باشند و گفتار
و کرد و رحمت بهر دو شان بهم آیند که تمام شود و گر الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح
یرفعه بشد زیشان دیگر و ده گفته زیان اما چون کردار ایشان بود اهل طبع بکم که
نه نهند صد رستی از رسوم حیات را ن شوریدند که فرو گذاشته اند و صد رسم
از رسوم مرسلین را فرو گذاشته اند بدیدند و بریشان گران شد هر کسی که
نزد قاضی محتشم لکیک لسانی بحیل برسد و بعد ایشان به شوریده شوند و دو
چه چاره سازم چون خدای عز و جل ایشان را بی عذر از فتوه دار بسوی ایشان
بنگرد که اینه آیه فلا تذهب نفسک علیهم حسرات فرو خواندم و حکیت
دکوی ایشان فرو نخواهم که هر کس که از اهل جهد است باید علم و حکمت باور
و قبول آن هم حلکت به نصیبی و منزلت نزد الاخوان او دیگر العیب قیس القحر
اسم

الغلسون الکیترون

دعا الاخوان الآکهین و تسلیم ازاهیم سلام علیکم و رحمة الله و برکاته
دعا احمد السلم الله الذی لا اله الا هو وب ان کشف شمسکم و وفق الله
علیکم   دنیا حظ ایدی زند ان برآدمی تیره کرده و امروز با فردا
او را بر جو ایند و ظلمه مرد ران دعا زان حوز ... حاجت منبع دنیا

آدمی در

آدمی در دنیا چند روز او را دوست دار و دشمن او دیدم عجب ساده کار او که
بگذاری که دنیا در کار او محبوب و نگاه او حیران است که این هم دادن نگنجید
و ایشان از ایشان او بار می شوند مهرازه و دمی گشتند ای آدمی دنیا را طلب مکن و بگذار و
طلب تشنها خود مشغول شو بگذار ای آدم را شناختن که چنین او را رها باده و در کیفیت
او دیدی از دنیا در دنیا رستوی بلکه دنیا تو را دنیا رستند که در دو جهان بنورزه دوزخ رو برای
تو اید در کو بود و نخوار گسند و تو بوی التفات تمام رفال العارف   اگر سلطان
ما را بنده باشی هم گریند و تو در خنده باشی دل گریم تو و اطراف عالم تو شادی در
نوم و فرحنده باشی دل دو زخ دو بینی از هم بدرد و ورای هر دو جهان زنده
باشی بهشت و دوزخ تو بیهیچ داری چون چشم شش جهت برکنده باشی اهم شیاطین
دیدار تو باشند تو صد پرده فرو افکنده باشی ای آدمی این ان تماشای تو دید
رای نگر هر یک بیستر خود می خندند تماشای تو نگرفتن است الهی تو بر تو بخ خنده
باز او نگر نگار چه خواه او را که فالتمسوا نورا اما لیکن که مابر گشته باشند گر اللهم انی اسئلک
حبک وحب من یحبک ای آدمی مار جنت چه ساخته بود ایشان از درد دل اهل
دل بسوز ده ازوم و رحمت ان بوی رضای آید چه واجب قبا ایشان روشن دلیل به
صدق ایشان دارند و مشتاق ان ارواح گشته ما قوت ما بدان ان برای ما مام بهم کم
بقات الاشواق صنوا لها درالکوی که صدودهم گر اهل دل دار ارض هستند نه
دار ارض هستند ایشان بز اهل کوه نوام شناخت کویم بد اگر اهل دل دارالارض هستند نه
دار ارض هستند لانه دو قیامت کرد ازان طایفه ابی طاهر بن علی الحنفی قال الشاعر
ودهم اهل المرم ما تحت ضای برای اهل ارض و درست باشند و اگر ایشان را نتوان
شناخت همان تحت قائم نباشد هر کس که از غرض پاک شود و در طلب
صادق ایشان را تواند شناخت هر ایشان نورند و نور را اعتمای بست با نغ

ادراک نوع گردیده هیئت و کوری ان دیده که اهل ان نشان دیده از
غرض وجه منوله شود نظر پاک نتوانند روح ها ان دیدن که در همین
نظر و بصفا نتوان دید هر کس که از غرض و هوی رخت برداشته و جمع علو و کبریا
پاک شود و در طلب اهل ان گردند و در پا چالاکی قدم و در خضب قصور نهند
انچه باید سرحق بر ضمیر بنده بود عالم جان بنده پاینده و الله ولی
التوفیق و منه الاستعانه

و اما و لیس غ الله الا برکت الملة والدین الشیخ محمد و اما الاخوان ال الهی
جمعهم الله سبحانه المقدم در شیخ شفقه الله و قوته سلام الله علیکم و رحمة الله
اما احمد الیکم الله الذی لا اله الا هو و اسلم ان علیکم للمتقین و ابن سبیل
علیکم سبیل السلف الصالح چون از حقایق و نکات حضرت شیخ و سایر که در را
نقد حسنات صادر شده باید که اعتقاد قاده حضرت شیخ عموما
و خصوصا منور دارند المقتضای و نزل مسالسوان ماهو شفا و رحمة للمؤمنین
شفا صوری و معنوی از قران و رحمت و داده ان بصدق کند معارف
از احوال و اقوال آنها و در این والاخوان که مجد و الدین داده رضا طیب
و چه اسباب مواصلت منتظم بادا و اخوان باید که در اوقات حضور و تمام عام
و جمع بر در بلادت و کسالت نمایند و از حضور و از بنده
لطف ضعیف و اراست کردن از و محاسب زند که ذکر خدا عزوجل در کتاب کریم
فرموده است که از و حرص اما داده حجت کس گرفتار پیش خود از دل
ملازم از ان و صبر از جان برده و هم بعضی از سوی ان طلب بر و عیش ...
زحمت شکسته اما فاضل که بتواند داشت از اوراق بعضی را در حق شکسته
ان جمع که از بی پرده زمان است بر او در توانگرد و اورا رسته باشد

ما والفی و بهم

که نفس ان در تو نفخ حق جنان ثابت و راسخ شده که ادراک در حجب
اضداد و مرحب ... آل یکان هیئت مرحمت اضداد و یکی بعز مایه
و استقبال آن باقی که دارد و مصداق این معنی است آنکه کسب شنوا
هر چند نکته گفته چنین بوده که آن ... اصحاب کبیر یاد دیگری هم
در آن احوال ما بسقاء و حیث اضداد و مستند بوده اند و خود اوراق
حال که محل استقامت و تمکین است ان را بشان منکشف نشده
است الله عرض این شیخ فقره حوالت ما حکمت و صدای عزوجل
در رفیعت ... ان و در که طریق ... در باشند و کهن شی اضداد در
بر سالک هیئت که سالک ... در ... عارض شود که ما این سلوک
او و راستی ثابت است و طمع شاه محمد که داد و صدای عزوجل مراد ما نزد
ره وصول وصل سازد و تا در نظر سبب آنکه آدمی سازند جای آنکه او را
نیست محمد مقابل و دانند هر این طمع که او را بود و حکمت و اعلای که نفس
را روی می نمود و مطلق از طرف میلی و نفس در مقام سکینت و غیر
می نشیند و دل در خلاص خرق بر سرخ او بی بر می آید هر درد بدل ... درست
نفس است صفر را ما تو از ان بد جو گفته ما نزد ما ... ر
دوران هر سو گفته و فراخ انجه مذکور است خدای عزوجل و کما تقی
اضداد در سالک حکمتهاست و حالی بهانکه مذکور است قناعت او
که در ان کفایت مستقر است و شرح آن تک صادق
و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
اما ولیس غ الله وصی للامر کریس الملة والدین ابو سعید ابو الله اینچه ... ابن ...
در اثنای مکتوب ... ولیم جاری شده بود که مشهور ان ...

می کنند یعنی بعض الاعداء عجب از ظلم بکرم نشسته که بنام نیک شهرتی حقیقت
رنج حاصل روز بروز بدنامی دوست سالک را و در بدبختی حال او دولتمندی زیاد
کار است و گفته‌اند از آن بعضی در مکتوب سید الاخوان نوشته‌ام که معنی بگر
ای بنویسیم و این حکمت فرصت نگفت که در آن مکتوب آورده گوش شد
اما فرق نیست که آنچه آنجا مذکور شده عجب و ملال بود و آنچه اینجا خواهیم گفت
رعایت است و بعد ذلک فرق بین عندالله لکن بر دلیم پوشیده نیست که
اگر مردمان طریق سالک را پسندیده دارند و بپرستش آن ابتهاج نمایند چون
سالک هنوز از غوایل نفس ایمن نشده مظنه آن هست که او را رعونتی
بهم رسد و روی طلب ... در آن کار کم خواهد بود و خدای عز و جل برحسب
خود طور سالک را در چشم مردمان بصورت ناخوش جلوه دهد تا بطلب رو رد
آن مشغول شوند سالک چون آن طور را تر دست عیب شماری نماید از ما
رست آویز عیب جو و ترو ... شوند ساحت جهان بر چشم او
خوار بنماید و ... که در آن روی بخدای تعالی خواهد آمد و چنان که
... خدای کریم هست چون کالای او را رواج ... نبیند ...
که در بازار خدای جهان بی‌فروخت دیده که چون ...
متاعی که باشد سکی و دیگر بار آن را بخرند آن ... هر چند ...
کرد ... و بازار کرد و هیچکس التفات بآن نکند او در چنان نماید که
از جهت جنابت المشایخ است که کس ملتفت نباشد و اما از جهان ...
ادعی جهت ... همانی اسم شهرستانی مستور نیست متاعی که خداوند
جهان خریدار اوست خریدار کی تواند ... هر کس را مال خرید این
نباشد اعزاز ... بیگانی ...

لهانك

مذکور شد و طریق تقوی است و ما از ثبوت آن در شأن خویش در شکم این
آیه دیگر را هم بگوییم و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها یکی از اکابر
سادات که پای پیرفت اصحاب میانه نوری بوده‌اند که بدیدن او می‌آمدند
برای آنکه وری بزرگست و حقوق در میان است و هر کس بدیدن او
میرفتند و اگر شما نزد پیر رفته دیگر ... ازین ضعیف زیاده رغبت مینمودم
آخر مبالغه بسیار کردند و قبول نمودیم که روز دیگر برویم ... و در آن هنگام شب
در خواب دیدم که کسی گفت مقصود از دیدن او حسنات است که حیثیت
آسمان بکند و خدای عز و جل ضمان معیشت تو شده چون خویش
پیشه دست او آن کرم ترک کردم و حقیقت سخن تحقیق همین است که
اگر چه ظاهرا اتفاقات باطنی کسانی برای بهبود معیشت است اما
باطنا و حقیقتا چون ما نگاه کنند سر بان باز می‌نهند بوسایط قریبه یا بعیده
جواب ... که در مکتوب شریف فرموده بودند همانا
از طی این نام ... آنچه در باب ... از ... بودند
جواب آن ... توجه

بهیند هیبت والسلام

الی اخی فی الله و حبیب قلبی و ثوقی فی امره
الامیر محب الله والحق والدین الشیخ محمد نصر الله نعم نصره ... واضح باد
در این وقت که بیان میکردند برای آنکه از این طور دست بدهند
ذکر خان و مان و جان و تن کم ندارد و در مرکار آن گشتند همچنین
می‌باید دانست که هر کس که چنین شرط با خدای کرد و ... الله ...
کر ... بلا بر ... بستند و او را همچون دیگران که چنین سخن گفته
اند آسوده و یکبار ... دست الله ... قد صحت ...

کرده‌اند الله تعالی خدای عز و جل سمیع است پیمان شما را بشنید
هر آینه سنت خویش تمام خواهد نمود و رسول صلعم چرا با کسی که عزیز
محبت او کرد و فرمود و لکن که گرچه بیگویی بحقیقت سخن همین است
هر کس که دعوی محبت ما کند اما ده بلا طلبیده بود و من احبنی فلیعد
للفقر تجفافا محبت گفت از هم جدا بودن می است هر کس که
این راه پیرو و اول باید که دست از خود و هر چیز بشوید شعر
همانم که وضو ساختم از چشمه عشق چار تکبیر زدم یکسره بر هر چه که هست
قال الله تعالی الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون
ولقد فتنا الذین من قبلهم و لیعلمن الله الذین ... همچنان که صحابه رضی الله عنهم
که گفته شد و راستی این است نور روی بخود تا روز قیامت هر کس که علم
حجابی ستر ایشان و دلیل دیگر وی ایشان در راه خدا بگوید
و نحن ... سنت الله التی قد خلت فی عباده و اگر خوب
ایشان بیشوند از آن علم که گفته شد و شی می‌کشند که کاش نگفته بودندی
تا چنین گفت ... بنیادی این همان است که در سر ... می‌گویند
بریزی می خم در دل بیره میشوند در شوی می خم در بهره ...
اگر چه اگر ... علم گفته شدی ... نمی‌شود و ... اما آن دیگر ...
هم نمی‌باشد ... و کل ما ... آن آمدم که این علم
می گفته شد اگر هر گوهری این علم ... و از ... گفته این علم ...
خود ... خواه ... خواه ... خطا خود ... خواهد که تا ...
خوردن از غیر ... عین از اول ... و ...
هر که ... و اگر ... گوهری ... هستند ... شروع کردند

مبارک

مبارک باد آن سر که مردار نماشنیده و روی گردان نشوید اگر اخوان را
از کلام خویش ... این بنده ضعیف ایشان ... جان و تن
دارم برآنم که ... رحمت خدای بر آن راه ... و این حال اگر چه
کفر حقیقت است در راه رسول الله صلعم ... حالت ... این نیز
جان کرده‌ام در ... مهمان ... امید که از
رحمت و کرم این ... الفقر فخری ... اگر چه حال
در آن درگاه بوصل ... اما ...
عز و جل ... ربنا تقبل منا انک انت السمیع العلیم ربنا لا تزغ قلوبنا
بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
والسلام علی من اتبع الهدی
اما الامیر ... اخوان اجمعین خدا که چه
... حجاب ... اثبات ... و از آن
... آدمی ... چون ... از ...
خود ... عشق ... حجاب ...
رضای عز و جل حجاب اعظم که دیگر حجب از آن ...
از این ... گفته‌اند ... وصف ... حجب
قال میان عاشق و معشوق هیچ حایل نیست تو خود حجاب خودی
حافظ از میان برخیز ... سالک ... خود ...
گشوده ... بدل ... خود ... نا ...
باور کند ... که ... قال ... ربی ...
... اما ... خود ... رسید

باد بس غنی باشد با فقر هر کمال باشد باید حال ما لاف خواند و دو در کار
خدای باشد و کار خود را بخدای باز گذارد دیگر باید تفویض بکند و در مقام
تفصیل صفات اگر در مقام اجمال با خود متقرر کرده تفصیل نماید و باید از صفت
دو خدای عز و جل بنفس خلاص باشد برای غرض حال و حظ نفس عمل نکند
حب خدای عز و جل نتواند بود و برای آنکه حب خدای عز و جل چون
پس چون از بنده صدق نیت عوض بوجود آید شاید که آن حب حاصل شده و در
برابر آن شد والا فلا در ذکر نقل کرده است که چون رسول صلعم فرموده که من عمل
غیر لا صحی و سلمان گفت الاخطاب العمل شاید زده همچنین باشد برای
آنکه چون معلوم شد که هر کس برای کاری مخلوق شده اند والله دارای
مستقل حق را خواهد شد حاصل شد بر قرانه و ما تری قرآن مرحوم را بر
باید که کاری کند بنفس خلاص کرده باشد بغرض انسی عمل را اگر کس
باشد که النفس ملک ز در نشان بهشت بمانند و رب بساکی کریم اللهم
لا تکلنا مقامات الغیب در الدم علی الله و آله اجمعین
الدین الله والله دعوتنا لنا الله الا رحمت الله
الدین الشیخ محمد عالم را ز رحمة عالم گفته اند که ان علت نافرید کار
در حسن حرکت دارد اگر کسی عالم را از این حرف اگر رد شد هدایت رحمة بی
و برد اکثر و عظمت دارد و برد او ناظر باشد او در حق ان فرا گرفته الحفظ
اسم او حقیقت او سبب عالم النفس و کل شیء تغفیب رحمت بی حمت
الصید بو حل الصالح الدنیا نظر کمال حسن کس گفته اند و اگر کسی عالم را
از آزادی که چرا کسی است دار زو ما و نکران باشد و شیئی بغرض ان در و
بند شو و دارد و در کهند در عالم را از جنس که مرتضی اسم و حقیقت است

فرا گرفته باشد و عالم نسبت با و حجاب باشد و قاطع او باشد از خدای عز و جل الدنیا
ملعونة ملعون ما فیها نظر کمال خبیر کس باشد پس سالک مستبصر باید که هیچ چیز از
عالم نه بیند الا که تو دان خدای عز و جل و کنه دار از ان در وقت احمر او امور
الله دعوتی که زینت نشسته را الا در هیئت الله فیه همین باشد و ان فی ذلک
لآیات للمتوسمین اشاره بکمال حضرت کسی و مراتب سالکان در این مقامات
باشد و در حجاب لطیف این دو بین شبانی بعضی اهل استدلال باشند و بعضی
اهل کشف باشند و بعضی اهل یقین باشند و بعضی اهل فهم باشند و اهل
استدلال آن باشند که در وقت این بعضی و زماننا باشند برای کشف
کشف حسمانی در این و اهل فهم آنان باشند که در وقت این سطور
باشند از غایت رحمت و بهشت ازین عبر لطف و در معانی باشند براین
و بعضی را حصول این حالت و صدق باشند و اهل یقین آنان باشند که در نما
بات زر رحمت بطور وصف شود اگر دو مطالعه و کشف صورت
رهشت در وقت این تره بصیرت کلی الهی باشند و در این مرتبه از
عالم ملکوت و صفات این الهی مرتبت باشند و اهل کشف آنان
باشند که حقایق در صورت صور این ظاهر گردد و در این حجاب
بر از حقیقه و زر دعاء این معنی مرتبت باشند اما تو دهیم طریق این
و طریقه اهل استدلال در عرض مرتبه او ما و رفع بهشت که شود در حقایق
کتاب تربیت کلی را کمان بهشت که اگر همه از خبر از ان مید هند از
بهشت هر دو ملایکه و دوزخ و بهشت و امثال آن که از این بهشت چون
معاینه همین عین بهشت و ظهور شیء حساب که شود در عرض و در او ملائم عیان
استدلال است و معاینه در درجات تمام عیان یقین شده و در حقیقت

و اکر

دلیلش گشت و عزت محتاج شدند و چون سلوک گشت و هم الله شان تا
کردند غافلان که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا صفت ایشان است نباشند
و از اسرار ایشان آگاه نباشند بلکه از او دور گشته اند و تا که در اسباب است او
دلالت بر وجوه علم است که علم الکتاب باشد تا آنجا نظر کنند تا از فضل الله نظر کنند در ملکوت
و الارض تنها آن گشته باشد و موضع الارشاد کلمه نه دیده اند استدلال
کرده که درین اهل تعلیم لطف فهم نباشند و نفس بنده و نفس را احوال
دو جهان در سفر و در عمل حسنه نیز که شکر کنند در تعلیم عقل است و
مختصر شود و تمام ذکر کرده شد است از استغراق شفیق و بالله التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

اعلم ایها الاخ الکریم ایدک الله و ایانا بروح منه الاخ الاعلی فقط تنها الذی
داد و چون خدای عز و جل امر خدای عز و جل ثابت و دایم
واو می بود از در ربت و مخلوقات که او دی خلق خود و از دی ایند و در
نباید و جهان عقول از آن الله مر صادر است الا الله استثنی من الله لب
و الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات و ذکروا الله کثیرا و لا حول و لا قوة
الا بالله حملک الله ایانا منها و لکن الذین یذکرون الله کثیرا و یذکرون طیبا
علی تسبیحه و تقدیسه بکرة و اصیلا بهر حال اگر مشتغل کرامات و حجب
نفسانی و ظلمات شده و در قبول دلالات سبب عقول از عالم علوی
ادنی باشد اما احوال بهایی فضل الله و الحمد و المنة حق است ایدان
و حکمت احوان کرد و کلمات مشکور است حاصل شده در نفس و انفذا
اگر چه مکر دهی است حسنات و بعضی مردمان که شتی که اگر این بود
رغبت در سلوک طریق حق نمودند و چون او در حقیقت تقاعد و ارزند

معرفت ما خدا را است حکمت بالغه و دنیا مستقر است از غیر مستقر و صابر از
غیر صابر و در راه سالکان مرد راه است و در یک طبق ماست و کشف ارکان
لهم الخیرة تا باشند نقشه بنیان کرده اند از نقشا و اضدار و زیان رسیده
چرا که بعضی بسبب و بسیاری بعضی در نفس اخوان اما و تعلیل و در زند خدای عز و جل
این پرده از پیش دیده ایشان بر دارد و تا بدانند که از جوع و ظلم می شکستند
و اینها را حظ قلیل و خیر کثیر می بینند قل متاع الدنیا قلیل و الاخرة خیر لمن اتقی
عقوبت اضطرار از ترک خانه و همه مهمات پیدا کرد و که در مصیبتی از ارض قرار
گیرند اگر حجت بیابند ایشان ترک گفتند آن رو زنگار از ایشان است و شر باشد
که از ای که چون مرگ رسید خویش و بیگانه بر صواب می نشستند همچنین اما برگ
بهم باز میگذارند و خود و در اندیشه نیست بر ایشان مصیبت اندازد
ایشان رضای خدای بر ایشان کرده بودی و درین مضمون عمل کرده که
تا نکنی دخواه نه از جاه و مال نفرت از دوری محبوب از علم و جهل
از رو رضای خدای عز و جل او و اضایع نکند اشتر و بنویا و سعیدی اما چون
او طاعت ایشان از طاعت خدای عز و جل ایشان گردانند و خدای
عز و جل او را با ایشان باز میگذارد و میفرماید که نفرت از آنان ...
کرد در ایام حیات تو ما بر ایشان و دشتی خود رسید به توفیق اما تب الاکل
اجابت را کرامت کند و توفیق اجابت اعراض را عطا فرماید
دانند تا بجو و   علی الحاضرین منان

اعلم الاخوان الناصحین منهم الله علی صراط مستقیم حکمت و فخش
عالم است که ذات مقدس خدای عز و جل معروف کرد و کمال و جمال
معلوم و حس نمانده که رنگار و در فی الحجر کنت کنزا مخفیا الحدیث پس اهل حق

و دیگر عضو و ما لا بد است اند در هستی و غیر ایشان از بنی آدم مقصود و لیس بتبع اند
و آلات انتظام جهان از قبیل انعام و نباتات و غیرها تا جهان منتظم گردد
و عارف صاحب کمال در جهان به زهد تواند و این سخن بر راه های عقلیه و
دلایل نقلیه و بینات کشفیه و آیات زبر و قرآن معلوم و محقق گشته چون این مقدمه معلوم
ظاهر گشت که هر آدمی که کوشش او نه در تحصیل معرفت خدای عز و جل و مشاهده
آثار حکمت و معرفت دلایل ربوبیت او باشد بلکه کار خویش را در راست داشتن
مصالح تن و جهد کنگاری جهان ساخته باشد و بمقام دواب راضی شده ظلم بر خود
کرده چه بعد از آنکه او در ادنی بود و در راه علیین مقام گیرد و مجد در جهان
باشد در شغل اسفل السافلین جای گرفته و خادم جهان شده و جماعت آفرین یا نماید
کار مشغکاران زخویش باشند که کار خویش را عبادت خدای عز و جل که انواع
و انواع مختلف ساخته اند در لباس پوشیده نیست که هر کار را سببی است و
هر مقصد را طریقی که تا اسباب آن کار فراهم نزنند و طریق آن مقصد سلوک
نداز ند کار میسر نگردد و وصول آن مقصد دست ندهد و اسباب عبادت و
طریق حصول معرفت اقوا ایست از بنا دنیا و جمعیت بازی و
سلوک در خدای عز و جل رحمت خویش این هر دو کار را در ... آسان
کرده تیر بنا اخوان آبا و دنقل ... زینهار که درین باب سهل انگاری نمایید
و بر خود ستم مکنید و اعراض خویش را مانع این خیر کلی مدارید که اگر چنین
کنید پشیمانی خورید از روز که پشیمانی سود ندارد و وانذرهم یوم الحسرة
اذ قضی الامر وهم فی غفلة وهم لا یؤمنون ای اخوان اگر چه اکثر میدانم
از منافع این کار در بعض از حلال ها ... بسته حسن ... سوده ... می بینند
اما بعد و رید چون ... انید لا بل بعد ... در بای ... گرفته

بیداردیست

بیدار دیست چه حقی و نفس خود ظاهر است اگر کسی نشنیده اند از آنست که در ادراک ش
ندارد و از پیران نشنیده و کسی به بیداری و اعراض مشغول نیست ای
اخوان افسرده مباشید که افسرده کار زار و قیامت جای و ز مهر بیاشید
ای اخوان هر یک از شما که سستی میکنند خود سست و دیگر از تربیت
میماند و هر اندیشه و ... رو بروی مکتوب میکند و از سستی پرهیز کنید ای اخوان
نزاع بر سر محل خار خر نسبت با حال سالک دارد و هر کار را امری یقین کنند
خار نبات زید و منعم و تفاوت خوب و بدی محل اخوان شما رسید هر کس را
کفار و عین بهتر است بهتر از دست خار زار از احد و از جد کیست
اعاذکم الله من الشیطان الرجیم والعدو اللعین بما اعاذ به عباده الصالحین
والسلام علیکم
الموقن فی الله و معونة الله الاب یحب الله والذین یسعی محمد اعانه الله
تعالی علی سلوک السبیل   در حال اکثر طالبان راه مشاهده میکنیم چنان که کم
راهست در ... مصالح تن و نظم امور جهان اصل کار ایشان است
که بدان باز میگردند و از آنست طریق عبادت اگر میکنند فقد بست عقیل
بر سبیل ترک کارهایی که شغلی دنیوی نباشد که مانع آن باشد و اگر چنان
شغل باشد از عذری ممنوع می‌شناسند و ترک آن اکثر از سیره صحابه
و از طریق بودیان بیشینه معلوم میشود که ادای عبادت و اشتغال ... بر
کفیل مشاهده خدای عز و جل و جستن رضای او و کارسازی آن
اصل کار ایشان بوده که بدان باز میگشته اند و کسب معیشت و اصلاح حال
دنیا مقدار ضرورت موقوم از ایشان دست میداده و روجهی که مانع
امری از امور نبوده اند و از اشتغال بر ترکیب که ... اند ...

بوده و بسیار حال و تفصیل بعضی ملکات که جزو رحمن حامی محالات نگشت بعینه و لهذا
بعضی از سالکان کماسب الطریقه این بوده که انچه بکسب حاصل کردی انرا خود
نخوردی انچه من حیث لا یحتسب بدو رسیدی درین روزگار بخصوص برای ذکر و عبادت و
وارد او خود و جز دستار که بان منسوب باشد خدا که صدا و نکند منسوب بسبب صلاح
نکیسی ستی است که بعد از پس شده و طریقه است که اطوار پس گشته محاله محکمین
وانا زان غیر محسوس جماعه اخوان الصین که بیان کرده اند بر جهان ستر بینه
اول حب وابن سنت باید که مشغول شوند که عبادت از خود خویش باز زنند
خدا که اصول اعمال ایشان مبنی بر این باشد و برای ان باشند و در ان باشند
و کاری محمدیه از کارهای ایشان از ان باب بیرون رود و مجمل قول انکه چون
باشند که عیسی و صحبت ملاذ او صرف فرموده که خدا که انجا ر دنیا رسید رد نیا باید
آخوه خشنود شده اند نسا رسیدار آنچه و اندک دنیا خشنود شوید الکریمی نه
را و ران الهی را مانات این طریقه موافق دارد و این کار را ریشه بستان
کرده ان وان دلی و ذالک وهو حسبی ونعم الوکیل ولا قوه الا بالله

بسم الله الرحمن الرحیم

اید ولینه الله دعو فی الی سیده امیر الاخوان الکملین محب الله فی الله و الدین
الشیخ محمد ایده و نصره   چون وارسنده مستعمل است سخن خدا که وراه است
گذارش نمی باید و بیهات خود دل کند ام محال بوده و تواند بود و گر کنیا که
تمام مراد دست از سخن نتوان رسید اما لا یدرک کله لا یترک کله بر
جمله سخن است که منعم علیه در ارض نگشت که خدای عز و جل محبت حق ایشان
و محبت رسول او صه او و محبت اصحاب و اتباع ان زکس منت نهاده
و سلوک سبیل الله برو در نیست حرفه و رغبت ان در دل کنند و ورادرا

استعمال

استعمال بفرماید چنین کس منعم علیه است و اگر سجال علما پیوسته بر او منکشف گردد
و هر کس که رغبت اتباع شهوات و علو در ارض و متاع حیاة دنیا در دل نهاده
اند مغضوب علیه است و اگر چه ابواب نعم و مرادات ارضیه بر او مفتوح
باشد پس شکر گذاری جماعه اخوان که اثار انکه شما از منعم علیه آید ظاهر میشود
بایک … از انکه از شما در می گذرد و ند از حسنات دنیا و زینت ارض و در طور
خویشتن … میشوند و از خود دور خود پیوسته نفس طلب و در راه حق از او بید
خود … کن و از خدای عز و جل مسولست که شما را در این کار اعانت فرماید
و توفیق از شما باز نگیرد ولکن المومنین حسیبا والسلم علیکم
اما المکتوب اید
… الله
نعم ما توما به عباده الصالحین   اما اگر بنده رضای خویش عاصی شود
دوام عاقبت حسن عاقبه او … واگر ما فرمانی خدا کند خود
کند در دنیا دیر احباب طیبه باشد و در عقبی جنت و عذاب مبتلا گردد
یکی از مشایخ گفته انه لا اعصی الله فاعرف ذلک فی خلق خادمی و حماری بخیر
چون معصیتی از من در وجود آمد خادم بلکه دواب از من بد خود و عاق شد بند
… چون او با خدا او ند خود عاصی است تا چاره بندگان او نیز بر و عاق باشند
که خود را در خور و عمل میباشد مناسب ان هر کس که خواهد که بندگان او
با او با ادب باشند و فرمان برد … اگر چه ظاهر … ان است اما
چون … همه بدست خدا است صاحب رضای کم می باید داشت که چون
خشنودی خدای عز و جل حاصل شد همه با یکس راست میشوند و از و
خشنود میشوند که خشنودی خدای عز و جل قوله دنعم … در ان الا
ان الله رب العالمین هر محبت و عضو را … می رسد از سوی مولاد

با خدای عز و جل قال الله عز و جل ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم میان
خود و خدای درست می باید کرد که خدای عز و جل میان این کس و مردمان
نیز راست شود باید که سخن اصلح الله ما بینه و بین الناس در آنکه او میان خود
و خدای راست نکند و کوشد که میان خود و مردمان راست کند سعی بیهوده
باشد و اینکه بسیار از مردمان راست نشود و مثل او مثل کسی است که خواهد
که سایه چوب راست کند با آنکه آن چوب خود کج باشد این محالست زیرا که
سایه او راست نتواند بود و اگر او راست است سایه او بالضروره راست است و
هیچ حاجت نیست که کسی تکلیف کند در راست کردن آن همچنین معاملهٔ او با کس
تابع معاملهٔ او با آفریننده کار است تا شد [illegible] هر کس که معاملهٔ او با آفریدگار
راست کرد معاملهٔ او با آفرینش راست شد بی تکلف و اگر معامله با آفریننده کار راست
نکند معامله با آفرینش ازو راست نشود و هر چند سعی و تکلف و جهد کند [illegible] راست نشود

در باب سخن او [illegible] من الشیخ الهدی

اما ولیی فی الله و حبیب قلبی

الله [illegible] الامیر شمس الملة والدین ابو سعید ادام الله حسن ایامه بدانند
رسیده بود که ظالم لنفسه چگونه از اهل اصطفا تواند شد و او اعتبار
از حیث موارثه که فاولئک هم الی [illegible] الذین خسروا انفسهم فی جهنم
خالدون [illegible] جواب آنکه مراد از ظالم لنفسه کسی است
که نشان بیش از حسنات باشد بلکه کسی است که او را سیئات [illegible] باشد
اگرچه مغفور باشد [illegible] مراد او مخصوص [illegible] الخیرات [illegible] که صلاة
[illegible] و تفاوت [illegible] که سابق الخیرات [illegible] گناه
نمیکنند [illegible] طاعات [illegible] مخصوص گناه نمیکنند [illegible]

از طاعات بیشتر هم ندارد و هر چه بردی فرصت کجای می آرد و هر چه بردی
و راست [illegible] میدارد و لهذه بمقام او [illegible] که با رسول الله
گفت والله لا ازید علی هذا و لا انقص و این مقام را درجه [illegible] اگرچه مقام
سابق الخیرات افزون است و اگر کسی از [illegible] که ظالم لنفسه فرموده ظالم
علی نفسه [illegible] که ظالم لنفسه [illegible] لازم برای مجرد
صورت [illegible] معنی مفهوم [illegible] السیئات [illegible] ظالم لنفسه
والله اعلم باسرار الکلام [illegible] الا الفهیمون رزقکم الله
[illegible] الاسرار و افاض علیکم [illegible] الانوار دیگر از حال کسی
که حسنات و سیئات او مساوی باشد رسیده بودند که حال آن کس از معطلین
است یا از [illegible] جواب آنکه حال آن کس [illegible] نیست
[illegible] اطمینان [illegible] که [illegible] قسم [illegible] است اما [illegible]
اعتبار وجود این قسم کرده اند و در آن باب احادیث و آثار روایت کرده
و قرار بر آن داده که [illegible] اعراف اند [illegible] باشد در میانه
که نه دوزخ باشد و نه بهشت میان دوزخ و بهشت آخر به بهشت روند
راه وصل معطلین کردیده ایم
اما الاخوان [illegible] الله [illegible] علی صراط المستقیم شنیده ایم که او در
برای هر [illegible] ندارد و متابعت [illegible] میکنند از آن [illegible] وعده
و بشارت که [illegible] مستحق است [illegible] کس [illegible] مستحق [illegible]
بود و وعده [illegible] وعید [illegible] لذت [illegible] شباب
[illegible] که کسی از ایشان مستحق تواند بود و [illegible]
میدانند [illegible] همچنین [illegible] نکنند

این اهم هست چه مذهب آن مهتدی آن است که موفق باشد بدین امور چه کار به
نیست عنایت و الطاف آدمی معلوم است که ناگاه است با جود بسکو ید اگرچه
مرا طریق آن معلوم نیست اما معلوم هست که نظری از ایشان می‌نمایند
موفق باشد بان گویم چون دیگر طرق معلوم است تر دو که موفق نیست بان
و آنکه ایشان می‌نمایند تردد موهوم احتمال است پس باید که موفق باشد اعتقاد
حقیقی که عبارتست از امور او چه مذکور شد خیر نیست که تقاعد از طلب آن
جایز است تر و صاحب همت را جزمای می‌شوانند و جوبای می‌شواند از همه
همراهیه بر ذمت صاحب همت لازم باشد که حضور را آنچه ایشان می‌گویند
به جهد در باوری آن بدارد و مقصر آن عمل کند در ترک اجتهاد را در هیچ عذر
نیست بدارد و وعده خدای عز و جل چنانست که هر کس که اجتهاد کند
در مقام انصاف در آمد و از آنش طلب [illegible] امر دعای و استسلام
نرم ساز و در بهانه گیری و حجت آرای که شام مردم سستی است از دی
تماند رسا و کنه [illegible] العلیا و [illegible] در کتب دلها و [illegible] لازم
حال نیاز مندان است در وی باز و به کرد و خدای عز و جل در تحقیق
راه مهتدی است زود بکش [illegible] قال الله تعالی و من یؤمن بالله یهد قلبه
و تکیه اند الیوم [illegible] بکل جنس حال آدمی از حال عربی که است
و نه سخن [illegible] از جنس ضعیف تر ا اگر کسی غرق باشد در دریا و کسی
از ساحل گوید دست بن ده تا ترا خلاص کنم هیچ حرف از وی طلبد که
از تو این کار آید و مرا هیچ که در حال خلاصی با همراه چنین است
و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
اما الاخ الاعز شیخ کریم الدین اگر اخوان هم یکبار [illegible] شوند

پیش پیله ذکر شعطی کرده برای آنکه عفت مذکور کرده که خواهد بود و برای نفس [illegible] عفت
موجود نیست پس باید که از آنکه بعضی از حجاب عفت نخود دراه نداند تا اگر
کسی عاقل شود و متعطل او آید و عفت از کس زواید مثل این مثل چند و عفت
کرد خانه باشد که اگر همه یکبار منطفی شود دالحان چراغ از کسی که بدین [illegible] شد
و ظلمت مطلق شود و اما اگر بعضی چراغها منطفی شود و بعضی باقی باشد و اگرچه
یکی باشد توان که همه را از آنچه باقی مانده از کسی کشته اکنون رحمت خدای [illegible] اگر
باید از اخوان که حفظ خود کند از انکار رماح شهوات گمشتگم و اهویه موذیه [illegible]
چراغ ذکر در دل او کشته رحمت خدای بر چنین کس و در رضوان و برکات او
و السلام علی الاخ الاعز

بسم الله الرحمن الرحیم

اما الاخوان الشایین حفظهم الله و ایانا [illegible] اثنین
حضرت شهریار به قسطنطنیه متوفا شد اعظم الله اجرکم و غفر میتکم اما دریغ که
حضرت مانده و شهریار و اموال و اسباب بورثه بار که هست و عزیز او وی
باوری کرد طارخویش کرد و اگر [illegible] چگونه است بدید از آن [illegible] دست
وا که در او رسش [illegible] بدید را آن گفت [illegible] جواب اکنون
کرد از خویش است از خویش و فرزند [illegible] و [illegible]
هیچ او یکبار نشست چند از آنکس از خود افتاده که بر دری دیگری [illegible]
که هم از این تمامی عمر در حسرت و عذاب و غصه و اضطراب باشد [illegible]
از و نکو و در نشست [illegible] باید اگر الهی [illegible] نشست و اگر در راه خدای
اتفاق یکدنیا کس [illegible] و در [illegible] افتاده اکنون [illegible]
از ملکی که آباد کرده و [illegible] نصف می‌خورد و که جو از کجای این که ملکی آباد آن
کردم انفاق در راه خدای بکردم و کجا [illegible] دم که اکنون [illegible]

فبر دل شفا عفو او روز حشر هم بودی تدبیر صدای مرة بعد اخری بدین ابواب
لا کلیت با تنها خالکی ورب هر سوز تا لش و رض احبر کن نصف للوت
بود و ناهکر بید از کرد و چند روزی که از عمر باقی مانده با خود آید و توبه کند و بارها
دیگر غفلت کرد خدای عز و جل دنیا بتو داد و اکثر عمر تو در معصیت و غفلت بسر رسانیدی
فرصت و اکنون از عمر قلیل مانده بدین سبیل اکثر اعمار امتی ما بین الستین الی السبعین
او کجا در این چند روز که راه در باب راه این ایام قلیل آخرت تو برگ گدا زاهم
دنیا بطال و هم آخرت صار از حسن لا بقیه باقی و در زمره مایان در دوستی
و این بقیه عمر را روزی خدای بهشتی و کور انگیز رو بتلاوت و عبادت و ذکر پرهیز
نشنید و خواهان عادت از ما عادت فی سیر و بشیر و نا وعده خیر امید و خورا
نکواهی او را با خلاف کشید همچنان نیز کوب ادای کوکم هر با تنی تعالی
مغفرت انشند و ذنوب او را از خدای رحمت امید که توبه حقیقی با خود
همراه برده باشد با حسنی رحمن او را در نشیمه و الله خلاف الرافة معفوضة
وعد المؤمنین بعض بعض مسموع مخصوص و هم از این گمان رحمت و شهادت
نامحض کمال الحقی اعتبار گیرند و گمان خدای دست نمود و ولم اخرکم ما شیئاً ذکر
دعاکم الله و قبل الله بر موت آلیسا را دی هر چه رجا آمد ز سما بر آید
در یابید خود را و نمانید جهان را از انکه انجام بکند و ز دنیا مرد تا
سو و سند تمام ز ابلیم علیکم
الی الاخوان الیمین و سهم الله فی محبة الله التی لا تنام   هر کس که در سلوک
راه خدای نفاق عهد کند و کسل و در شکم غنودگی ده بر ای آنکه فرسا رفت
سایه بیت که از افتاب بعذاب که صورت غیر دین ای است و نابید و
خواهد نابید و از نوران کرگ بس هر کس کرد از نکر زنده و دام مفقود

الی الله دی کم منه تدبیر گشتن با همتال بخوردن بند از خود دور ظلمه عقب عذاب
و معصیت سوط عذاب ساخته باشد ادای لطف و ما عجب از آنکه ابلیس لعین الله
آدمی را غشوه دهد و گوید برای این عذاب بعد از لطف دل روزگاری خواهد بود
جاییها از رشته نفسانی به کردن و این غلطی بین است چه عذاب جان و معصیت
و بعد از آن در تیغ خواهد شد جنت المنعم است در آنجا دیده آدمی کور
اعمال خود را میبیند و حس او باطل شده باشد و از خود را در نیاید و بستر گاه او
بد حال زر دبه کشت زینت کدام تر گشت که ز طغیان قضا خمید از دلی
هدف است کدام بلا و معصیت است که از آسمان نزول کرد و کرد او بر اثبات
جان جان اوست هر از سر پر آشوده و آدمی در تلف بودی هر کس که حال خود
چشند و دور از سیده و او در جست و جوی ما زد و فرماوش گوش و شمان کر کرده
و او خود در آن که رخم خود را در شد و هستی صد هنیه آخر شیر در افتاده در بر در ان باید
شب باز در شکر در شکایت مشغول داد خود و جهان بر اول الطاقه میکوبد
عذاب که ای احمق در میان حال خود دیگر از عذاب بتو نزدیکتر چو حوصله
مونس کاه د دلکاه و هیچ شب و روز صحبت که عذاب جان سوز تکه
ساعتی از خود چشنودی کاویدی روی به بهبودی در گمن زده رنجی
جان بر ده و رحمتی ای پروازه ده الکه او بر سند که گو عذاب او زین گرسنی
و عذاب آیا هر چند از حسب کلاه روزی بعد از ذری که هر گرد دیج شنیده
و دور بیا بر خوابیده و دنیا در سیده لا جرم افتاب رب بر سینه شیر و عذاب
در ورا حسن دل کشیده و ز جنان الذاده مردان کرد طول الدین او را شد
لاخوف علیهم و لاهم یحزنون هرگز سموم و هم و رجای پاک طالب بینو زد و
دشمن افتاد نفس سر اضطراب بکارا نیز تند زند طول صد از روز ان

ممدود و عاقبت ایشان محمود و نقد ایشان مسعود و کار ایشان همه بهبود و
بر بود و تصدیق قوله تعالی من عمل صالحا من ذکر او انثی وهو مؤمن
فلنحیینه حیاة طیبة ای اهل عذر سپای گردش عصر و اضطراب حال
نشتاب و خود را در بای بی کران بسپردند و درین پرکریز استوار و
ارکانی محب و خود دینی اخو و صد هستند که بشو خود در بار بستان از کرد ملاع
فهل یهلک الا القوم الفاسقون ای برادران سلام من علی عباد الله المخلصین و اولیاء الله
الفائزین المفلحین و رحمة الله و برکاته

امه الاخوان ما شأنی شأنهم الله تعالی اشتیاق در آفاق جهان گشتیم و اطوار
دنیا همه آزمودیم هیچ طور نیافتیم که خاطر ما بان آرام گیرد و در سم آن
آتش و دل غم اندیش ما آید متحیر و مضطر ماندیم و آه ما هیچ راه بجوی [illegible]
ناگاه منادی شنیدیم که ندای مشکینه گوش کردیم زجر میگوید طبیم عزیزم
زنجداز و رسیدیم بی علتی را که غم ما زودیم سببهای کهن الهم [illegible] برد
بن را زرگها و رنهاک [illegible] کشیدیم شب ما روز شد و راب [illegible]
با جوی آمد و دل ما به رسید و او رسید و جان [illegible] حال ما آمد روزی
بسر او روی او ماختیم و خود را در پای او انداختیم و گفتیم ای [illegible] در بدیکان
ما هم صاحب سببهای کهن [illegible] ضرر [illegible] از غم ما بر خوفت
حسبی کنیم اما شرط اگر هر چه تو گوییم باور [illegible]
در ان [illegible] گفتیم بدیده و بسر هر چه تو گویی [illegible] کنیم و زبان [illegible]
[illegible] که ما در دریای [illegible] غرق گشته ایم و طریق خلاص
بر خود [illegible] کسی اگر [illegible]
اگر اگر تو گویی فرض تر طریق کتابت ما باشد همان باشد که بوده [illegible]

[illegible] غایت زبان را دراز فرسیت و در او غایت چیزی نمی باشد و اگر طریق
کتابت پیشه گرفتیم کی کر ما بسر نشیم و این زبردی [illegible] و عطار تو میکنیم
از روی تو کتید حجت دار [illegible] میکنیم تا آن زرد تری صفت دوای ما کن
که ز تو ان مطابقت شده ایم و عمر و خیار ما زیاده از انست که مقام
مقابله و کتبت [illegible] تو دریم آمد [illegible] صدق [illegible] از ما آن [illegible]
دنیا رو و دردمندی ما بیش از انست که در [illegible]
تو در گذرد [illegible] در [illegible] تو ما ز دید شود [illegible] تو مبتلا گشته [illegible]
بیمار [illegible] صفت و مقال تر [illegible] مقابل [illegible]
[illegible] میکنی دوا برای اهل درد هست ما که دردمندیم دوای ترا
کی [illegible] آن چون در روی [illegible] شد دوا [illegible] گرد دندی اما
دریغ و درد از [illegible] ما و اخوان ما را از جنس [illegible]
بگردان [illegible] آری مردان ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان
آمنوا بربکم فآمنا ربنا فاغفر لنا ذنوبنا وکفر عنا سیئاتنا وتوفنا مع الابرار ربنا
واتنا ما وعدتنا علی رسلک ولا تخزنا یوم القیمة انک لا تخلف المیعاد و السلام
علی الاخوان

النامة [illegible]

[illegible] فی الله [illegible] عادل الملة والدین [illegible] والدین محمد
نور الله قلبهما [illegible] اما گزیر نیست از چیزی که در ان گیرد و از [illegible]
[illegible] باشد همچنان [illegible] محبت ناگزیر است از نوعی تا در ان [illegible]
از [illegible] تا از راه [illegible] و خود [illegible] باشد [illegible] اگر فرض [illegible]
[illegible] محبت [illegible] و نظر [illegible] عارف گفته [illegible]
راه [illegible] منزل [illegible] و سالک [illegible] در مقام [illegible] مقام [illegible]

پیوسته مانع بر سر مانع و دوراندیش می آید چنانکه در بدایت از فرحش نفس هیزم
و دوران حال سلطان نفس ضعیف باشد و در دست هیزمهای متعلقات ذلیل و از
سوختن آن عاجز و مع ذلک افروزنده پیوسته هیزم اضافه کند برای کثیر ماده
بعد از آن کم کم سلطان آتش قوی شود و استیلای او بر جرم هیزم متقرر گردد
تا چنان [illegible] هر چه در وی بر بند بسوزد و این مقام نهایت
سالک باشد و در این حین توان گفت که سالک مانع نمانده نظر بآنکه مانع
روی سلطنت نیست والا ذات مانع حاصلست و اگر شود وی آتش محبت هم بود
غرض آنکه در بدایت محبت لطایف سوانح و نزد وقوف قواطع محبت متقرر د
امر لیست غیر مسکر قال العارف   پس شکم را عشق بر زبان خود
بوادار و دل عشق لیکن عشق از اول [illegible] بود ناگزیر و هر که بیرون شد
بود اخوان ایدهم الله و اعان باید که از این باک ندارند و از دشمن
اهل [illegible] نشنیده اند لا یکون الرجل صالحا حتی یکون
علکه [illegible] افواه الرجال [illegible] ولکن از [illegible] اخوان
کی [illegible] رسیده اند [illegible] از [illegible] بدلیل آنکه [illegible]
فی مجلس قال رحمه [illegible] ذکر الدنیا [illegible] الناس [illegible] الله
[illegible] بنهاد [illegible] نیست و جماعتی [illegible]
میکشند و [illegible] اخوان [illegible] ندارند [illegible] اند
از آن است که [illegible] طلاب [illegible] اند و [illegible] طعام [illegible] علم باشد
تا آن [illegible] دیگر [illegible] لهم [illegible] عند [illegible] الله [illegible]
[illegible] و این ضعیف [illegible] اهل [illegible]
سماع [illegible] دیگر [illegible] نوعی سماع [illegible] سماع [illegible]

الشیر و بیک

الشیر و بیک و [illegible] دیده و [illegible] و هرگز [illegible] منظر [illegible] ان اخیار
[illegible] و [illegible] بالله [illegible] من شر حاسد اذا حسد والسلام علی الاخوان
الی الاخوان

التنبیه الثانی

ثبتهم الله علی صراط المستقیم   سزاوار است مومن که توبه کند و سزاوار است
ثبات پس که چون توبه کرد دیگر باره بر آن گرد آن انچه از آن توبه کرده نگردد و از
[illegible] لازم داند که [illegible] بعضی [illegible] آن [illegible] و از بعضی سلف [illegible]
که گفته اند لا ان [illegible] و [illegible] با دگر از [illegible] بعد از
توبه واجب [illegible] از [illegible] و از ابی عبدالله بن خفیف [illegible]
رحمه الله منقولست که فرمود رسول الله [illegible] در خواب دیدم که بر من سلام کرد
و گفت یا اباعبدالله [illegible] طریق [illegible] ثم رجع عنها به عبدالله
عدد ابالم [illegible] الله [illegible] فرمود که بیدار شدم و این آیت
[illegible] فانی اعذبه عذابا لا اعذبه احدا من العالمین [illegible]
ملول شدن و از [illegible] کردن از صفات فرزندان آدم است
و بعضی در این باب [illegible] اند از بعضی [illegible] که از بعضی منقولست که گفته که
گاه از [illegible] ملال [illegible] از [illegible]
خداوندی [illegible] غرض که فرزند آدم در باب [illegible] ملال [illegible]
اما [illegible] این [illegible] رنگ [illegible] آورد و [illegible]
فرزند آدم باید تا این [illegible] باشد که [illegible] با خدای عز و جل [illegible]
[illegible] روزی [illegible] عبادت [illegible] آورد و [illegible]
از آن [illegible] از دیگر [illegible] وعده [illegible] از آن [illegible]
دیگر [illegible] از [illegible] که در [illegible] عز و جل [illegible]

سلوک ندارند که این بزرگان بارگاه کبریاست که چنین بلا و بلای کشتنی توان
کرد و تاب چنین معاملات ضعیفه آورد و از وزر کرپای درین کوی می‌نهادند
و در عوض معامله با چنین کبریای کبر و استیلاء علی در می‌آمدند گلی از سر می‌بایست
نهاد و ترک می‌بایست کرد   یا مکن با پیلبانان دوستی   یا بنا کن
خانه در خورد پیل   الحاصل اخوان ایدهم الله و اعان که نسبت باینها نهند
قدم درین راه نهاده‌اند اگر دانسته‌اند و اگر ندانسته‌اند اکنون بدانند که
این زر اگفت است که معامله با کجا سر بری می‌توان گرفت که چند و در
هوس طاری کنند بعد از آن بی‌جا جو گیسه ندانند هوشش دارند
و باز دقت افتد و بیدار باشند   والسلام
علی اهل السلام و رحمة الله   الی الشیخ الله دعوتی
الی الله الاثر محب الملة والدین شیخ محمد اعزه الله دانند که بحسب در
طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست   بر صراط المستقیم اند اگر گمراه
نیست   ابتلا کجب و ورعد اهلک صفا اهل صفاست و جاذب
رحمت خداست و میراث انبیا و صفیاست مردانه سالک صادق آنرا آموزد
در حجره بیل برای وی اندوزد و گنبان بیت سالها را سوزد و آن سالکان
تا عابدان تا آن ساعد آن در پذیرید در بلا روی بکرداند از جفا
بر تنسیده از عنا که   طهارت از خون جگر کند عاشق بقول معنی
عشق درست میسر کار سالک آن زمان درست شود که در راه خدا
شکست یابد و آب باروی کارش الگاه آورد و کار بر پیش برای خدا
رکیته شود و سری که درین سینه آن کوه نگرد و کوه مباش دستی او را زی از
درست نزد دوست از و بدار بای کرنه درین راه نپوید کو با تو سیاحی

ان صوفی و شکی و کمیابی و محامد لله رب العالمین لا شریک له عبد کف
امرت و انا من المسلمین   سر اراد تاو و سستان چون درست
که هر چه بر سر ما میرود ارادت اوست   هر کس که خدا را شناخت
از همه کس باز پرداخت و هر کس که صفت صاد خدای شفقت از همه کی
بنز دلش گرفت هر کس را که با او سر دل کار است سر کار ندارد و
هر کس که دولت وصل یار یافت پروای عیب را او را نماند مادر کنج
تنهای و یاد خدا رهبانت گر با یاد او کس تنها نباشد دشمن من کو سر
سنگ میزن دشمن میشه سر و سنگ ده من قد دولت آن تیشه بر پای
خود میزند و رک در تیشه خود می‌کشد ای دوست تو زخم هزار
دشمنم ام مکشته نکند هلاک   کم تو دوستی از دشمنان ندارم باک
فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم
اخوان المسلمین صادق جمیع دارند و اندوه دشوار تگو در راه نهند که اگر
راه خدای اگر غالبت فله الفتح و ان مغلوبت فله الاجر جهل تربصون
بنا الا احدی الحسنیین و صاحب نفس اگر غالبت فله الوزر و ان مغلوب
فله الخزی اخوان المسلمین صبر پیش گیرند اجر بمیراث انبیاست و سنن انبیا
بر اتهم من علی حب استتهم و سلوک سبیلهم اخوان المسلمین دل قوی
دارند الله ناصر من نصره و ذاکر من ذکره و دوما نشر اطاع ما امره حران
المسلمین را در کنف حفظ خدای در می‌آورم از شر هر باغی و حاسد
و خر هر منکر و حاسد و مکر هر شریر و شیطنه عین الله ناظرة الیک کول الله
لا یفقد علیک و الله من ورائهم محیط و السلم علی خوانده و رحمة الله و برکاته
اجمعین و رسنین

الی ولی وصیی الامیر شمس الملة والدین ابو المجید گر از دنیا سخن
گویم ترش رو گردد دنیا چیزیست ربا فته و حدیثی هست بر جسته گر هم
آن شهیران مکث نمی‌ورزد در سخن و رسید او در بیرون و اگر
از آخرت حدیث آنم ترش رو گر مگر خبر حدیث او حدیث نیست
تا حدیث از آن بدیگر و دو بدست باری سخن از زمینیان باید آورد و
واگر از خدای عز و جل بگویم ترش رو ترش رو گردد حدیث خاموشی
بقدیم کی رسد ابهامات لایطیق و تحقق الیقین علی هین عنکبوت
الاخطل رو و اگر خاموشی گزینیم چون چشم چشم کور نیست گوش او
کر نا تماشا نه بیند و نا گوید نشنود عالم تاریکی گیرد و درد جهانی تا کی
اسیر رود خاک شده در راه بیرون شد نیامد محو فتی حدائق دی اکنون
ترش روی بگو و گرنه و سلطان سخن را جز آن بسوی شاه وراه نهان شد
تا معلوم شد خصوصاً چون در این راه بعقود در قید رسوم است وارهی از گرد
وادر هند و کفش ارض و درمان باد و بر هوی صد حق باشد و الله
هو الغفور الرحیم آن بعض اخوان گوش کنند و تربیت نصیح
از کف ناصح بنوش کنند هر حدیث که نه از خدای با بوم گرد است
نفوس شریه و هر گاه که برای خدای در او نیست است نبود در بند
خار چون بسازید چون جوز ... و خار سپید و زبید چون میوه سپید
بار شکر و چون تیر و ... چه سپیدار بود چون ان الحکم الا لله
الا لله دو ... که صوفیان در رقص چون دست قبض تند هر چه
در دست دارند و چون پای کوبند هر چه کوبند و بر هر چه دامن گیر
از ایشان باشد از دست فشانان و پای کوبان روی با بین راه

کشتند ج

لتحقیق الیقین اگر ابلیس که رکعت شد تهمان عبرتست برای اظهار عزت
و اتمام حکمت سلطان اغوای بنی آدم گشتی ایشان هم بحکمت ... در حد ... ذات شش
و جز عبادت خدای تعالی مشغول نشدندی برای آنکه آیات خدای ظاهرست و کسب
در جهت بسته از ... شان حقیقت دلیلی ظاهرست بر وجود صانع ستاره
آسمان با نیر نضور و تخصیص توضیح بر بانها از گشت بر همینی ایک بیان بانک
افراد کامل بر آنکه حق قاطعست بر این مدعی دلایل وجود صانع حکیم عادل قادر
علیم بعد و ترک از جهان و ستاره آسمان در یک بیان است و هر که دلایل
آن همین کثرت باشد نا ارانست که برکی ملتبس ماند و چون به صورت شخص کس
حاصل شد خضوع با او و ... نزد او و در التی با و در بسته او از دو ... با او از او
غیر او بطبیع و الفطرة لازم می آید و ذلک هو الحب و قال اللذیت ... تعالی
القدسی انی خلقت عبادی حنفا کلهم وانهم اتتهم الشیاطین فاجتالتهم عن دینهم
وقال سبحانه فی التنزیل کان الناس امة واحدة ای مجتمعین علی عبادة الله
و الاخلاص له و ذلک فی عالم الفطرة ثم وضع عالم الخلق و جاء وسوسة الشیطان
فاختلفوا فبعث الله النبیین مبشرین و منذرین و انزل معهم الکتاب بالحق
لیحکم بین الناس ای واحدة ای مجتمعین فیما اختلفوا فیه و ما اختلف فیه الا الذین
اوتوه من بعد ما جاءتهم البینات و ذلک حین قیل الست بربکم قالوا بلی هذا
تفسیر ... وانما اختلف فیه بغیا بینهم بما حدث لهم الشیطان فهدی الله
الذین آمنوا لما اختلفوا فیه من الحق باذنه ... والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم اکنون ای اخوان الهمت چون خدای عز و جل حجت
حرف ... از روز ... و بجای او فراموش کرده بودند از ذکر و عبادت
ایشان ... ده بر نشستن و حجت پیغمبران خدای صنع ...

مهدی ایشان و ناسی نسبت ایشان شدند و اوراین نعمت بزرگ شکر نکرده
کشته و عاقبت ضرر آن باشد که دیگر نشناخت ایشان دست نیابد که زود
عقوبت دیده بصیرة شد و چهره در زیر نقاب وهم پوشیده سازند
اعاذکم الله من ذلک و جعلکم من عباده المتقین و در آنکه حق حقیقت عالم کرده است
و با خود آمیخته آیا آدمی را پیش از نشأه نبوده باشد یا آدمی را پیش
از این نشأه نبوده بل نشأه دیگر است در کتاب خدای عز و جل وقد خلقکم
اطوارا گفته است خدای عز و جل لترکبن طبقا عن طبق و صفت و ما هر نشأه که
ادر پیش این نشأه حاضر بوده یکبار در عالم فطرة صورت شده ایم با آنکه در خود یاد نداریم
محقق است عالم که بود و تا چو عالم شنوخت قال الله تعالی ثم یخرجکم طفلا لتبلغوا
اشدکم ثم لتکونوا شیوخا طوری از اطوار نشأه و فطرتش صفتی در طفولیت است
در پیش بود براو و طوری از اطوار نشأه دیگر تفصیل و تنقیص است کما
در دلیل دیگر که اگر آدمی را سوی این نشأه نبوده است اما کل
نشأه مسبوق است که ثابت کرده اند هل اتی علی الانسان حین من الدهر لم
یکن شیئا مذکورا و در حدیث صحیح کان الله و لم یکن شیء غیره و هو و او در خود است
که از آن در نگذرد و بدان او را خاصه ذات صمدیت عز و جل و وجود با
سوی الله اگر مدت زمانی است بدان پیشه خدا کو است و در مکان زمان دایر
است اما مستند در مکانها چون مجمع اللاهوتیست او در اینجا ست تیز لا زمیست
و مدت زمانها چون مجمع اللاهوتیست او در اینجا ست لازم نیست و کتابی
این سخن را از جمیع این کمال صوفیان حرام و موطنی که شناسیم از موطن
عالم فطرة که هرچه آدمی در این جهان دارد و با نقص و سهو و نقص آن که
سیفور و هم یاد وی در آن جهان فرض بوده اند و آن سرشته که هم معارف

دران

دران یکبار را فریده شده و آن سرشته که هم دو اب و دران یکبار مبعوث
گشت از ایام آن موطن است چه در ایام اسبوع که حامد و ممیان است
چنین روز شنبه و یکشنبه نتوان یافت و چون انکها ز افلاطون و دیوجانس
ساخته اند و انکه در آن عالم بوده یکبار دیگر در آنجهان یک یک مثل چنان
از پیش پیغمبر ما بینند و در پیش آنجهان هرچه قرین چیزی بوده اینجا او را
باز میجوید و فرار میکند و ما خود را با وی میرسانند و انکه شیخ ابو طالب مکی
در قوت القلوب آورده که لما ظهر الحق فی القدم اظهر لهم الفتح فظهرهم
جرهم فاخت بکل عبد صفة فمن ابد اهم فی الوجود و اوی کل واحد ما حقیقتها
لتعقد از این باب است و عارفان چون این معنی دانسته اند در کتب از
حرص و خروج نشستند چه سید اند که آن وجا که در موطن سابق قرین
ایکس بوده محال است که با این کس آشنا شود و در آن ادبیبود که
او را نکو رو نیکو شد و انکه قرین بوده کجا آن جوینده و دشمن خود
با خود را با وی میرساند و چون رزق را میجوید هر حاجت که ما در نگوییم
قال رسول الله صلی الله علیه و سلم الذین ما در الیمرة لولم تأتهم لاتتک علی عادت
مهربان ضیقی مستحق باشد و در آن عالم گشت که ایشان را اعراض از آن
چنین مار چو باین در ما رسیده نشسته قدمی تا استقبال ایشان برون
نهیم و مقبل دیگر ما بدیده ایشان باز باید یافت و ما را اکرده شده زینه
است چون باز بعد سلک در با بد گرفت و ما باز اگر یابد نیست
ورد آن حتی با به داود در حدیث صحیح آمده که الارواح جنود مجندة
فما تعارف منها ائتلف و ما تناکر منها اختلف ای تناکر و تعارف
در عالم فطرة بوده که شرح کردیم و همین مخصوص ارواح نیست دارد

عنبت در عالم ارواح ارواح همه خبر باشد و هر حرف رحمی از وجه هر خرج تسبیح
خدای عز و جل مشغول است بدلیل قوله تعالی و ان من شیء الا یسبح بحمده و لکن
لا تفقهون تسبیحهم و تسبیح از غیر ذی روح منظور نکرده و قال الله و قالوا لجلودهم
لم شهدتم علینا قالوا انطقنا الله الذی انطق کل شیء پس خدا که هر دو کس که روح
ایشان با هم آشنای و محبت بوده که با هم الفت میگیرند همچنین از ارواح
حالات هر کدام که در آن عالم با روح شخصی متفاوت شده در این عالم
با وی می پیوندد و متعلق با دیگر شده و ان لا قلبه پس چون حسنی است جزع
و اضطراب چه معنی دارد و دفور و صبر بی پدید و که هرچه از ان
این کس است با کسی چه اهد رسید خود او و مردمان نبینند که جان مخصوص
انسان است نه که جان حیوانی او نطق نشد که مخصوص انسان است
و جان نا پیدا هم کس بداند حیث خدای عز و جل حیوان را از انواع
ادب امان بداد و تمام از آن رکیک بی شیء و دانا کردند و با جان
عیان است هده حیوان رسند از علی ما شاء اقتدار او پیدا که آنکه در
قرآن مجید مذکور است از وصف حیوانات با صفت عقل و فهم
مثل قوله تعالی و لکن کل انعام بل هم از ان وصف حیوانات
ما تفقه سمع و بصر و لا یغنی عنکبوت شیئا و امثال آن ما نیز گوید ان حدیثی
ما گفتیم در التصوف و در ملکوت اشیاست و آنچه در این باب
مذکور است وصف حیوان ملکی فلا تناقض

والله اعلم بالصواب   رد الاعتراض الیقین

وفقهم الله بما یطلب رضاته   راه خدای عز و جل گیرند
از راه بصره و بغداد و میت حرفی راه بصره و بغداد و به قافله سوار

رفت راه خدای عز و جل طریق ولی که جهان باشد قافله هرچند عبره ز
این زوار و قطاع الطریق مقصود نه همچنین بر ان الی الله هرچند
خبر باشند از آفات طریق و مصائب انقطاع راه رستند و ان
جمع را نگو و گر خدای عز و جل را حوادث با آن نبست نهاده و اجل
رحمتی و اعظم نعمتی که از آسمان عنایت آگهی بر ایشان نازل شده و هر کس
که تواند که خود را دران رحمت در آورد و در دنیا و در وجود جسم کرده
باشد و از نور رکه محسنان که از خود رسند نه بهشت و حور خواهند
بود و ای مردمان تا از ان روز که قدم درین جهان نهاده ایم تا روز
که قدم از این جهان بیرون نهیم پیوسته پس از نوعی محنت و غم خسته ایم
و صنوف محن و مصائب میکشیم هر روز زخمی از محنت دیگر و دیگر
دعمان ان ما بنکو هم از زنده و مرده و زخم و علاش کردگان
حکایت کنیم از اوجاع و امراض و سهام حوادث و اعراض که
از هر سوی روی بما آرد و قصه اینهمه زحمت که می کشیم و این هم
نمی انجامیم کام خود را به پسر میکشیم و دل خود را چنین می نبریم
که در بوم دنیا در صور در رب العالمین که مراد خود را جسم کرده این
ما راه دوری همه ان مرادی میکشیم و اگر تفحص رانها و در پیش افتاد
ما بر آید چون چنین است حکم بر نور نهیم کرده کتاب نخوانیم از شرط اصول
کار است ما ... نیستیم و ما را بود و نبود و دهر دوام و دل جسم
ما را نیست نه نه دنیا ز اینها که از طمع یا مدارند که هر چه حاصل
میکند قبول ندارند اما این یک میشنویم موت و هوش ما با این
رسیده است نوعی میکشند که ما از ان ها انچه شنویم ای برادر دل آگهی

چندی از شما در استقبال این طفل این زحمت برسد ورا تا خبری نمایند و خانه
ساخته در ارض طیبه اخوان ابا و تقبیل می اندازند بلبت آنکه موافق طبع
ایشان باشد من کل الوجوه بهشت نشود و یا اگر بهشت نشود و مانعی دارد و وعده
از این راه دست یافته و حایل شده میان ایشان و اندراج و نفرزند اولیک
یسارعون فی الخیرات و عاقبت سرخرو شوند از انعقون ذلک جزای تا
ولا یتدارک مافات اما تامل نمیکنند در این بعضی دیگر از اخوان که در نقل
باخوان آبا و نقل کرده که چگونه آخر رسانیدن حاملان فرزند کرفت
و واعیه نقل در ایشان افزوده شد الا ان شب و در ره شبا روزانو نهید این
و دکس از اخوان ما که تازه مجدد شده اند بنقل اخوان آبا و کرامتی
پیش گیرند و جواهر دانه های بهشت برای اعراض خوانیه نهند و تدقیق
و گزینش بر طرف کنند و هر جا که دست دهد طلبیه که چند روزه که نوردان
بود تا زمان رسید متقاضی مرگ رسانند و خدای عز و جل بعوض این
مساحت و گذشتگی ایشان نور در دل نهند و شرح صدری کرامت
کند که اگر در غرفت سوزنه مقام رسانند بلکه و بنگاه آسمان و آبا نتواند
بود و که مقدم الاخوان الالهین ترکت در آب وجوار رضا دهد و [illegible]
کند و خدای عز و جل از عین کافور او را عوض بدهند در جوار کل
و آبا نتوانند بود و ولیم امیر غیاث الدین عبد الله خاره کرد و خاطر درست
کرلب زرد و درین بهار رسانند و از باز ماندن ولیم امیر مرشد الدین
عبد السلام و نقل کردن باخوان آبا و بر خاطر جاریست باری این
دو ولیم کرمد کو رسیده شده و و دیگر دفعتی الله الا قد ابسیتها جو ادر تزوید
باخوان آبا و تقریر مسکنه چنین زود سست شوند دلبر از ما

ان یک از فرزندان که ایشان بمرده و فرطست وان یک که اعرضی مایه
و لد صالح یدعو له است چنان منگ همان منکی بر مفارقت فرزند رحم
صبر کشیده و والده ماجده ایشان را بصبر فرمایید و همچنین جده کریمه ایشان
جزع نکنند و اضطراب ننمایند و خدای را بخود در دل درشته از وی او را خود
اگر او از ما در صبر افتاد و لطف خدای عز و جل با او از ما در مهربانتر است
و اگر ما در رفت او ماند خدای عز و جل جبران ریش عوض جمیل و اجر جزیل کرامت
فرماید و زنده گانی قرة العین امیر غیاث الدین محمد در راحت
خویش دراز کرداند انی فی الله عزاء من کل مصیبة و خلفا من کل فائت
و درکا من کل هالک فالمحروم من حرم الله عوای سندگان خدای شما را
بی شناسید یا نه خدای نه آنگست که آنچه او کند بان خشنود نشده و دیگر
او فرماید چنان نکنند و آنچه او پیش آرد و نه نپذیرد و [illegible]
این کرده ز نهار ما دب نشنید و دل و زبان و جوارح و در ارکان نگاه
دارید این نه از کفر است که گستاخی و هیچ ابدا که تو انکر و سرها
پیش افکنید و دستها بر روی اهم نهید و بگویید انا لله و انا الیه راجعون
سر ارادت ما و آستان حضرت دوست که هر چه
بر سر ما سیر و ارادت اوست و السلام علی عباد الله الصالحین

بسم الله الرحمن الرحیم

اما و لی فی الله وصی الامیر محب الله و الدین الشیخ محمد اعظم الله
اجره و لی فی المصیبة بعد المصیبة و عطاه الخیر الذین دل علیه قوله علیه الصلوة
والسلام من یرد الله خیرا یصیب منه و از رحمت که ان جبر سبب
شدن علاقه دل باشد با هر چه در عالم کون است جه هر چه در عالم

کن است لطیف و آینده شایسته تعلق دل صاحب همت باشد و خردمند
خود را در دام این بیفکنید چون دام غرور برای صید کودک صفتان
فرو نهند تعلق قلب ارباب همت با معروف امور بسته نه با مجرد
و اگر او خواهد توانند آینه جاوید نقش درو که در آن مشاهده
نقش لطیف او کنند چه معنی آدمی از عالم جاویدست و عالم جاوید
عالیست بیش از این عالم که خدای عز و جل تمام آن یکجا آفریده
و یک امر کرد و ما امرنا الا واحدة کلمح بالبصر و عالم کون این صفت
که بتدریج نشأةً نشأةً یافت شود و هر چه باز دید شد عنقریب نابود
گردد هان بکوشید خود را بعالم جاوید رسانید و اگر شما نکوشید
عالم جاوید خود کوشید خود را بشما رساند و زمین و آسمان بدرد
اما اگر کسی بعالم جاوید رود و امر تو قبل آن تو تو کجای آورد
او را از در دروازه رحمت باز رانند و در به طوبی بسته شد و
عسل خشک شد و اگر عالم جاوید بر کسی فرود آید در هم عذاب [illegible] آورد
او را در زقوم و غسلین نزل آرند اکنون بشنید که کدام [illegible]
طوبی و عسل یا زقوم و غسلین هان بشتابید همراه آن رسم [illegible] گردید که
میفرماید الی واهب الله بیایید محمد بشنوید که ففروا الی الله انی لکم نذیر
مبین در خدای گریزید و در رودن لطف او او بزید و [illegible] آن
بترسید که خدای عز و جل در ظلل غمام بسوی شما آید و ملائکه یوم یرون الملائکة
لا بشری یومئذ للمجرمین و اگر چه او را بشری مجرمان نباشد و بشری
باشد مر طایفه که تتنزل علیهم الملائکة الا تخافوا و لا تحزنوا و ابشروا [illegible]
روال که ده چون را از اهل بشری گردید نه بشر او را [illegible] اگر گوید [illegible]

خدای چگونه توان گرفت و با آن جهان کدام راهی باید رفت گوییم بپای همت
دامان نظر و کلیات گیرید و طرح خرابات دیگر در الا الله و ذکر عالم اعلی و در
زمین از بنگرید که کوب و ثمرات چگونه آتش است تا بار رفت [illegible] که
این زوج از کلم که در و دسیده ماه و آفتاب با چند و سیر مدام کز [illegible]
یک بینی [illegible] معلوم کنید و طرح خرابات که کار کسان کدام کار [illegible]
فنا زیل نجوم را که رند و بنگرید تا این ساکب فنی را کدام صانع رکیه و کدام
دست بود این سقف نیلگون ادکیه آسمان از هم که این [illegible]
زمین را اخیر که ساخته برک در جهان چه کس یافته انگور [illegible]
ساز و آیا انگور [illegible] بنگرید تا باز [illegible] که امر خدای
ظاهر است از ناظر گور [illegible] اما شما خواهید کرد [illegible] انگور [illegible]
بنگرید این بیده کی شما را [illegible] خواهید [illegible]
برگ درختان کی شمار [illegible] گرد و شمار [illegible]
[illegible] نوید گفت و کوی جهت [illegible] که چگونه [illegible]
صانع اکبر و در [illegible] قدرت او این هر دو با هم [illegible] آید [illegible]
[illegible] زنی هم [illegible] زنی تا آن [illegible]
برکت [illegible] رحمت خدای بنگرید برای شرح صدر و تن [illegible]
دهید برای [illegible] کناره گیرید برای فراغت خاطر و با
یکدیگر صحبت دارید برای قوت دل تان [illegible] ندم بر خدای کنید
که مهم ترین کاری این است جهان شما [illegible]
[illegible]
و بازی گوز [illegible] جهان [illegible] کنید که این [illegible]

در سوال و کمیل و اعقاب و المتهم و اسباب که شما بدان تمتع میکنید بدهر کسان
آنها و ان کرده و عرض نموده و به هم نهاده و بعد از ان که بگذاشته اند و
بجا کاهی رفته اند و دیگران در ان رسیده اند اکنون ظاهر میشود که ایشان
بزور کار خود بوده اند اما اندم که ایشان کرم ان بودند ایشان چنین شنیده بودند
اکنون شما هم ایشان نید شنیده باید که این همه جهان میکنند که بعضی بنیاد
خویش را در کار بعضی میکنند و در این خود و ایشان تمام شنیده اند و ایشان بیخبران
بارکی پیش ایشان شنیده اند و چندان ایشان در حفظ رسیده هر که مانده و اب هم از کاه و
خونها از کار روا ماند تا بعد ما انقلاب بکو شنید دین و دهد تا فرو شود در ای فرح
نان بزرگ شنید و خود دادا زنند که جهان خلاص شنید از ان صوابر که
گناه بنیت بکوزند از بعضی شما دادا بیسر کرده شما از دوان عالم آ
آر ادید ید هم اما جنات عدن فیها انهار ذلک الذی فیها النعیم
و لکتاب سی الموعد فصل تری یعو الی بوطان نار نسیم ان کرادی را
بجهان در شنیده و نیز شنیده از جون بکار بیت یا عبادی که هم در رکی
رحیز و هم در رکی فرو شنیده کار در ستد که تعفی نسوا الله فانسیهم انفسهم خاست
ذرات ایشان فراموش ایشان بهشت مومنان رسید که آدمی نه
از ذهن ایشان شده و در این جهان عرب و بسیار است و ایشان زهد
صریت خویش با و باشد و اگر با و نباشد چون صادق کوید ما در دارند
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید
والسلام علی و بی
رما و لی نخ الله و نفری الی الله الا بر محب الدولة والدین الشیخ محمد ابده الله
هر کس که خدای عز و جل چیزی از و باز ستاند و او بر ان
صبر کند

صبر کند و راضی و سنتم که خدای عز و جل از ان نعمه باز و دهد در اخرت مثل ان
باز و دهد در دنیا چنانکه در شان ایوب فرموده و وهبنا له اهله و مثلهم معهم رحمة
منا و ذکری لاولی الالباب و در جای دیگر فرموده و اتیناه اهله و مثلهم
معهم رحمة من عندنا و ذکری للعابدین انجا که ذکر لاولی الالباب فرموده
و وهبنا گفت و منا برای انکه متعلق هست عابدین که بسیت و سطح نظر ایشان
گفت فشارت و وجوه الخطاب انقلاب الیه هر و محشر و در تفسیر این آیت
هست که اهل او را که متوفی شد در دنیا باز و بداد و بلکه در آخرت باز
دادند اما در دنیا مثل ایشان او را کرامت شد پس ای الیم ایده الله بر انکه
خدای عز و جل از وی باز گرفت صبر کند تا باز و تر نفیه همین معاملا رود
ای ولیم کرامت مومن را خدای عز و جل با بانه بهشت حور ادنی لر برای مومن
جها نهاده اند اگر مومن انچه در بهشت تر و خی عز و جل بدانند حادر بن بلکه
حادرین جاکب کنند و بر سر این لذتهای جهان خاک کنند اگر مومن انچه در بهشت
تر و خی عز و جل بدانند نعمتهای جهان چون شکر نباید چون شکر در نی دارد
جان جاهلان گزنده ما را امید بهشت والله در جام امید امید در ان
زهر ما ب همچون سب گشته ای ولیم جان مومن که خدای از امید که ما باید
اما انکه ز و ته بهشت امید دارد جز اینها هم نهان باد نمود ده شنه و
صدمت ان اشنه در گوش او فرو خوانده بیرون آمدن او بسوی
حسنات جهان همچون بیرون آمدن صاحب فلوهست از قوه
در یا ما صید اگر یافت با فت و اگر نیافت رفته بود و انچه در ان رب
رکت اما حسن و اهل حسنات دنیا را همچون حسن که دانست فقهها
از ادوات اگر نیافتند هیچ ندرزند لا جرم بکل وجه و جه دراز بجویند

وتمام همت متوجه آن باشند که خلاف مؤمن که اگرچه حقیقت وجود اوست
اصلا بسوی آن بیرون نیاید و اگرچه صلاح همت اوست قطعا این معنی
نکرد و همچنین دیگر همچنین مؤمن نفس عشق در جوش آید هر یکی را
کفی باشد و آن کف در وصل طعام نشنید ناچار بکف گیر حکمت از آن
بیرون باید زد زهی کمال حکمت و عدالت مؤمن نپسندد که آن
ضایع شود و از در کار جهان کند و تمتع قوتهای حیوانیه خبا کف
دیگر برای که بیکبار فنا موقوف کند و اما دون همتان چون پایه
همتشان کم باشد تمام همتی باشد که با کف شود و بالکلیه ایشان از خود
بیرون آیند و هیچ از ایشان نماند و صفت که ولا تکونوا کالذین
نسوا الله فانسیهم انفسهم باشند و هر که خود را باز نبینند و ما خود نشنید
همت ایشان تمام در کار حیوانیه خرج شود و یاکلون کما یاکل الانعام
والنار مثوی لهم دود ناامیدی خانه دل ایشان را سیاه کند و عیش
زندگانی ایشان تباه ساخته ایشان را حیوه طیبه و جان امید دارد که
مؤمن نیست لا یستوی اصحاب النار و اصحاب الجنة هم الفائزون
اللهم اجعلنا من الفائزین ولا تجعلنا من الخاسرین واجعلنا من ورثة جنة النعیم
سبحان ربک رب العزة عما یصفون وسلام علی المرسلین والحمد لله
رب العالمین

الی نفسی والی اخوان المسافرین الی بدین ای هدین عظم الله اجورنا
فی الاخ الالهی الحبیب النایب مولانا معین الملة والدین صلی الله
تا آن مهیا باید یاران ما نیاسایم و از پای ننشینیم و برای این مطرح
کر این برادر را الهی پیش آمد کار کنیم و تا این عقبه صعبه را در رقی

انگشتیها آن نخوریم و آب حیات نیاشامیم یعنی آب حیات ما از شاول آن نفس بلند شد
و تمتع باشند تلذذ و تمتع باد را آخرت اندازیم چون برحمت خدای بجوار
خدای برسیم و در بستان و در آن بوستان جمع شویم و دیدار فایض الانوار پیغمبر
خویش صلی الله علیه و آله ببینیم و دیده ها از رخسار مبارکش بیاریم و اخوان
خویش را که سابق شده اند پایه ایمان بار بینیم و در زمره ایشان مندرج
گردیم الحکایه بدید از بستان طعام خوریم و شراب آشامیم و داد خود از کار الهی
بستانیم که نفس الهی شده در خیمه بر صحبه خدای خویش را بچ گشته
هر لذتها که با درست حاصل شود که خدای عز و جل در آن باشد و دست زید
فرزند او که خدای عز و جل شود و تا آن عیش برای از دور بار که از دیدار امروز
پس از انوی محبت و مشاهده و شفقت و سهر و جوع و عطش و ناامراد و نباید
ناکامی نشنید که این کام در عقب آرید دالی نبته لتقوی والسلام
علیکم ورحمة الله

ابا دلی بی الله وصی الامیر عماد الملة والدین جعفر حب الاملاک الاخرت
های و از رید و لطعن طاعنان از جای برد به حرجهای طعن که کی
طعنه اگر تیغ تیز زند دشمن رو دست دست نداریم هرچه باد آباد
شنیده ام که بعضی میگویند که این عمارت که کرده اید ضایع می ماند
و آبادان نشود و خدای عز و جل چنین کند و اگر کند فرمان او بجان از
دل و تن و جان بار دوست گفت یار ار حتم اثر اگر نیست که زند
خونم امر ش پاک نیست راضیم من بشکر من ای حریف این
طرف رسوا پس حق شریف تفاوت حال سالکان با دیگران خود همین
است که کار ایشان نه بر خضری مبتنی است که زوال پذیرد و قابل تغیر است

چون آبادانی آن سرزمین از بیست که در عهد ذات خود ممکن نیست که شود و
کی دل سالکان بآن بسته خواهد بود و سکون و آرام او بران خواهد بود و
قرار سالکان بمقعد صدق است و آرام ایشان بذکر حق است که الا بذکر الله
تطمئن القلوب است نه زر و زمین مستقری نیست در عالم صد هزاران ملک هی همه ناپدید
چنان است که آن سرزمین آبادان شود و عهد او چون در آبادانی زندان ناز
کم دو دوستی که کرده زند صحیح شود و اگر چه هیچ حال صحیح نیست وما کان الله
لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم هر چه برای خدای سازید
جاوید گردد و یاد در جهان نه در آن جهان ... که توجه بانی را اتفاق ده
که مانی از توجه گم دوم بر او است بانی موجب تنفس جان اخوان و دیگر هر دو کلمه
شده باشند نی از اهل افروخته و باشند و هیچ باید که ایشان زیر قرده زد
دور کار خود دست نکنند که این کاری که ما بدست داریم یکسر سوی نیست
برای آن ازدر جهان قبول نه داریم هر چیز از جهان که میشود و بایشود جستیار زد
دیر نه دید که کار حق سوی بسوی شود و بند بیج و ... ان عمه در این است
چنان اوست   دولت آن به کرامت ... بود   دولت سر ... بود
ای اخوان بشنید و ارید که اگر مسن ربنا بیم از شما ... انی الیکم و الیکم
در اهی فی دین الهوی اهله ای اخوان این کار که ما در دست ... گرفته ایم نه کار
بازیست انکار است که سماوات و ارض برای آن ... اند که چگونه از ا
حمل دست کریم و آسمان و دست ازو ... زده ایم اگرچه گمان اکثر مردان
نه نیست و لکن اکثر الناس لا یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم عن الآخرة
هم غافلون ای اخوان ما را تا ... در تن است درین کار ... کوشیم و هر کس
از اخوان که با ما بماند هر دمان ... بخواهند کو باشید آنچه ما کوشیم این است

کرداریم

کرداریم تقدیر آن کرده ایم تبه خود و خانه کنیم اگر آن شود فبها و اگر نشود وای
بر ... که خاک شده است ای اخوان بیدار است که نهانست و نهانان
آنچه بید او دست حق میگیرد خدای عز و جل را ز آن نزد دیگر است و سنت لطف
او گیرند و معمول بر او گمن شده ... که خدای شما غایب نیست و باید که طفل در کنار مادر
امن تر نباشد از شما در حجر لطف او ان الله رؤف بالعباد و السلام علیکم
ورحمة الله وبرکاته

الی الاخ النور الامیر غیاث الدین محمد طول الله عمره   لها روشنان که کس
ساخته اند چنانکه اگر آدمی فی المثل بنشیند و دست بر او نی اهم نهند او در شنی
او میرسد و کار او رونق یابد که بکسی بسته است جز آنچه خود کسب میکند و لا
لیس للانسان الا ما سعی و باز که ... کار رونق یابد و نه برای ...
وار است ... کار او باد و باز ... بدهند ... برای آن است که حق ...
با کلمه دیگری ... آن شود و برای آنکه ... که کمال ... حقیقی است ...
از ... عبد رب کنی ... او وصف رب عز و جل ... است
ورائکه آنچه خواهد کند و آنچه نخواهد نکند و بلوغ عبد بآن ... طریق ...
آنکه ... او ... سر ... و ... عنان او مطلق ...
تا هر چه خواهد کند مثل این ... است که بید او را باز کند ...
براه رود تا راه رفتن بیاموزد ... از مردان اگر ... او را
بدوش کشند چون کار بند ... مردان رسد که خود براه نتواند رفت
همچنین ... عبد ... رب عز و جل و در مرتبه از
مراتب او را کجو ... کنار رفتن ... دست او ... صلاحیت
کرده برای آنکه در ... رب عز و جل ... مطلق ... است ... او را

او را در جنس و صفت تا رسمحال است اساس این حجاب او رحمت قدرت
ما او در ان نوری خود را ما رسیدند و بال حجاب بر کند اگر حسن حجت
لا یشعرون تا الهی تعالی او فانیست اما چون من حیث لا یشعرون است
نزدی بودی ذره حجاب رسیده الله بر که ممکن است تا فهم اما حصل لی …
چون مقصود واز ان مجرد بقا رسیده است مدتها محمد و کرد در ان لکن احکامات
حقیقه کنند و بقا رسیده با ان شرط نیست اما اگر آن حجاب رسیده حاصل باشد
خدای عز و جل از تکفل فرموده که و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها
اکنون وظیفه خودمند نیست که کاری دیگری متکفل است و بسی از متکفل به
بر خود نهند تا آن کاری که در عهده دیگری است از او مشغله ضایع می‌مانند
عارفان مشغول الکسب معاش برای تعاون کرده اند چنانکه از نیز واصل
اعمال افزونست از قبیل صلوة و صیام تا آنکه روزی خود را ما بی توقف
میرسیده است و نه این نیست که اگر ابواب کسب بر ایشان مسدود شده هیچ
اضطراب ایشان نمیدید میبود و کما قال بعض الی رفیق التوکل هو ان لا یکون
عمانی بیدیک اوثق منک بما فی ید الله بخلاف عامه ناس که مشغول ایشان
بکسب معاش نیست الا برای جهل ایشان بکرم خدای عز و جل ضامن شده
و عدم وثوق وانکه اگر ایشان دست بکشند ضایع میمانند و هذا الجهل هم القائمین
ثم عدم الایمان بما ذکر او اهل الحقایق لا انهم قلب یعقلون و لا سمع یعقلون اعاذک الله
بارخی ان یکون منهم وجعلک من اهل القلب والسلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته   چنین رسیده که بعضی گفته اند چهارم صنف مردم است …
نیست که ایشان در کجا برای بودن گزیده اند زمینی پاک تر از زمین …
این ضعیف گفتم زمینی که از ان چنین حکایت بر سر آن نگویند …

دیگر آنک

دیگر آنک زمین که شنیده و در آسمان خانها بنا کرده ای اگر زمین محل غبرات و انقلابات
مسجد عبادی روزگار منظس میبود و باز آری کرده و مقبره خانه میبود و جهان نابوده
چنین بوده و چنین خواهد بود و حکم خدای است که آنکه درست بنا نهند دیگر
در کنیت (؟) آلهی باز گذارند و اگر این و پس و پس گنبد و … شنید چند زمین بزرگ
سنگ میبود و هر کاسه و کوزه که مردمان استعمال میکنند اگر بار پیش از گل …
پس درست از همه باید داشت که گفته است شنیده ام که شیخ علی لالا قدس سره
ابریقی داشت که شانزده سال از ان لطافه داشته بود و خادم از ان ابریق شیخ
بسیار دور کرد و او گفتم رفت ابریقی که بند قفس سیده آورد و گفته است این عوض
آن … آن ابریقی که هزاران ابریقی را که هم خود شنید اکثر و هنگام متوجه باین کرده
که از خاک آدمی ساخته اند والله اعلم با وجود این حال شیخ … صافی
از ابریق میگریزد و برای آنکه ایشان امر رحمت … بازگشت باید که …
با حیات و حسن … گفتم   که شهیدان توانند این هم خونین کفن
کفت … و تو … ای … که … ایشان چون
ماندیم که از دل … گفتم … والله یتولی
اسرار و صدای حق تا صدای … ایشان … بجمله نهی کرده قوله تعالی
لا تسالوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و رسول صلی الله علیه و آله فرموده که فی
بعض الاحادیث و سکت عن اشیاء رحمة لکم غیر نسیان فلا تبحثوا عنها
از این جنس او را تا درباره همه املاک علامت … این نیست که دراین
باز گوید تا موجب نهی شود و در صف مستغرقان و فوج و سوسه در خاطر ایشان
بحسب … الکذب ان یحدث بکل ما سمع ای مرد که ما را از …

اگر میخواهی که ما رکن ماکن نشویم بر تو تقاضی و اثبات کنی چه هم و نقض هم بس است
بعد از آنکه گوش ما از زبان قاضی نشنود و تنها و بر رقیقه ما رکن ماکن نشنویم مگر آنکه
در شتو ما زمین از راه اره گشتیم اما ما این صوفی سبب بی شفقت و ما شفقت ریختگان
بیش ما کیان است و حکم خدای نیست که هر چه ما ببینیم رهانیت که لطف
داشتن آن کنیم با استقبال و احباب تو و کدام ای فرحی است رسول الله
صلی الله علیه و آله و سلم [illegible] فرموده تا واجب شود پس
دانیم که چیزی که ما بالقاب این لطف ننوشته اند و اگر ما در القاب آن
می کنیم معظم است که [illegible] شود و در نیت که آن القاب می کنیم و خود را
در عوض [illegible] کویند شیخی را مریدی بود جوال قدری زر برای شیخ
آورد و گفت از وجهی حلال است از بستان پدر [illegible] شیخ
فرمود که میگویند که جوال احمق می باشد صدق آن معلوم میشود و فرض حق تعالی
عز و جل این اسقاط فرموده [illegible] ما بس فرض شود
[illegible] حکم خدای عز و جل [illegible] و اوی ضعیف و بر خود را
بعوض آن بردن چه معنی دارد و الله [illegible] فرماید که [illegible]

ارشد و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم

الی الی فی البعد دعوتی الی الله حسبی الامیر محب الله والدین شیخ محمد
هر کاری که شخص میکند و از روز ان [illegible] الهی است ان کار تمام با نور میشود و
وان النور [illegible] دعوی کرد و برای ان سبب [illegible] برآمده [illegible]
[illegible] برآمد ان [illegible] النور [illegible] می آید [illegible]
روشنی دیده که از روز ان [illegible] کامل شود و اللهم [illegible] هر کرا [illegible]

بدنیا

بدنیا نیست بلکه از دنیا چنان زمان است که آدمی از انکه با رشکم مادر زود و
تلخی و سختی از همین قدر است که در تریج است تا بحال که رشتوی شد تلخی و سختی
رفت و نگوییم که چه خوشی و ناز و نعمت او را پیش می آید چون چنین است از
جبر کردن نمی باید آسود که هر چیز که گذرنده چیزه شد هر چه پیش می آید که شخص کرد
خود را میان گرفت ای جهان ما چه تو را نا کرده ما خبر کردیم اکنون تو هر چه کار
کن که کرده ما را ناکرده نمیتوانی ساخت از ما که پیوسته در [illegible] و چون
چیزی است و بعد از آن [illegible] و ما دیده کرده ایم بعد از آن تو هر لگدکوب که
خواهی ما را می کن و [illegible] دیگر باره چیزی روی نماید همان [illegible]
که بار اول [illegible] لگدکوب [illegible] ما زنده ایم کار ما همین است با [illegible]
جراحت و تو در کین [illegible] ما بر آن [illegible] که گوشی [illegible] میان
که ما دست از خوشی جهان شسته ایم و [illegible] نهاده که این [illegible] و
امید خوشی بهر روم بسته ایم که در آخرت [illegible] چون ما [illegible] نهاده ایم که خوشی
نیستم اگر خوشی روی نماید آن چیزیست که [illegible] ایم اما ما چون
ان خود بر [illegible] ای جهان ما خود [illegible] طوفان بلا
گویا سیل غم و بار [illegible] برای جهان کافران که خوشی جهان
خوشی [illegible] ندارند و هر خوشی جهان لرزان و از جمله خوشی [illegible] جهان [illegible]
اند ما را این [illegible] خوشی [illegible] کرده ایم [illegible] جهان
سرمایه ما [illegible] ابویزید بسطامی شیخ ما را [illegible] گفتی
خدایا ما [illegible] نان [illegible] میخواهم تو [illegible] همه ما را [illegible] خود [illegible]
والمسئول من الله [illegible] غنی [illegible] الرب جواد کریم [illegible] دل
در روشنی [illegible] که این [illegible] همه [illegible] عزیزیست که چ

مقدار هست بیشتر از ریاضت اند چشیده ایم این چند سال دیگر که مانده چون
گذشت بگذرد نیم یا بیش نی پا نهی نشیبی طی طارسنت کرده ار العمر چه و دراگر جاوید
دنگی خواهیم بود مسوریم دل سال ها هست سال دیگر یا بیشتر یا کمتر که مانده
بگذرانیم بهمان نوع که سالهای گذشته گذرانیده ایم چون اهل گذشت تا آسمان
از گردش باز نمی ایستند را آمدی بسته نشود و آسمان می فرستاده و در مضیق
عدم راه می گشت بدو کشت و زمان بندگی کنند دم با زمینی رود میرود تم تا کسی
فلک بی تو بعدم غرقه نشده هیچ عمر نشست زمام چشیده بدست تاب
خدای داده ایم ما من اله الا هو احد ابا حسبتهما ان ربی علی صراط مستقیم
ای دلی وحبیب من محبت که شغل جهان شخص را از صفا رجال باز دار قو
بهر حال چاره نیست تا کسی نشنیم که ترک ابدان در مذهب اهل خفیه روشت
کار خیر از ستی و صفای دل بسیار ما حصل منها یکون منها

والله ولی التوفیق   الی ولیی

قال الله وصی الامیر افضل الملة والدین محمد   نامه شریف که پرسش
بود در سنگار بر اردو موقوف رسید و بر مضمون آن وقوف افتاد و سالکان را
در مقامات بیا شد میان چنین تواتی ضرورت کردن ماده را سیر
در بکم کرد آید در سنانه یا بد   معنی آیت تا خون یا سیر شد که بعد چون
پاره سیر رد و زمانه سنانش جا ماند تا دیگر باره بسیر شود چنان انقطاع
ز روح مقامات سلوک کنید از آن تکرار نه نیست برای آنکه اگر فصل سیر
منقطع شد موت آن منقطع نشده و اما اگر دل احیا و ما بعد قوه
آن منقطع شود و گمد و رت مرضی الفاه بد شد و میان این دو رنج
دیگر هست که گو سعتد صحیح باشد و قوه سیر بود تا اما چون از فارغ

چون از صارح هدو غذا از حد یا کم رسد و حالا شیر خدم یا کم و بعد از ان زیاده
محمود نیست برای آنکه تحصیل ماده غذا از صارح تو آنکه و الحکم حقوق داند
بقوی بها اند ان المریدین باستماع سخنان حکمت و مطالعه تذکره سالکان
اکمال بتوان باز آورد ای دلی بسر کار خدای حق است و حق مبین باشد
سوی بوی شود و دیگر آید اما درست آید مثل آن مثل شجره طیبه نخل است
در بسته اما چون رسید پاینده است اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی
اکلها کل حین باذن ربها و مثل ما طلی مثل درخت کد و بسته که زود بلند
شود و اما سست شده و زود سقط گردد و مالها من قرار دلی من کیمیا گر
صبور رمایه پیش خود دار و صبور بهمه درمان زنند تدریج نتوان ثابت می بود
که دل با کم شد و دوست از طلب مدار و کم گر طلب بست مدار در بند
عاقبت الا چاره مراد او انجست و جوی دل کم شده چون ... گفت
در جاه تن رشد داده و از کجا بدست قوی بعقابه یا سیری لغته یا برنمی
اسیتا و ذهبو فتحسسوا من یوسف و اخیه ولا تیاسوا من روح الله انه
لا ییاس من روح الله الا القوم الکافرون ای دلی من هر کس که اختیار
دل خود دارد بیند جاه بیند که تمام جستنات جهان یکی از ان ...
تا با زمینی که حیف است بروز بخش یا بماندن خصوصا که ان به هم نمی ماند
بل تو ثرون الحیوة الدنیا والآخرة خیر وابقی ای دل من چون حرارت رسانیدن
زند و از ان آواره بر آمد عارف مستقر از ان ذوقی یابد که از اهل
عیش هر کرا رحمت در یابد چنان ذوق بیابند چون طلبه عارفان
رسد اهل بیانیه سنت آن یکی حرام است اما از جهل ترک زنان که
این می نماید چشنه بالملک ره جهت النزاع الشهوة است عارفان زر نیست

اند از بیرون سیاه و درون خود را اهل دنیا بس محترم اند از بیرون از رو
در خود ولیکن سیاه چشم هندی بحر افرینت کور جهود و به جهان نما پوشیده چه سود
که درونش همه آتش است و صد دود که ز سوختن فرو رفته و خواب چه باکش گرد درونش
رو [illegible] است نور پاک و دلهای اهل دنیا در تنور تن در عفو و [illegible] است حجابش
سیفت زنند که [illegible] عکس در هم برد و سبب و اسباب [illegible] الکتاب او را
چه سود و دلهای عارفان در تنور [illegible] را سوده و فارغ همچون [illegible] باز عنایت
اگر نه همه درنگم گشته باشد چه زبان بدل عارفان رسیده مشتاقان بسوز
طالبان بر آه مهجوران که چنین است اگر گفتم و درین سخن هیچ دروغ [illegible] است
نکوشیده خود را فضل ذره عارفان [illegible] زنید که اهل دنیا [illegible] نشسته و حرکی
بدست غارزند و سیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون یا رکن [illegible]
یا رکنه به بهشت یا رکن محکم یا رکن المشتاقان بهشت الی آخره

للمثنوی [illegible] علی ولی و رحمة الله الشیخ محمد جهان
[illegible] است و [illegible] را از دارنده که ز [illegible] که هر چیز از او [illegible] کار
خود و داد [illegible] باشد جهان [illegible] کارکن [illegible] کار فرما باشند
پاک خداوندی که [illegible] فرمان او [illegible] کرده و خاک [illegible] آن و
[illegible] آورده آسمان باذن او [illegible] زمین کرد [illegible] درون
[illegible] باذن او در جهان [illegible] آمده لطف او سبب [illegible]
ساخته [illegible] او را گریان کرده پاک خداوندی که فرمان او [illegible]
[illegible] از هر چیز ما [illegible] حکمت بنده [illegible] خداوند [illegible]
و [illegible] جان [illegible] هم [illegible] ابد [illegible]
در [illegible] افتاده و خواب از دیده [illegible] نبود [illegible] نسیم [illegible]

سوزان بکن

سوزان و [illegible] از دیده [illegible] لطف [illegible] خداوند خویش [illegible]
و طلب حاجت گذاری [illegible] دیده است چون مناجات [illegible]
[illegible] و [illegible] گذاری او اندم با خداوند او آندم بهتر [illegible] است
آری [illegible] است [illegible] خضان تو [illegible]
ای [illegible] هیچ [illegible] مناجات خویش [illegible]
[illegible] بنده ای [illegible] خداوند تو [illegible] است و [illegible] برای [illegible] از دیده
[illegible] این پرده [illegible] خداوند خود [illegible] بودن [illegible] که تو [illegible]
[illegible] روزی که خداوند بندگان [illegible] خویش [illegible] اند [illegible] روز
اما هر بنده که امروز [illegible] دیده و با ذکر او [illegible] شناخت او فضل [illegible] از
از لطف او [illegible] جان [illegible] ای [illegible] جان [illegible]
[illegible] وای [illegible] عذاب [illegible] و [illegible] نور الله [illegible]
[illegible] از [illegible] آفتاب [illegible] نوری [illegible] داده [illegible]
او با [illegible] خود [illegible] بنده دل [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] گنهکار [illegible] بس [illegible] کند [illegible] خدای [illegible]
در [illegible] فرمان [illegible] و [illegible] الله [illegible]
[illegible] ای [illegible] خدای [illegible] بنده [illegible] ما از بندگان [illegible] ما از
بندگان خود [illegible] که [illegible] باشند [illegible]
خدای عز و جل [illegible] بنده خود [illegible] عمل [illegible]
از بندگان خود داریم [illegible] با خدای عز و جل [illegible]
[illegible] از بندگان [illegible] خدای عز و جل [illegible]

پیش آید اگر ملایم باشد شکر کن و اگر نا ملایم باشد صبر کن و هیچ حال خود را بود
مشو و بصفا اهم عزم و را با خداوند خود نیکو و زشت بدل مکن که مآل رکت بسوی
خداوند است و عوارض جهان چیزی نا پایدار که زشت میشوند نیابی حق و
خداوند نکند از که نکند و نکند هیچ غم نیست والله الموفق به استقامت عبد ال
ان والحمد و سبا اخوان از رحمت خداوند ر هرست بچه و کان الله بقطع ابا کم
ما بالنفس را وف رحیم السلام علیکم و علی الاخوان جمیعین اخوان بدانند انکه لکل حق
کالقبض علی الجمر است جهد و سوز و پای باید فشرد که دست از آن
مدارند و ما صبرکم علی امرکم دینکم ثبت الله و حسبنا الله و نعم الوکیل
ای الاخوان انما یعین مع الاحباب لکن السلام علیکم اجمعین
حقیقی معلوم شد که عبارت اخوان آنها و تمام باره و نیت تمام است چون از
العباده خدای عز وجل است آورد و تمام شد اکنون [illegible] و لطف
اخوان انکه احوال او [illegible] مضبوط سازند [illegible] ورزد
نوضیع گشته بعضی در جهت کبر [illegible] خواهم [illegible] هر کس نظر وی کم
کنفصیل [illegible] بعضی در جهد اوراد [illegible]
در بعضی باز باده و صدیقی [illegible] بعضی [illegible]
و بعضی [illegible] هر کس اگر [illegible] و باید اوقات [illegible]
وظایف طاعات از صلوة و تلاوت و تسبیح و تفکر و ذکر [illegible]
شبانروزی مستغرق [illegible] و هیچ وقت [illegible]
و اگر نوعی کار [illegible] و برای خود و [illegible]
برای [illegible] که اگر [illegible] در [illegible]
کار زمان [illegible] باشد [illegible] شنیده ام [illegible] رحمه الله

د اگر نمی تو

والحلیل الله انفعه و مردی با رسول الله صلی الله علیه و آله گفت یا رسول الله من
ترا دوست میدارم فرمود دیگر آنچه میگویی بگذار که من ترا دوست
میدارم فرمود آن کنت کذلک فاعدّ للفقر تجفافا اکنون چون شما محبت
رسول الله صلی الله علیه و آله و اتقیا دوست اویند گفته اید باید که گفاف
برای فقر آماده کنید و اگر موجبات زوال مال پیدا شود دل تنگ نکنید
بلکه قوت یقین شما باید که افزاید که نشانه این است که محبت شما محل
قبول افتاده که اثار و خواص آن نمودن گرفته و نیز در حدیث آمده که اشد
الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل مردمان چون کسی را دوست دارند اموال و اسباب
او را دهند و مراد ات او حاصل گردانند و خدای عز وجل چون کسی را دوست دارد
اموال و اسباب از وی بگیرند و در مرادات بر روی وی به بندد و درای
انکه مردمان ظاهر بین شدند و خدای عز وجل ظاهر و باطن بین است رعایت
ایشان گشتند و رعایت اول و آخر مردمان چون فانی اند فکر
ایام فانیه گشتند و خدای عز وجل چون ثابت باقی گزیند و الباقیات
الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا ای اخوان اعزکم الله
در میان این جهان دار امتحان است یکی گذشته که دیگری رسیده
تا امتحان آخر که آن انتهای امتحانات در رسید و آن مرگ است و یقین و تهذیب
این رسیده که هر کس که درین امتحانها کامیاب است پای بدار و در منزل
کرد و امتحان اعظم را تاب نتواند آورد و در دم مرگ ضعفی بهر او
با خدای عز وجل بر جای نماند و نعوذ بالله من مرد السوء و حرمان الی آخره
مقصود ازین امتحانات آنست که تا رسوخ بنده در محبت خدای عز وجل
معلوم کرده و اگر محبت او هیچ سبب نکرد در ثبات نیفزود اکنون در آن

باشید و سخن این عارف را پیشوای خود سازید که والله لو قطعنی اربا اربا
لما ازددت له الا حبا ای اخوان سروران اگر روح و روان ما فدای
ایشان باد مگر نشنیده اید که در جهان چگونه پرورده اند سید سادات العالمین که
اسیا بدست گردانیده بود و پشت او نگار رسیده بود و تمام خدمات خانه را
بدست مبارک خود راست کرد از بس محنتی در سنگ بود و خبر نشنیده که کنیزی
چند نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آورده اند رفت که یکی را از ایشان در خدمت
ما بوی بخشد مگر تخفیفی مشقت از و با کم شود رسول الله صلعم رعایت نکرد و دیگری
بوی نداد و ابوهریره گوید از گرسنگی بر راه افتادمی چنانکه هر کس که بر من بگذشتی
گفتی مجنون است سروران ما چنین کمتر رسیده اند ما را هم افتاده که چنین
ناز و نازکی در سر داریم از اینها که ایشان از دست گفتار کشیده اند یاد
آورید و اگر از ظلمه رشتها طلبی او دیا سکیتها مکنید اگر سابقه چون گناه کرده اند توبه
عز و جل شکستگان را ابریشان لطماتی تا عذر ایشان کم زندی از برای حرمت
روی رسول الله صلعم در بهشت چنان بفرماید بعضی را از ایشان سقط کند که
ردیکم سبحا و تدقیق بعضکم ما بین بعض کر تیک الکا تبدان نعذب باشید
و اگر شنا باشید ادب و متنبت باشید و نشاید این است که مصاحب در شما
موجب سقط دل شود نه موجب بیدو تا فاده و موجب نیازمندی اقبال حق
عز و جل شود نه موجب ادبار حق را با تو از آن بد خوگشته ما نیز را
ناچار روا شوگشته ای اخوان ایدکم الله و اعانکم ابن مسعود در مودی
کر الفقر و الغنی مطیتان لا ابالی ایهما رکبت اگر فقر روی نماید گوید
مرحبا لطف الله بشکر آن قیام نماید و دیگر از و دران بد بازخود
شریک سازید که الصحبة یا شر که اما اکثر مردمان بر خلاف این باشند چون

بمانند

اند چون چنین نباشند خرم گشته و چون باشد کجی گشته قال الله سبحانه ان الانسان
خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا اخوان مجلس سروران بر
چنین اخلاق چنان است فقر و غنی بر ایشان یکسان است سابق چنین ان
انکس است که در این اخلاق سابق است چون مردمان بر بیشتر دنیا مایل
گشته شما بر ترکیب این اخلاق و ملکات مسابقه کنید قال الحکیم و لکل
وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات ای هر کس را کاری دیگر هر جزو را کاری
دیگر هر دل را بای دیگر بنده و سودای او   والسلام علی الله حیران
و رحمة الله و برکاته
الی ولی فی الله للامیر عماد
الملة والدین جعفر   ایشان را از این گفته اند که اینس با غیر ما
گیرد و سبب این صحبت در افتادن با هر چه دربند و در بر آنکه درا
انکه هر چه او را پیش می آید جزو او است با چه خود متحد شده حجاب از از
کلیه او و پس وحدت که بسیار زر از هم چیزها بگریزند مگر از یکی از دو چیز
یکی آنکه آن کز بکلی خود باشد که در صحبت او زبان بیند هم بکلی خود
میرساند برای آنکه صحبت با او پس ایدی بار می آورد دیگر آنکه نه و زنش بکار
می آید و دیگر با طفل کلی می کشد دوم صحبت با طفل قرین که ضد ای عز و جل
است عواطف اگر او که اما حسن من ذکرنا اما صحبت که غیر یکی این دو صحبت
ضارب است ضارب است ضارب است جز بقدر ضرورت الکتاب این ما به
کرد و صحبت سالکان بیگانه خوب است ما دام که تنور طفل با هم صحبت
دارند با آنکه بسخنان آن طفل که نبی است صلی الله علیه و آله و دوزه او
رسیمان باشند بتصرفات خود اما بنور فطرت رضوی با نکه نکر صحبت
داشتن زمان است را از آنکه از انوار مشغول است که گفته شتاء

نارنقص است و زود و اگر نور آگهی از تجو اهد بر دکمثل الذی استوقد نارا فلما اضاءت
ما حوله ذهب الله بنورهم و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون ای الی من چند گویم بیدار
گرکاری بند که در پیش است و چگونه کاری بند که نباشد و برای کشیدن بار
هر کافری را چند رنج عظیم دهند که در گوش و در دوش او مفتند بسا که راست و
هر وند ان وی هم چندان که وی را هد باشد بخدای که اگر این شکل مینی از هوش
خیاکه هر که و هوش بجای کسی را تو ثنا گو که طفی از آنجا دیده هیم ان بوده که از
این شکل خدای بی انبی منیز اندیشه از در عظیم کن و دل از دیگر اندیشها خالی کن و جهان
خلایق را با دو شما را که شمالد که نصو در جنت از ان چنین بهبود نامی گویند باش
شیر قیامت بود و نهیب روز دی مثال است ندار سمعوا لها شهیقا و هی تفور تکاد
تمیز من الغیظ الخ و داشند که ان بهبود تا کشتی بود و با نه بلاغ فضل بیهلک الا القوم
الفاسقون   رسلم علی النبی ع الله الا من ابی الله
والدین ربه سعید   در زبان ترک ها بر و یاد او ای هیب بجز ایمان ایمان
شمهی رالکفه بیدار و دار ترک للمتون لا یموتون و لکن ینتقلون من دار
الی دار و هر کس که در ان نعم ایمان وی بنجا نفیب نفسانی است و ترک بعد
قال الله تعالی و لا تفضل علی احد منهم مات ابدا قال بعض المفسرین ای مات
موت لا ابد و این بنده هر چند تامل کرده جمیع رجحان سخن نیافتم مرادم از حفظ
ایمان که ربط قلب بسلم خبر هر چند ربط قلب و اطمینان و انقیاد در شده او است
اندم ایمان این است از روال   در باب بعینی که از نو عیدها است
رضا رسا ربود و وظیفه اضراران اللهم الله الصواب فی جمیع الامور
ان بوده که زیارت اعادت در تو ما بیند و خشی سنه در ابو ادر ربانی
در آزانند و چنین رضای خدای عزوجل با رضای دیگران مساله نگشته

اخو هم خدای عزوجل بیشتر ... افی ساز و شکر و منت پذیر برای انکه خشی عادت
چه عذاب است بر هر کس اما چون محتاج شده لذت عرضی پیدا کرده دائم
ذائقه ان پوشیده گشته آخر از ضرر ان شد و ان لذت عرضی باطل گشت
و از ان الم واقع او خلاص شد منت پذیرند از آنکس که از وی از سر اول
بازگرد و که گنج تو چند گشته و صد نقرقه از خود بابد نهاد و نار از تب سوزه
گشته لذت می فرو غم است اگر کسی سختی میکشد و در ان طمع ثواب دارد
غم نیست هر چند میکشد که بکش اما سختی کشیدن که در ان ثواب نیست
بلکه عقاب بر ترتیب باشد و ظیفه خردمند نیست و چگونه مومن از ان خرسند و
باشد جانیه که حظ اعراض ان ز لذت بهتر ثواب ... با دلیات سپهر و دین الا تابع
هوای خود است حتی انخاکمی الله من عباده العلماء اعالم ... نیست که از باید اما شد
این دین از شما گلم ایمان از ان روز که ... دین ... پیغمبر در آمده اید گرفته اید و گلم الهیه
محمد را از ... رضا کرده اید دین محمد است صلی الله علیه و آله و دین هم پیغمبران
و چیزی خرد وه است و نه امری سبک از بیماری ... شمر بد و گمان ... بیدید
که ادر ... هر چون که خواهید از را ... اسبیه چیزی که ثمره ان الا بیشت
کر برای ان ... اقتق کرده و حیات ان ... منبت و چگونه امری ... اسیار باشد ال
حاشیه ندانم که شما را هم شده است ... بنخیه ... دار ... که بیند دیدیم
کر خرمی پایید که ... من این سخن از شما باور ندارم مدت بیست و سه سال
محمد صلی الله علیه و آله و ... با پیار ... بیان ... امانت ... دلالت ... اخبار
از ... کار ... منور نشده خود ... سبب ... که جمعی ... کرده اهل
میکنید و اگر که بیه ... نیسته ام که ... در خود ... هم که هم ... بود ا
بهار ... ای ... ماند ... از ... حسن ...

دل قادر نیستند بر گرفتن من خود قادر بید چند زمانی مشغول خواهید که کار کنید با ما
در آید چند هر اهید نیست مردانه در ای عقل برهم سوزد و نبود در ای کمی را
امسال کسان می‌بینند که دایم طواف کوی میکنند تو این اهل دل خود را در جای نیست
از پیوسته طواف میکنی گفت دل می‌شناسم از حضور من رسیده اگر گردن
فاخته بس سفید است می کردم دیگر چه کنم از دست بر هیچ دیگر ندارم ای ولی الله
اگر آدمی است بر هیچ ندارد دست بر خود دارد و گر سنگ زند بر کی از
خدای جل است نزد او از سنگ سنگ دارد و گر سینه خود زند سینه گر از مهر خدای
بر نیست سنگ او را در خور است چو افسرده و مهای سلطان آید نیست
که از آتش مردان مرحان شما شعله زند در این جهان بید و سیف والی ای

بسم الله الرحمن الرحیم

اما دلیل الله الامیر الفاضل العز والدین محمد ای دیگر بعضی مردمان که بر کسی
ظلم کنند می‌شوند که از ما دیده و ظلم کشند جز نسبت عهد او نزع میشود و در جای
خداوند عز و جل برای امتحان آنکس ما نعتقد ای صبر او است بد و نشو و قال الله تعالی
وجعلنا بعضکم لبعض فتنة أتصبرون وکان ربک بصیرا یعنی گردانیدیم بعضی
شما را بعضی از ایشان آیا صبر می‌کنید و خداوند تو عیانست یعنی
می‌بیند که که ظالم است و که مظلوم و می‌بیند که مظلوم چگونه صبر
می‌کند لاجرم زود که خداوند صبر مظلوم مظلوم دهد و جزای ظالم
بظالم ای ولی من چون کسی ظلم کند اگر کسی در مقابل ایستاد
خدای عز و جل کار او را با و باز می‌گذارد و چون او در مقابل
نایستاد خدای عز و جل کینه خواه او است که بدان ای ولی قدر
در نیستی و هر چه آید در برابر هستی ای ولی من خدای

عفوست

عفوست و عفو را دوست میدارد و اگر کسی با تو بدی کند چه باشد و اگر تو او را عفو کنی
خدای خود را از خود خشنود سازی بنده را امروز کار جز با خدای خود نباید که
باشد و جز بکسب رضای او مشغول نگردد و چون عفو موجب خشنودی خداوند است
پس کسی که تقصیر میکند حقی بر کسی دارد و برای آنکه با تقصیر میکند حقی بر کسی دارد
برای آنکه با تقصیر عفو صورت نه بندد و عفو وسیله رضای خداست عز و جل
پس اگر او تقصیر نکردی ما را آن وسیله بدست نیامدی ای ولی من آنکه جماعتی
گویند ما حیف نمی‌خواهیم کشیدن سخنی شیطانی است حیف می‌باید کشید تا مهر
خدای عز و جل پس اگر او تقصیری نکردی و رحم بر کسان است که از مردمان بر
ایشان حیف میرود ای ولی من دقیقه‌ای می‌گوییم از اسرار عارفان از وجهی
دلگاه در هر کس که بر کسی غالب میشود و بعقوبتی الهی که بادی همراه میکنند
غالب میکنند برای آنکه صفت الوهیت عزمیت و سعوبت قدره الهی
هیچ عارفیست در باب این راه که از کنوز حکمت که خدای عز و جل
بعارفان داده ای ولی من امانت الله بر پادشاهیست که چون از طرفی
بنظر قهر فرماید از طرفی دیگر بلطف از حد گذشته و اگر چند که او در بقصور
شدن عار زند شکسته که وصف خاص عبید آید از زمکفین کرده به
کبریا و جبروت که وصف خاص الهیه است ای ولی من صفت او در ساین
حکمت خداوند ابرهمن که از دور احمد در صلوه این سیه‌ها بنظرها برداشت
که هر دید از صفتش را دوست دیده باید سیه سوز نخکن تا نیست را
بکند از هیچ و بن ای ولی من صحبت خدای را بشنو والکاظمین الغیظ والعافین
عن الناس خشم را فرو خورد و از مردمان عفو کن ای ولی من رسول الله صلی الله
علیه و آله المؤمن الذی یخالط الناس و یصبر علی اذاهم خیر من الذین لا یخالط الناس

دلالت بر صبر علی اذاهم یعنی مؤمن که با مردمان آمیزد و بر اذیت ایشان صبر کند
بهتر است از مؤمنی که با ایشان نیامیزد و بر اذیت ایشان صبر نکند وفقنی الله

حسبی لصلاح الدارین

الی اخی الامیر غیاث الدین محمد صرف الله وجهه عن الغفول الی التحول کذا
عن اسر الشهوات وهداه الی الباقیات الصالحات فهمت ما تبدا ما
بالکتاب کلمات العزیز ما فیه علی الاعاده منها ثم وقع التیسیر فیما علی
آخرها محمد ما وحالها ولبها بما فیها وامّا ما تخص به من الوصیة فان یکون
رفیق القلب شیفتا حاریحقیق لا کشف القلب منجمد ربار را اشتغال ان یکن
الذکر ربک اللطر وطرق علی عقله منه والله یوفقک ویسددک و بعد فقد
دری جار جران جمله قدر را اخوان آنها و تبرکا تبرا به ربات متالک لینه
قرای فی سنامه ثلاثه الباب فلما سقطت سنقتس ذلک فما امرت
بالمجاورت سنیو مغدت سرور اکثر الله فی الدهر ان لمن اولی الالباب.
مکتوب الامیر مجد الدین اسمعیل بلغه کما هو له بعقبه والسلام علیک ورحمة الله
وبرکاته
ره الدهر ان اللهین رزقهم الله افاده وفقاده و جعفار رسلنا ما نوشتیم
سعظم انکه بر هما ن تحقیق کنیم برای عذری که در این وهم گذشت باز امروز
این نامه دیگر فدای عزوجل احسان کرد و در نوبت آمد با ذکر ما هما که بایشان
در ربه متوجه شوید که ان الله ملقی الحکمة علی السنة الواعظین بقدر همم المستمعین
رابطه ان پوشیده نیست که هر آدمی با ان مشغول است و از هر زمان
این نیست الا برای آنکه آن چیز ملایم او است و ملایم شی چیزیست که مناسب
اوست پس از سر معلوم شد که هر آدمی چو این است برای مناسبتی است

کران چز

کران چیز با ذات او دارد و چیزی که اشیا برای مناسبت با او محبوب و مرغوب گردد
آن چیز خود بطریق اولی محبوب و مرغوب باشد بلکه محبوب و مرغوب بالذات باشد
فران چیز و چیزی که مناسبت بان داشته باشد بالعرض محبوب گردد و محبوب
عینه محبوب بالذات بان چیز نسبتی چه همچون نسبتی محب که بجز محبوب تو ان
یاد آرد و با صورت او که بر جای نقش کرده باشند تو عینه محبوب و چون
محبوب حاضر گردد از ان مستغنی گشته چنانکه بعین او از مستغنی شوند و عیان
از خبر پس روشن شد که محبوب و مرغوب آدمی نیست جز ذات او و سعادت
و لذت او نیست فراز ادراکات خود در لذت او و بهر هر چه با ان ملتذ است
برای نسبت که بذات او دارد و پوشیده گشته باشتیاق ذات خویش است
و بران چیز ما یلوح ذات خویش می بیند و بوی خود از ان می شنود
ساعتی سر در پای ایشان می نهد و بوی خویش چنانکه مجنون ادی در پای سگ
لیلی مالیدی و بر در و دیوار او بوسه دادی آدمیان از همه این نشئه در قبت
اما نمید رشد همه جا جان عشقت جه بکدم کسی کشف میراث کردم
برای کسی که بدان ندو در یا بدای اخوان اگرچه آدمی با شباع الحمل سبکتر و
التهاب شوق اتمام فردی میرد و همیهات اگرچه هوس ماست تهذب لیسینه اما
بسیری بنیاد دو با آنکه با این التهاب جیزی فرو میرد و چون ابساط طرح کند
زمین و آسمان در نوردند و من مات فقد قامت قیامته الغاه که بوی خود یابد
و خود را باید و چیزی که بوی خود از ان شنود و از ان منع که او را از وی نماید
وی از ان آتش که بر جان او در فرحی کردد عشق ار شدی چه ملیدی
جان کاری بندی چو عشق آسان نیست بلا که عشق جان نیست
وین درد که هست چاره دران نیست دردیست هوا که درمانی نیست

جنت

سری که بخویش گفتنی نیست   در خاک ببین که تاج عمّهاست   در پرده او
هر جان شنیده است این عشق که در جهان فانیست   تو باده و درد آن
جهانیست   در نقد هست بیش اکنون   ناگاه ازو هزار شیون بر
عاشقان بیش تاب   از دود آن دیدت ز چشم آب   هر سنگ که آتشی
در اوست   این سنگ خاک عاشقان است   هر گلی که بخون غذا از گرد
آن آب ز چشم عاشقان خورد   خاک از سر عشقها گشاید   فریاد و فغانها
برآید   خاک از دم آتشین گذارد   دود از سر آسمان برآرد   و ملک نفسی
برش که دود شود   بترسم که جهان کند سیه از رخ   جانم فدای آن کس که رگی
ابیات می باید که هر یک گفت اکنون عرفان ای اخوان حقیقت حال برادر
شما باز نمودم در بیان آن کس از هیبت ختم نادر که در پیش مستقر باشید
اکنون برخیزید و تدبیر کار خود کنید پیش از آنکه آن کس سوزناک از مقدم
وجود شما بیرون خواهد و ناگاه شیون آورد و هل ینظرون الا الساعة ان
تاتیهم بغتة تدبیر کار آنست که خود را از آنجا که خود وید در یابید با پرده اکوان
را الوان تا چون این محنت از پیش برخیزد و ناپیدا ناید خوی کن بس شیشه
دین تو را تا چو شیشه بشکند بغوغای هر کس که آنجا با خود رسید و هر کس
که آنجا با خود نرسید محروم جاوید شد ومن کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی
واضل سبیلا حقیقت حال با شما گفتم و شما را آگاه گردانیدم و چون مرا بر شما
شفقتی نباشد در آن آگاهانیدن شما را خود بر من منتی نیست در این کار
کردن اگر بکنید خود را از عذاب جاوید رهانیده باشید و اگر نکنید عذاب
خود و زاری کسی نشرم نمیکنید و آدمی را چنانکه شرط است و دیگر وجه هم
آتش را اگر تو هیزم شدی واتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس

ما کتبت

ما کسبت وهم لا یظلمون والسلام علی الاخوان ورحمة الله وبرکاته بعینه

الی ولی و اخوان و حبیبی الذی قوی الله به ظهری و شد به ازری الامیر کبیر
الاجل الحق والدین شیخ محمد نصره الله وایده   چنانکه گوشت خام جز بنمک
پخته نشود و شایسته خوان ملوک نگردد همچنین آدمی خام است تا آتش مصائب
و بلیات پخته نشود و در آتش بگداز نگردد و شایسته بساط ملک الملوک جل جلاله
نشود   این بلای دوست تطهیر شماست   علم او بالای تدبیر شماست
پوست از او دور و بلاکش میشود   چون ادیم طایفی خوش میشود   و از اینجه
بر اهل عنایت بلا و مصیبت بسیار رسد که اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل
فالامثل عالم از برای آن آفریده اند تا کی در آن خوشی بیند و اگر هیچ
مؤمن را در جهان خاری و بلای نرسیدی عالم برای امتحان آفریده اند که
خوشی نرسند تا مرتبه مومن در شکر پیدا شود که تا ناخوشی نرسند تا مرتبه
او در صبر پدید نیاید خوشی او برای خوشی است و ناخوشی او برای ناخوشی
نیست و از هر دو امتحان است پای دارید در کل میتحن مبلغ ... و
هدی که تمام است اخذای هیچ حال بکدورت سپید آن کنید
گر تیغ بارد در کوی آن ماه   گردن نهادیم الحکم لله
بدانید او آنچه [illegible] که کوشش در دفع ظلم از خود
کنند تا نه کوشش در دفع ظلم از خود و از دیگران نیز باید کرد
بدان مقدار که دست رس باشد اما اگر کوشش مفید نیاید و آن
ظلم واقع شود چنانکه بدر نباشد مردمان را در چنین صورت
[illegible] در باطن پدید آید و جزع و اضطرابی روی نماید

که هیچ حال تسکین نیابد جز انکه بر ظالم دست یابند و عوض ان ظلم باز نا
گشند اگرچه گران عوض ان ظلم با کسی باز نگردانند مقصود و ازان نگرد
انتقام باشد انچه در مکتوب سابق اشاره شده بزرگان فرموده اند یعنی
که در چنین صورت عفو کنند و کینه نکنند و جای بدی بدی نکنند والکاظمین
الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین اما قبل از انکه ظلم واقع شود
کوشش کردن و تدبیر کردن که ان ظلم واقع نشود پسندیده است و مومن را
ماثور است از ادعیه نبویه است اللهم انی اعوذ بک ان اظلم او اظلم مگر انکه
با صبری عقب غرض ان محو شود چنانکه اگر متوجه رفع ان ظلم شود دیگری
شنیده از وصا در گردد که این کلام در صبر کردن بر ظلم معتد و توان نبود
ومباد اگر کسی چنین مقصر و مغضوب باشد والسلام
علی ای حال رحمة الله و برکاته الولی فی الله حبیبی الامیر شمس الدولة والدین
ابو سعید اعانه الله و ایده و شید ارکانه   مقصود از نفی خاطر ان است
که خاطر را از ما سوی منقطع گردد تا حالتی روی نماید شبیه بیهوشی مقصود انست
که انکه دینی سبب بود و انچه ماند نیست نماند و شرح این انکه
که خاطر دو قسم است بعضی رسل غیب است که از معادن
فضل الهی انبعاث می یابد و روی نقابی وارد وجودی
و بعضی احادیث نفس است که دل را مشغول می دارد
چنانچه واید فضل را اما فانه مشغول کند و این هر دو نوع
بهم ممزوج است اما قسم اول رزین است و متین و قسم
دوم خفیف است و دوامی همه را او بهم می یابد و او و انکه گاه گاه است
و سبک است بیاید و میرود و ناچیز میگردد و قسم اول اکثر قسمت
رای

برای انکه از معادن لطف منبعث شده و دوم عیبت که ما از معادن قهر منبعث
شده و دوم عیبت بشر و طلاقه استقبال می باید کرد و تبقیه ان مساعد کردن
و اگر دوست خوف و تضرع پیش می باید رفت مگر هم او که فرستاده از ربانی
خواند قوت بر طاقه مقاومت با ان ندارد و فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا
اعوذ بک منک ازین باشند و ازین محل طی شود و توفیقین و خذلان است اگر
توفیق در کار آید خاطری از معارض ان از معادن لطف انبعاث یابد
که رفع ان کند و اگر فرو گذاشته شود و ان خاطر قهری حکم خویش براند و همگی
دست طمس ان شوند آورده و من یضلل الله فما له من هاد و در چنین دیگر ملاحظه
لا اله الا الله که نفی نیز گشته باید کرد و هیچ دیگر بان ضم نباید کرد اما سالک باید
که نزد عام نفی کند که تا مل حتی حقیقی هر دو باشد چنانکه حاصل نفی لا اله الا الله
این باشد که هیچکس و هیچ چیز نزد او در ان نیست که رکون دل بسوی او
او باشد جز خدای عز و جل   سلام رساند اخوان را و هر کجا که باشند
و بر سایر اخوان بنا بر بعض اعذار بدنی که مانع بود نوشته نشد الحکایت
همین یک قناعت رفت از ابر فراغت وقت شوق محمول بدارند و
نه ازین باب تعذر که حوش نطق از دلیل و دستی است سستی از بد
الغنی است که لغت تقابلیت مسند ام باد والسلام
علی الاخوان اجمعین
الولی فی الله و الحبیب
اعانه الله حبیبی قطب الامیر محب الله والحق والدین الشیخ محمد نصره الله وایده
جد جد یه کرد و فرمان برادری خدای عز و جل و سلوک سبیل او
از جانب خدای عز و جل کرامت شده و خبر که خاطر افتاده خدای عز
و جل بران عطای شکر گذارد و طلب ثبت و ازدیاد کرد و مثال

کر کجا ظم مبارک آمده که بعضی در امور دنیا ماوران و دخل اند و بعضی مامرد
حاذق و طایفه اول ارزای ماسقامت و بقطام امور دنیا سب و بنسابقه
طایفه دوم مثال بطانی سب کار آخرة تیز بعضیه همچنین سب حکمت خداونی
چنین اقتضا کرده که بتوسط بینایی در کار آخرت بعضی در باشد از
آدم و دیگران هرکس که با دیده پیوند و بتوسط او بینا کرده و اکر نه نابینا و بدرا
بماند چنانکه در تن آدمی همه اعضا بینا باشد الا چشم هم بینا باشد اما دیگر اعضا
چون با چشم پیوند دارند همه بینای او باشند اکر دست بینا نبودی چون
آتش رفتی و اکر پای بینا نبودی که ره رفتی اما چون از دو دست تمیز با هم
آب کرد و آتش نگیرد و از پای تمیز کرم که زمین رود و کاه نرود و اینهم
که دست و پای بینا اند اما به بینای چشم نه به بینای خویش همچنین بنی آدم
بعضی دیگر که با ایشان پیوند شده و با ایشان متحد شوند تا مجموع همچون یک شخص
واحد باشند که بدیده باشند از کیای دیده و دیگران یکبای دست و پای
به بینای او بینا باشند این دو طایفه رستکاران و اهل بصیرت هم حظ برند
ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اشارة بطایفه اولی است او
القی السمع وهو شهید اشاره بطایفه دوم و طایفه سیم باشند که ندیده باشند
و نه با دیده پیوند کنند ایشان در کار آخرت هیچ تمیز نباشد از آتش و آب
ایشان را از هم جدا نتوانند کرد و فرزند ایشان از هم نشناسند لاجرم کوران
در چاه ماوی افتند هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون ایشان
شنیدکر والالباب که کشتم در احاثته که در قرآن مجید مذکور است اشاره
باین سه گروه است گروه اول که ایشان بدیده اند ایشان را سابقین
گویند و مقربین و عباد الله و طایفه دوم که ایشان را دست و پای ایشان شد

دیوان

و بزبان ایشان در کار ایشان را اصحاب یمین و اصحاب میمنه و ابرار گویند و
طایفه سیم که نه دیده اند و نه با دیده پیوسته ایشان را اصحاب شمال و اصحاب مشأمه
و ضالین گویند و خدای عز و جل در بهشت سه چشمه آفریده برای طایفه اول
یکی چشمه زنجبیل و ان ایشان را از آنجهت باشد که سابقین اند و یکی چشمه کافور
و ان ایشان را از آن جهت باشد که عباد الله اند و یکی چشمه تسنیم و ان اشرف
چشمهاست و ان ایشان را از آنجهت باشد که مقربین اند و طایفه دوم را از
این چشمها آشامیدن نباشد الا بقیمتی ایشان باشند به سبب پیوندی که با طایفه
اولی دارند چنانکه فرموده ان الابرار یشربون من کاس کان مزاجها کافورا عینا
یشرب بها عباد الله یعنی ابرار می آشامند از کاسه که آمیخته باشد بکافور چشمه
است که عباد الله از آن آشامند و همچنین فرموده و یسقون فیها کاسا
کان مزاجها زنجبیلا و تقریر نموده که زنجبیل چشمه است که عباد الله از آن آشامند
برای آنکه به قیاس سابق معلوم میشود اما ذکر تسنیم چون در سوره دیگر است
در آن با معنی هم تصریح فرموده که مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون

والسلام علی ولی و رحمة الله و برکاته

اما ولی وصی حق الامیر رکن الدین حسن بیک و ... ای خدای را ... بهتر است
که جست و جا ... دیگر از بی نشاطی ترسند که بی نشاط این راه ...
را به میباید از بانشاط و دوستی برای آنکه نشاط موافق نفس است و با دل
بس کی که بی نشاط طی میرود و بعد و نفس سلوک میکنند و نفس سریع الملال است
امن نمیتوان بود که تقاعد کند و شخصی چون بقوه و دیر رفته از سر بار ایستد
اما چون بی نشاط سیر میکنند و ... او و از مدد نفس و این است که گفت
برای آنکه ذکر نفس ... میکنند ... و ذکر مدد و نمی کند دل ... و قوه جوش

ممکن نیست از سر این عبارت چنین کس مروت ای ولی من قرع باید
لجی لجی گفت نیست که چون گوهری دری آغاز زدن در درون آید سری
ای ولی من سر به حق بر سر بنده بود عاقبت چو بنده با بنده بود ای
ولی من گر طلب دوست بدارد مرید عاقبت الامر باید مراد ای ولی من
صف و بصفای بر اطراف می باید که و ثبات قدم شیوه مردان است صفا
نقطه طبع سالک است تر و بالان راه از رعونات مجرد داشت ای ولی من
محبت جویای وصل است نه رد محبت خام است مرد کار محبت محبت است
امر وصل محبوب به اندک حال محبت این باشد که خواهی بوصال کوشش
خواهی بفراق منزل فارغ از هر دو در عشق تو بس ای ولی من مرد بوده که سال
سلوک کرده و یکی از صفا و خو نه نشسته الا چنان و اگر صفا همه برای او
ذخیره شده و یکبار بیش دخواهد آمد صفا در زمان وفا در دیگر صفا حظ تو است
از محبوب دون محبوب نیست از تو امروز تو اوز ایشان که فردا او تر خواهد بود
من کان الله کان الله له کان الله بوده در ماضی ما کان الله پس آمد حرا ای ولی من
من خدای تو شکر نیست و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرءوف
رحیم ای ولی من کسی در سعی عمر با خدای زبان نکرده ترس و دل قوی دار و دار
جای او ای ولی من کجدای بود که تمام لذت جهان مراد هند با عمر جاوید
که یکی زه در داد و بخرند تو چشم در ده و بهتر است از دو ای دیگران و در وه
ادب بودن به کرانه و جهان ای ولی من در عشق اگر جهان شوی جان
جهان من نیم کرده و دستار زر و من نیم دستاری کنم ای ولی من
اسیر کار را نه بر مراد نهند بر نامرادی نهاده ایم اگر مراد تیست آمد چه سر
که راه باز یافته ایم و اگر نامرادی باشد ان خود بر اصل و فضیلت از خر

ما این راه

ما این راه با جهاد و خدای بسپرده ایم و بقوه او مستظهر بن بقوه خود و خشم داریم با خدم
او چه میکند انتظار الفرج عبادة ای شیم ما صحن آید ای ولی من در ای دیگر
نداریم که این در گشت بنده ان در بگوییم به هر حال در میگوییم ای ولی من حقی مثل
کسی نداریم که نیاز از او بگوییم یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله و الله هو الغنی الحمید
نیاز مند و محتاج و درد مند و بی علاج نهاده ایم ای درمانش ما بنده ایم بنده
بنده کار باید کرد کار رضای خدا داند و افوض امری الی الله بصیر بالعباد والسلام

املاء ولی وصیی قطبی الامیر رکن الدین حسن حمد الله من الصالحین — مکتوب

چون در آسمان کرم داد و باران حیم مرا از ان ارزانی نماید که ملکوت در
لذات خود چنان چیزی هر گز نیابند ای ولی من قدر شناسی نعمت
بجای باید کرد زیرا نعمتی که بر هر کس چنان نعمت خدای است که
اگر قدر شناس آن شد او را کافی است و ان تعدوا نعمة الله لا
تحصوها در شان همه افزون است حتی که ایشان که راه جویند
گدایی کنند ای ولی من چون نعمت فوق احصاست کسی که نعمت
را خود شناسد مستوفی آن شود چه شکر نعمت بالای آن است
و چون نعمت بر او افزود و چه تفاوت که اندک افزاید یا بسیار
چون آب بالای سر رسید خواهی یک نیزه بالا باشد خواهی هزار
نیزه پس در این مقام شکر نعمت یکسان می شود برای آنکه اگر آن
و اگر قلیل که بالای پایه ادراک و احصاست در باب این دقیقه که
از مواهب حکمت ای ولی من اگر مرد صحیح است که مر عرا او را
سیراب کند و اگر مستسقی است هزار رشک او را کفایت نکند بیش و طمع

باین چیوه قرار دارم که متن او بان از ذی هیچی ورود دلالت و فرو مایکی است همچون
ماهی شدن از زلال اسیران بنبل قیه وتن درو دادن علما عبودیت دات
خود را از ان عاجز داشتن و در مرض خاص خود در آیند و رهای خود را
از ان بند تدبیری کسند اما از اسیران انها که نها د شریف و گوهر لطیف
داشته باشند هر که بایچ لامستی ولد خشنود نشوند و دران وادی حیرتی
لشکر انداز ند البته جوشند و کوشند که خود را از دی خلاص کسند و از ایشان
هم زود ایزد عزوجل بایشان باشد که ان الله یحب معالی الامور و یکره
سفسافها تو فیقی و مشیر در کار ایشان کند و مددهای ایزدی است بر از فرشته
و راه خلاصی ایشان نماید تا ازان خلاص شوند و با ملک ملک حق تعالی
پیوندد ای ولی منزه ادمی تخت در جهان یکتا یکی بوده که هم نور است
و انس و سرور ظلمت و وحشت و عذاب برانکی راه ندارد و از باب هم
از بنی آدم فرار گیرند تا ملکان که خود در ابا کی است شدند و پیوسته در جوش
و کوشش باشند و کوبند تا جیم ایند و خلاص اندر سرشتن ما در سر این
هوس رود و این سر کشتن ای ولی منزه جهان یکتا یکی چه نیست که از اشیا انکی
همه از خود بیرون آمده اند و خدا پرستنده پس انکا نشیم و نه تو تو مختار
و لقضا و بایشد اگر من بنده خدا ایم و اگر توی هم بنده خدای لقب انکی
از عبودیت باشد نه از خودی کسی را انکی نظر در خودی که نشا رتی و نقصاد
است همه را نظر در خدا باشد و در یکی کمان نظر در کثی ناظرین مرتبه
مثال اسمال است که کعبه در مقامی   در مقامی که سپاه و لب ای اوی خوشند
شو دست که باشد صبر او چشیدنش ای ولی منزه راه نمایان اهل صواب
ارشاد و خبر باین قسم کرده اند اما این قسم در مقامات آفت و چون
مستسقی است که علاج کند تا صحیح شود نه کوشش کند که اب بسیار بیت آورد
اما کلو بند اگر با انکه مستسقی است کمتر تر باشد کی بهتر بدین این بد خبر اهل شد
دنیا و دنیاداران مستسقی اند که استسقا چون تیر دارند جز استک بربعت طریقی
مثل سکه و هیهات لا یملا جوف ابن آدم الا التراب   کما قال
بیش سکر و مستسقی اند ای ولی من در مقام کوشش نبود
گر میان پرشد تا صدف قانع نشد پر در نشد ای ولی من در مقام کوشش نبود
کرده است تا صف ورج دنیا با هم چون ان خدای روی با خود دارند از صفا
یا کدورت آید بسبب رجوع کن و روی با خدا دار که در ریا است غیر صفا نیست
کدورت همکی نقش است و صفا همکی لطف خدا چون روی کند کلی صفا شود
چون روی بخود کنی کدورت شود ای ولی منزه خدای تراهیچ ریا نیست
هست ز سر شاوری کرسی اگر جان خدای است یدکه علم خدا رو در اسلام علی

ولی و رحمة الله

الی الاخوان الطیبین بارک الله علیهم اجمعین   هر کار بر اسباب بیت
اگر اسباب ان بهم رسد و ان کار نجات آسان میسر شود و الا یکبار شد
و اسباب عبادت اجتماعیست و انفراد و اجتماع هر کار در سلوک سنت ایشان
و حدیث ایشان تقرب بخدای عز و جل باشد و سلوک سبیل او و انفراد
از اضداد و جماعتی که روی بدنیا دارند اگر این اجتماع و انفراد دست عبادت
نجات آسان میسر شود و خطا که هیچ عیب در ان نمی ماند و اگر میسر نشد بسیار ضعیف
تا ممتنع ز کریهای کوششی بی   راه توان رفت انکا بدکی پس
بر هر کس از اخوان لازمست که با که سعد و رد و باشد جهد کند که این
اجتماع و انفراد منتظم سازد بحمد الله که حصول این اجتماع حسبی قریب
بوقوع شده و کثری از مقدمات ان بهم رسیده در اتمام ان

کرشتنی کردن

گروه دیگر حصل ما فی الصدور الهی سر بر خط حکم و جان صورت گر گشته چونه
است با تو گفتم و از تو دریغ نداشتم اما دریغ که تو گرفتار است تا دهند
که اگر با ایشان ما بدگمان اند خود را و نه هرکس را هلاک گشته الهی سخن
خدای تو گفته قوا انفسکم واهلیکم نارا اکنون ایشان را با خود وا دار درش
بیرون آر زلفت و با ایشان نیش تا دوان جاه اکنون علی ان تزکی
فی ما لیس لک به علم فلا تعظ الهی بس اکثر مردمان ظاهری از جوده
دنیا سید است از کار آخرت غافل اند و از کار و بکار ای بسیگر بندگر
بزبان و دان تیز چندان که بخشم رفته اند چون بخشم نشستند انقطعت تیز
از میان برسیده اند اگر تو می مردمان بیشکر بندد و دست گرتر را وزده
بیرون برده اند و ان تطع من اکثر فی الارض یضلوک عن سبیل الله
الهی من اندم که صحو الحیث دمیده چو بند ما و شتها که درین جهان اعتبار
کرده اند هیچ نمی ماند هرکس هیچ و دست وجود و شکر چو کن و غم خود و جور که
تکدای که از وزن هرچند بر او روید رطلی همی کسی ترا جواب بد الطل
از سهم بو بلند شان لبینه الهی بس بیاض ما بو رسید اما بند باجوز سید

دهم

الهی بحق الله و صفیی صفی الامیر شمس الملة والدین ابا سعید
این عمر به هر وجه که هست سر خواهد آمد اگر بنوعی باشد که شمر خوشی باشد
در عمر دوم اوما باشد تکرر حال این نه گانه ما را افتاده و دانسته ایم
که هرکس که در ان نیو دکوشش کردن که از اصلاح و راسته اهس سرد
کو وقتی است ازیاد ان زنی ما بد شد که اصلاح وقف و ان زیاده
مبالات ندارد و کاری که گران ندارد و اعاز مکن دست با صلاح

عمر دوم

عمر دوم می باید رفت که صلاح پذیرست مگر از رنج کشتوی بشود که جهان
آزموده ایم و دانسته که وجود انیای ما حرف عدم مثبت و در گذشت
بودی صدام مثبت چون چنین است جز آنکه دست اوبداریم و بیا کار
گیریم از خود و دور است لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین چندان که از عمر دوم
از تو شنود و سودم من جرب المجرب حلت به الندامة هرکس که با این همه جفا
که از جهان می بیند از روان بر نشود و شکر کاری بهتر از ان نکشد بدون
همتی خنادر و دلم باید کرد و در ذاته و فرد ما یکی هرکه را یکذره همت داد
دست کرد عالم را از ان یک ذره پست اهل دنیا بعینه همچنان و بستان
اند و دنیا صد مشت ره این شان میستر بند الکلاه و یکلمهم صومشان مید هد از این
ان یکلمهم صوان همه خاری قبول می کنند و با این رذاله و فرومایگی خود را
بزرگان جهان میدانند لغت بزرگ به پیش که هرکس اسیر این جهان
نام خود کرده امیران جهان گشته شدست اگر گنجش جوانه و اند صدر
بنداری در بدر مانده بزرگ جهان کسی است که از غم جهان آزاد است
غم دنیا و دیگر که زر او بو باشد نخیزد و نیکوست تیره جهان منیت اللهم حبنا
منهم الهی جهان آدمی را همواره بس سینه الطلب کار من کمی زخم
برغفت زنم برای آنکه دنیا و جز بوطن آدمی منیت جان آدمی از این
جهان نیست و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی تن را بدیت
جهان بازمی باید داد تا هر چه خواهد با وی کنند که آدمی جز این جان است
جان را زان تن آمد تا نو سیدن آیات خدا ببیند و از آیات بسوی
ذات ره و که اول مشهود بر ذات عرف بوده وحظ از ان نمی یافته
اما چون دوییم تا از آیات سوی ذات ره و حظ بیاید اکنون تا

وبه دولت هدایت محمد صلی الله علیه وآله از نور ایمان رسیدیم و از اهانت نجات یافت
آمدیم پس اگر خواهد باش و اگر خواهد باش عطیه جهان در حق ما جوانمردی نیست
این همه تفاوت او برما برای همت عطای خود را گوید بادستان در روز حشر تمام
بان نداریم ما از زمان از خداوند ما دین تن در آنکه نهان ساز و وبا باد هد و در کرم

الداعی الاعز الاکبر عماد الدین محمد کتبه الله فی الصالحین طلب حضر کرده
بو وجه خود و حجه الاکبر رکن الدین حسن که شهر آید همانا امرا خوان حضرت شیبان
انکی سار شیخ نیست ما معمول شده مرمای بستان مکر شما را حضری آورده
کرده ای برادران الهی العباده حرفه و حانوتها الخلوت والاتها اجتماع
الساکنین ای برادران الهی شما پیوسته در مردمان کسی نمیشوید کار
عبادت بر شما آسان نمیشود و از همه کار شما بدست گیرید کوشیدن شما
در نظم این اجتماع ما حضر همه الکار ماست زیاده هم کوشیم الامور مرهونه
باوقاتها والله ولی التوفیق والتیسیر ای برادران الهی در کتاب الله
خوانده اید وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الانس والجن الاثر چون
شما را اعدا روی [illegible] پدید آمد دلیل حجر است شما است نصرت الله
از این عملین بباشید که اگر کسی مانع عبادت شود و از جهار سکنی که در آن عبادت
خدای کیست بدانکه او بوجهی رسد فلیاذن بحرب الله و رسوله و امر کنید و
ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده ای برادران الهی چون
خدا خواهد که برده کس در دو [illegible] ایشان پاکان بر دو جزو از بقعه
این مکینه که در دو قوه بخدای بیفزود شد و [illegible] خدای آن تیره
از وی باز گیرد و صبر کنید که وجعلنا منهم ائمه یهدون بامرنا لما صبروا وکانوا

بآیاتنا

بآیاتنا یوقنون ای برادران الهی اجتماع در بقعه مبارکه اخوان آباد و
تردد آن جماعت مسلمانان [illegible] حدیث نبوی یاد آورید که نبی صلعم [illegible] فرمود حکم
[illegible] ما کردها که می بینید سوی انجا برای شما می نویسند مقصود
عبادت است بهر صفه که باشد عبادت نه همه نماز و روزه است هر گام
که در راه خدای نهید و بهر نیه صالح عبادت است چون باکجا میروید شما را
حساب می نماید که بر دیده گرامی عبادت شنیده حال آنکه در بعض ازان
روش عبادت میکنید برای اخوان بیشتر عبادت است ای
برادران الهی مردمان مرزرا باشد که هر روزه با کجا روند یاد هر چند
روز دیگر [illegible] و اگر هر راه دور باشد بس جهل مقام [illegible] شیراز
بخدای سوگند که با اخوان آباد که بقعه مبارکه است شما را وقتی ازان
فاضلتر است و ثواب [illegible] ان بیشتر از دوری راه ترسیدای برا
دران الهی هر یک از شما آنچه مقدور است اگر جهد کنید در نظم ان
اجتماع بر خود لازم کرده اید معلوم باشد ای برادران الهی السلام
خدای بر شما باد والسلام

اعلموا هداکم الله الامیر عماد الملة والدین حفظه الله فی الثابتین
فقد قال الله تعالی ان تکفروا فان الله غنی عنکم ولا یرضی لعباده الکفر
وان تشکروا یرضه لکم وقال تعالی حکایة عن موسی ان تکفروا انتم ومن
فی الارض جمیعا فان الله لغنی حمید وفی الحدیث القدسی یا عبادی
لو ان اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم
ما زاد ذلک فی ملکی شیئا یا عبادی لو ان اولکم وآخرکم وانسکم
وجنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک من ملکی شیئا [illegible]

بر داری کاهی بعضه بشتی باشد مجمل بذیرفتن چنین است که تمه نهادن و
اوامر الهیه از تبدیل تا نه است برای آنکه از عبادت قاعده اثری
بخدای قدیم نرسد معبود دیگر خدای عز وجل این معبود است این
که لم یزل رب لا مربوب و لم یزل خالق و لا مخلوق قیام این معبود و
عابد است که درین حال در لا عابدیه د عابدیه بجا بد این عابد است که
حرکت میکنند از نقصان بکمال و ذات خدای عز وجل از آن منزه تغیر عارض
عارض نشود و خشنودی او از آن نعیم ان خشنودی از سوء ظن حکیم
و کمان هو مات [illegible] است از انتقام خود اگر نیست منکر این است
و اگر بدست باشد این است محتمل بدی بخدای عابد نیست این ختم ختم
لا تفکم در این [illegible] تنها اما خدای عز وجل بحلم خود و تفضیل و کمال جود
جود است ما هرچه در [illegible] در جهر [illegible] کنند و اگر بپایه فروتر
ازین خواهند کوه [illegible] و در طاعت کاهی [illegible] شود که [illegible] باشد
و اقرون بران و مبهات در خبر آمده که در قیامت یکی از عباد را
فرمایند که به بهشت رو بفضل ما و او را در خاطر گذرد که با من عمل بسیار
کردن گروه ام بسر ماند که بفضل ما خطاب آید که وی را باز گردانید
حساب کنید چون حساب کنند تمام عبادت او باز ندارد یک شربت
آب که خورده بود نیابد والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم و رحمه الله

[illegible] الاکبر

شمس الملة والدین ابی سعید ابو الله [illegible]   عمر نعمت [illegible]
بهایست و مال [illegible] تمام [illegible] آید [illegible] مردمان را
حر [illegible] که عمر و مال [illegible] صرف میکنند [illegible] باقی ماند

عمر [illegible]

عجب می صرفه و نادان رند و رنجه با مردمان باقی می ماند صحبت حظوظ عاجل
است هرچه در آن صرف میکنند و اگرچه اندک باشد اسراف است
از آنکه المبذرین [illegible] و هرچه برای خدا صرف کنند و در آن نیت الهی داشته
اند غبطه است و اگرچه بسیار باشد ان الله لا یضیع اجر المحسنین ای
حبیب من هرچه برای خدای کنی بکن و مترس و اگرچه بذل نفس باشد
بکوش فاذ هرچه نه برای خدای کنی مکن و اگرچه بذل نفسی باشد عشق را
و بدان که اکثر مردمان عکس این شده اند بسیاری که در راه هوا صرف کنند
اندک شمارند و اندک را که در راه خدای صرف کنند بسیار دانند که ضلوا فی
ضلالته بگواهی خدای عز وجل که و ان تطع من فی الارض یضلوک عن
سبیل الله و جای دیگر میفرماید و لکن اکثر الناس لا یعلمون و بگواهی داود
علیه السلام که فرمود که الا الذین امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ما هم ای حبیب
امید دارم که تو و جماعه اخوان مکرر از آن قبیل باشید اما دوست میداری که خود
بکرامتی خود خواهید و دوست میدارم که دیگر صد خواهد ای اخوان
اگر دل بنهید که این راهست رسا لکان این قبیل اند و کم یاب روی
در روی تو آر ای عشق آتش   نیست ای معشوق زر و جوش جوش
ای اخوان بوعدهای خدا دل شاد دارید و نشاط این راه پیر دید
ان الله لا یخلف المیعاد و کندای شما سر کنند لا تایمی از علم الهی که
[illegible] آب جهان را [illegible] شده و [illegible] لذت عالم [illegible] منتقص شده [illegible]
در سینه طیبان است برای آن که چون مرغ در قفس [illegible] دور سر ضرر و
دو خواب جهان [illegible] حرام ما خود را [illegible] و شما را در آن الهی
تر [illegible] عزلت سلم دارید [illegible] تسبیح شما را از آن [illegible] شوند و بهشت

و یاد و یاد و روز رفتن و همدرد و پاشید تا این راه به پایان رسانیم و شنودنی صد دفتر
سی زیر و السلام علیکم

اما ای اخوان انما ماعین جمالهم فی انما ماهی چون در رازی ست دراک لطیفه
خدای تعالی و تقدس تر و از ضلال که جهان منظر ما بود و از اثار قدم مقدس تعالی
عن النسبه بهر از گل و شکوفه و ریاحین در دلهای بیدار ان شکفته میشود
اما جهان برای جلوه دیگر فتنی گردد و ظهور آن از اثار ردّ و داد
موقوف می باشد تا بعضه بفضل دخول در ربیع فانظر الی اثار رحمة الله
کیف یحیی الارض بعد موتها طیب و الحکم و طراوت گل و رنگ و بوی بهار
در نظاره حضرت رتبها رهم از برکات قدم مقدس ست در دیده ما بدید
دیده برکت بیدلیت شوی که شما از آن بیدار شید کرد و شما از این حکایت
خبر دار میشوید و کتاب گل سنبل و شقایق و ریاحین و شفق میکرد و دارد
زباری بیداری حقیقی ست نداریده ارید اری مجازی است جدا و
و اگر در سحری نداریده و در سحری نگاه و دارید دراز ی بیاد شبها ز غفلت
شما رسید دارنده و از روزه بی مجاهده چند روزی سر در جوی کشید تا در حقی
سر بر کرده بید در بستان بساط هدیه کشجرة طیبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء
نوز گل گل صنعت را زن رسیدن خدای شما تربیت و در دل بید و
حاضر است غایب میشود ربیده و انم که تا رسیده اید که خدای حاضر است
اما شنیدن چه فایده بگوشید تا کی شنید تا رسید بیس چرا بگوئید یا
اولوالالباب تا فرض میا زید فیض قوت ادراب از شیادی
رود ازو نفس هدیت باید آورد و مولانا ی رومی شنیده که چه میگوید
ما ز قرآن بر گزیدیم مغز را پوست را بهر خسان انداختیم جان حرکت تد

خوبان

خوبان جا دید و قربان شده اند و از نفس گونش ساخته و از معنی بدعوی حیوانی
نمونه کرده ما زاهد بیم اما بر شما دل علوم ناس از سباع برای باشند و در زمره جاه و
اعمال بیش ساس ان از رشته باریک تر رسیده اما از لبس ثوب وزنی کردار
با معنی است اجتناب نمایند قال رسول الله صلی الله علیه و آله المتقی من لبس
و کمال لبس ثوبا و در طهارت بدن بکوشای رب اند اما ز قطع بعض
دست بسته بشند که بسان از خدای عز و جل باشد و حجاب دیگر قاطعان
زنب و این اصلها من الاخرة کی که در که حق اند شده دور حجاب ظلمت
او زبهتر از نور ظلمت آدم او را حسد موجود شد از نور ابلیس ملعون ابد شد
همان اما شد که دره از بیس شد این طایفه را دور راه است اعداء اهل الله
در همه روزگاری از این طایفه باشند چنانکه ابلیس حسد آدم علیه السلام برد
کمترین حرمان رشتی ان حسد ان حسد کرد بر ابلیس و هر که حسد اولیا را
کمال احب و رحمت از حسد تو نخس آمد و جاست زانکه بهر نکبت
خوش سوخته می تواند شمع کسی افروخته چنین طایفه پیوسته در اطفاء نور الله
جهد کرده اند اما چراغی را که ایزد بر فروزد هر آنکس تف زند ریشش بسوزد
و جماعتی اخوان اید هم الله و اعان دل قوی دارند و ندانند که
اهل صراط مستقیم از طریق عقل است همه میان تفریط و جهود
که مغضوب علیهم اند و اهل افراط و غلو که ضالین اند گرفتار بوده اند
صحابه رضی الله عنهم بالطار بهیود و نصاری گرفتار بوده اند و در هر روزگار
در است و طایفه باشند که بر قدم صحابه باشند و گرفتار آنگونه جماعتی باشند
که حاصل از قرب شریعت و حصول نفعی با فریقین مذکوره ی نباشد و فرا
ما کتب الکتاب مخصوص صحابه نبوده تا دامن قیامت در میان است مغضوب علیهم

وضایع هستند و بر سالکان هر روزگار فرض است که طلب کار از سیرهٔ
ایشان گشته و دخول در حرب منعم علیهم که اهل اعتقاد اند هر چه در آن روزگار
بوده نظر در دین آن روزگار بوده و آنجا که شرکان بزرگ حق بوده‌اند که آنجا ظالمان
بزرگ حق نشسته‌اند و اگر آنجا الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا
من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا بوده‌اند آنجا معتقدان باشند که رشوه گیری
را روی پوشیده‌اند و فتوی ساختی دهند اگر آنجا یهود بوده‌اند آنجا اهل جهود بوده‌اند
و اگر آنجا ترسایان بوده‌اند آنجا مقلدان باشند که علما مجوز و احکام نبوی است
لتتبعن سنن من قبلکم حتی لو دخلوا جحر ضب لدخلتموه قیل الیهود و
والنصاری قال فمن صدق رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علی الله
و آنجا دقیقه‌ای در باید که سخنی نا گفته نگذارد در هر روزگار مغضوب و ضال طلب
راه منعم علیهم بطلبی باشد و آنجا که طریق مغضوب علیهم و ضالین
علی الظالمین اما اهل هر عصر را فرماید طلوع نظر بسوی کتابه از غضب و ضلال
باشد که در حق ایشان نوشته است که واقع شود و اگر کسی حاجت بطلب کتاب
از آن در حق تست نه غیر آن فلیتفهم ولیتدبر والسلام علیکم و رحمة الله

الاولی فی الله و

صبی نفی الله برکة المله والحق والدین شیخ محمد نظره الله و ابده و سدده
تروف و زمانه و قطع ظلم از خود و ممکن نیست جز بارتکاب اکثر
برای دفع ظلم تشبث بحکام بگو و وزراء اعوان ایشان شدن ظالم
در این روزگار ظالمند هر کسی که از اعوان و کسان ایشان شد الا زن
آن شد ظاهر بعضی ظلمهای ایشان کرد و پس اگر کسی حق زاهد که مظلوم تمام شد
طریق آن است خود اگر ظالم باشد و چون امراء را بگو و میان آنکه

مظلوم

مظلوم باید بود یا ظالم اولی آنکه احتیاط مظلومیه کند برای مغفرت مظلومیه در است
و مغفرت ظالمیه در عقبی و مغفرت عقبی باشد و او دوم است از مغفره دنیا که
که مؤمنان از دست بسته و بکنج نشسته‌اند و اگر نه این باشد که ظالمان دارند
و مال خود را متمکن ساخته‌اند از ظلم بر مردمان کردن کار خود را بس حق
مؤمنان تیر دارند اما ترس خدای و عذاب آخرت میکند و اگر این
آن باشد لکن آوردند و کوتاه دست و محروم و مغبون بکنج نشسته اند
خود نشان بیرون مغموم است لیکن در انگشت مؤمن جی بی است
سلمان فرمود والناس اربعة اسد و ذئب و ثعلب و ضان فاما الاسد فالملوک
یفترسون و یأکلون واما الذئب فالتجار واما الثعلب فالقراء والذی یدعون
واما الضان فالمؤمن ینهشه من رآه یعنی آدمیان چهار اند بعضی شیر اند و
بعضی گرگ اند و بعضی روباه اند و بعضی میش اند شیر پادشاه است که همچون
صید را بگیرند و خورند و گرگ تاجران اند و روباه قراء قاریان اند که
اند و میش مؤمن است که هر کس او را بیند گزندی و سیلی زند ای ولی سرای حق
من اگر روز همین امروز بودی مذهبی بود اما روزی چون این روز در عقبت
که ظالمان آنجا ظلم نتوانستند کرد و دست بسته و خوار و مغبون نباشند
اگر امروز دست بسته و خاموش اند غم نیست چون از روز ستمکاره در فردا
باشند رحمت خدای و اگر ظالمان امروز دست خود دیده‌اند و هر چه
میخواهند با مؤمنان میکنند هم بر ما سود دیده چون امروز دست بسته
در اسل سلع رضلال و فردی بکفال ضرر خواهند بود ولا تحسبن الله غافلا
عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار رانی لی ... حقیقه
است ما را که خدای عز و جل ایشان را بر ما مسلط ساخته و ما بر ایشان ستم کنند

وبدان ایشان سزاوار دوزخ شوند و ما بعوض ستمهای ایشان سزاوار بهشت
و رحمت شویم بیک کار هم دوزخ آبادان شود و هم بهشت سکون ان الله
عزیز حکیم ای ابی مسنه هر ستم که ایشان بر ما میبرد و در بعدای ماست یعنی خدای
مای چیند پس هیچ غم نیست ان الله عزیز ذو انتقام ای ابی مسنه ابن مسعود
گفت الدنیا کلها هموم فما کان منها سرور فهو ربح یعنی دنیا همه غم و اندوه است
اگر چیزی از ان شادمانیست ان سودیست زاید بر مایه مومن هر چه و نهاد
که این یک زنده گانیست هیچ نگذرانند لیس ورا عیادان فریاد بالا
تراز سیاهی رنگی دگر نباشد ما خود رویم دل و دیده بطوفان بلا گو بیا
غم و خار و بنیا دیر کار بر کافران سخت که جز این زندگانی زنده گی
گمان نمیبرند و هر امید که دارند بدین زندگانی دارند لا جرم ما هیچ بر زرد
باشند و در لگد کوب حوادث ذلیل و درمانده اما مومن اینها را وزنی ننهد
داگر چه او را بمقاریض پاره پاره کنند زهی دراغ که مومن بر دل و جان نهد
که هر چند بلا بروی بیدا و تلخ کنند رام او خوشتر شود و هر پرسش او فرو دمی آرد دران
او را وزنی ننهد ای دنیا دنیه بر ویش کافران که بنده فان تو اند و
ار لطف تو بر افروزند و ار قهر تو فرو میرد او بنده صد ست سرو کار
با لطف و قهر خدای دیهات که خدای او جز لطف نفرماید ان الله
رؤف بالعباد و السلام علیکم و رحمة الله
سیجعل الله بعد عسر یسرا اگر چه کار در اندوه و در دیم
یقین دانم که آخر شاد گردیم چو جاری سخت کمان تیر باشد چو در
دری بست دکان نیز باشد ای الله ضرار ان اللهم ان بابی تولی الله
بجانیو ویتولی عباده الصالحین مومنان که بسیار از شما بوده اند که سلوک
راه خدای

٥١

راه خدای مشغول شده اند چه محنت و بلا کشیده اند آری عشق از اول چرا خونی
بود تا گریزد هر که بیرونی بود اما بعد از تحقق ثبات قدم تقتضی وعد الله الذین
من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا
یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا استقامت حال و فراغت بال و جمعیت خاطر نیز
مرجو است ان الله لا یخلف المیعاد ای برادران الهی چون شما پیره
سلف و سنت صحابه چه محنتها و تعبها کشیدند بر ان چه صبرها کردند و عبادت
تدبیرهای نمودند شما تیز روست بر ان گیرند عشق چون دعوی بلا دیدن گواه
چون گواه نیست دعوی تباه چون گواه خواهد ان قاضی شرع
بوسه ده بر عارضها یا بیتو گیج الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا امنا وهم لا
یفتنون ولقد فتنا الذین من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین
ای برادران الهی مباد آن که محن و مصائب شما را سستی آورد و باید
گمانی بخشد در کار خود و اعتقد کم بالله العظیم که از ان وسوسه که مردمان
انطاکیه را افتاد و نزد عیسی رسل را گفتند انا تطیرنا بکم شما را رشد ما طور
خود را ان چنان بود که در ان سال باران منقطع شد ایشان گفتند ان شوم
طور رسل است که با میان آورده اند و بدعت آمیخته اند که نهند حال آنکه
ان امساک باران از رحمت خدای بود برای آنکه نفوس تر و ملک مملو د
و کثیر از ما وسش میرود و اولیا و فرمان خدای و تبدیل بر اورا ایشان ده
واگر انقطاع باران از حق ان مدبران منتهم و منعید بیقیا و اما ایشان که
گرویده اند و ایمان آوردند ان گرویدن نتیجه ان انقطاع باران بوده
که ولیکن ایشان ترم کرده و وقت و دقت و حفاظت ازان برد تا هر نور ایمان
منشرح شد یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین الذین

ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الایه ای برادران الهی در کار جولی
بالبصیرة باشید و در بعض حیلهای الطان مانند و بدانید که معتبران قدرتی
دست گفته اند و راهی که نموده اند راه سنت بی ترس و بیم دران
زنید که چون شما را بیش نمی آید و حکایت دفلان شنیده ام که کسی نماز
نمیگذارد و دوری از نماد و از تکلیف کردند و با خود بمسجد بردند کبوده پیش
بود و دیدند گفت می بینید که نماز بر من مبارک نیست ای ما مبارک سلوم
کبوده بدست ان در دیدند که خدای عز و جل نماز کسی که نماز گذاردی او
برا طاقت کبوده باشد قبول میدارد پس کبوده بدست دزدیدند تا اگر تو از حیل
کسان دیگر نماز بنمای و بسط عبادت را اقدام ننهید خویش را موت
نسازی و اگر نه از خشان کسی این جو دما نع تو نشیو و از نماز و صدق
و خلاص تو نشکاره ببینیو و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین
ونبلو اخبارکم امتحان بر معنا است که پیوسته برسد خدای عز و جل
نماز کسی که نماز گذاردی او براطاقت قبول نمیکند حتی عز و علا و جمیع عالم او را
مارا در مواقع امتحان رسوخ قدم کرامت کناد و نا ملغزند و بیان خدای
میان است و ما ذلک الا بتوفیق الله تعالی و فضل حمد و هو المنعم و هو الموفق

السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

الی الاخوین الاعزین الغیاثین الکریمین المحمدین کان الله لهما انجز
عهد مخلص نشد جز حضرت رب العالمین نشاید که باشد که دیگری را که
ضرورت خورست بی تعدی و رفع میشود و از آن جهت فوت لازم می آید
و اگر در جهان مستغنی نرسد آن نه بر وجه است برای آنکه های جهان
ربت و نا مرادی است اگر شادی روی نماید چنان دانید که برده

یاز همه

۵۲

باز همیشه ای برادران من و شرم دارید که وجود خدای عز و جل شما که جز
دیگر منعف باشید و چیزی دیگر جوید ملازم استانه حضرت وعبادت او باشید و از چه
جان شما سرای رود ای برادران من جانی که از خدا همیشه اید اگر زانت
خدا رود شما را بیچو اهید که از میان حسرتی بر خیزید ای برادران جان وجهان
برای انست که برای خدای عز و جل صرف شود و اگر شو و صافی باشد و چه
اثر کرا غایه ان ترتیب نشده همچون شمع که هر که چیزی ازان نسوزند و نگاه دارد
که هر گرمان چیزی نرسد به پناه خدای روید تا انکه شما در وجود از ضایعان اید
والسلام علیکما و رحمت الله و برکاته   و در حسب جواب بسیوید که
که کسی در ساعتی تا بیع کمی از ایمه ضلال بوده تو به کرده و در فضل ابو بکر عمر
را بیابند شده در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر شده در بیر آن حضرت
و در جمع مجلس حقیقت کرامت صحیف برابر رسول الله صلی الله علیه و آله نشسته ام
و از بین ان صحیف ابو بکر وانب رسول الله صلعم حاجتی ازهمی به رضی الله
عنهم و شبهات کرامت امام ضلالت الفاسکر و در ابطال عبادت و دنبوه همثل
بر حضر در کنجیرکرده اند و صادر کرده از جمله آن شبهات یکی اینست که او رید و لی
ان کنتم ان کنتم الموت و جواب این ضعیف از این شبهه انکه موت نبا نوه
نفوسنا ان ربنا حی لا یموت فانا لکی نفوسنا شاید که شیخ کریم الدین
حقیقه این شبهه و جواب دریابد که حیثیت باری از کنه پس چیزی تو حشم
که هرگز تصور مثل ان ذات حقی در باره او نبوده اعوذ بالله من الشیطان الرجیم
و دکان که خادم سفره او ابو بکر صدیق است چون از طعام خوردن فارغ
شدند او بقیه طعامی که مانده بود در روی نشست و استاده متوجه قبله شد و دست
بر داشت و این دعا کرد که اللهم اغفرنا و عافنا و اعف عنا خدای عز و جل

۵۵

این دعا را درباره بسیار اخوان الصفا مستجاب دارد و عافیت دارین
کرامت کناد

ای الاخوان الصفا ایدکم الله و بارک علیهم اجمعین بدانکه متبع الحق
بدانید که من تواضع لله رفعه الله و با متکبران تکبر کردن التکبر مع المتکبر صدقه و با
منافقان نیز بدانید که دعا کید دعوت الله و هو خادعهم و با صادقان صادق
باشید که این عشق نفیس بنیاد اخوان با یکدیگر محبت ورزند تا از دوستی جهان
ایمن شوند و ترس و اندوه شما را ره نیابد که الا ان اولیاء الله لا خوف
علیهم ولا هم یحزنون و چون مردمان بعداوت شما برخیزند دل قوی دارید
و بنیاد کنید ای برید که الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم
فزادهم ایمانا فقالوا حسبنا الله و نعم الوکیل چرا ایمان ایشان افزود
برای آنکه مثل مومن مثل نعامه است که چون باد را پیش او می آید تیزتر رود
اری خاصیت محبت صادق آنست که هر چه برای اطفاء آن گشت سبب زیادتی
اشتعال آن شود همچون آتش که در کبریت که هر چه در آن ریزند که از و
فرونشاند آتش در آن نشد و از و تیزتر سازد و لاجرم سبب زیادتی
ماده او باشد زید قوة و اشتعال او گردد و محبت صادق در این باب
خاصیت آتش دارد و اکنون اگر محبت شما صادق است لا باس است که ملامت
لایم و عداوت عدو بیفزاید از الا قوة و ازدیاد و حدت و اشتعال
کما قال [illegible]
سبب دیگر افزودن ایمان ایشان این بود که هر کس که در حق راه
خدای میرود و [illegible] حاجتی بعداوت [illegible] سنة الله التی قد خلت
من قبل و لن تجد لسنة الله تبدیلا چون قیام مردمان بعداوت خود مشاهده

کردند

کردند این معنی دلیل شد بر صدق طریقه ایشان بیفزود و اعتقاد ایشان بر صدد او
طریقه چون دیو که گشت دور از وجود ایشان زیادتی یقین و استبصار و شوق بجهاد
حاصل شد همچون کسی که او را آن راهی بدهند و بشارت چند که در آن راه است
دلالت کرده است چون در آن راه خوض کند هر یک نشانه از آنها را که یابد دلیرتر گردد
و بر سلوک آن راه و اعتقاد وی بر آن گردد و ما نگر این همان راه است که نشان داده اند
خدای دیگر است همچنین نشان داده اند که هر کس که براه خدای میرود مردمان
بعداوت او برخیزند و مصائب بسیار اید او را پیش می آید چون سالک راه سلوک
خود اینها پیش می آید بداند که این همان راه است که نشان داده اند و یقین
او بطریق خود می افزاید و ثبات و صدد او زیاده شود و یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا
و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه و حفظکم من اهل الکرام
والثبات رحمة از حمید مجید و السلام علیکم و رحمة الله اعظم الله اولا الاخوان فیما
نالتهم من المصیبة و صبرهم و حسن [illegible] العوض [illegible] و عبرة الباقین و [illegible] العاقلین
المولی [illegible] الله — و حبیب الله [illegible]
والحق و الدین الشیخ محمد نصره الله و اید — در بعضی این [illegible]
گر شما ابتدا [illegible] کرده اید [illegible] از آن ساخته اید و اسع عالی [illegible]
میگوئید که این همین نوع تمام کردن میسر نیست پاره از این کوچک تر می باید
کرد این ضعیف [illegible] تامل میکنم در آن [illegible] می آید که از تحریر گشته
انکه هوش [illegible] است [illegible] صورت خواب و سخن [illegible]
ای دلی [illegible] ای حبیب من عمر آدمی [illegible] گرچه عذر است [illegible]
گذشته و اندک مانده مدت و فرزندان خود را می باید گرفت که هر چون که
باشد در راه خدای صرف گشته و از هیچ باک و ترس نداشته [illegible]

بازگویند و عوض آن نعم جاوید در جوار خدای عز و جل و سعادت ابدی بیابند ای
ولیکن و اگر مردمان موافق نباشند و گویند این عقبه تیره است حرف می باید کرد
گوشه عجب نیست زیرا که اکثر ناس گمان هستی بغیر این جهان نبرده اند
و اگر چه بزبان نام آخرت برند دل ایشان از آن خبردار نباشد قال الله
تعالی و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة
هم غافلون ای می لیکن مردمان در سید در جهان خود و ما که راحت را دانسته ایم که از
حسن نیست و جز این هستی نیست دانسته ایم که چون از طبیعت فرو میرند تنگ زنده بسیار
در جهان حکمت اوسع و اعلی است از جهان طبیعت که نسبت تنگ مادر است
با جهان نیست و رشت گی ان الدار الآخرة لهی الحیوان چگونه تابع آن مادون
شویم و چگونه دنیا را وطن سازیم و رضوا بالحیوة الدنیا و اطمانوا بها صفت ما باشد
و اخلد الی الارض و اتبع هواه طریقه ما نه والله که ما دانسته ایم و دانسته ایم
عهد ما با خدای عز و جل تازه کرده تا جان در تن داریم جز راه خدای نسپریم
و اگر چه تمام عالم بخلاف این گویند و بخلاف ما خیزند بشرطی که مکتوبی اولی ترند
که ما جان بر نهاد بر نهایه ای می لیکن طالب بسیار زند و بعضی بسیار رسیده است
الست ای بسیار زیرا که نهایت که از جای برند و ما که بحجت و خدای عز و جل امر ایشان
در پیش از دنیا ... اللاری منتهای نیافت قدرت و ثبات ایشان بحکم و
نبیا را فرجع علمنا سبیر اوشت ... فرعون چون حقیقت ایمان
رسید نهد نهد یه فرعون نیست ز بقطع ید و رجل و رسوا کردن ما که پس روا
بیان ایشان هیچ اثر نکرد و زنده کامه جهان و هر که جهان را چنان می دانی که چو از بود
که بود و نابود از هیچ و زن نترسیدند و گفتند اقض ما انت قاض انما تقضی
هذه الحیوة الدنیا ای لیکن اهرا فرعون چون تحقیق گفتند رسیده از عذاب

فرعون

فرعون هیچ باک نداده و وعده این سزای فانیه براو هیچ کار نبود و دلش جز
بمیداد خدای عز و جل سکون و آرام نداشتی متعلق نبود و گفت الی این
عندك ثبیاء ای ولیکن مومنان که پیش از ما بوده اند چنین فنهایت بذل از
خدای بریده امروز هیچ از ایشان و فقع نیست با مومنان زحمت ده که ما و جبار
السرده و پژمرده شویم آخر ما نیز مومنانیم ای لیکن بخدای که وعده خدای
حقست ان الله لا یخلف المیعاد و ما دل در آن وعده بسته ایم و شیرین
جهان بر ما تلخ شده در آرزوی حسنات آن جهان نه صبر داریم نه آرام تا
بدان حسنات رسیم رحمت خدای ای ولیکن ما چنین مردمان چنانکه در جنی
ایشان زحمت از لذات این جهان نه رحمت داده ما در ایشان هم چون بریم
این معامله نیست که بهم نیز رسد فی ما ظنبوا ایشان بهم همی کردند ایشان تیغ
و بین قومنا بالحق و انت خیر الفاتحین اقول قولی هذا و استغفر الله لی
و لکم الحق جهان طبیعت جهانها باشد که درک و نطق بهیچ کی اندر رسد همچون که آگهی
که انطقنا الله الذی انطق کل شیء و در آن آمده و یوم تشهد علیهم السنتهم
و ایدیهم و ارجلهم طبیعت نیست که ما نیز به دانش کند و حکمت نیست
که ما نیز بدانش کند

الراوی

٥٥

حفظ الامیر رکن الدین حسن عافاه الله تعالی فی جسمه و نفسه و طهره قلبه و سره
محبت در زمی باید بود که آن لذت و حظ که مردمان از طعام و شراب
و سایر متعات می یابند از محبت یابند و هیهات لذت محبت کی در آنها گی
حلوا کجی بود که محبت گشته است لذت محبت لذت حی است و آن
لذات لذت میت ای ولیکن بعضی از ایشان که گفته از هر چه در دنیا است
تو داری در دنیا است تو را لقاء الله تعالی را چه آن است پس چنانکه

لف الله در قوت لذت مطلوبست و اصل حظوظ دست هر انیه باید که لذت را خود زان
در جهان لذت مقصود نباشد و اصل حظوظ جهان باشد اما چنین بیدار که نظر
محبت حقیقی شوران نیست عامه مردم که از محبت حقیقی یعنی محبت خالی از اغراض که
رابطه الهی باشد خالی اندیشه از دیدار دیگر لذت حظی باشد حظ
ایشان لذت از شهوات حیوانیه باشد از اکل و شرب و نکاح و طیب
و امثال ذلک و هر کس را اگر دوست دارند برای آن دوست دارند که
رسید بنوعی بیکی این حظوظ باشد و هیچ کس نباشد که لذت دیدار و حظ آن
باشد و مهمات ایشان کی رسیده محبت الله باشند که گلون علی صور الرحمن
فرمان الهی از ایشان یکی نباشد که آدمی حظ ایشان باشد ای بی
چنانکه هر جانور قوتی علیحده دارد مرغ گوشت نخورد و سباع چنید هم چنین
هر جنس آدمی را قوت و حظی باشد عارفان و اهل الله ادمی قوت ایشان
باشد حظ از دیدار ادمی باشد یعنی آن آدمی که حقیقت ادمی باشد و النظر الی العالم
عبادة در شان وی راست آید و عام مردم را القوت این قوت ممکن نباشد
اکنون چون محبت در رسید هم خرید از اسد و بوزن محبت محمول گوید تا تمامی را
بدید را یکدیگران سرور حاصل باشد که هر چند حوادث و مصائب روی
نماید شما از روی یکدیگر تسلی از ایشان می این بدل کنید و هر چند دشمنان
بکینه شما برخیزند شدت عداوت ایشان در زمین محبت شما تمام
هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک گرم تو دوستی از دشمنان
ندارم باک الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون در شان
محبت بیره صفت و کفی او طوفان ارسیل رسیده است اما درین
روزگار این معنی مندرس شده تا آن شما انکشت را که دست نیرد

نادر ض

تا از اهل آن باشید که مصداق من احب شیئا عند ذکره و متی کان له او ما رشید
مردمان دوستان خواهند اما برای آنکه در کاری بوصلت ایشان نشسته نفس است
ایشان مطلوب نیست شما دوستان گیرید برای نفس دوستی هر چیز در محبت
در رسید چیزی صحبت نیست که بماند والله الموفق

٥٦

الاولی نعم الله و حقیقی حقا الامیر رکن الملة والدین حسن حسن الله الیه والی والدیه
از ادب و قدر شناسی نعمت رسیده بود و ندا ادب نعمت که وجود
الهی قائم است و حاضر شناسند افمن هو قائم علی کل نفس بما کسبت هر اینه طبع
و نطق باشند و چون بنشینند اطراف فراهم گیرند و چون تکیه کنند دیا
فرا گذارند روی بخشم و فراغت کنند بروی اظهار عجز از جمیع ما تو انا کنند
و وجه ده از ختم بگذارند و بی ضرورت از جنبه گفته و چون بزیر دستی
حکم گیرند زیر دستی خود و ادب را آوازند و عقوبت جز لقمه حکمت تو نمایند
بر و بهی جالی از ایشان و چون طعام خورند چندان دل فراهم آورند که در نماز
می آورند و نعمت خدای عز و جل بر خود شناخته و هیچ لقمه بی نام و تعظیم
جلال خدای فرو نبرند برای آنکه این نعمتهاست که با اندام آدمی میشود و
هر لقمه که بغفلت خورند بدن خبیث از وی متولد گردد و هر چه با حضور و تیقظ
خورند بدن طیب از آن مکنون گردد و چون سخن با کسی رسید به بیان قدر
شناسی نعمت ایم قدرشناسی نعمت آنست که خود در رکب ذات خود
علم مطلق حاضر تصور ندیس هر چه بر خود عطای خدای عز و جل شناسند که نفس
خود از کشید و ازو بیابند از کالت اصلی ذات خود و استدعی بر اول
زبان شکر و ثنا گفت بینند و از دوم زبان شکایت و گله در بندند چون این
را بدانسته خود و از برین ملاحظه ثابت دارند و مراقبه دل کنند تا از این

عاقل نشود و از شاکران شد زنک الله حبیبی اوراب الحضرت فی کتب فی عبادة الذاکرین
والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته
اما ولی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة والدین ارجی حمید اوام الله تأییده
بر عنیا و در اهل دنیا لازم است که بخدمت فقرا شتابند و از انکه خاک
راه ایشان از ایمره پاک گشته پاک نوازند و مادام که چنین نکنند نقد عبادت
ایشان خدای را مشکول نیست و صدق آن مشکوک گشت چنانکه ابلیس لعنه الله که
با وجود چهار صد هزار سال بعبادت خدای عز و جل مشغول بود و در مسخ قطره
از زمین ملک است که در روی طاعتی کرده عبادت او عنا در ازلی نیست و صدق آن
و اخلاص آن معلوم نشد تا صورت صفی الله آدم علیه السلام واسطه ساختند
داور الحقیقه سجده مراد ایشان کردند تا اگر برگزیده خدای عز و جل سر نهند
سر نهادن و خدای را بطاعع و صدق شکر رسند و معلوم شود که خدای را در از کنج
خدمت می پرستیده و الا ابلیس کرد و کبر ان پرستش او خیال آن بوده و ان معنا و
خیال حرص از هر کس از الحق و خیال خود سرپیچید برای انکه آن بامعنا و
خود در اجر است لیکن چون عنقی محصل از فارغ بوی فرستند اعتیاد در و
غیر الحق وجود است و دوست از خود و ازان معلوم توان کرد که او بر ننگ
دارد یا هوای خداوندی پس صفی الله گفت خدای و نهان اگر او دوست
خدای پرست خود پرست را چون خواهد که از هم جدا کنند بدان سجده ایشان
محک نهاد دل قبلی که از این محک سوا شد و عبادت چندین هزار سال
او هبا منثورا گشت و خود پرستی که او صورة در خدا پرستی بپیکر در بطلان
هنگ رشد و پرده از روی کار او بر خواست تا بر خود پس در همه کس ظاهر شد
که او خود را بوده نه خدای را عز و جل بود و لعنه الله همچنین تا در این قیامت

اصفیا

اصفیا خدای عز و جل امتحان مدعیان اند که زبان گویند بو منیم و بارکان
تیر عبادتی چند گفته اند اما اسرار قلوب ایشان از خودشان و از دیگران
پوشیده باشد مگر از علام الغیوب که عالم السر و اخفی است و پیوسته بدین
امتحان صدق و کذب مدعیان اشکارا میکرد و اما حساب این حکایت موقوف
تا روز قیامت عزرائیل را هم در این جهان رسوا کردند و نام بکردند
رسوای عزازیل میان مار تو هم تبلی السرائر آنجا نامهای ایشان بکرد ست رسول الله
صلی الله علیه و آله مکرر ارتکاب فرموده ما تذری مار سمک ضد حقیقة صال حسن کی
که گفتیم اما دریغ که اغنیا بی خبر از عنیا اند از این حال غافل و پیوسته در مقام
امتحان کفران باشد خواهند که برودت توانگری بر اهل فقر ضیا شد مهمان
ای توانگر مفروش این همه نخوت که ترا ست   سر و زر در کنف همت
درویشان است قل هی للذین امنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة جهانت
جهان برای اهل فقرا فرید شده دیگران بطفیل ایشان از ان
لطف محظوظ میگردند شاید که کم کسی که بصدقه ایشان بهشت اند
برایشان نقاخر گشته اند اگر اهل فقر در جهان نباشند ایشان بینند
که چه بر ایشان می آید هل تنصرون و ترزقون الا بضعفائکم ضعفا حقیقی
ایشانند که قوت خدای را عز و جل مشاهده کرده اند و در آن هستی
ایشان ضعیف و ذلیل گشته و همچنین فقرا حقیقی ایشانند که غنا خدای را
عز و جل دیده اند و هستی خود و مفتقر شده ضعفا و فقرا صوری که مناسبتی
که مجازی است با حقیقه این مقام فی الجمله بهره مند گشتند ایشان ز اکرم باید کرد
سوی ضعفا و فقرا حقیقی ایشان ز اشر دوست باید داشت اما آن فقر که فخر
انبیاست آن ضعف که وسیله حقیقی تر دل از ی است خر این ضعف

و فقر هست از ضعف قوت جسمانی ان بعض را عنایت منافات مزار و الله الهادی
الی سواء الطریق

الی اخ فی الله الشیخ کریم الدین محمد   ترا فرزند باد که روز بروز رحمت
خدای عز و جل در افزونی هست و ذوق بکرم او دور از دنیا و شیفتگان از احوال ایشان
لطف دنیاهی وجود ظهور را تا رقیقه او نگاهی بی نی الحمد لله و الاخرة
رسول انواره کرم مروانه در کار باشند و در کار دررو نصرت و توفیقی از خداوند
عز اسمه حاصل دارو بنگر ان روح الهی باشد که چگونه در قوالب ابدان صاحب دقایق
رسیده میشود و اثرهای گوناگون میکنند اخوان ما که سابق شده اند
بر ما در ریحان ما منتظر اند که خود را با ایشان رسانیم و تو دانی که بوضع
و رفع اقدام با ایشان نتوان رسید بقطع مقامات و طی عقبات با ایشان توان
رسید مقام بمقام نیز باید بازگرد و تا بمقام ایشان رسند الخلاف که مقام واحد
جمع فریقین کرد و دیدار یکدیگر توان رسید در پیکرهای انوار اکنون فرصت
و شتابان تا خود را با این اخوان رسانیم و زنهار که ای یار زنهار که تعلل
بخصوص که سیاسی است و مامن نیست هر یک گام یکی گام هست زود حجب و
در ازین مقام مهلک جهد را این ران که راحی حزب کمتر بخستم

و الله ولی التوفیق

الموصی فی الله و عونی الی الله حبیب قلبی حضرة الامیر محب الله و الحق
والدین الشیخ محمد نصره الله و ایده و قومه و سدده   اکثر اهلیس الله
امر بان میکنند چیزیست که ثمره ان در حال ظاهر میشود و اکثر انبیا علیهم الصلوة
بان میفرمایند چیزیست که ثمره ان بعد الموت ظاهر خواهد شد
و خوی نهایه قوی هی باید که شخص کاری کند که بعد از عمر بنهاده ال

و همه حوصله نه کسان را در خور هر کس نیست خدای عز و جل هر کس را برای
این کار آفریده است بدان که آفرینش منقوبه و عالمیت خردمندند و ان اهل و صله
و دور اندیش و صبور را دو خود آفریده تا بدین صفات مناسبت با انبیا علیهم السلام
داشته باشند چون ایشان بمحن برآمده اند و بدانها اعتبار کرده کوش رستنی بمتابعت
ایشان و اشتیاق قبول آن و عملی بمقتضای آن ادراک بوده اما جماعتی از اهل
حوصله و دون همت فرومایه آفریده شده اند چنانکه از رسالاری چون
همیشه خواست که رو هم ضیق است فرومایه که خورد و تن حال ناظر شوند و
و اندیشه مال پیش از ظرف او باشد خصوصا مال بعد که بعد از عمری بان
توان رسید عیوالشمار نسبت   کی پر دو ... جنس حج و صحبت
با جنس گور رست ولهذا انها که جنس انبیا بوده اند با انبیا پیوسته اند و انها که
جنس ابالسه بوده اند با ابالسه پیوسته اند در جهان آهن است و کاه است
و آهن ربا است و کاه ربا است چون آهن ربا میان آید هر جا آهنی است
بسوی او شتابد اما کاه هیچ از جای نجنبد و چون کاه ربا بمیان آید هر جا
کاهیست بوی گراید اما آهن هیچ از جای نرود و آهن ربا انبیا اند و
و آهن دلهای زین مومنان و کاه ربا ابالسه اند و کاه دلهای خفیف اهل
الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات و الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات
اقبال مومنان بر انبیا از صدق ایشان میشود و برای اکثر جاهل که جاهل
میل میکنند پس میل جاهل بجاهل دلیل جهالت او میشود و نفور جاهل از شخص
دلیل دانش او و اکنون چون شما جماعتی اخوان اید کم الله دانش
میل که جانب انبیا کرده اید و بر حسب سنت ایشان و قیقه ... ایشان
از بصیرت بیان بستند بجد از بیمار تقلیدی که از اول سن تمیز بلکه در

در گهواره بسته بودید مژده باد شما را که همانا جان شما از پرتو جان ایشان آفریده بلی
تا کلکم کل نبی یرجع الی اصله بایشان باز گشتید پای دارید و از جای مروید
و باید که طریقه صاحبتر که بنا بر آنکه جان ایشان از جای بسته آفریده شد اما
نیکت شد و سیرت اینجا منتسب ایشان هست شما را ، از کجا خود باز
ندارند که اصل فرع اصل شماست هر کس میل با اصل خود میکند طریقه خود از دست
نباید داد و سیرت خود را بسیر دیگران مخلوط نباید کرد قل کل یعمل علی شاکلته
فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا و السلام علیکم و رحمة الله و برکاته

اما و لی حی الله الذی الابدی

صحبتی قلبی دعوتنا علی امر رب الاکبر حبیب الله و الحق و الدین الشیخ محمد نصره الله
و اید اگر زنده کانه دنیا جاوید بودی جای آن بود که صاحب همت
بهمان قانع شود و چیزی دیگر نگوید اما چون زنده کانه است بر تخیص شوب
به انواع آلام و سراسر منغص و مقدول است که دل کس در قبضه اوست و خود
و خواهش او موافق هم نیستند نه هر چه در بست کرده باید خوست نمیخواهد و نه
هر چه نمیخواهد بران است که مبادا حوست و نفس خود را در حسنات و نعمت
گرایسته و از آن محن و حسنه و ظلمات بکناره بر نیخیزد و اسد رحمت و نطفت
آن تواند بود که بتشیع ان عین ذات نیکس باشد چون بر تقدیر اگر
جاوید بودی حال او این بود و گلو زمل آن باشد که زمان قسم گند حال اگر
زنجا و یدهست در زوال آکه بر سر آمده داری زانکه لشکر شاه و کس شاه شد
آخر او روی حسرت و همچون باد شد از تو هم گهید تو دل بر جای بشنه نیک
کو گهید تو خود و از وی که ای و لی من ای حبیب من زندکانه دنیا را
مو فنا در نظر رسش گرکس را و فیئته هر یک از دنیا و اقوت از اصلاح و تست

درار ، تا دنیا حلاوت خویش پیش از تشنه دارد تا دم آخرت و مرارت
خویش پیش از تشنه و حلاوت با طعمین دنیا مثل گلی هست نوش عسل و دهن دارد
و نیش نیش در دنبال و مثل آخرت مثل گلی است جادوش ضد از نیش بشد و
عروس طلی از عقب حفت الجنة بالمکاره و حفت النیران بالشهوات ظاهر میان
میل دنیا گشتند و آخرت چنان نیل با آخرت ای لی من این حبیب من اکثر
خلق ظاهرین بشنید خدا که آفریده که ایشان بر ایشان گواهی داده کرد لکن
اکثر الناس لا یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون اگر گذر
تو از رزه می برد اکثر میل من نه خواهی کرد و زنهار زنهار که گذشت سالکان
از دنیا از رزه آخرت مرد کرخی در افراد و می باشند نزد اهل دو و زد و دست
که این کثیر بر خود زشتند و او دیده و انشور ره و اهلکه و گوینده ایشان گویند
لا اخذ عوا الیوم تبورا واحدا و ادعوا ثبورا کثیرا ای و لی من ای حبیب من و صحبت
صدای خود که این کس را آفریده ز باد و از مادر مهربان تر هست نا شنودن و صد
خود را سهم در اشتن و گوش بحن دشمن نستیم همیس کردن با جاهلی از میان آن
غالب شده و استحوذ علیهم الشیطان فانسیهم ذکر الله سوال ایشان آمده و ظلم
خود مندیست ای لی من ای حبیب من صحن دشمن این کس است میخواهد که این کس
را و سید منتظم امر دنیای خود سازند و آخرت این کس را بر این کس تباه گشته از الله
دنیا را نیک بشنند اما چون عذاب آخرت روی نمایند بهیو با خود گیرند و سیح
باز ز این کس بر خدا زنند او را با عذاب رکند زنند قال الله تعالی و لا یدرون
دوازده و وزرا قوی و ان ندعو مثقلة الی حملها لا یحمل منه شی و لو کان ذا قربی
ای لی من ای حبیب من دوستان دنیا را وفی نباشد و در ان روز تو
هر کس را در دست میسند کشتی دشمن نباشد مگر دوستان الهی مال الله تعالی

الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض ای ولی من ای حبیب من ایشان تر او دوستی چند
پید شده اند این رابطه را تا توانی مستور دار که این مهر تر ا در آخره هم
نفع خواهد رسید این اجتماع و اتفاق که روی نموده از رحمت خدا است و
حبل خدا است که فرو فرستاده رشته ان از ان و دست از ان مدار
اعتصموا بحبل الله جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمت الله علیکم اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم
منها بگوی که ما پیش از این هم دوستان بودیم برای انکه دوستی طبع و همینت
دوستی حقیقی دوستی تقوی است که اکنون روی نموده ای ولی من
ای حبیب من در نا نسیس این امر و نظم این شان کوش که این اجر است
که اگر منتظم شود به خیر که در ضمن ان باشد و به کس که بواسطه ان سعادت
خویش رسند و اجر همه ایشان در دیوان تو نویسند در باب که فرحی
بهتر از ین نمی یابی و کاری بهتر از ین در پیش نمی آید عمر خویش اندین
در انشا رجه هر کس که بنظم چنین چیزی دنیا چنین توفیق شد ما از
ان در جهان بایست هر طاعتی که در ان پیش و حکم ان در رو که او زنده
است ان طاعت پای می آورد و قال الله تعالی و نکتب ما قدموا و اثارهم
و لیسا زعبن و حیف باشد که کسی تواند که عمر خود در اد بست سال سی صد
سال سازد که همه را طاعت صرف شود و چنان کند که هر ساعت طاعت
چراغ عظیم دارد و سوی ذلک این کار نکنند حیف و صد حیف بعضی از ابرار
بخواب دیده اند که میگفته ز ضیم در دنیا بودم و در دروازه دیده
رهگذر گشتی و یکبار گفتی لا اله الا الله چون نه کس میتواند که در شب حال
حال خسپیده باشد در باب اینا یک الوقت سیف و الوقت حقیف

ای ولی من

ای ولی من ای حبیب من برادر که کشته توصاحب است و با تو میگوید اگر
بشنوی و پند میدهد اگر دریابی چه میگوید میگوید ای نور دیده من ای
راحت دل من ای برادر بزرگترین زینها رکه جز کاری که بعد از مرگ ترا
سود دهد کمکی که من نیز چون تو بودم همین هوا ها و رغبتها و املها که تو داری
داشتم مرگ میان من و ان ها حایل شد و اکنون سر و کار با کرد ار های
خود است در پس دیوار برزخ تنها مانده برادر بکار خویش مشغول فرزند
بکام خود و در کار نه کسی را از من یاد و نه کسی مرا فریاد میرسد خر علمهای
من مرا مونسی نیست و سود مرا که برادر در کار و فرزند در کام چون من
انجا بخود در مانده ام ای کاش هر چه کردمی برای خود کردمی تا اکنون
از ان برخوردمی ای کاش ای دریغ ای دریغ که دریغ سود نبود
اکنون تو ای برادر من نوبت تو است کار خود را دریاب و همان را کار
خویش کن حال مرا وسیله عبرت خویش ساز یقین دان که چون
من کراز تو کوچکتر بودم بمردم تو هم جاوید نمانی نصیب خود را از دنیا
فراموش مکن نصیب تو از ان چیست که در قبر مونس تو و در عرصات
دستگیر تو باشد باقی نصیب دنیاست از تو نه نصیب تو است از دنیا
زینت پند ما را برادر مرحوم علیه الرحمة والغفران که شما را می دهد اگر
می شنوید چون ترجمان زبان حال است نیز همان است برای اکنیده بتار بنکار بنوید و
والسلام علیکم و رحمة الله

ای الاخوان المعین والحرب الرباهین هد اهم الله السبیل الی لکن و شیتهم
فی الثبات بنی باغم و اندوه جهان چند روز نا مکدر رسید که این علم جاوید نیست
ما را نه برای غم افریده اند و از غم و اندوه ندی ساخته اند ان خواهد آمد

که هر که آواز مرغ شنوید و نه روی او خوده بر چنید خدای عز و جل رسول را برای
این مژده فرستاده تا آدمی را دل های خوش شنید که از طول نگاه دیده و چون
و می دیده جهان هیچ است که سوم ناامیدی او را از دست سیر دو از پای در افکند
اما این مژده از آن رسید که این مژده را باور نیستند برای آنکه از راه بازداشتی
باشد که این مژده ها از زن بسیار شنیده هند بودن رسید هر کس که این را باور نمیشند
و بان کافر گردد در جهان که فزون رسی بماند و روی ان نهایت رسید کلا
انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون اکنون هیچ رنج عظیم که کسی از جهان مژده ها
مبارک محروم ماند بلوحی تکذیب تسلیم باشد نشست بر کشید که خود
را ز رنگ بین همه عوضی نهاد و ما چنین و رحمت که از ام کس بگردد و
بر خود مثل باشد و کردن البته نهد از رحمت رسول الله صلی الله
علیه و آله فرموده که لا تدخل الجنة الا کل نفس مستمره او کما قال و ای
بر چنین نهاد ما و ای بر آن که از چه چیز بزرگ محروم کردند فقود
در ملکوت رب نه از ابر بگردد و لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون
الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط در حضیض ارضیه ماند و تو از حقیقی تو را
دریابد فویل لهم ثم ویل لهم پس معلوم شد که سر همه چیزی استسلام
با دوری در نعیا دست لاجرم دعا از توریت اللهم احینی مسکینا
و احشرنی فی زمرة المساکین و زیرکه و کریزی شو است سوم اکثر اهل الجنة
بله و ست ده دلان دیکو کمالی مسکین نهاد و به بهشت روند زیرکان
که ز طبع شبه اکثر بهانه کیرند که خوش کوئی که ما را به بهشت برند و مارا
زیرکه که صاحب خود را بند و رنج ره خدای عز و جل حاجت او را
را از جهان کوئی و سیاه که محروم مکر داند و که چنین زیرکان مبتلا سازد

وکرامات

وکرامات خویش از ایشان دریغ مدار و ای از انه الکریم الجواد الرؤف بالعباد

الی الملی فی الله و حبیب قلبی دعوانی علی امر بی الامیر محب الملة والدین
الشیخ محمد ایده الله تعالی بعصمته و الجبر الهیة امروز بروز کارات
و فردا روز جزا و کار بستی رتبه است میان لازم ان است و بیت نعمت
و رحمت که خود می باید نهاد و خوشی و آسایش از عقب است محروم بر کسی
توان گفت که دنیا مراد او نباشد برای آنکه دنیا مراد کس نمی باشد
محروم آن کس است که در روز جزا از دور اقوای بدبختی آید و اکرم مردمان
او روز جزا را ده رمی در شد اما خدای عز و جل بر نزدیکی ان کواهی میدهد
قال الله تعالی انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا اکنون تا کواهی خدا از روز
دهند همکی هست و اندیشه خود حرف انچنین که در ان روز از سکان
باکیشیده و بدانید که منشا از کس آدمی انصاف و عادت که بطوری معین
انست که می نیوارد که اگر آن طور راه هم بود وجود او باطل شود و ای معنی
هیچ نیست که از عوضی نیست اگر زنبور هم نباشد بر بود یا جوارت شود اگر
اگر برنج و گوشت نباشد نان و سبزی شود اگر و دلیل بر این آنکه نیا کسی
در عالم است که خسب بسری بر دو در مرتبه خود حیاتش خوش است
که ما را در مرتبه خود اگر بان تفاوت بسی کرد و رست با ما در اینجا آرام
باید بود برای آنکه زینت در خسب زینت ملوک را نمی ارام می باید کرد
برای آنکه بالای هر مرتبه مرتبه است پس اگر نا سازکاری نکشت تست
رتبه نمیتوان ساخت و اگر سازکاری میکنند با هر مرتبه میتوان ساخت
پس هم ادمی آنکه سازکاری کنید و خود را از رنج و اضطراب خلاص کنید

و از حلقوم مراتب بیرون آیند و جای فرد احد که حایق مراتب دیگر باقی نماند
شوند لکل شیء اذا فارقته عوض و لیس لله ان فارقت من عوض والتوفیق
من الله العلی العزیز و السلام علیکم و علی جماعة الاخوان و منهم تعالی و رحمة الله
و برکاته

الی الولد الوحید الامیر شمس الملة والحق والدین ابی سعید و الامیر رکن الحق ۹۲
والدین محسن ایدهم الله و ... از شبهای سکت نمایند که ... که الله
الغیب و حرفة و حاتونها الملوث و مهتشی باز ذکر خدای عزوجل بهتر باشد
قال الله تعالی انا جلیس من ذکرنی و نماز بهتر از ان فریق باشید اصناف
و از تتبع الشهوات در بیان آن آمده لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة
رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که جعلت قرة عینی فی الصلوة روشنی
چشم و آرایش دل شما باید که در نماز و تلاوت و ذکر باشد و مادام که با اینها
مشغول باشند چنان باشند که ماهی در آب که المؤمن فی المسجد کالحوت
فی الماء و المنافق ... باینها ... و اسباب اینها جویند از جهت ... جنس و نباید
که از مکر و طایفه ... طالب دنیا ... باشند متبعان شهوات هر چند شهوات
منکر میشود و ازان ملول نشوند و روز طعام مخورند بار در آن همسان ... آید
و رغبت ... قرة ... در خدمت ... باید که اگر چه ... روزه ... و
و ذکر ... همان ... باشند فالذین عند ربک یسبحون
له باللیل والنهار و هم لا یسأمون ای جماعتی اخوان جد فرو کذ شته اند
و مردمان در روز از حجاب آسوده و فارغ نشسته اما زود است که
این حجاب بردارند و کار ... شند ... خود ... باین
از آنکه شما را در باشند ... جنب ... اید ... نخواهند ...

شما

شما را چنانچه حلیت کلمه ... الوجود شود که ... تجلی جبار جلیل آورید
و ... گردید هذا یوم لا ینطقون و لا یؤذن لهم فیعتذرون ...
یومئذ ... پس از شما این حکایت ... نقد ...
قیامت ... چون حجاب ... در ... حال ...
... کلی گشوده ... کلمه ... هذا یوم ... الملک ... لا ...
یومئذ ... زنهار زنهار که ... که دنیا ... چون ...
خود ... خواهد ... و ما ... که ... ان ... گنیم
... و احاطه خواهیم ... منی که ... والسلام علیکم اجمعین

۹۳ بسوی سید برادران و
یادی کرسالکان الامیر ... الملة والحق والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی
... چون ... است و درست و اخره کرچه
و درست چون ... است ... هر کار که بعد از مرگ سودی
شخص ... کار شخص است و هر چه ... است شما ...
و حسرت است و دست ... مرگ ... ادمی افتاد
... و آن حرارت و اشوب که او در کار جهان کرده
... مرگ ... شده و تمام ... می باید که در بیکاری و
... کرده و اگر ... و ... ای دریغ ای حسرت گفتی
اما دریغ که کار را از ان بسته است که ...
... پاره دل خود را ... هذا یوم لا ینطقون
ای سید برادران ... ویرانه جهان دلم ... است اگر ...
... که جهان ... است ... خبر ... می نماید

پس خراب ابادانی بی‌پایان را آب بر سوز و تاب ای سید برادران همی
همدمی می باید و همدردی که همه باشد که خویش برادران نهان و دید با کوهی که
صدای ایشان ما ریتوان شنید مگر باد و رخشه جهان را بهم شود که نور جهان
سالکان از صدد دیگر ظلمات سبقها نوش شنیدند ای سید برادران چنان
همدرد که جز خدای اشنا نه و نکو اید که شما نند و چنان سر گرم همی باشد
که هر چه نام از پیش بران افتد سراوه آن فروماید مگر از گل بستی که بر
افزید کار و پیشه باشد ای سید برادران چنان همدرد که اگر تن او را
آتش زنند و خاکستر او به باد دهند بر او برگ کاهی نباشد   زمانه گر زنم
بشم گر بس غم نکو بود که بر من برگ کاهی نیست   رحمة الله
خدای و رضوان او بر سالکان گذشته باد جنید و ابو یزید و شبلی و عین
القضاة همدانی ارواح پاک ایشان در جهان دیگر چشم انتظار در راه
سالکان شده وار و ای برادران الهی اگر راه ایشان روید و از خوب
ایشان بشنید بهتر که در حشر با عتبه و شیبه و ابو جهل و ابو لهب قرین
گردید که حشر و الذین ظلموا و ازواجهم انها امانتند که تنها نخواهند و
نمان امانتند که تکرار خرسند طابع داعی تکرار بودن بدیا تابع
داعی ما را ای سید اخوان تکرار و چه تکرار تکرار بر انواری روشن
شو و چه نعم الدار و نعم الجار و خسران اهل النار ای سید اخوان
دلم در سینه طپان است از آرزوی آن مکان لیت شعری هل الی الوصول
امکان و بالله المستعان و علیه التکلان و حسبنا الله و نعم الوکیل
الی اولیائی واخوانی
و رحمتی سلام علیکم و رحمة الله و برکاته   ندانم که شما چه پیش آمده

که درجستن

که در جستن راه خدای شما را افسرده و شکل شان سید هند کدای که خردنامی
باطل است و روز حق خواهد آمد و معرضان و اهل طمع در آن روز نادم
و پشیمان خواهند بود و هر کس که امروز گرمی آتش عشق دل او را نمی
سوزاند و تن او را نمی گدازاند گرمی آتش دوزخ با وی این کار خواهد کرد
فاش روا ای الفاس نشنیم   محمد صلی الله علیه و آله که حق
آمد و هر گفتار و کردار او باطل است و هر رفتار او باطل پس ای او گرید
تا رستگار شوید و دل از محبت او مملو دارید تا بوی سید روح بخش شنید
که عذاب خدای بر این ارض نازل خواهد شد یوم ینفخ فی الصور و هر کس
که اخلاد به این ارض کرده از آن عذاب بیرون نخواهد بود سماوی
شوید الهی شوید نورانی شوید فعالی شوید ارضی مباشید خوبی مباشید
ظلمانی مباشید منفعل مباشید شوید مثل آنان که شنودن بود نه
اما بعد در نجات سوت عبادت ندانم که چه هوی دارید ای سار ای
بران گزیده اید و حالیا در جهان لشکر اندا خراید در حضور المعبود
الدنیا و الاخره انها صفت شما آمده وای بر کسی که این حسن راضی
شود وای بر او این بیخ ضعیف بر همان عهد و پیمانم که کرده ام و در اینجا
که هستم شغلم آن است که بعضی امور مردمان را به جانب مکر رحمت و فضل منت
و تیسر خدای عز و جل نوعی رسته شود که من در آن خانه که ام
بفراغت کمر خدمت معبود خویش تعالی و تقدس توانم بست اگر
شما در کوات در شمل این کار مرد و شغلم سوت عباده مشغول اید و
رهگان همت و صفتی اید که بود و بید اسلام کنید تا کمک تر این
راه فستم که هر اروی رکشن و یا رکشن از این راه نیست و هر ساعت

اشتی تازه در من می افتد و بی آرامتر میدارد و هر ساعت آن عشق تشنی
در من دم می گیرد که هیچ نیست که تا وصال رخ حاصل از هم فرو ریزد
و خرم از روز که این معنی روی نماید تا از دوار هجران رخت بر بندم و از این
کربت و غربت خلاصی یابم هر کس که شما را بجانب عشق رسید سلام من بر
او باد و هر کس نه ترانید هم سلام را او که ره و روز دیر است و راه دور
و شغف رمی توان ره و اگر اند نمی آید من خیال یار خود در یاد دارم
که همه آفاق دست افشانده ام دیده پر آب جگر کباب دل
در اضطراب دارم اگر دلی سوخته دارید بیارید تا از آن خشک
دارو دمی پیش دل خود سازم و ساعتی آرام یابم و اگر چون آب خشک
اید از من بدور که جراحت را آب زیان دارد اگر چه با جماعت
رفتن موجب امن و اطمینان است اما تفرقی شما رفتن بر دارد و اگر
همراهی کسی خواهید همراهیم و آن کان اباؤکم و اخوانکم وابناؤکم وعشیرتکم
واموال اقترفتموها وتجارة تخشون کسادها ومساکن ترضونها احب
الیکم من الله ورسوله وجهاد فی سبیله پس اینکان با شما مردیم
شما را خواب خوش ای جماعه جز محمد صلی الله علیه واله واحوال
او از پیغمبران کیفیت حال نرسیده اند در است محض کفر
دیگران همه در غلطه و حجب گرفتارند مگر کسی که ایمان به پیغمبران
آورد و از عالم حیوة و حقیقت خبر دارد درین جهان جنت دست در
قران زنید و از اهل قران باشید و از اهل دنیا مباشید که دنیا
ملعون است و اهل آن ملعونند الا من امن بالله وعمل صالحا جعلکم الله
وایای من المؤمنین العالمین انه بعباده لطیف خبیر والسلام

علی الاخوان اجمعین ورحمة الله وبرکاته برادر مرضی حافظ شهاب الدین
دارد و بر سد اگر کیفیت جدا اخوان و مجاهدیشان بهم گره بسته و خبر باز
آورد و حال عمارات آنکه در چه مرتبه است تحریر نموده کند و خبر مفصل در
هر باب بیاورد و امید که خبرها را سازبار آورد والله ولی التوفیق

65 اعلام ولی فی الله الامیر عماد الملة والدین جعفر جعله الله متعة بایمه رکمال
راه در حضیض حیوة برده اند از میان اهل عالم دیگران در عمارت دنیا
اند بکوشیده ارسب مشنوید که عاقبت با اهل ذکر است نه با اهل غفلت
واگر بعضی غفلت را عافیتی حاصل است که بعضی از اهل ذکر را حاصل نیست
بدگمان مشوید که آن عافیت بر ایشان جاری ملیو و حال ایشان از آن
عافیت خبری ندارد و اهل ذکر را با عافیتی رتن است حال ایشان در
عین عافیت است اهل غفلت بیرون ایشان گلشن است و درون ایشان گلخن
اگر بظاهر ایشان نگری در بهشت اند باقی اما جان در آتش باشند
و اهل ذکر بظاهر در تنغیص و محنتی باشند چنانکه گویی در دوزخ اند اما جان
ایشان در آسایش و نعیم مقیمیت حفت الجنة بالمکاره وحفت النار بالشهوات
کاشف حقیقت حال فریقین است و در یوم تبلی السرائر که بس کیمیا رکن دفع
شود این اسبه نماند و هر چیز از حقیقت خود اشکار اگرده در چشم سالکان روز
روشن است ولله الحمد که جز جان که جان او خواهد چگونه نباشد و تمیز حق
از باطل چیزی است لازم و بعد شقاوت النفس کرده برده کرمایل بهی
سایست در شقاوت مطالعات که زان ما دبی گوید ای نفس اگر
از بهشت وجوه و حضوری دنعیم مقیم بی نیازی واز دوزخ و عذاب الیم

پروای غذای تن بس تی کن والا خراب باکوراکن و از عجب سنگار گرده
بود سبحان الله چون آدمی از خود است عجب چه معنی دارد کفی حاکم
بانی قدرت است القصه این آفات وغیر آن در طریق سپاهیست
اگر دست از سلوک بدارند و پای بغشارند عاقبت گشادی حاصل شود
سایه حق بر سر بنده بود و عاقبت حمیده یابنده والسلام
حال شوقی الی لقاء الولدین الوحیدین العزیز ٤٦
الدین الامیر شمس الملة والدین ابا سعید والامیر رکن الملة والدین حسن چون تا
از و رکه در جوار رب غفور راز دنیا بعذار غرور رسیده بیشم و بقد چرانی
اندم کرد ورا الیبا و اخوان آبا از ملکا بدید صحبت اینا دنیا گاه بده
دیدار ایشان و شنیدن گفتار ایشان خلاص نیست بیشم ای ولدین
وحیدین به تنهای بس زید که جلیس تنهای بهترست از جنس
صحبت ناجنس ای ولدین وحیدین تو امن راه ایمنیست جز از در او گدا
رسد بحق رجوع و بنهید اگر تو نشنید اما عجب چیرست که بحق تو این بنن
او دست حاصل و غایت سالمیت و رسایش ای ولدین وحیدین
دای رکنی که خدای ایشناخت ای ولدین وحیدین دای رکنی که حاصل
در محبت محمد صلی الله علیه وآله که حجت ای ولی حدین سپاس الخدا را
که ما را محبت او و محبت رسول او فنمونی کرد والله لولا الله ما اهتدینا
ولا تصدقنا ولا صلینا الحمد الله الذی بنعمته تتم الصالحات ونعم الترکات
ارکان اللهم لک الحمد قرو لک الحمد رب منهم انک انت العزیز الحکیم
ولهم امیر رکن الدین حسن در مکتوب که محمد رسید که شکایت از دو سوز کرد
حسن بعضی عقب یا مرقوم عارض میکرد نموده بود و در دل تو من
دو عاست

و دعا نیست که مملو از ایمان و حکمت خود که خدای آنجا در نزد و دو از خدای هرگز
خالی نباشد و دیگر محل حرارت و حرکات و وساوس و هوای نیز در و
دعا بل جز آن دعا را تا فند اشتر بشد و از چو که دیگر از تشم او لشند و اعوذ
بالله ان اکون من الجاهلین
٤٧ ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا وهب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
الی الاخوان الالهین کثرهم الله وبارک علیهم اجمعین رسول الله صلی الله
علیه وآله فرموده خدای پیغمبر و یعنی از ما یه همان قوت و شدت که
باین راه ببرد هم بر دیده که کس کو قوت صوم دارد او دست و نظره در آفات
ما از دست یافت لا اوم صدیق در یوم ما قول رسول صلی الله علیه وآله فرموده
الا من کان یعبد رب محمد فان رب محمد حی لا یموت و کمال فقال کیف
شما اهل کسید کو که نی از بصارت شما است که و می نماید مضا و بیش ن
صد یک از مضاره که بصه اورده اند و کسی گمان نمی برم که ما نه شما را نگاه
همراه است پس ضعف و اشتغال نبود راه به دهد و طریق حصن و دیدنی به پسر به
و هر ضرار قبل ایشان شما را پیش آید مانع سلوک است نیاید و از رجوع قهقری
بر پرهیزید باید که هر چند ایشان انار عدادت و مضادت زیاده
بظهور آید شما را در طریق خود و نظم اسباب اجتماع و اتفاق و جد افزاید
مقصود از شدت و قوت آنست که با ضد او غیر طریق علم واوصاف
خیری سلوک کنید مقصود و شدت و قوت است در طریق خود و اجتماع
بر ذکر و عبادت و انجام مهمات عبادت و نظم اسباب جمعیه دهید که
هر یک از شما که آغاز سستی کرده و دیگر ان نیز گرم کاه در و شکسته دوی
بسستی می آورند از ان شما بسا شیده که بچه چون او را باهم و او را وادع

۶۸

او را هم چون مجربهمن که بسیار با خوان آبا و حاضر شوید و جمع او شب دهد
تقوی قلوب حاصل میشود و از امید وار نگردند و در این تقصیر کردن بسیار
بعید می باشد این چیز نا کرهما برای اعلی کلمه الله و از اینه طریق او ابرام گردانید
یاد آورید تا نتیجه سعی را تمامیتن کرده در وهم عظیم داریم و فسخ روزه روز آن
اطبا برای حفظ صحت تن زغب در دوام و کم کرده اند اگر حرکتی شد که
حفظ صحت تن در روح مرده و دران بشد ز کردن او بیت خبیثی کی کنیم
کار اعدا اغار شماتت کرده اند و حبا اغاز ملال کرا خوان در کار جو و نرده
شده اند اعاذکم الله من تفرق الجمع و تشتت الشمل و فی العمه و الفضل
الی النبی فی الله صلی الله علیه
والدین الشیخ محمد ور اهم سا بود چون گناه کردند حق عز و جل از فوق
نالک ایشان عذاب فرستادی مثل ساعقه بود و خسف قوم لوط
درین امت برکت نبی ایشان صلی الله علیه و آله چنان عذاب کرد و
اما بعضی بر بعضی مسلط سازند تا بر یکدیگر ستم کنند چنان که در قران مجید
فرموده او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم باس بعض و ما مراض و محن و آفات مستلی
سازند چنانکه فرموده و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال
والانفس و الثمرات پس این بلاد محنت شدید نیست و از آن گریزی
نیست و گریزی میسر نه و فرصت چاره نه تا آن زمان که زمان محنت سر آید
اعنی موت که گفته اند بیت در رسد و چگونه از این محنت توان رهید
و موجب این گناه عام است که چون جمهور مردمان بغضب و شغول شوند
عذاب عام در رسد و صالح و طالح همه را شامل شود و اگر موجب این
گناه خاصه بودی گیرم که شخص سعی کردی و خود را از گناه نگاه داشتی

وان نیز

وان نیز میسات اما چون موجب گناه عامه است چاره آن اصلاح حقیقت
دین مرجو نمیعد و هیئت جمهور از ان متعذر است که این ارباب طبع
طمع توان داشت بس ماند که صبر بر آن ستم دندان دروهند تا قضا حکم خود بجای آرد
اگر آفت ملخ باشد و اگر آفت آب کاست و اگر ظلم حکام و اگر ابتلیه قرض
و اگر غیر اینها چیزی که ناگهان هر چه باشد صبر بباید کرد و فرج می باید
بود اما چنین صبر و که پذیری شوان کرد چنانکه بار رسول مؤید فرموده و صبر
ما صبرک الا بالله تو ضعیف است دلها و هنشد و ای برادر خدا یا حول صعف
مشتی ناتوان می بینی از قوت حول ایشان از قوت کلی خدا یابی
که عزت سلوک سبیل تو کرده اند ایشان از شامت دل که ایشان آمادنی
و شیطان را بر ایشان مسلط بخشی کراز راه تو باز دارد و دشمن کام
ساز و خدایا بنده تو اگر شیخ محمد چون از همه سو بار است تو او را
یار باش که چون تو یار باشی ان بار زیان نشد خدایا اسباب دیگر
و جمع بر چیز رمانسان کردان خدایا شنیده ایم که شخصی را به بهشت
برند و یاران او را به دوزخ او در ملک گیند گویند که ایشان را کرد و ایشان
شوند و گویند من برای خود و ایشان عمل میکردم فرمان آید که همه را به بهشت برید
ما امت محمدیم صلی الله علیه و آله و کرم او و توقع ما این که گنه عمل و کرده
برای خود و ما هم کرده باشند اگر ما بد کرداریم به نیک کرداری محمد
صلی الله علیه و آله بر ما رحم کن محمد و رطارادی تو نکر ورنه زدی ضرص
منسب دگر
الی

۶۹

ولی فی الله الا مبرکن الدین حسین ما و ام که شخص را باد و کس علاقه
باشد و یک علاقه از ان اقوی باشد او را علاقه دیگر چون ترجیح

بضعف بر علاقه اقوی کند ظالم باشد مثل آنکه او را پدری باشد و عمی
شکی نیست که علاقه پدر از او بیشتر است با علاقه عم چون اتباع عم پدر
کند ظالم باشد و قاطع و بعید از تقریر این مقدمه معلوم باد که علاقه
آدمی بخدای عز و جل قوی تر است از علاقه او با خود برای آنکه این
خودی خدای باو داده و بواسطه خدای عز و جل او را حاصل شده
و واسطه اقرب باشد از ذی الواسطه و با آنکه علاقه او بخدای
عز و جل اقوی است از علاقه او با خود و اختیار جانب خود میکند و همیشه
در کار خود و نصرت خود است و بکار خدای و نصرت خدای مشغول شود
بر نفس آدمی ظلوم باشد و این ظلم از دو جهت است و دیگر آنکه همی که تمام
نظر از خود کوتاه کند و بالکلیه بکار خدای و نصرت خدای مشغول
شود و اصلا در کار خود و نصرت خود نباشد ان هذا لهو حق الیقین
فسبح باسم ربک العظیم و بعد واجب دل با خدای عز و جل مشغول
دارند و چون روی بر طرف نشسته از علایقهای جهان جمال فارغ دارند تا
کسی که بوصال محبوب مضطر شود نفقه اهتمام با آن مشغول است و اگر
هوس و سیار رهزار نفقه و بعث او با آن لذات مانع است از
ادراک آن تفرقه و چون خدای عز و جل بفرقهای پرسنده
روی او در شش روی نشسته و ما جهان خدای عز و جل نخواهی
نخشند بلکه گویند و جانشین الصالحین و آن بر ضعف ضعیف تر
ضعیف اتباع ضعف را گویند و کرم مقتضی آن است که از ضعیف
ضعیف خدای هم رشک نماید ضعیف بقدر دل است و در شش روی
مردمان جا هست این کس و بد خوی عیال با ایشان نرد رسانند و جمع

کنند ان

کنندان مع العسر یسرا ان مع العسر یسرا و بعد از آن اهتمام تمام بصورت عبادت
و دیگر آنکه شیخ الاخوان شهابی مذبوح خاطر بسیار رمضان بر عمل گردن
رمضان ملاقات جسمانی با ولیم رسیده اوی لیکن بنا بر این موانع ملاقات
روحانی منافعه رفت و آن نیز ملاقاتیست لذیذ و مناجات سری کم
داشت و نه حسی نیست بلکه ارق و الطف است و از خدای عز و جل مسئول
است که اسباب سلوک سبیل و انتظام یابد و این کار بر سالکان آسان
شود و از حور بعد الکور همه را نگاه دارد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی
العظیم والسلام علیکم و علی الاخوان الصادقین اجمعین و علی اسمهم صانهم الله
المسئول ان یتم نشاطه و یسبب به توفیق فی حرم و نقیه و تشیعنا بر عی
والسلام

الی الاخوان الصادقین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین   چون خدای عز و جل
مستقف جهان وجود درگاه اسباب مقرر فرموده و فعل خاص آنکار را
نمی نماید یعنی بسبب استیلا غفلت شده بر خلایق تا حدی که کار
با انکار و نفی تصریح کرده اند و باقیان عمل ایشان عمل منکران باشد الا
من شاء الله و قلیلی که نور تیقظ در دل ایشان هست چون پیوسته اهل غفلت
وقت و حشت بینند چیست که آن در ایشان منطفی گردد و اگر مرادی ایشان
دوری جویند خوف هست که برای وحشت وحده در صحیح تقوای رسد
پس طریق منحصر است در انفراد از اهل غفلت بشرط اجتماع با اهل تیقظ
و خدای عز و جل کثری از مقدمات این طریق بر شما جماعت اخوان
رحمت آورده و زمینی مبارک بشما ارزانی فرموده که در آنجا جاهای نیز
و آنجا بعید و دست دیگر مشغول شوید و بوده و تقی یکدیگر کنید و تعاون

برب تقوی شعار خود سازد و مرحمی باشید در مسالک مقصود را که از فیض
در عرفات حیرت مانده و از بیکسی بر پاس مشرف شده اکنون اینها
ای فاقد راه خدای که از یکدیگر متفرق مشوید که این راه پر آفت و اعدا
بخصوص بسیار اند و بی آنکه جماعتی اند و به هم شوند رونق منتقل است و
دون همتی میکنند و حقوق خصمانید سریع از زوال از بر پای در آرید و بر جنس
امر وای از خیان امر کلی باز مانید و سیره صحابه در گزینید و تفرید ها و آدرید
سیر و سبق الفردون درین چند شب جماعتی صحابه را در خواب میدیدم
هر کلاه نمد بر سر و جامهای دریده و صفر زده پوشیده اما از اهل عالم
آکشان چمتا که گویی کوکب از دیگر اجزای آسمان منشرح ان نور و بهار ایشان را
بود زبان من مینیست باری این ضعیف را از رشته اکنال ایشان
اندیشه و تاسف روی نمود که چه باشد حال عالم روزی که این قرن
منقضی گردد و صحابه در جهان نباشند و از این جون در گریه فتادم
و روی بر خاک نهادم حضرت رسالت صلی الله علیه و آله وسلم
حاضر شدند و دست مبارک بسوی این ضعیف دراز کردند که این ضعیف
را از خاک بردارند و در کنار مبارک خویش جای دهند و تسلیه و تسکین
فرمایند درین حال بیدار شدم و صدای در آمد که دلم از شوق ایشان
دان سیاه و سیره ایشان چگونه بیقرار است بگوئید جماعت اخوان
ناصود را ایشان نسیم که چون ایشان حاضر شدند غمی عظیم است و چون تصور این
در ضمیرم در آید که نه ایشان حاضر شویم دلم بیم است که از هم بشکافد خدایا بکرم
خاک پای ایشان است دیده کلان ما را بایشان رسان که ما ابد آباد بهیچ حرج نشویم
انک الجواد الکریم علی الکاملین منان

ای ولی

۷۱
ای ولی فی الله و صفی الا بر محب الله و الحق والدین الشیخ محمد
آدمی بقطره از جهان الهی است و کیفیت از این جهان و اگر صفت آدمی
قطره گرفت چون که باز گشت سراسیمه و مضطرب است و رنگ قطره آن
سیرت و سیماست که همگیران ویخته اند بر روی ایشان می باید کرد
و صحاب ایشان نامه دهند و الا ماهی نیست و اگرچه مصالح جهان مهم است
اما تر و این مهم بزرگست که اندیشه نجات است در جهان آید از آ
سبهی میتوان نهاد و مهمات جزئیه گاهی مهمست که مهمات کلیه او
شود اما بعد از آنکه مهم کلی روی نمود وجود و عدم مهمات جزئیه یکسان
یکسان میشود چنانکه کشتی از غایة کرفش منی گردد و از وی هیچ سوال کرفت
و مهم منحصر باشد در اندیشه نجات از تر حیات حقیقی که اگر آدمی را
در پیش است از اهوال و احوال بعد الموت نسبت دان نامحض جهان
زیاده و زیاده از نسبت حیات است با پیش پس مومن را هیچ نمانده
جز اندیشه نجات آخرت ای ولی من درین ساعت که آدمی
فرو رفت چنان دان که در دریای فرو میرود و اگر ماهی اندر شده
او را دون پیش آید از اضطراب که حیوان بری را از غرق پیش می آید
از غرق دریا و دم مرگ یا دار آدمی عجب است ای ولی من زدهان
همه حیوانات بری اند بطبع اما بر روی شرع منقلب گردند و مانند آبی
داین آنکس که بر روی طبع کرده بر روی شرع اند در گم دریا او را دام
در کشید انا لله و انا الیه راجعون خردمند آدمی که اندیشه این کار کرد پیش
از آنکه پایان رسد که از زمان مهلت و امان نیست ای ولی من آدمی که این
تهی دست آمده و تهی دست از جهان میرود و توانگری که درین میان

نابت اگر دل ننهد اول بهشت ای لبیب من اوی کجهان بست بسته مردود
درین میان بست دی نه از ان گشوده‌اند تا در کار آن ای دستی را او رود از اتّقی د
تا در مقام ادب اختیار رست در بنده ای لبی من و سا گشته و جستجو کنید
حرص حرص آخرت بست ای لبیب من اگر حرص دنیا کنی خواهی که از تو با
کبر و قل لن یصیبنا الا ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون
ای دینی من آنچه ستمکاران با مومنان کرده‌اند در عهدهای شبیه ما داوود
خبیث کرده‌اند بار عظیم شمری ای دینی من مومن دین دار ست که چون برگ
جان از وی بازستاند و در هم شود حال خود جبانه الکاه بنفی ال
ای لبیب من مال و ملک مومن ایمان اوست و قوت و استظهار بی که کرم اوست
بستی به دارد و اگر ایمان او از وی باز ستانند هیچ دیگر غم نیست دی
دینی من کجا ای سلوکمان بیش و اندیشه را مقصود در کار آخرت خویش
ساز که کار دنیای تو خدای ساخته است ان الله بعباده لرؤف رحیم
الی اولیائی فی الله
الامیر معز الدین الملک الحق والامیر عماد الدین جعفر والامیر عماد
عماد الدین محمد والامیر الشیخ نور الدین محمد والامیر نظام الدین درویش
محمد جمع الله شملهم و بدیل الرحمة اشملهم   مخصوص محقق
لمن یموت ان لا یسکن الی البیوت و حری لمن ینتقل عن قرب الی
القبور ان لا یصیب علیه مفارقة ما انس من الدور ای هر یک از
اخوان دنیا عمرا دخواهی و دین درست   این هر دو نباشد یکجا
بنده نیست ای هر یک از اخوان دنیا مسلط تا کار جهان راست
کنی درشو و اگر متوقف خواهید شد تا خانها که ساختهاند بکمال تمام

رسید الکاه نقل کنید که از کلمه بهره بی‌بهره‌ای می‌کردند و در ضلال
جدران و کحت اشجار بسر می‌برند چون شما را سایه نیست اندیکه
در مسجد را همه تماشا کنید که خانه شما است نشود لازم نیست که اول خانه را
تو د الکاه شما نشنید و اگر از شعله منیر رسید شما خود دانید که راه خدای
بر شفقت مبنی است سالکان ریاضات اختیار برخود می‌نهند شما
اگر شما را ریاضتی لازم آید این همه باک مدارید و از امان در بوت
کمدام شما رسیده باشد و حال خود اگر شما را بوت در اوطان
یاد و مجلی که برای خدای بان هجرت کرده باشید کیمان رسید رسید
لا والله کیمان نیست ای اخوان اهل فتوه را در ان عز بستان نشار
عذابی و عظمی می‌باید کشید الا من رحم الله ادمی در معرض امتحان
تکفال است اگر این همه خود را باک مدارد و داماند ای اخوان
مگر محبت خدای عز و جل شما را شیفته ساخته که رسیل کرنت میکنید
و در میان اخلاد مانس بودن هر کس که محبت خدای او را شیفته ساخت
پیوسته کمو تنها خواهد که گریزد و گلیمهای خالی ای کرحب عند الله
شما را فرو گذشته که دوست او را بیاس و راست داشت جوانب ار
شما را تابست ای اخوان باید که اگر کسی از شما درین ره باشد
که دوران آن رنج کرده باشند و اگر نباشد اطمینان از جان نشود
باشد که در اندرون بنده ممور و در میان اهلی درد ربّ ای
اخوان شما است محمدی صلی الله و آله از نوازخان نهبت عنده بیا
یطعمنی و یسقینی با امید مباشید و السلام علی اولیای و رحمة الله
و برکاته

الی ولی فی الله الامیر افضل الملة والدین محمد — اگر مؤمن [illegible] خوبست اگر
دست ستمگران ظالمان از خود کوتاه کند خدای او را خوبست و چگونه
خلاص یابد از دست کسی که ظالم را زیر دستی بخشیده پس خردمند باید که از غم
خواری درگذشت نکوهد زیرا که بداند که تسلط ظالمان برای حکمتی و مصلحتی
است و بعضی از آن حکمت است که دیدیم در نامه نوشته بود و خدای تعالی
فلا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون — خود شان مؤمنان مطلوب است لیکن
در شکست مؤمن خوبست ای برادر [illegible] رسید کسی را که گویند که کار رها
خود سامان داده و چون کسی چنین کرد بر آن است که نام حق خود نگذارد
در خود مستوجب انصاف شکر است ای رشید نوعی کردی [illegible] که حاصل
بر تو می آید حسنت اما تسبیح تدبیری کرده که [illegible] شد او پایان از خود
باز گردد زنها اگر گویی خدای از آن جهنم رهایت آید [illegible] چنین عذاب کنند
گویم در جهان خوب و زشت [illegible] که بعضی را زنده پوست از تن باز کنند
و بعضی را در سیخ بریزند و بهشش نیکو گردانند و بعضی از تن چنگال سباع می کنند
که صلوة و رحمت [illegible] را از هم رسید [illegible] و اما غیر ذالک من انواع
العذاب اینها خدای میکند از آن خدای ایمن شده [illegible] بود و بی
اندیشه بهتر ازین در کار خود [illegible] ای رشید [illegible] در یک روز [illegible]
کردی و دعا [illegible] نیک پوشیدی حسنت اما این [illegible] خواری [illegible]
که از نیک سوار و کوشک در برگرفته و [illegible] سخن می فرماید الهیکم التکاثر
حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون ای برادر
زود که بهتری ای [illegible] زود و اگر [illegible] ای [illegible] دادگری [illegible]
ای [illegible] زود و اگر [illegible] فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین

بلبلی

سپاس آن خدای را که فلاح کردن ظالمان از نعمت اوست و عزیز
ساختن پرهیزکاران از رحمت اوست مبارک [illegible] که زمیان خدای [illegible]
خویش کتابت [illegible] نعیم فرود آید [illegible] باتباع خویش راه جهنم پیش گیرند
یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا [illegible]
[illegible] غیظ قلوب [illegible] از روزی نماید فیقضی بینهم
بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین ای ولی من [illegible] وما [illegible] الا بالله
ای ولی من [illegible] خدای [illegible] چند [illegible] والذین جاهدوا فینا لنهدینهم
سبلنا وعلیک ای ولی بلزوم الجماعة [illegible] علی الطاعة فی بیوت العباد
[illegible] ارکون الی [illegible] والله ولی العصمة والسلام

علی ولی رحمه الله

الی الاخوان التائبین العابدین الحامدین — [illegible] اعظم الله اجرکم مرة
بعد مرة فی موت [illegible] الصادق ما عاهد الله علیه [illegible]
[illegible] غیاث الدین عبد الله والخط الطاهر المبارک الامیر
نور الدین محمد والاخ الامین الودود مولانا محیی الدین خلیل الله
چون روزگار چنین جدایی در میان می افکند [illegible] با هم قدر
یکدیگر بدانند و از یکدیگر برخورداری یابند [illegible] و [illegible] الی
[illegible] و ذکر قدر شناسی که بعد از زوال باشد سودی ندهد
خوشا آن کس که [illegible] تا آن نکرده [illegible] همان موجود
قدر [illegible] بدانند و حق آن بشناسند و هر کس که این حصه او را باشد
کمترین [illegible] لازم شود و این باشد که بنده شاکر باشد و کمترین [illegible]
بنده شاکر را لازم کرده آن باشد که اهل بهشت را در قسمت [illegible]

بود و شناس گشته گفته ام که نصیب از آن چیست ای برادر من
الهی تمنا مقامات عباد الله اگر آشکار کرده و روشنی آفتاب تیره کردند
وصف آن شب را که نماید و طراوت ریاحین و لطافت آب چنین در خجل
سازد ای برادر من الهی اگر مردی اهل دل خبر شد از ملاحظه صفت درد
عیب اگر لنگر ظلمت پای بند جان است آن آید از سوی وصال
آن وصال است راه نیز باز رود و حیف و دریغ که مردمان از این حکایت
بوی نشنیده اند والا هر چه هست ترک کردندی و پی آن گرفتندی
پادشاهان جهان از بندگی تو بردندی از شراب بندگی [illegible] ورزیدم
وز مراد آن و دیگ ملک را بهم زدندی بجو در تنگ ای برادر من
الهی ایشان که پیر رونده اند برادر آن شما خرطمان می برند آن رهند که
حوصله ای در آن ساکن شده و دیگر باره این بار بر گردن کشند نهاد
خبا که بسکران حرز طمان برندی نی این طمان ببرید که بر خندار [illegible] پیش
بر من چو قلم تراشم سر از تو گشتم در پیش آن [illegible] در که داده
باوجود و آنکه لذت هستی چشیده چگونه دست از آن خواهد داشت
این گرفت و درست آمده بود و از باب زخام میرود که باز [illegible] آمد
با این صحبت یکباره درساز ده تا آید این بار بکشد این آمد شد [illegible]
نگه کند وکیل او را آورده و برد والله علی [illegible] نفی وکیل اما دلیل
باید از ه سو طلب کند یعنی این کند اگر سو طلب خود [illegible] همان کردی
ای برادر من الهی چون باز آید و دست کار رضا و قضا امروز رود و
هر کس که امروز در خوشی باشد از زود در ناخوشی باشد و هر کس که امروز
در ناخوشی باشد از زود در خوشی باشد تا خوشی تنها هی مکدر نماید

خوشی نامتناهی و از خوشی و ناخوشی متناهی نگریزید از بیم ناخوشی نامتناهی
و من انده رفته اند زیرا اگر گویند این چگونه است حال آنکه مؤمن در جهان
بسیار باشند که خوشی بینند و کافر در جهان بسیار باشد که ناخوشی بیند
گوییم نه نه مؤمن در دنیا هرگز خوشی نه بیند برای آنکه مراد و مقصد است
سوی حسنات کبری و در بیت [illegible] پس این حسنات را کجا بیند
نشمرند و کافر در دنیا هرگز ناخوشی نه بیند برای آنکه مراد و مقصد است
سوی سیئات [illegible] مبلغهم من فهم و علم من علم وقل رب زدنی علما
والسلام علی الاخوان السالکین الی [illegible] الی هدین
٧٤ الی النبی فی الله حبیبی الامیر [illegible] شمس الله
والدین ابی سعید که مشتاق شد خبا که املاک و اموال او و بوار ان
او میرسد همچنین ملکات و احوال او و در آن هست که آن [illegible]
منعلق میکرد و امید که هر کس از اخوان که بکوار حق پیوسته و از
خیرات او هم اخوان باشند ما هر یک جد خویش را افزایند و در
اکتساب حسنات بیشتر از بیشتر کوشش نمایند والحق نظر بظاهر معقول
تیر این را در حق ظاهر است برای [illegible] حال از منظر تعقیظ در مقدار
در نزد او در مانا ده منبه مستبصر است اما مشکل همینست که نه هر چه در
خود ظاهر است بر همه کس ظاهر است برای آنکه او را که را در مرتبت
کمی ظهور مدارک در ذات خویش و کمی ارتفاع حجاب از دیده سینه بود
حقایق امور را اگرچه بوجه اول مانعی از ادراک نیست چون در
در کمال ظهور و وضوح است اما نظر بوجه دوم مانع هست و آن غشاوه
خدای است عز و جل که بر دیده آنکس که نخواهد بیند و می شند

خو بود دیده هر کو رشل الله الحجر البا بود درست در صفو جبر نی باید رود که
سنت به بود که راستند منسک بوده و تضرع و استغفار نی باید جست
که یا شک جگر سوز دیده را از الابس که رسته‌اند تا چهره حقیقی خبان نخست
ببینند و کیف نری بی لعس نری بها سو اما و این ظهور تا البوادع
ولیم از فلک مکتوب با کفته بود و اظهار شوق با ستماع حکمت و موعظه کرده
و حسنتی احیاک الله بعد از آنکه بیم آن بود که در فلک رعیت و تسنیع
که منهل نقض ایها اوار ادات عالم دیگر گردد و دیک سفینه از جوش طوفانها
رخنه ها شکافد و حسن استماع بهیقعی که در بری غمس کرب ارواح ساعتی را
تقضی زند با بلیغ وجهی در افق دنیا بر ظهور رمایل عقبه عقبه وقت ده بر یاس
وقت آنکه کشتی طلب لنگر یاس در ساحل افکند ناگهان شرط امید
از ناحیه جماعت اخوان ایدهم الله دعا مان بوزید که دل ها کار
و کارها ساز آورد و کار از دست رفته را باز آورد و در آن اجتماع
الهی و انشقاق ربانی که در رشک اشتقاق نجوم و در تسبیح حفظ از تمرد
شیاطین در جوست منتظم [illegible] با زحکم رحم زمان زیادی می یافت
نوازیدند و چی لفی [illegible] کمانست که ایشان را در پیشان می ربود و امید
ریشان [illegible] زود که اگر اجتماع ایدون بر جای باشد جمعیت دل آخر
عود کنند مراد از ایشان اول چو نه خاطرست و از ایشان اینست تا یاد یاران
شوق اکنون مینمایم که حال اخوان چیست و طلب ایشان در استماع حکمت
و موعظه تا چه حدست و نشاط و قوت در چه پایه و از فیض سلطان الله
چه نصیب گرفته آمده و چه رای ضدی باز مانده کدام از گوش
نیدست تا بیندی رای او توسیم و کدام را [illegible] حدست

تا زبان

تا زبان ازو آن در بندیم اما از دکوش نیدست که گوش باز گشته و نشنوند
که ما میگوییم باید که کسی از شما و انفس نباشد یا کم در کیسه اوست از دنیا کم
در فرو نه صد است و اگر همه عالم در دشمنی شما برخیزند موشی در سوراخی خسبند
و اگر همه عالم دست پیش شما بر سینه نهند که [illegible] در جنبانند و هیچ حال
از جای برنده و چو عذری هیچ را از خاطر نهید کل شی هالک الا وجهه
له الحکم و الیه ترجعون اقول قولی هذا و استغفر الله لی و لکم سبحان ربک رب العزت
عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
الی مقدم الاخوان اشتهم و عمادی [illegible]
و رکنهم اظلهم الله فی ظله یوم لا ظل الا ظله اظهار اشتیاق صحبت و رود ه
بود و بعضی بوده که اگر این ضعیف را از ان بعض نوعی زکی فرمایند
دانم که آنچه اظهار میفرمایند از شوق [illegible] از لطف عاری [illegible] لطیف نیست
و ایشان هم دانسته که اشتیاق این ضعیف اضعاف نیست و همچو
کسی که همه کارها را یکی [illegible] کرده باشد شوق [illegible]
بران طاعونی [illegible] هر چه چشم می آورد وی برد در [illegible]
از قلعه [illegible]
بران کشت که از جهان و اهل جهان آزاد باشد و بعد از شکر الی الله
نبی و [illegible] اکثر [illegible] مردم می آمیزد و با خود می آمد و اگر
با خود می پرداز و با مردم رنجی آید ای مردمان از این فقیران چه
میخواهید از میان شما بیرون رفته اند که کار خود [illegible]
[illegible]
از ایشان می [illegible]

تنگ گلی را دو هیچ کس نیست از اهل عصر بی علی ها در وقتی اخر
رای انکه تنگ گلی در بن رود کار ضعیفست چنانکه می بینید که هر کس که آن
و شقاق شما در حوصله اند و شمار حه ذنب است خیر انکه منجواهید که کار
خود را بسید و نوبت به اصل عبادت بر علم کردن است صاعقی گویند
حسن سنت صاعقی گویند حسن است لا و الله صدای بسید اند که
هیچ از ذره بهایت نیست این چه حسب است که در حسب ایشان از فرح اهند
نفسی و اخوانی من شرهم و کیدهم و مکرهم فان تولوا فقل حسبی الله
لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

الی ولی وصی الامیر کمال الدین حسن الطالبین

صد او صنی دار باشد و مدرک صنعتی غیبی است اهل تسکین را اندر باب
ان سبیل باشد و لهذا فرمایند افلا ینظرون الی الابل کیف خلقت بر کس
که تامل کنند در صلعت شتر و صفاتی حکمت که در ان مرعی است مثل اکر
چون قوی تن عنید است که ریش در از شده تا زمین بسید برای ان
ناچار باز دست افتد که مدبر حکیمی قدیر چنان صنعت فراهم آمده پس
وظیفه مردمان در قبل مدرک صنعتی استعمال فکر و نظر است و در خبر آمده
که تفکر ساعة خیر من عبادة ستین سنة و ذکر آیات صنعی در کتاب الله
بسیار باشد و ختم ان ها بان لقوم یعقلون و لقوم یتفکرون و امثال
ان کنند اما مدرک امر غیبی نیست و از قبیل صوت فکر بر ترتیب است
نبوت نبویه بدان هدایت توان رسید و وظیفه مردمان در ان
تصدیق صاحب وحی است و عمل بمقتضای ان کردن مشتمل صاحب
وحی بسید که صدای حجاب استطابه بیست از تر بدان آدم که

75

که ادای صلوات نمایند و در کتاب شرب خمر تماینید این امر بیست که بعقل
بان نتوان رسید که چنین مطالبه است اما صاحب وحی بدان رسید و از ان
خبر داده و دیگر از را باور باید داشت که غایب انبیستند و اگر چه قبل از اخبار
صاحب وحی اطلاعی بر ان هیچکس را ممکن نیست اما بعد از انکه صاحب وحی خبر
داد و علما آن را در شرح چنانکه ذوق فره اند در ان دست داده و کتابی در ان
منفصل که بر و کرد عام بشر را نیاز شده و ذوق مدرک امر را اشرف باشد از ذوق
مدرک لهذا اولیا الله در کفتگوی از امر دینی بیش باشد در خیال پر تصحیح مجاهد
زیاده از ستکشف و دقایق صنع از اهل نظر اند و در ان تو عقل و جهان تو باشند
و از جواب نصیحتی است که اهل نظر اراده داده اند اما منصب اهل ولایت
را فرشته بار عند ان داشت و اگر در ان امر سخن گویند جایز نیست که کمی ابتلا
از ان شغول شوند و در ان نیست که این نفر پسند فقد علم کل اناس مشربهم مقصود
از این سخن ترغیب و تعلیم است در سنگ تا بر دم فره داد و ان همچنان که را انگه
چون پرده بر دارند در رقت او در او دخش شدند و در حالتی پیش آمد که لا عین
رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ملکا شوند و ملاحظه اهل ابرار شهد
دولت باشند و ملکا شوند و ملاحظه اهل حکمت از شهد آیات و شیفتی اهل کمال
و صاحب الایات مانند که عبادت در میان نماز از صلیب خود و سایر
قیام بحر از دست بکند در مناجات و سجود را از دست بکند از روی حالات
و سکنات حرکتی را بمیزان امر بسنجد باشد که ذوق ار کان رسد و الا
محبت ر دلت برکشید و از مقامات معنوی نقطه در جانب حظ انند
یا خود حالت از ان برگشته اند مانند ان را که هر کس که از ان کم رفت
هلاک شده باید که در دست مدام آشوب این حدیث باشد و در ننگ دیوار

اداصلوات

وحقیقت صوفی آن باشی از خود و همین جستجو و مباش که تا بی خودی خواجگی
نی نی این هم پاره ایست که پای درست زند این پایه نخست پایه اهل الخاص
خود این باشد صراط الذین انعمت علیهم یعنی در سبیل بی خودی بیند و در
مجاهده بر کسی که مجاهده را نیز دست مجاهده هست هر سخنی کز در کوره
مجاهده کسی چون سیستان شد مجاهده رسی خبر آن جا بلکه از کسی هر چو گو
مرزات کماند از خودی مکاسبت و فتح الله دل ها بر ارواح اندوایام ۷۷
حسنات وصلی الله علی محمد و آله اجمعین والحمد لله رب العالمین هر که کاه علاقات
دلیم المر تابع الدین لیسیح معی وصت به سلام و بی زشته و تکلم شبدال الم یأن
للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله والسلام علیکم و رحمة الله
الی لی فی الله لا امرا لی صل الله و الدین
محمد ابده الله پیوسته زمین لیس چون پیر رسید که این مرد دانا و
یکباره چون پیر رسید که نفس اماره مرد را بس عوض از هیچ حال بمیرد و بیند
و موعظ در جوند که هیچ دم در دور تکبر و چه ز نام از عذابی عز و جل
نفس را از جا افزاید که چنین باشی بی نسبت است بهیچ سکنی و این لوزا
نسبت بدو مالک روح بتر بود که هی کر عنقریب نفس بر ذرات کان
جهان هست که در این جهان جزی بصلابت و شدت او نمی شود
در پیش جسم او که پایین از مثال آدمی پیر شد و او مبتدا نه که حکم امثال
واحد است و ز و پس که نوبت او به تیر رسیده مع ذلک احسن هالکات
و علش همان نوازش می کاهد و نز و عمل می افزاید و نزار لهو
جزی یا کم سیکند اری چون نفس را برای تحمل عذاب ان ناز زه
داند که یک شعله از آتش دوزخ آسمان کیرد و فی الحال همه را ز و ما جا را دا

چنین

چنین صلب و شدید باید بود تا تاب چنین عذاب بیاورد و با آنکه باید بسوزد
سیر نا اندازه که دو لو روی و والی دوالها هو عنه فروده باد نفس اماره را و کمالش
باد که بمعادی دار و حقیقت لائق بعذاب دوزخ عذاب او را و او عذاب
نفس مطمئنه لین و لطیف باشد که المومن هینون لینون او را عذاب
دوزخ چه نسبت که اگر یک طپش از آن بیابد در حال بگدازد و در حدیث
آمده که حجت الجنه والنار فقالت النار اوثرت بالمتکبرین والمتجبرین
فقالت الجنه فما لی لا یدخلنی الا ضعفاء الناس وسقطهم وعزتهم فقال الله
عز و جل للجنه انت رحمتی ارحم بک من اشاء من عبادی وقال للنار
انما انت عذابی اعذب بک من اشاء من عبادی وقال للنار انما انت
عذابی اعذب بک من اشاء ولکل واحدة منهما ملؤها و در حدیث دیگر
آمده الا اخبرکم باهل النار کل عتل جواظ مستکبر آری هر عتل با عذاب
دوزخ بیاورد و ضعیف متضعف را با حمل عذاب چه نسبت هر دو ان
کافر هستند که واحد باشند و زرشته نار تا شاد و سر او دره راه باشد چون
جسم ایشان در خور آن نفس متکبر جبار کرده است که از چنین بدن بکواهد
و عذاب دوزخ را مستلقی کم از آن نمی باید ضعفا را بر دوشش ارند و اقویا را
بار بر دوش نهند نفس مومن ضعیفست محمول الطاف باشد و نفس کافر
شدیدست حامل بار عذاب کرده ام او دل مومن قوی باشد حامل
اعتبار کلیات الهی کرده و دل کافر ضعیف باشد او را از کشیدن آن
بار معاف کرده چنانکه مر این را هم قوت بوصول شنیده و هم ضعف
برای آنکه هر دو در محل خود دارد و دیگر از و قوی می باید بس بود و قوی است
و دیگر از و ضعیف می باید بس بود ضعیف است و هر چه در محل خود باشد خبر کرده

خوب شد پس ضعف او معانی از عذاب بار آورد و قوت حمل احمال
تکلیفات دیگر فرا هم قوت زبان میدارد و هم ضعف ای اکثر هیچ
یک از آن در محل خود نبوده و قوت که در دل میباید پیش بود و در نفس اثر
و ضعف که در نفس میباید پیش بود و در دل است لاجرم برای قوت
و ضعف باجمل تر مقتضیات لایق آماده باشد مقتضی چنان قوت تحمل
عذاب و مقتضی چنان ضعف معاف داشتن از حمل تکلیفات و این عین
عدالتست که هر چیز را در وجه لایق صرف کنند و که از خدای عز و جل فرا داد
تربیت و عدل آنجا هر چیز را در مصرف خویش صرف کنند از بهر آنکه
چون اهل بهشت را به بهشت برند و اهل دوزخ را به دوزخ و هر یک را آنچه
مستحق آن شده است حمل مطلق متوجه حق عز و جل کرده و قضی بینهم
بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین والحمد لله رب العالمین

الی صفی حضرة الامیر رکن الدین حسن شرح الله
صدره بالانوار هر آدمی در یابد مسبوق باشد به تجلی الهی بر تر
مرد و مینواز دیده کاری آن چیز اما اهل ذکر از عارفان بیش تجلی لطیف
بران تجلی داشته باشد و لهذا تر دادر که هر چیز را یقین غیر معلوم سبب
آن نیز عارض کرده و آن از قبیل تجلی مذکور باشد که از تجلی الله تعالی
خشع له و دیگران اصلا باز و فقط آن … باشند و الی ذلک الیل الافات
العارف حیث قال ما رایت شیئا الا رایت الله قبله و بعده اما بیت آن
آن بعد که اهل ذکر دارند از عارفان که از کشف آیات تجلی یافتن
دارد و خبا که … کشف ذات تجلی بغیر تبیین اول که آیت نزد اهل ذکر
گفتیم تبینی استدلال است و بعد مرا نجز اهل ذکر را تنبیه تجلی مران را دادن

بوده‌ام

۷۸

بوده ایم بیت را الفاروق حیث قال ما رایت شیئا الا رایت الله بعده
و بین مقام الذکر و مقام الفکر من التفاضل ما بین الصدیق والفاروق
و بنا بر خصوصیت قدمی که صدیق راست مقام در ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله
او را باین خطاب تخصیص فرموده که اندکر حین لا حین و تحقق بمقام ذکر
مقتضی صدیقیه است تا روز قیامت هر کس که شراب او از مقام صدیقیه
باشند او را خصوصیت قدم در ذکر باشد و اهل شکر و حیا منسوبی به اند
و لسان مقام او اینست که ما رایت شیئا الا ما رایت الله معه و اهل شوق
منسوب علی انه علیه السلام و لسان مقام او اینست که ما رایت شیئا الا ما رایت الله
فیه و شرح این صحبت طولی دارد و اگر چه هر عارف صاحب ذکر و شکر
و حیا و شوق باشد اما خصوصیت قدم هر کس را در چیزی باشد و آن بآن
منسوب گردد و الله تعالی سبب نصیب و لیم را از شوق بوفی کرد اما درین
صاحب شوق آن باشد که مدام در حضور باشد و دیده از چیزهای
جهان بر دوخته ترتب عذب داشته باشد و صلی طیب … باشد
و عطوف … و … مستقر و بر مقام صاحب شوق
اظهر مقامات ولایت است اگر چه اعلی مقامات ولایت … شوق
در … نه … باشند … شوق وصال طلوع
در شوق آن الی اهل الشوق سلام علی ذکر الله الشوق سلام علی الله الشوق
و رحمة الله و برکاته

الی الاخوان … سلام علیکم و رحمة الله
میخواهم که اخوان این ملک … شده که در … هر کار که باشند
و اگر چه کارهای سخت مهم باشد تواند که خود را از آن باز آورند

۷۹

دهند که بخدای عز و جل مشغول شوند بوجهی که هیچ روزن از آن کارشان باز
یا دنیا باید حاصل چون استطعام ذکر در رسیده بود و اگر وقت نماز در آید با ذکر
از عالم ذکر حطامی گویند تا در مجلس تلاوت حاضر شوند و ما سوای اهل ذکر
و اگر چه این بسیار دشوار می نماید اما آسان است بر کسی که خدای عز و جل
بر او آسان کرده اند و آدمی قابل همه خیر و مستعد همه خیر است هر چه بوی و
دست باز دهد و بر او آسان کرده و از جمله حکمت که مستلزم سلوک
این سبیل است و الحکم جنود الله فی الارض یروح بها المریدین و یقوی
بها الالباب ان الصدیقین است کرده اند که اشتغال بمصالح جهان
عن اصله زجری ضروری است فی قوام البدن چه آدمی بعد الولادة
در حضانت دیگری است که عنکبوت نطفه و جنین و در حضانت زاد بوده و آن
دست آن است و پای و چشم و گوش به او داد سپس نگرد و بنداره
برسته چه شتاب و گهواره و شیر خواره از تمام اطوار خلقت است از سبیل
لطفیه عقلیه و شرعیه کما قال الله سبحانه و هو الذی خلقکم من تراب
ثم من نطفة ثم من علقة ثم یخرجکم طفلا ثم لتبلغوا اشدکم ثم لتکونوا شیوخا
و چون که نطفه در آن اطوار به مبایکی کرد آنکس سپرده اند که ما اشهد
اشهدتهم خلق السموات و الارض و لا خلق انفسهم و هر چه در باب است
آن بود موجود می شد نطفه در این اطوار بیرون قدرت او زد یک
مبایکی کری او و از آن حیثیت که مبایکی کری او است خاتمت او
که او روزی که او در دست او رسیده باشد که قدرت حکم صولت پر اند
کاری ندارد این جهان تا چند کل کاری کنم   خاتمت او
ما هر نا کامه نفس بازی کنم   و چون اشتغال بمصالح جهان عن اصله ضرور

است چه دل

است ضروری از قوام بدن بلکه تو شمر است الهی جهت تخلیص کرب و دواعی
دخول در فضای فعل و شوق و از لجه اطفال اشتیاق هر آینه تعمق در آن
بعید است از اعتدال تا شدی که مدام در گشت و طوف سلاطین و تتبع
مواضع تیره باشند و سلوک این سبیل مشتمل بر لطافت است اعلی لطافت
محقق است و شخص را ما خیر بیان و دو احتمال احوال او راه باید بس لطیفه
خردمند معتدل القوی است که تعمق در سبب نکند و طریقه توکل مسلوک دارد
و شخص متوکل بغایت بر او آسان باشد که در شادی و هر کار که باشد دست از آن بدارد
و بیاد خدای عز و جل مشغول شود چه او قطعی امر خود را موقوف بر آن نموده
و دخول در آن کار از حضی توسعی بیند اند و چیزی که در سبیل تحصیل توسع کند
چنان طالب نباید که شخص خود را از آن باز شناسند که گفت فاضل العلام اگر چه
گرگ غیتم که بخود ایستم کسب کنند که نام آن تردد سالکان علی الخواطر و دفع الوساوس است
دار ذوالام الترابط سلوک سپیده است انحجاب آن از حضرت توکلت و
استماع توکل از عقد متین عقل و شکر است یعنی هر کس که او را از کار
شکری باشد و استعمال آن ذکا در تعریف حقایق امور کند دلیل توکل
بود اظهر من الذکا است چه توکل لازم او عاقبت بود اگر عالم فرد گرد شدی
و به خدا اندیشت و هر ذره ذره از موجودات دلیل این حدیث و اینجا
بدین معنی است و ان من شیء الا یسبح بحمده از بیان ظاهر شد که توکل
تابع صفت ایمان است و لهذا فرمود و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین الله اکبر
اخوان ما از شجره طیبه ایمان او حسیبا ثمره مبارک توکل و وجدان
ذوق فراغت دل برای ذکر و عبادت که از آن ثمره مبارکه است
۸۰ میسر گردد و انه و لی الکریم و هو حسبنا و نعم الوکیل   اخوان ما مبارکین

معلوم شد که گزارده و ادا ان اندیشهای که مکمن بدل الا حضور صلوة گزارد از حد
نقص که بیند تر و سالکان حدث دلیست نمازی که با بدن محدث گذارده
سقط فرض نیست و نمازی که با دل محدث گذارند دافع درکات نشد
و ما چندی از لحظات صحابه و سلف درین باب باز گوییم تا معلوم اهل آن گردد
که اشتغال ایشان بنماز و تحیر نماز نزد ایشان چه عظیم بوده در موطا مذکور است
که ابو طلحه در بستانی از ملک او بود و نماز میکرد و مرغی از کنار بستان در آن کنف
کرد چون با حال خود آمد فراموش کرده بود که چند رکعت گذارده بود نزد
رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و گفت یا رسول الله این بستان صدقه من است
در راه خدا هر چه خواهی صرف فرمای و مردی دیگر از انصار در بستان
خویش نماز میکرد و دیده او نظر در شره نخل افتاد و بر آن متعجب شد و گفت
بر هلیش شد و آن صورت از امان عثمان صاحب بود در صحابه
آمد و حال باز گفت و گفت این بستان صدقه است او را در پنجاه هزار درهم
بفروخت عامر بن عبد الله گفته شد که تو در نماز هیچ از امور دنیا
می یابی گفت انچه تنها بر من رسد دوست ندارم از آنچه در نماز یابم
دیگر شما میبینید بر خود از آنچه بینید یاد الله علیهم که در نماز چه حاضر بودند
و اگر نفس من در نماز عاشق جسم از کانون غیرت بر افروزد و دود در نهاد
آن بدنها در رسد و خود شیطان درهم سوزاند که آتش جسم ورد از
آدمی برای چنین کار در گیتی نهاده اند اما اگر مردمان از درون
یکدیگر تان می زنند دشمن نه جز تو نبود آن یقین به گمانتان اگر چو جمع
زنگین این عیاران مبارکین در صحیح آمده که من توضأ نحو وضوئی هذا
ثم صلی رکعتین لا یحدث فیهما نفسه غفر الله له ما تقدم من ذنبه روا البخاری

اکنون

اکنون کدام از شماست که نماز نیفزاید بر حضرت و کدام عمل است که از اداء
دو رکعت نماز بهتر است پس جهد کنید که ملکه حضور دل کسب کنید
که چون چنین کردید راه مقصود نیک بیابید و الله ولی التوفیق سوال اگر کسی
گوید که اشتغال بمصالح جهان اعنی اکتساب قوام الابدان دنیاست
شرع و مستحسن موضوع چگونه از امری غیر لازم شمردی جواب بباید گفت که
تشریع آن نه برای تحصیل قوام است بدان جهت که رزق مضمون است تعهد کرده
خدای عز و جل و ما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها بلکه
حکمت که شارع را حاجتی بان رفت وهی اشتاق روا یکی الاشیاء
من المقصد و ما تقیید کردیم که اشتغال بمصالح جهان نه چیزیست که در
در قوام بدن و اگر موجب استیلاء و سادس است چرا این طالب اشتغال
ضروری بار می آورد و اگر شخص اصلا دفع آن از خود نمی تواند کرد اما اگر کسی بکسب
معیشت مشغول شود و امتثالا لامر دافض تعبدات باشد که احتیاط از ارتکاب
آن می کند و چون باین شرط حضور بر آن کند چون ذکر که از آن
از آن رو اندیشه آن داشتن و بذکر مشغول شدن نجات یابد و از آن
و اگر راست میگوید که کسب التعبد میکند انیست سخن درین مقام بر اندازه افهام
اما چیز دیگر بایی اربنشنش با تو روح القدس گوید
از ملکات سالکان این بود که ذکر کردیم و بر اهل آن تصریح نمودیم
و این یکی است از هزار هزاران رشته بار گیرد بسوی آن کاست
نیز باشد قلندری دارند و از معلوم باد که راه ضرور رفتن کار
جان خوار است و کار بس دشوار است القصه این کار کسی نیست که کاری
دارد و شب و روز باین مشغول میباید شد و مدام حدیث از این نباید گفت

گردد که صفات ذمیمه از خود دفع می باید کرد و لیکن اسباب است و از صفات حمیده که
بدست باید آورد و همین تحسین و تعرضات دقیقه که موضع آن بر مردمان
پوشیده است بسیار و مجامع متعصبه که بر احوال و اعمال و اقوال دیگران
تفحص بیشتر است فراوان و بعد از حصول نتایج این نهایت دقیق باید که کار
در این باب بسیار باید کرد و از اهل تکبر است باید نمود تا بنور آن
برسند اهل دنیای چند که در باب امور افزوده اند قدر سخن گویند
که گذری که دیگر دخل از جمله که یکی از ایشان در کار دنیا خود می گشته که
از شما در کار آن وقت خوش نشنید چنانچه آن رحمت الله قریب من المحسنین
از جمله صفات ذمیمه که از خود دفع باید کرد و حب غیبت است زبان را از بد
بد مردمان گفتن در باید بست و موضع بسته افزوده باز افزوده مکار را از وی
چنانکه و اگر خطی که یکی از شما نوشته باشد کسی از زحمت کند شمار چگونه
ناخوش آید پس شما را از حد نیست از حلک فخر که از ما فرو چکیده ناپسند را
باشید شنیده باید که عایشه حفظ را که تا بی قدر ذکر کرد رسول الله صلی الله
علیه و آله فرموده که کلمه گفتی که اگر در یا باد در آمیزند دنیا را متغیر سازد
هذا المعنی ما ورد فی الخبر صحیح است که جز این کلمه عظیم است برای ترک
گذشت ره بیان کردیم و باید که نگوید و م بعض ناس و هم الذین هم فی الخوض
ذمهم شما را گستاخ نشاند و بی باک زبان بدم و در کشید اکنون گردد را
داشته اند و اکنون گرد و اند بسته اند زبان درازی نشنید اکنون که گم کرده اند
حکمت غذای دادن غذای است غذای بد اند و اگر فرماید کار حق
را هم بار حق شکن بر نجاح دوست سکند دوست آن اماد همگی که
فرمان نباشد گرد و همگان و باری آن است که صنع ید الله و اید گوید اگر

ماکی

۸۱ دیدار او محروم شده و از جوار لطف و احسان دور افتاده و حق او از این اد
انفق هم فرشتگان زیاده است که تا قدم مبارک او در میان نیاید بنده
کدای نرسد و ایام فراق و ناکامی سر نیاید و بر هم مومنان فرض است که
محبت و تعظیم فرشتگان در نفس خویش مقرر سازند خاصه محبت عزرائیل علیه السلام
برای آنکه چون نوبت اورسید او روح که عالم دنیاست از دنیا ببرد و بسبب
رفتن روح دنیا خراب میشود و دنیای هنوز عزرائیل او دشمن است و کسی از
دنیا که در آدمی است تا نجا رهبین دشمنی داشته باشد و آن کس طبیعت
نام است اما اگر آدمی خود دوست عزرائیل علیه السلام باشد دشمنی
طبیعت دنیویه زیان ندارد اکنون باید پیوسته محبت عزرائیل علیه السلام
می ورزد و تعظیم او در دل جای میدهد تا چون هنگام مرگ ملاقات او رسد
او رسد محبت و اعداوت طبیعت دنیویه غالب آید و به دیدار او دلشاد باشد
و اگر و العیاذ بالله عداوت طبیعت دنیویه و رغبت دنیا غالب آید و او در
طبیعت دنیویه بر شود و دیدار عزرائیل او دشمن دارد کافر میرود و در خبر یوم
یرون الملائکة لا بشری یومئذ للمجرمین باشد و جماعتی بیهوده گویان که حق
نقا کسی انکرده و از نشنیده وی عزرائیل گفته بدین کنایه و بی ادبی
کافر شوند و اکثر مردمان در تعظیم ملائکه و معرفت قدر ایشان قاصرند
و چون از علم تعلیم نمی گیرند منفر و محروم مند و چگونه ایشان با این تقصیر معذور
باشند و ایمان به ملائکه یکیست از ارکان که مشغول نه زبان که ایمان بدون آن
تمام نیست چون الله و اعلم عیب فی الخبر الناس نوشته کرده بود
مشتمل بر ذکر ملائکه این نامه بدین سیاق تعلیم آمده الله المسئول لان
ینفع و لا حول و لا قوة الا بالله

الی لبی نبی الله و حبیب قلب الابرار محی الملة والدین شیخ محمد سرّه که
بنده که ای خداوند خود چیزی فرا گیرد و اگر حق نفس او باشد و منع که با
ظهور سلطان خداوندی نیست از او و برای خود ظهور سلطنت نکند امید و بر خود او ریب
نفس خود با رب خود نمی کند و اگر رب او بر نفس او نقص کند از تلخ دریافتن
بکام خود شیرین کند بنده شکور آنکس باشد که خوشی خود را در راه خداوند
نهد برای آنکه او خوشی از خداوند نیافته باشد مثل محبت در راه نعیم نهند
تمام شکر است و کمال نموده و مثل صوفی محبت هم که خوشی اما در تبع
کرد قلیل من عبادی الشکور را این بنده در شب جمعه دهم رمضان در جوار
سید بنده که درین زمانی کسی محبت آنکه خدای عز و جل کند نمی بیند مگر یک کس
دیگر کس دیگر اشتهی اما درین خصوص نام جد باشد و در اهل مرتبت نبود و
چون نظر ازین مرتبه فرود آرند دایره گشاده تر شود اما نه آنکس را بود دریع
تابعیت و مراد از آنکه خدای کند بنده آگاهی است از عبودیت اندر آنچه انوار
در کشف ظهور قدرت و حکمت در افعال حق حقیقت نبی و ظهور این علوم خداوند
از دور صفت در وصف بندگان هستند که حق در بندگی کنند و تو در ایشان
خشنودی و ایشان از تو خشنود و موضع نظر رحمت تو در عالم ایشان دهند
خداوند اند در قلب بی طاعات ایشان در صفوان تو در شکفت و وقت
و خود و بیداری و نطق صوت ایشان که الحان ما را از [illegible] ارار
و مراتب موقنین بهره که در آن راه [illegible] و حسن و صفوی راه نور
یک [illegible] و در اخلاص بایکدیگر دل ایشان نه و دلیلم امیر محب الدین شیخ
محمد دلی که روز پس تا دیقعی رسیده و کاهی محبت خداوند خود [illegible]
کلام او در آن غالب آید خداوند انموه [illegible] موقنین دیگر را [illegible]

درا هم ۱

است که بر آخرت چنین بجز آنکه از اوطان فنای فرزندان گشته آبا آخرت امروز ولی است از دنیا
ولی بدنیا مرین اندکرو به آخرت و ای آنکس که از اینجا بسال عمر است پنجاه سال مانده باشد
ال کی که چیست تا هر روز در گذشته آنکس را که محبت عجب سال مانده بود حال آن به گذشته
خود متوجه رسد بیدار شود با حال خود آفت و دل از همه چیز آزاد و هر کس بر کار بیگانه و بکار
خدای و ذکر خدا و عبادت خدا مشغول باشد که هیچ از آب بیرون بر آرد خود فکر همین باشد
نهان خود بیابد کرد و فکر دیگران بخود شان بگذارد مثل ماهی از دم مثل جامعه گشته تنگ
از غرق دریا شده اند هر کس باد دست پای می باید زد که خود را بساحل اندازد و دیگران را هم
مشغول کرد [illegible] که بوصال او می نشیند و از کار خود باز مانده و هر دو غرق می شوند مگر
ملاح پیره مرد که بشناوری خود را و دیگران را بیرون تواند برد آن را حق اندکی در این باب
دستگیر باید بودکان گشته اند فرمان خدا سلام علی ابراهیم و رحمة الله و برکاته و آن از راه
مردمی باشد نه از راه فکر دیگری که مرد مار ابراز اعزه خود بیابد و این آنکس که تر از شصت سال است
ترا پنجاه سال نه و پنج سال که حساب است ساعت به ساعت نقل فرشته که علیه السلام از آن
[illegible] ترا او لیست اندیشه ای که کارت نزدیک شده دل جا فرود و دل را
از از سکین پنج سال که ولی تا خود چیست تا چشم بر هم زده گذشته اگرچه فکر کرد است
اما حکم چنین این تلخ و اغلب و تغافل تجاهل ابر با آن نمی شود هم آنرا یاد کردن که دل
بیدار شود و بکار سازد آن مشغول شود اولی ای که پنجاه رفت و در خوابی که
این پنج روز در یابی و باین جا بها که درین باب کرده ام شخص سعین [illegible] جای غالب
با هم از آدم و این بابه است بسیار بشر گذشته شده هر کس از فرزندان آدم حساب خود
از اینجا بردارد و صرف وقت خود به مقدار عمر خود اندازد و همه این تقدیرات که در اینجا کرده ام
اقصر عمر است بحسب اکثر و اوداند که مرگ فردا و بستر فردا نیز در حساب است ما و اجاه العلم
لا یستاخر ساعة [illegible] شده و نیاز کار خود بر لحظه نهند اگرچه نیز داند که فردا

بخواهد مردا امروز هرچه خواهد کرد امروز همه کاری کنند که شاید فردا آن فردا باشد که الکیس من دان نفسه
وعمل لما بعد الموت والعاجز من اتبع نفسه هواها وتمنی علی الله الامانی و زنهار که بخیال عفو و مغفرت
و گناه کند دست از معصیه نکشاید که ترتب عقاب بر معصیه امری است اصلی که خلاف در آن نیست
و عفو و تجاوز احتمالی است که چیزی آن بر گاه میباشد و در مقام استیفاء بیان نخواست
که ذکر آن اهمال کنند همچنانچه ظاهر حال کسی که افعی او را گزیده است اگرچه میباشد گاه که نمیرد
اما این به آن مرتبه نزدیک است که عاقل دلیر دست در دهن افعی کند و خدا را خشنود از بنده که
امر را چنانچه هست بم الله و السلام علی من اتبع الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الجهرمی الی الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد نصره الله و رحمه
نوشته بودند که آدمی جهة عبودیه مخلوق شده و حق عبودیت آنست که یکنفس از ذکر معبود خالی نماند
آری چنین است چه خدای عز و جل پیوسته بر او ربوبیت است و کی سیزد باید که از طرفة العین نظر از وی
بازگیرد و چه از او هوا زیرد و چگونه چنین نباشد و حق عز جل صلی الله علیه و آله و سلم مجرد این که [illegible]
او بچیزی از نظر او غایب شد فی الحال می افتاد و ما چیست چگونه آدم که فی الحقیقه ساخته و پرداخته
خدایی است عز و جل بی آنکه در نظر او باشد باشد اگر نظر رحمت از او بازگیرد در ساعت نیست شود
پس حق عبد نیز آنست که یکطرفة العین از تکالیف عبودیت غافل نشود و چنانچه
ربوبیت پیوسته [illegible] باید او نیز پیوسته عبودیت تقدیم کند تا بنده شکور باشد و قلیل
من عبادی الشکور [illegible] چنین بندگان کو امر داده و فقه این مقام برای آنست که این معنی کار
صورت می بندد که ذکر خدای در محبت او در سر شود تن و جان عبد شود و بارگی وجود او بیابد
چنانچه در الکافی نیامده که دیرا ز ذکر بلکه وجه او وجه ذکر باشد و چه چنین باشد نشان این
برای او باشد که گفته اند ولی خدا آنکس است که دیدن او خدا را یاد دهد بر آنکه چیزی که وجود او
قایم شده تمام حرکات و سکنات او همه ذکر است بلکه هرچه میکند برای خدا میکند
و هرچه [illegible] برای خدا امید بد و هرچه [illegible] و هرچه میگوید برای خدا

میگوید از خدا میگوید و بخدا میگوید برای که حول و قوة خود در میان نمی بیند و چنین آنکه او را ذکر
کار بر خاطر میشود و هم کار او ذکر است خواب او ذکر است بیداری او ذکر است سخن او ذکر است
خاموشی بعض او ذکر است ذکر او ذکر است نسیان او ذکر است کل شان او ذکر است
و ستر او ذکر است ذکر است [illegible] ذکر است [illegible] ذکر است و [illegible] ذکر است لا اله الا الله با کاخدای
کرخیص با کار با پاک کرده او [illegible] نقش اکوان از لوح سینه ایشان محو فرموده محبت این
و این از دل ایشان ربوده و پاک اند را پاک یکتا اند فریکتا [illegible] بر کات این
پاکان نصیر و نصیب [illegible] را کرامت کناد انه بصیر بالعباد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
والختم بالصلوة علی محمد و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محی الجهرمی الی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
ذکر خدای عز و جل انس دل الطیبین است چنانچه گرما زده سایه خواهد که در آن بیاساید و تشنه
آب خواهد که بیاساید دل طیبین یاد خدا را خواهد که در و تلخ حال او [illegible] طبع با عادت
لهو کام [illegible] شیرین کنند و کام خود بنام خدای شیرین کنند با کاخدایی که لهو حدیث در کام
ایشان تلخ کرده چنانچه تلخ تر است از صبر و حنظل ذکر خدای در کام ایشان شیرین ساخته
چنانچه شیرین تر است از قند و عسل و اگر ذکر [illegible] ایشان هم زبان هم [illegible] که با
ایشان مشارکه کنند و قیام بذکر [illegible] ورا جز فرزندان آدم خلق فراوان است
ایشان را همه یکبار همیای [illegible] ساخته برو جهر که به سمع ظاهر ذکر ایشان را نشنود چنانچه
داود را با بی صلی الله علیه و سلم که با جبال اوبی معه والطیر با برو جهر که بقوه بصیرت از دریا
چنانچه سایر رسید یقین تا یقین است جز سایه و [illegible] ریاح و اصوات طیور در پرواز [illegible]
در بر همه تسبیح [illegible] ست خاک [illegible] داده و را دادوست باد [illegible] خواه اوست آب روان
بر اوست آتش گرم [illegible] چون اوست زبان سوسن [illegible] او گویا چشم نرگس
حیران صنع والا است سرو آزاد برای بندگی او به پاست [illegible] خدمت [illegible]

پشت دوتا کرده در آنکه اند آنجا سر بر زمین نهاده و او را ساجد اند که آدم که سر در هوا و پشت بر خدا
کرده و روی بخود آورده و نی نی خود را او فراموش کرده او لا یذکر الانسان انا خلقناه من قبل ولم یک
شیئا از آدمی کفورتر و کنودتر نیست بغیر و عجز و دو شعور را نام نبرد و نعمت او را وسیله مکابره
با او سازد و برای آنکه مکابره با حق کند و متولی حق حق است پس مکابره با امری که حق است که با
خدای است و او بنعمه خدای متمکن از این مکابره شده که او را بعده قوت بخشیده و آدمی
چند بار اشتغال تمتع نعم از ذکر خدای باز مانده و برای استظهار آن نعم از مکابره با حق
متمکن گشته خدای عز و جل تواند که آن نعم از وی باز ستاند تا ببیند که بعد از سلب آن نعم
او همچنان مصر است بر اعراض یا آن همچنان داعیه تطاول و تعدی دارد و باید خدا را خشنود
با دار بنده که پیش از آنکه بار دیگر قهر الهی مشتعل شود و در بند این انتقام و تدارک در آید بار یافت
کار خود کند و پیش پای خود ببیند و بدوام ذکر قسوه دل خود را نرم گرداند و با التزام مسکنت
گردن افرازی بر خود شکنند قال الله تعالی الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله وما نزل
من الحق ولا یکونوا کالذین اوتوا الکتاب من قبل فطال علیهم الامد فقست قلوبهم وکثیر منهم
فاسقون ایا جماعة اخوان المسلمین برای تطاول امد قسوه در دل پیدا شده که مجالس
ذکر را بحضور معمور نمیدارند و ملازمت بیوت خود را ایثار میکنید بر ملازمت بیت رب
عز و جل انما یعمر مساجد الله من آمن بالله والیوم الآخر … چنین کمتند امروز که روز ایشان است
در رفع بیوت خدای و ذکر اسم او وقت ذکر او تقصیر میکنند تا آن روز که روز رب باشد
عز و جل والیوم کله لله اند که با ایشان چه کنند … فاذکرونی اذکرکم من کان لله
کان الله له این جماعة اخوان ملازمت شخص بقدر حاجت به او باید کرد و شما سخت محتاجید
بخدای بچه وجه افتقار شما به او بیش از بیش است یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله
والله هو الغنی الحمید ملازمت بیت عز و جل و حضور در ذکر به او چرا کم میکنید بقدر حاجت
به او ملازمت خانه او کنید و میدانید که اگر از وجه اخلال بملازمت خدا در حاجات سعی …

میداد

میداد و برای آنست که او در اتمام حاجات بسیار ساعی جاهد است که از آن بعد ذکر العبید … آن قضا
میداد و تا بار روز تقصیر میکنند آنرا کمتر دارد و آنچه میکنید در حاجات جزئیه است هیچ میدانید که آن حاجت
کدام است آن حاجت بظلی که او در کبری و در آن یوم تبدل الارض غیر الارض والسموات وبرزوا لله
الواحد القهار امروز کسی که در ظل بیوت خدا سر برده که در حدیث آن رجل قلبه معلقا بالمسجد اذا خرج منه
حتی یعود الیه آنروز که جز ظل خدا ظلی نباشد او در ظلی باشد اما کسی که در سایه خانه خود بسر برده
آنروز خانها خراب است فیذرها قاعا صفصفا لا تری فیها عوجا ولا امتا لاجرم بی پایه بلند جز
خانه خدا آنروز خانه و جز سایه او سایه نباشد و نتواند بود ما کان حجر … بالغیرة یهلک بالغیر
کل شیء هالک الا وجهه له الحکم والیه ترجعون غفر الله لاخواننا ولا … عصمهم … ثباتهم … بعرف
الیه قلوبهم و نیاتهم انه ولی ذلک و هو حسبنا و نعم الوکیل والختم بالصلوة علی محمد و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الحضرة العلیة المجتبیة المحمدیة سلکها الله سبیل المحسنین
آدمی تا پاک نشود امر را چنانکه هست ادراک نکند و تا امر را چنانکه هست ادراک نکند پاک نشود
و این دور سر گردانم چه کنم پاک شوم تا امر را چنانکه هست دریابم گویم امر را دریابم تا امر را
چنانکه هست پاک شوم چه اندازه بحث عاجزم دست در تضرع زنم در آن نفس …
کنم بعض الیم باشد … پیش کنم التفات کمتر نمایند اما خداوند عز و جل آن … که
من پیش نفس کنم … شنود … حجت آرد و در بین بگشایند که … چه کنند و چگونه گشاید
اول پاک گردانند بعد از آن در آن اول … اگر دانند بعد از آن پاک یا خود این هر دو یکی است
واز این آن انداختن و از آن این بهانه کبیر … عاجز است که دعوی قدرت دارد و چه
بمقتضای آن دعوی طالبش … آن … توان کرد و بهانه کبیر آغاز کنند و علل …
کنند و عجز خود … جمله … چه کار … اکنون تا خوانی … خوانی
اکنون اگر خواهد که این بلی را بخجد … شرح شناسد که جهت … کنم و جز

مدان که ماه پاکی برادة از غرض خود ایم و پاک نفس را گوییم که او در کار ار گند هیچ غرض و طمع نباشد

و این ایه دو مقام صورت بندد یکی در غایت پستی و بی غرضی از این مقام خدا است عز و جل

که چیز او تام مطلق است که هیچ نقص بهیچ جهه در او نیست کار ار کننده برای جبر نقص و استکمال ذات

باشد بلکه جود محض باشد و یکی در غایت پستی و این آدمی دانا را باشد که چنین داند که ما سوی خدا را

عز و جل از انجا که اوست هیچ توده و شیئیة و حقیقت نیست و نفس او از جمله ما سوی است هر آینه این شخص

او را کن کرده از شکر [illegible] بعد [illegible] ارزوی نه غرض باز دید کرده دو چیز خالی مطلق شود

از پاکی آنهم بر تو روی افتد و در احوال و قوای تجدی حاصل شود و بدان کار کند پاک بی غرض

که فایده آن نه راجع باو باشد راجع با امر باشد و او از برای خود چیز نخواهد هر چه خود آن را مالک

چیز نه او نیست از خود [illegible] دوستی او با همه اشیا یکسان شده [illegible] صفا تری [illegible] شد

و کردنی نی افزاید اگر او را نصیری است [illegible] کلی است جان آن [illegible] است نصیب او بهتر

کم [illegible] قد جعل الله لکل شیء قدرا شخص مذکور متوکل باشد و راضی باشد و صبور باشد و قانع

باشد و دایم الحزن باشد و دایم السرور باشد و متفکر باشد و فارغ البال باشد و شخص مذکور هر چه چیز

داند و انچه نباید دانست چیز را این وجه او داند که آن را فی الحقیقه دانسته از او شنیده

علم وی ممزوج بعمل باشد و شخص مذکور خوش [illegible] باشد و فعال باشد اگر صاحب سیف باشد

(بسیف ازل) نصیب شده و اگر صاحب لسان باشد بحجة و او در همه فعال باشد و گاه در غایت ضعف

و عجز ظاهر گردد و شخص مذکور حمول [illegible] دارد و از خلوت انس تمام باید و اگر با خلایق

افتد از ایشان [illegible] شد شخص مذکور مشتاق باشد و محتاج الیه شخص مذکور [illegible] باشد

در زمین بستقرار خلایق [illegible] هر کس [illegible] است آیه قایم

العدل باشد و هر کس [illegible] باشد [illegible] در مقام شقاق و خلاف ناقص باشد شخص مذکور [illegible]

[illegible] نور [illegible] آیه انوار سکینه [illegible] باشد و [illegible] رحمت

خدای [illegible] سلام علی ذکر هم و رحمة الله و برکاته و السلام

تمت الطمرة

بسم الله الرحمن الرحیم

علی الحضرة العلیة المجتبیة و الختم بالصلوة علی محمد و آله

سر عبد الله قطب بن محمد [illegible] الامیر رکن الملة و الدین حسن ادام الله [illegible] کیف اللطف

اواه [illegible] دانی که هر چیز را اثری باشد و آیة خدای عز و جل عالم است و آیة [illegible]

دلالت کند بر صاحب آیة و آن همیشه [illegible] باشد و صاحب آیة همیشه صاحب آیة پس [illegible] آیة

رسد و دل بر صاحب آیة [illegible] لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار و هو اللطیف الخبیر نصیب آدمی

از صاحب آیة تعظیم نهایت باشد و شکوه بر شکوه [illegible] چنانکه [illegible]

سایه که بر [illegible] آورده شنیده که در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله [illegible]

افکنند [illegible] کانما علی رؤوسهم الطیر [illegible] رسول خدا [illegible] آیات بود [illegible] رسالت بود که [illegible] بود

از [illegible] محبت حقیقی [illegible] چنین [illegible] بود که [illegible] جمال [illegible]

[illegible] جلال [illegible] دید [illegible] است [illegible] انجا [illegible] گرداد

محبت [illegible] باشد محبت [illegible] وصال حقیقی آنست [illegible]

[illegible] آن وصال است محبوب را آنجا که وصال [illegible] وصال [illegible]

[illegible] بمحبوب [illegible] در میان آید [illegible] هیچ [illegible]

[illegible] و معانی [illegible] از اینجا گفته و تعذبنی مع الهجران عندی

احب الی من طیب الوصال لانی فی الوصال عبید حظی و فی الهجران عبد للموالی

چند [illegible] ساخت که نفس [illegible] گردد و [illegible] بعد از آن [illegible]

است انگاه اگر او در میان آید [illegible] باشد که [illegible] شده و حایل نمیشود [illegible]

بهشتیان که [illegible] جامه پوشند [illegible] ایشان [illegible] انگاه محرم وصال گردد و جمال [illegible]

وصال او را حلال باشد هنگام [illegible] ذوق [illegible] وصل باشد [illegible]

بدل الله سیئاتهم حسنات [illegible] هم درد باشد هم درمان تا آنچه گفت [illegible]

بیرون [illegible] آن علیم [illegible] باشد [illegible] شنید [illegible] امد که [illegible]

۸۶

چه تا روی او اما خواهد که بسوز گرد و چیزی کش که چون همه تحفه شناسد و محبت شاید که حرکت را می خواهند
کم تکلیف نه هو حسبی انه ثقة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی صراط مستقیم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الیمنی اسعد مولانا مجد الملة والدین جلال الاسلام تعالی ثم بما یحوط به عباده المحبین
آدمی گرم اندیشه کار است که بسر رجوع است و در اندیشه نقش حیوة
اصلا نیست کرای که آن را معمور است و عجب آنکه نامعمور و هیچ حیوة است ای عزیز در باب
بیت محکم باید داشت که عمارت برای قائم کار و بار جهان بسر بردن کیست اول
از حیوة نفحه معمور کن و قاعده زندگی استوار ساز تا از مرگ آمن باشی بنیاد کار را هر آن
را اگر گویی این قاعده را چگونه استوار سازم که استوار نیز نیست گوییم برای خانه مساز و بر شفا جرف
هار بنیان تاسیس مکن تقوی و رضوان خدای بجوی و بنیاد کار بر آن نه که آن اصلی اصیل است
استوار هیچ گیر برای وجه خدا کن که کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال والاکرام
امیر حمزه کلباد الحمد لله بالانوار دیدی که در مضمار امانی چه اسبها تاخت و هر گوشه طاق و رواق
مساخت اجلش ناگاه گریبان گرفته به غرستان برد و از طاق و رواق طاق ساخت کجا شد
این حرص و آن حالی کی شد آن فروغ اکنون کجا شد آن دست و آن دستگاه و مال پامال گشت جاه
جاه اکنون ما را بسته گرد و کار پیش است یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه اگر گرد
صالحات او را چاه حسین المجتبی ینه که قبر را روضه سازد از ریاض بهشت
آرد کسی که دیوار عاقبت کار را گذشت ای باز ماندگان ره همه یک دیگر اندازد
یکدیگر عبرة گیرید غنیمت دانید چند است اهل در این گروه
با قدم او دام این سوی و آن سوی بدین تا رسید از بس و تاز
ست و مانده شود باید بایکدیگر باید
از دست داده و سود خدا چه گوییم که هشیار نیست

۸۷

ابد سبحانه این سر هشیار و از این خواب بیدار کرامت کناد پیش از آنکه خواب گران که در
وجواب عذاب سایه بر سر افکند و فتنه یاتیه الموت من کل مکان وما هو بمیت والعیاذ بالله
روز نامه و طریق خلاص شدن از آن فتنه فانی شدنست در جلال خدا و بسیجه گرفتن و رجوع اضطرار
بموت اختیار رجعنا بوده اما علی الانسان حین من الدهر لم یکن شیئا مذکورا یاد کردن از این وجود
چند روزه که ثوب عاریت بازگشتن از آن و در نگرد دن و ما الحیوة الدنیا الا متاع الغرور چنین
خیاط جامه در کسی پوشد تا باز از آن کنده نیک در آن مشاهده نماید بباید که آنچه ملک بیاید در آن
جامه نگاه کند و بدان شاد و معجب گردد ناچه خیاط آن را از برا کند محزون و غمناک نگردد و اگر محزون
غمناک محزون گردد دلیل سفاهة و نادانی است که او را اظهار معنی ساخته بود و خود را از اصحاب
آن معنی پنداشت اگر از خدا آمده بخدا باز گردد والیه ترجع الامور کله آدمی چنانه است که این
حکایه باوی می پیمایند و باو باز می نمایند چنانکه گویند ضرب زید عمروا برای تفهیم فاعلیة و مفعولیة
عمرو از گوشه بیرون جهد و جنگ در زید زند که تو را قصاص میگیرم بابا این تمثالی است که ساختیم
برای تفهیم معنی با تو چه علاقه داری و اگر البته چنین است ایکاش دینار را دینار را جا گیر
در و دار و تنگی جهان همه از این کوه است نه تولی تو است بر کار او این معانی را
گفتم اگر شنفتی ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع و هو شهید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیمن فی الله سید الجماعة محب الملة والدین الشیخ احمد
پرسیده بماند که جهد حق این است که عبد یک لحظه از یاد خدا و از خود غافل نباشد اگر چنین نباشد
آثم و عاصی باشد یاد دو است یکی یاد سر و این یاد هرگز از خاطر مومن منفک نشود و
و وصف الحال الا نیست که یاد تو در ضمیرم و مهر تو در دلم باشیر اندرون شد و با جان
بدر شود و این یاد است که اگر لحظه از آن غافل شود نام او در جریده بیگانگان و سوختان
ثبت شود و دوم یاد ذکر و این یاد است که بر زبان کنند یاد کند انند

١

صلوة و حس را از حس ذکر است که اقم الصلوة لذکری و چنین یاد کرد در اوقات غیر متوقع از آن
کامل و اصل شود و چیز آن یا دیگر نیز پنهان از جان او ملامت و محبت خداوند از صمیم فؤاد او زایل است
آن ذکر کفاره این نسیان است و خداوند کریم بجود عمیم از آن تجاوز فرماید و بنده را بآن
مکلف ندارد و از حنظلة بن الربیع که از کتاب رسول الله صلی الله علیه و آله روایت کنند که گفت
ابوبکر در جام خود دید گفت چگونه ای حنظله گفتم حنظله منافق شد گفت سبحان الله این چه سخن است گفتم ما
که نزد رسول الله صلی الله علیه و آله می باشیم ما را پند میدهد بدوزخ و بهشت چنانکه گویی آنرا می بینیم
و چون بیرون رفتیم از پیش او مشغول شدیم بزنان و فرزندان و املاک فراموش کنیم بسیاری
ابوبکر گفت والله که ما نیز همین را یافتیم پس من و ابوبکر رفتیم پیش رسول الله صلی الله علیه و آله
و این حال را شرح کردیم فرمود بدان خدایی که نفس من بدست اوست که اگر شما همیشه بر آن
حال بودی که نزد من بر آن بید و در ذکر و … فرشتگان با شما مصافحه کردندی در بسترهای شما و در راههای شما
ولیکن ای حنظله ساعة و ساعة ساعة و ساعة … سه بار فرمود و غرض از آن نسیان که
بآن مستحق عقوبت میشود در وعید کذلک اتتک آیاتنا فنسیتها و کذلک الیوم تنسی و نسوا الله
فانساهم انفسهم و امثال ذلک که آن مترتب است آن نسیان کلی است که محبت خدا از دل دور شود
او از دل زایل شود و حب دنیا و شهوات مغز جان و نهان او رسید و آنجا را از جان او که
جای محبت خدای است بمحبت ماسوی او مشغول شود و چنین … ادراک
نکنند و محال است که انجا از دل مومن که محل محبت خدای است که آن صمیم قلبست و خلاصه …
اوست محبت غیر خدا و یاد غیر خدا آن راه یابد بیتی پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب
تا جز اندیشه او هیچ درون نگذارم شنیده ام که یکی از سبطین با علی علیه السلام گفت مرا او
بسیار دوست گفت آری گفت خدا را دوست میداری گفت آری گفت دو دوستی در دل چگونه بگنجد علی علیه السلام
غمناک شد گفت ای پدر غمناک مشو که دوستی تو با خدا است آنچه با شماست شفقت است این سخن
بر منش او … آن علامت محبت که بنده را با خداوند است … آن با غیر او نیست

نخواهد بود و هرچه با غیر او ست سزاوار اسم دیگر است جز این اسم که محبت خدا را آنان جمع میکنند و اگر شغل
آن محبت با غیر او داشته باشد صبغة الله … باشد که من الناس من یتخذ من دون الله اندادا یحبونهم کحب
الله پاکا خدایا که در دل مومنان از محبت غیر او و غیر محبان او و یاد غیر او و غیر محبان او بالکلیه پاک گردد
و ذکر ظاهر دل ایشان میل چیزی نکرده باشد … کسی با چیزی مشغول میدارد در این عالم حکمت
در ساعتی بار و غباریست از عالم ذکر … شده و بتفصیل ان الذین اتقوا اذا مسهم طائف
من الشیطان تذکروا فاذا هم مبصرون زنگ غفلت و زنگ ظلمت از آیینه دل ایشان زدوده
میشود و دیگر چهره ایشان یکسان … ذکر روشن میکرد و اگر در ساعات … اوقات
اشتغال بکسب و معاملات … بکمال انفاق … در … اللیل چنانچه حق سبحانه
… میدهد بکمال الله تعالی ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا ان لک فی النهار
سبحا طویلا … وطأ علی … افعال … و اللسان والظاهر والباطن آری
نیمشب که همه مست خواب خوش باشند من و خیال تو و نالههای درد آلود خوشا حال بندگان
شاکر که چیزی روز … در ذکر … بشب بخیر … و استغفار تدارک کنند
والحق … آن افتاده که گاهی غافل شدن از یاد خدا … تقصیرات
نیکو دریافته اما چیز آدمی کامل … تقصیر و تفریط است و سرشت جرم او بر جرم شده چاره ای
که آن نسیان را … تدارک کنند که کل بنی آدم خطاء و خیر الخطائین التوابون و البته در دل
از قیام لیل به تهجد … کنند که … روز و عذرخواه تقصیرات آن کنند و خدای
عزوجل … صفت اولیا خود فرموده و المستغفرین بالاسحار و کسی را … این
تخصیص … معلوم شد که تقصیر چیزی است که لازم سرشت آدمی است هر کس را بکسب خود
همه کس را لازم است که ساعتی … معترف کنند در … که … عذرخواه
تقصیرات آن شبان روز مشغول شوند چه جرم … تا در … بزرگ است خصوصا …
چگونه … هرچند روز بالضرورة … و آنرا … بایستی

مقرر کرده باشد در اواخر یا نیمه که جای بر اشود و همچنین وتر و میقاتی جهة نشستن احرام و تقصیر را
از جهة دخان بتر و جهة استغفار مقرر باید کرد و جهة آدم در اوان قصاص از برای ده صلحت رفع نوبت
و نمیدانند که احتیاج آن بر حدی کاو می افتد و جهة وقت مؤدا انابت صبا و راوات استغفار
کرده است که این نشست و نشور ترا که خدای عز و جل برحمت خود این بار نگه داشته و در علم
آن را تعیین فرموده هر شب باز در یکنوبت در وقت سحر فرموده با این نشست و نشور اشتغال
میباید کرد که در آن وقت باد میوزد که تشریف کرده امر نعمتها از آسمانها بیاید و خداوند نعم جده
آن وقت از فراز عرش با آسمان دنیا نزول میفرماید و جهة قبول توبه بنده گناه کار را داعیه
سؤال هر حاجتمند امیدوار بسط کف کرم مینماید که هل من داعٍ فاجیبه هل من سائلٍ فاعطیه
هل من مستغفرٍ فاغفر له ای بنده شرم نداری که خداوند عزّ اقتاح همچنین بنده پرور کرده و بر او از فراز
عرش جلال نزول فرموده و تو بنده محتاج بر بستر خواب تکیه کرده و از این دست آن بار دست میگرد
لی شی بی مدار و سر از بالین جهالت بردار از خواب غفلت بیدار شو این چه جفاست این چه نابیست
و اگر بیدار نشوی بخود ای که اگر چه کرم است عزیز بخت اول با تو از روی کرم در آید اگر از کرم با شی
با کرم او بجوشی و اگر غیر آن باشی در دستگاه او همه چیز هست و آنکه همه را از وجود هست و آنجا
معلوم باشد که هر جانوری را آنچه میباید باشد تا زیانه عقاب را در تربخانه او باکراه ترا برجهانند
هر کجا زخم با دست فرمود   گر تو مرهم نهی ندارد سود   و بدان که جبار سموات شدید
البطش است و خداوند آنجا مبدأ لطف و اکرام است مبدأ قهر و انتقام نیز هست زینهار
که آتش قهر او را بر میفروزی که آنگاه همه آبهای جهان آن آتش را نتوانی فرونشاند و جمله آنجا
مبدأ لطف و قهر هر دو هست نزد او یکسان است اگر تو آن کنی که سزاوار لطف شوی با آن کنی
که سزاوار قهر شوی حضرت قضا او منزه از انقیاد لطف و قهر هر دو است پس کار با تو افتاد
اگر آن کنی که سزاوار لطف شوی با تو عمل کند با فضل الله بعد الکرام شکر تم و ادمتم و کان
الله شاکرا علیما و اگر آن کنی که سزاوار عنف شوی او را از آن چه باک که قوة او را از مقاومت با تو

عاجز نیست

عاجز نیست که قضا که همیشه او را خشم نیست و اگر تو چیزی کنی که سزاوار عنف شوی او را آن نیست که رحمت او
غالب بر غضب او و باز نظر در حال تو است و آنکه گناه کار که تو بیچ طاعة تو بر معصیة نزد او از آن است که
مباشره و تعذیب و انتقام منتهی تغیر و تشفی است از حق او و از این جهة جانب طاعة نزد او راجح است
بلا از آن جهة که در طاعت مطیع او را زیادتی علو و کبریایی است که در معصیه عاصی نسبت الی او
بذات خود تام است و هیچ نیازی بهیچ چیز و هیچکس محتاج نیست و او را از استکمال بهیچ وجه
و زیانی نرسد و نتواند رسید خواهد که بعضی گناه کنند اما نه برای نقص گناه و مال آنکه گناه بعضی
از ظهور مقتضی عفو و انتقام و خواهد که طاعت کنند لا برای نقص طاعة که طاعة پسندیده و برگزیده او
پس توان گفت که معصیة میخواهد اما نه برای آنکه معصیه را دوست میدارد و پسندیده است بلکه
بار تضمن این چیز را که آن خیر است و داشته و پسندیده اوست که آن ظهور سلطان عفو و انتقام
و طاعة را میخواهد برای آنکه طاعة را دوست میدارد و پسندیده اوست ملتقی الطاعة و اگر چه آن حیثیة
که متضمن ظهور لطف و احسان است نیز دوست میدارد اما منحصر در این جهة ثانیه نیست بخلاف
معصیه و از این تقریر ظاهر شد حقیقت آن سخن که گویند خیر و شر همه بخواست است اما خیر
برضای اوست و شر برضای او نیست نیکو در این تقریر تامل کنند تا بتحقیق آن سخن رسند که گر برگ
از فرمان تعقل این چنانکه میباید کرده اند و نمیدانند و الله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم
والسلام علیکم و علی من لدیکم و رحمة الله و برکاته و علی سایر الاخوان الآلبین و الختم بالصلوة علی محمد و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

٨٨ من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الآلبین التایبین کثرهم الله و بارک فی جمیع
شروط خروج از زمره خاسرین بنص کلام رب العالمین سه است ایمان و عمل صالح و تواصی بحق و صبر
و مراد این که شخص از خط ایمان آورد و عمل شایسته کند کافی نیست تا آن زمان که غمخواری
دیگر برادران ایمانی کند و ایشان را نیز بر جاده خود بر انست از ایمان و عمل صالح وا دارد و در کمان
بزرگوار گرداند و ایشان نکند و ایشان را طریق سلامت راهنمود و تمادیه از خط سلامت

ربانی که برآدم هم هم بار سیده اند بمنزلهٔ اعضاء جسد واحد اند و اثر از بعضی به بعضی بالضروره واصل است
چنانکه اگر عضوی رنجور و ناقص شد مزاج سایر اعضا از آن سبب متغیر گردد و از اعتدال بیرون رود و تمام
اندام را آسیب رسد و رسول الله صلی الله علیه و آله در این باب مثلی زده و قال صلی الله علیه و آله مثل
القائم علی حدود الله والواقع فیها کمثل قوم استهموا سفینة فصار بعضهم فی اسفلها و صار بعضهم فی اعلاها فکان الذی فی اسفلها
فاخذ فاسا فجعل ینقر اسفل السفینة فاتوه فقالوا مالک قال تأذیتم بی ولا بد لی من الماء فان اخذوا
علی یدیه انجوه ونجوا انفسهم وان ترکوه اهلکوه واهلکوا انفسهم حضرت مثل کسی که مساهله کند در اقامهٔ حدود
خدای عز و جل و مرتکب معصیة را از آن منع نکند مثل مرتکب معصیة مثل جماعتی است که در کشتی
در کشتی نشینند بعضی را جای در طبقهٔ زیرین کشتی باشد و بعضی را جای در طبقهٔ بالایین ناچار آنان
که در طبقهٔ زیرین باشند چون احتیاج به آب شوند بر اهل طبقهٔ بالایین گذر نمایند و ایشان از این تضرر و تأذی باشند
آنکس را که در طبقهٔ زیرین است بخاطر افتد که تبری بردارد و در زیر کشتی خواهد سوراخی کند تا آب بکار برد هر چه
را از خیال بردارد و بر اهل طبقهٔ بالایین جاری نگذشت که موجب تضرر ایشان است اگر اهل طبقهٔ بالایین
او را بازنگذارند که چنین کند خود زنده مانند و او زنده ماند و اگر بازگذارند تا کشتی سوراخ کند آب در آید
و کشتی پرآب گردد و اعلا و اسفل همه غرق شوند اکنون در مقام تطبیق مثل اهل طبقهٔ بالایین اهل علم اند
و این طبقهٔ زیرین اهل جهل و ابای که احتیاج طبقهٔ زیرین به آن ثابت است و اثر است که حیوة دل
ثابت است اگر اهل جهل نزد اهل علم شوند متعلم مقتضی فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اگر چه که
در این تضرر و تعدی و تأذی اهل علم باشد که وقت خود صرف گفت و شنید با ایشان کنند و شنید
صرف ایشان باید کرد و تعلیم و ارشاد ایشان و تعدیل و تقویم زیغ ایشان علمای علما را ما ازین
اولی است بحال و تعیین چه اگر اهل علم برای تن آسانی خود اهل جهل را بجود و باز گذارند تا از جای
که خود خواهند شبها کشند و آراء و عقاید به هوای نفس خود برای خود مقرر دارند و مدارک را خود برای آن نهند
و تسکین عطش قلب خود بآن کنند زود باشد که آراء باطله و عقاید زایغه و رد شبهای مستحکم
در ارض انتشار یابد و کار جهان تباه گردد و آنگاه اهل جهل تا آن گاه هلاک شوند چنانچه ظاهر است

واهل

و اهل علم نیز هلاک شوند و سبب کلی آنکه چون جهل غالب شد و عالم را از کر برد عالم را از علم خود بهره نه
و جاهل سازد چنانچه در خانه که چند مسکین شخص فیل را ملتزم اند و دیم آنکه عالم بعلم خود کار نتواند کرد و کمال نفس
در مجموع علم و عمل است و رونق و نمو علم بعمل است کار را از خام دا بر عامه و بجاعه خود رسید چنانچه در رود گار
که هیچ و چوب بنیاد و هر کز در آن بسازد و تخته نشد که از او تا آنکس که در رود گرداند فرقی نباشد
پس وظیفهٔ اخوان آلهیین که رغبت بتجدید معالم دین و احیای سنن صالحین دارند آنست که دست از تو ور
بحق و صبر ندارد مذهب اعتقاد را که توانسته و صحایف تعلیم و تعلم منشور دارند و مجالس اجتماع خود را
از ذکر اداء علم نافع و موعظهٔ حسنه خالی نگذارند بشرط محافظه بر طریقهٔ سلف که از اجتناب است
از جدال و مراء و محافظه است بر وقار و توده و دوم الخمیس و یوم الاثنین را از برای خصایص باین معنی
مستحسن و سنة السلف الصالحین اگر در آن دو روز یکی از اخوان برتر نصیبی تعیین متصدی اقامهٔ شعایر
تعلیم شده و همچنین یکی متعین متصدی اقامهٔ سنة تعلیم و باقیان کل را باستماع حاضر شوند رجاء الانتفاع
بسیار پسندیده باشد و موجب نزول رحمة باشد بر اهل ارض و کفاره تقصیر دیگران چنانکه قال علیه السلام
لولا الذین لهم ورد یقومونا لدکدکت ارضکم من تحتکم سحرا لانکم قوم سوء ما تطیعونا — وآخرون لهم سرد یصومونا (margin)
و کان نیز ذکر ورد قیام منحصر است در قیام للصلوة استادکی نشر علم و موعظهٔ صالحه اجل
و افضل عبادات است اما اهل روزگار برای مداخله نیات فاسده آنرا از موضع
و موضع خود کبر دم نمیده اند و خشوع و وقار را از آن برده اند و تعلیم و تعلم را در ساخته اند چنانچه
کشتی گیرکه حاضر در میدان آن استادکی نمایند و شیرکه را از آن گیرند و وعظ را از قبیل
قصه خوانی میدان ساخته اند این جماعت راه زنان راه خدای اند و قطاع طریق هدی اند کشتی گیر
محل اسفار ابرار امثال ایشان نازل شده جماعه اخوان آلهیین وفقهم الله لاحیاء سنن السالفین
مطلس این بدعه و احیاء آنچه سنت است استادکی نمایند و در رسم تعلیم و تعلم با سیان آرند که هم
درس باشد و هم وعظ چنانچه طریقهٔ تابعین است رحمهم الله محفوف بوقار و سکینه و انصاف
و حلم و در زانهٔ بعید از هوا و نفسانیه و غضب و زنگ ادب و اگر چنین کنند آن افضل طاعات و اجل

عبادات باشند باید که چون این مجلس که شرح الخیر شطام باید آخوان در حضور و ران تقصیر نکنند و
بی عذر صحیح از آن تخلف نکنند برای آنکه معلوم نیست که کلمه که خدای عز وجل نجات شخص در آن متعلق ساخته
کدام است و در کدام وقت خواهد شنید از مسلمه بن عبد الملک منقولست که گفت بامداد در
نجانهٔ عمر بن عبد العزیز رفتم در اندرونی که بعد از نماز آنجا تنهائی بود کنیزکی آمد و طبقی خرما آورد و قدری
خرما از آن برداشت و گفت ای مسلمه اگر مرد این بخورد و آبی بر سر آن بیاشامد او را بس باشد
گفتم نمیدانم پس پاره بیشتر از آن برداشت گفت اگر چه گفتم بلی این کافی باشد و کمتر از این نیز
چنانچه اگر این بخورد و تا شب باکی نباشد که هیچ طعام دیگر نخورد گفت پس بار چه او را در دوزخ رود
یعنی آدمی که کفی خرما و آبی او را کافیست برای چه در اندر خل دنیا که منتخر است استحقاق
دخول نار رود و در وبال خود باشد مسلمه گفت هیچ وعظ چنان اثر در من نکرد که این عرض که آدمی
نمیداند که کدام سخن در او در خواهد گرفت مسلمه بسیار از وعظ عمر و غیر عمر شنیده بود اما هیچ یک
در او چنان در نگرفته بود که این کلمه از انبیاء شروه و بر دو اعظم گذشت شنیده که میگفت عیب من ضعیف
بعضی قوی یا این سخن در او اثر کرد و ترک دنیا کرد و بزهد و ریاضت مشغول شد تا یکی از اولیاء حق شد
شاید او بسیار کلمات حکمت و موعظه شنیده باشد انجات و هیچ در او اثر نکرده بود خدای عز و جل در
این کلمه بسته بود با عبد الله بن المبارک رحمه گفتند تا کی تو در طلب حدیث و علمی گفت شاید
که آن سخن که رستگاری من در آنست هنوز نشنیده باشم و عالم و غیر عالم همه باید که در
مجلس وعظ حاضر شوند و عمر بن عبد العزیز با وجود وفور علم و جلالة شان بعد از نماز در مجلس
واعظ عامه بنشستی و چون او دست بدعا بر داشتی با او دست بدعا بر داشتی غیر عالم برای تعلم شنیده
عالم برای تذکر و انسب وقتی که اخوان این اجتماع در آن کنند بعد از ادای فریضه پیشین است
برای آنکه اول روز وقت اشتغال بمهمات است شاید بجمعیت دل نتوانند نشست و از کارها
باز مانند و بعد از پسین چون نزدیک است بشام که وقت احیا و تلاوة است اگر در آن وقت
مشغول شوند از پسین تا شفق علی الاتصال اشتغال بذکر لازم می آید بی فرجه و مظنه ملالة

دستگاه

دستگاه شاید بهشت اگر ولیم برادر شمس الدین محمد و امیر رشید الدین عبد السلام مقصد تعلیم تعلم
شود و دیگران استماع نمایند پسندیده تر باید و اگر تقریر و تفسیر حاضر باشد نیکو باشد با
که مخلوط با حادیث و حکایات صالحین کند و مقرون بتحقیقات و تدقیقات علمی چنانچه در کتب
ثابت شد از وعظ و درس و سایر امور علم از اخوان ملاحظه نمایند و سخن که بخاطرشان افتد القا کنند
بجهت خاطر اول آنکه چند کس بیکبار سخن گویند بعضی که سخن گویند دیگران گوش کنند تا سخن یکی تمام
نشود دیگری سخن نگوید دوم آنکه سخن ابقا رو بینند و تا سخن پیش بود از پیش او دو سه بار از آن
که در کلام مزید برو لی نماید و تکرار او را مبرا سازد و در سخن کسند سیوم آنکه غضب نجد در رادا و ننمایند
العربیه باشند و چون ظاهر شود که خطا کرده اند فی الحال اعتراف کنند و باکی ندارند سهل الله علینا
اخوانها الملکات الفاضله و الخصال الجمیلة الکامله و جعلهم من الکاملین و کتبهم فی عباده
المخلصین الصالحین و الحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

سر عبد الله قطب بن محیی الی ولیه و امیره الامیر عماد الملة و الدین جعفر بعد سلام و دعا و اعلی
شفاه
نموده بودند که در میان خواب و بیداری حسین نموده که مسجد نماز و دنیا
بلکه از آخرة است هر کس که بمسجد رفت آخرة رفته چنانچه شنیده تعجب میکرده که مردم این
همه بآخرة میروند و باز می آیند صدق الله و بینک بیان چون خواب و بیداری زمان مکاشفه غیب است
و لطایف غیب برای اهل شهادة در آن برزخ ظاهر میشود و الطف اوقات و اعذب حالات سالک است
و نزد او در اشارات و غرایب ادراکات عالم سفلی را در آن حالت اتفاق می افتد و مرآة عالم
قدس و مرقاة معارج انس است و آخذ است بکمال طرفین چه هر یکی از خواب و بیداری
را کمالی است و نقصی کمال بیداری تقاضای حس است از این جهت ادراکات بیداری از حس
برای است و نقص او اضطراب فکر است از این جهت در مکاشفات غیب محجوب است و
کمال خواب اطمینان فکر است از این جهت قابل است بمکاشفه غیب و نقص او زوال حس است
از این جهت ادراکات کثیر الالتباس است میان خواب و بیداری از اعراضیت شرف برطرف

هوش تمام زایل شده و دیگر آهنگ طغیان کرده و آخرینه آتش به اوقات است بوقت آخرة بازگرد
در آخرة بهشت باقی است و فکر سالک نیز از آنکه فکر بر او تحصیل مجهول است اینجا مجهولی نمانده و هر کس معلوم
خود رسیده و فکر انتقال است از اثر تعین اینجا عین معین آمده و سیر او تمام سیر اقدام شده ترقی
آنجا انتقال است از مشاهده بمشاهده و بساط استنباط و تخمین آنجا در پیچیده اند و همه خبر خود بخود
کرده است و همه مشاهده مذکور او را با وقت آخرة ثابت شد بدین مضاهاة پس مقعد آن
میشود که محل ظهور مکاشفه احوال آخرة و امور غیبیه گردد و بالکل از السالک بر عارف فارغ او در میان خواب
و بیداری از فوق دست و بان اذواق شوق که هم ایشان با اسند چنانکه قدوة المحققین شیخ فرید الدین
عطار رحمه
میان خواب و بیداریست جائی که جان آنجا در آن باشد کمال ادیم
بشرح آن معنی که مکاشفه شده بمعنی است درست و ذوقی است صحیح چه ارض مسجد را خدای
عز و جل حشر خواهد کرد و تبدیل نموده داخل ارض جنة ساخت و آنچه در آخرة ذره جز آن امروز ترا
اثری از آن نشنی بود و چنانچه کریمه یصلونها یوم الدین و ما هم عنها بغائبین بعضی اشارة باین
گرفته اند که اگرچه اهل النار یوم الدین داخل نار خواهند شد امروز بالکلیه از آن غایب نیستند
و اثری از آن بهر ایشان موصول گشته و معیشة ضنک مثل شک که سوختن آن در دیگر
راست در اینجاست و کسی که دیده بصیرة او پرده شکاف باشد موضع آن اتصال مشاهده کند
و به بیند که سموم و اخوان ایشان از روزنه از روزنهای دوزخ که بسوی دل ایشان گشوده به اخر دیدن
بر آید چنانچه مولانا جلال الدین رومی گفته
این جهان منتظم محشر شود گر دو دیده مبدل او انور شود
و چند در حدیث ثابت شده که الحمی من فیح جهنم یعنی محموم را سستی با جهنم
حاصل شود که پیش دوزخ بجسم او از موضع دل نسبة رسد چه عجب اگر مهموم را سستی با نار الله
الموقدة التی تطلع علی الافئدة دست دهد که ظلمت و احزان در دل او از آنجا آید و سموم هموم بر خاطر
او آن از آنجا وزد چه معدن همه شرور خواه جسمانی و خواه نفسانی جهنم است و لهذا بعضی مفسران
در تفسیر وان منکم الا واردها گفته اند نصیب مومنان از این ورود شدائد و محن دار دنیا

والآلام است

والآلام است که در دنیا بایشان میرسد چه اینها همه از آثار و نتایج جهنم است در این جهان و چنین از آثار بهشت
که هرچه در آخرة میرود امروز اثری از آن نشین می بیند و تبدیل که ارض مسجد باره و اگر خواهد نمود و بار دیگر از
ارض جنة خواهد شد و منضم بباقی ارض جنة خواهد گشت بلا آن نمیباشد که امروز اثری از آن ارض مسجد بود
باشد و چیزی از آن تبدیل او در دنیا نیست باشد و اهل کشف و مشاهده آن حال را دیده اند چنانچه در خبر آمده است
شده که اهل آسمان مساجد را در ارض همچنان استار زر در می یابند که اهل ارض نجوم را در آسمان
و تخصیص ایشان باین مشاهده برای آنست که ایشان اهل کشف اند هر کس از اهل ارض که او را
دیده کشف باز شده ابیا یا در وقتی از این جهان یابد و در تذکره شیخ حاجی عمر مذکور است که گفت
روزی در روضه رسول الله صلی الله علیه و آله نماز میگذاردم و حدیث ما بین منبری و قبری روضة من ریاض
الجنة و منبری علی حوضی در دلم گذشت در ساعت چنان دیدم که آن محل را آب گرفته و جماعه که نماز میگذارند
در میان آب رکوع و سجده میکنند و این معنی که دیدم آمده در میان خواب و بیداری در بادیه این ضعیف
بکرات در بیداری یافته ام و در آن حین چون بمسجد رفته ام حال خود میان آن حال یافته ام
که در خارج مسجد داشته ام مباین تمام و چنانچه هر که در بیرون آب باشد چگونه مضطرب باشد
و چون در آب رود چاره آمده دل خود را در خارج مسجد و مسجد بعینه باین صفت یافته ام و بعضی مفسران
در تفسیر فضرب بینهم بسور له باب باطنه فیه الرحمة و ظاهره من قبله العذاب گفته اند این سور مسجد
شرقیست بیت المقدس و این سخن از عبد الله بن عمرو بن العاص منقول است و تأویل شریف
همان است که مذکور شد که چون مسجد بیت الله است معنی از جنت باو پیوسته و سوق چون بیت
شیطان است چنانکه وارد الخبر و مساجد کل الاسواق آخرینه معنی از دوزخ بآن پیوسته و ما چون
دیوارکی حایل باشد میان مسجد و بازار از معنی سور چرا باو پیوسته گشته و این معنی در مقام فکرة
ببصیرة توان شناخت و در مقام ذوق بوجدان توان دریافت و در مقام مکاشفه
ببصر ایار مشاهده توان دید چنانچه شیخ عمر را روی نمود و شمرده این مکاشفه لطیفه ذوقیه
که دیده ام را در میان خواب و بیداری مخصوص این بساره که در بیداری ملازمه مسجد غنیمة شمرد

ولیم مقدم الاخوان الالهیین امیر مجدالدین اسمعیل را اسا بنخارو یا رسول الله صلی الله علیه و آله
دست داده و چه بوده در بازار بشیر لقاء و چند از دیگر یکبوده زمین رشد و بعد از آن استیذان
از این ضعیف نموده که بخدمه مسجد اشتغال نماید این تعبیر خواب تواند بود که مسجد را آب زنند
اهلا و سهلا استیذانی نیکو و نیتی پسندیده و عملی مشکور در آن مشغول باید شد و تا شوق
و سنخ که التماس نموده اند در عهده ولیم امیر رکن الدین حسن است که او جه تحصیل نموده و تسلیم کل
الاخوان نماید تا باب آن محل و تا شوق میان مطبخ و مسجد متصل به دیوار قبلی مناسبت و مستحکم چه
قیام زین الدین علی رحمة الله که از خانه ابو بکر ... تمام باشد چه مسجد را از مستحبات کرامت
الله سبحانه سایر اخوان را توفیق قیام به تعظیم بیت الله و تکفل خدمات اهل الله و محبت سالکین
که عیال الله اند کرامت کناد و شیخ الاخوان کی لشکر اخوان اند چه در سبیل اعتکاف فرمودند
سبیل نقل همه مسجدات همه را از برکات اعتکاف نصیب الله هر سال در شهر ... اختیار
ادراک میشود که امارة لیلة القدر باشد امسال در شب بیست و سیم ادراک شده شنیدم چگونه بعضی
آن شب را از او تار است اطلاع تقدم کرده یا در اول ماه اختلاف افتاده یا چون است برکات
لیلة القدر و یوم عید بجماعت اخوان الهیین و سایر مؤمنین که در اقطار روی زمین اند واصل
لاسیما امیر الاخوان الهیین ابوه الله تم و کنیزه الصالحه خصوص نموده که قاصد روانه است
اگر مجال نمیدادی کتابه کتابه به تمام اخوان ... چه اخوان کنفس واحده اند ان شاء الله تعالی
جان گرگان و سگان هر یک جداست   متحد جانهای مردان خداست   و اگر مجال افتد
کتابت هر یک جداگانه حسب التیسیر رجاء الانتفاع بالموعظه اتباع ... نصیحت ... اگر
نوشته خواهیم خدای عز و جل ... گوینده و شنونده در گفتن و شنیدن خالص گرداناد برادر ...
کریم خوش جماعه اخوان که نیت زیارة بیت الله دارند با دراک این سعادت موعود گرداند
و باقیان را اقتفاء آثار ایشان روزی شود انقل ولیم و حبیبم مولانا شمس الدین محمد ماخوان
باد برادر و برادر اخوان مبارک باد به شعایر خدای معظم و اعلام به هر فرع و سبیل سلوک منفتح باد

و کید احدا و حیا و بصیرة ... خدای ... فرج الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور والسلام
علی الاخوان الالهیین التائبین العابدین الحامدین الساجدین التالین لکتاب الله الحافظین
لحدود الله و رحمة الله و برکاته والختم بالصلوة علی محمد و آله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی اولیائه فی الله جمع الله شملهم
چه دارد
روا نبود و نخواست که صحبتش از تذکره خالی گذارد اگر چه اندک باشد برادر اگر قبیل حکمة کثیرست
از آنکس که آن منتفع و بر خوردار میشود و حاضر القلب گردد آنکه خدای عز و جل امور عظیمه را تا خبر نموده
و امور حقیره را اختیار داشته و از برادر آن روز که آن امور عظیمه ظاهر شود و از برادر که چگونه طاقة
آن خواهد آورد ... عارف بن محقق فضیل بن عیاض رض منقولست که گفت رشک برآمدن
مبرم که آفریده نگشته اند زیرا که خبر ایشان خبر ملائکه و رسل ... از مشاهده احوال
محشر ببایدکرد و بنگر که احوال محشر چگونه خبر دهد باشد که عارف محقق ... آرزو است ...
چنین ترجمان است به نعمانی خدای عز و جل ... بکار دیگران ... و در تفسیر ... کلام الله مجید
گفته اند از آن جهنم زفره زفرة لا یبقی احد الا جثا لرکبتیه حتی ابراهیم الخلیل یقول رب لا اسئلک الیوم
الا نفسی و از کعب الاحبار رض منقولست که والله لو ان لرجل یوم القیامه عمل سبعین نبیا لاستقل
عمله من شدة ما یری والله لو دلی من غسلین دلو واحد فی مطلع الشمس لغلت منها جماجم قوم
فی مغربها والله لتزفرن جهنم زفرة لا یبقی ملک مقرب ولا غیره الا خر جاثیا علی رکبتیه رب نفسی نفسی
نفسی و حتی نبینا و ابراهیم و اسحق علیه السلام الرحمه اخوان قل هو نباء عظیم انتم عنه معرضون
عم یتساءلون عن النباء العظیم الذی هم فیه مختلفون ان هؤلاء یحبون العاجلة و یذرون ورائهم
یوما ثقیلا ثقلت فی السموات والارض لا تاتیکم الا بغتة اینها همه شرح عظمة و جلالت و هیبت
و سطوه آن روز است مسکین آدمی عاجز ضعیف که در چنگال این احوال افتد خبر ندهد
که هرگز ... باشد که چگونه حیران و دایم و دست پاچه گردد یوم یکون الناس کالفراش المبثوث

و تکون الجبال کالعهن المنفوش آدمی هرچه کرد و دید بران مستیع شد و از آن شناخت با آن بماند از
دست بگیرد و هر کردار نغز شود چنان که هر که زمین و آسمان شنیده و در خاطر آدمی هست بیاید
که و بد الهمزه امر سالم نکو و بحسب جون بعضه بران فرود آید تا این سطوه و بطش که کوه و زمین از آن
خرد و ریزه و در لرزه افتد که یوم ترجف الارض والجبال و کانت الجبال کثیبا مهیلا و آسمان از آن
آن گداز که و تکون الجبال کالمهل و نسق نخله و حرکت از ذات جهه که یوم تمور السماء مورا و تسیر
الجبال سیرا و بخار که حال آدمی در ادراک آن چه باشد چیز خیال زمین و کوه و آسمان که جمادات اند
با این چنین است مرامی که جمادات را از خواب جمادی بر جهاند و کوه را از جای بشود و تری
الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب تا با جان آدمی که در قصه علم و ادراک میکند از خطر
لطافت چه کند و بلی لا کل لا انسان من هول قدان اعوذ بالله من الشیطان الرجیم از رقه
الا آزفة لیس لها من دون الله کاشفة افمن هذا الحدیث تعجبون و تضحکون و لا تبکون و انتم سامدون
فاسجدوا لله و اعبدوا و السلام علی اخوان الالهیین الساجدین العابدین و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله و حبیبه قطب الامیر محب الله و الحق و الدین الشیخ محمد
کان الله له چنانچه هر چیزی را از خاصیتی هست آدمی را نیز خاصیتی هست مثلا خاصیت
آهن آنست که اگر او را آینه سازند چیزها در و بنماید و خاصیت سنگ آبگینه آنست که اگر او را آبگینه
سازند چیزها از درون آن بتوان دید و علی هذا القیاس هر چیزی را خاصیتی هست که چیز در مرتبه لایق بیاید
آن خاصیت از وی ظاهر گردد همچنین آدمی را خاصیتی است که اگر در مرتبه خاص او بیاید آن
خاصیت آشکارا شود اما اگر در مرتبه نیاید آن آشکارا نشود چنانچه آهن که خام بماند چیزی در وی ننماید و
آبگینه که در کوره بپزند و صافی نسازند چیزها از درون آن نتوان دید و خاصیت آدمی جامع است
جامع تمام خواصی که متفرق است در اجزاء عالم چنانچه اگر آدمی تمام خاصیت های خویش ظاهر شود هر چه
از چیزی از چیزها آید از وی تمام آید مثلا خاصیت کارد بریدنست و خاصیت سوزن دوختن است

91

وخاصیت نان سیر کردنست و خاصیت جامه تن از سرما و گرما نگاه داشتن است و خاصیت چشم دیدنست
و خاصیت گوش شنیدن و خاصیت دست گرفتن و خاصیت پا رفتن و خاصیت عقل اندیشه کردن الی
غیر ذلک من خواص اجزاء العالم اگر آدمی که خاصیت خاصه او ظاهر شود بی کارد ببرد و بی سوزن بدوزد
و بی نان سیر شود و بی جامه اندام او از سرما و گرما ایمن شود و بی چشم ببیند و بی گوش بشنود و بی دست بگیرد
و بی پای برود و بی عقل اندیشه کند القصه آن خاصیت ذات او بیش از هر چه بیرون از ذات او است از همه
مستغنی شود و مصداق قول مولانا در روم قدس الله سره گردد که شعر هر که از خود شد بری آن باشد
پادشاهیست ورا خیل و حشم نیست بکار و چنین آدمی هر کار که او را بدان اسباب رود
باز بی آن بر آید و به آن حاجت نبود آن امور متحقق باشد مثل الکهف الی ان قال حبیب من
این سخن از من باور دارد بدان که آدمی را این چنین خاصیت همراه است و هر آدمی که خاصیت او آشکارا
نشد او را در بساط خاص خدا راه نیست زیرا که خدای عز و جل ملک قدوس سلام است و هر که
محرم است بعلایق ناپاک است و ناپاک با پاک نتواند بود پس ای حبیب من تا خاصیت
انسانیه خویش آشکارا نکنی کی بر آن خاصیت او اصلا آشکارا نشد جاوید در علاقه
خواهد بود و در حجب قرین شیاطین خواهد ماند و آنچه در حدیث آمده که هر کس که در دل او مثقال
ذرة از ایمان باشد رستگار است اشاره بظهور این خاصیت است و اشارت است به اگر
اندک و اگر بسیار چیز اصل این خاصیت ظهور یابد بخیر سعادت حقیقی خواهد رسید اما که
این اندک است قلیل منک یکفینی و لکن قلیلک لا یقال له قلیل اگر عمر باشد در دیگر نامه ها
حقیقت این سخن را شرح دهم و با فهام رسانم اما تو و لیکن موقوف آن شرح مشو هر سخن که بگویم
به آن قدر که از آن فهم کنی به عمل آن مشغول شو که اگر خدای خواهد بیان بر بیان برسد ان شاء الله
ولی التوفیق برسیم که بعض افهام مرزد که این صفه که تو میگویی اگر حکمه است مگر پیغمبری یا
صدیقی را باشد پس عامه مومنان میان خدای را بیگانه رسند گوییم که همه مومنان از این خاصیت
بقدر ایمان خویش با نصیب است اما عامه مومنان را آن در تبه نرسیده باشد و انبیا را در جه دو را خره همه

را در چه پیدا شود و بشر ای ای من ای خویشیدای اولیای من و این سخن را باور دارید و مایه
سعادت ابد را از خود کم کنید و از شبهات اهل زیغ و نادانان طلیفت میشوید والسلام
علیکم و علی اولیائکم ورحمة الله وبرکاته
بسم الله الرحمن الرحیم
از بنده خدای قطب بن محیی   حیوان را جز این تن خاکی آفریده شده و با خاک خواهد شد
چیز نیست سزاوار جز پرورش تن و پیوسته او را بجسم مشغول باشد اما آدمی که او را روح پاک از
نور قدس آفریده شده است و اگر از آلایش خاک پاک شود با جهان قدس رسد در بهشت جاوید در
جوار ملائکه قدس سلام والا در اخلاق ناکام در عذاب بماند شاید که تمام همت او پرورش تن و آرایش
از روح جسم باشد کار او در عبادة خدا است عزوجل و دوام ذکر و طاعت او که عمل فرشتگان است
کسی که از وی کار فرشتگان آید حیف باشد که کار حیوانات پیش گیرد و اگر چنین کند از حیوان کمتر باشد
برای آنکه آنچه کار حیوان است هر آینه از حیوان بهتر آید و چه جز از آنکه کم از حیوان خشنود شود
آنگاه از دیگر حیوانات نیز کمتر باشد و در مرتبه نازل تر مثلا اگر همه خود را خورش سازد آن مقدار که حیوان
یکساله خورد او به صد سال نتواند خورد و اگر همه خود را قهر و لطف سازد در این صفت به پایه شیر و گرگ
نتواند رسید و اگر تن آرایی و زینت پیش گیرد در جامها در نگار رنگ باشد به پایه طاووس نتواند
از خردمند صاحب خرد دور است که بمشارکت حیوانات خشنود شود آنگاه در چیزی که حیوان
در آن برابر او افزون باشد زنهار که از حیوان کمتر مشوید و چنین مپسندید که ما خلق سرشته باشید خود را
در حمل ستوران مکنید   کار فرشتگان عبادة است و عبادة بی عادة با هم راست نیاید
تا ترک عادة نمیکنید بحق عبادة ایستادگی نتوان نمود و ترک عادة در میان اهل عادة
نتوان کرد لاجرم اول از اهل عادة عزلت باید گرفت تا ترک عادة توان کرد مثلا عادة
اهل عادة آنست که اگر ایشان را عزائی افتد چندان زحمت بر خود نهند و بار بگردن خود کنند که از اهل
عزا بر ایشان گران تر باشد و اگر ایشان را عروسی افتد چندان زحمت بر خود نهند و بلا بگردن خود
کنند که از اهل عزائی تمام شد و ما قد الفقیر در هر باب چندان بار بر گردن خود نهند که اگر تمام عمر

جان کنند

جان کنند بار از آن فارغ نشوند پس بیندید اکنون شما تامل کنید که چه اهل عادة را از عادات مستمره چندان
بار بر گردن است که این یک عمر دادن بخیله نمیدهد کجا مجال عبادة و کار ساز آخرة یابند مگر اگر که
ایشان را دو عمر باشد که یکی در کار دنیا کنند و یکی در کار آخرة هیهات عمر یکی بیش نیست
اگر آن را در کار دنیا میکنند آخرة نمانند و اگر در کار آخرة میکنند دنیا نماند اکنون یکی را از این دو
اختیار باید کرد که هر دو با هم جمع نیست   دنیا طلب خواهی و دین در دست   این هر دو بهم نباشد
ای طالب بند و بست   الحمد والمنة که خدای عزوجل عزلة از اهل عادة بر شما آسان کرده است
و برحمة خود شما را تن ترک راحت فرمود و ایجاد و آورد اکنون خدای را بر این نعمت که شما را با آن مخصوص
کرده است شکر کنید و اگر از ضیق محل یا قلة مرافق یا بعد حوائج یا کم دیدن اقارب طبع به تنگ آید
شما را تنگ آید شما به تنگ نیایید و طبع را کوبید و بر سنگ مزنید که چیزی که برای خدا ترک کرده ایم
برای او ترک کرده ایم صبر کنید که به برکت صبر خدای عزوجل کارها آسان کند و این زحمتها نماند
سیجعل الله بعد عسر یسرا دشواری اول برای امتحان است چون صبر کردید و از جانبی شنید آخر
آسان میشود والله ولی التیسیر نعم المولی و نعم النصیر
بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولدی اسعده الله وعونی الحامد الله الامر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد
اکرمه الله خدای بجوید و رسول او صلی الله علیه وآله وآبادان کردن آخرة خویش خرابی
بجز از خیر از جهان باید و امری از امور دنیا از دست رود خردمند آن را گران نشمرد برای آنکه خردمند
آخر بین باشد چیزی بیند که قرار کار بر وجه آن است نه بمقدار حال مبالاة ندارد و در شطرنج فیروز
آنکس است که آخر برد از آن او باشد اگر چه در میانه بسیار چیزها از وی در شطرنج باز استاده دیده
باشید که بسیار چیزها گذارد و تا خصم از آن برد برای آنکه برد خویش در آن باخت میبیند تا دانی که پر
کنار عرصه شطرنج از برابر استاد حمل کند برای آنکه آن بازی که او دیده و نادان نمیبیند نظر در
حال کند و زیان بیند و نظر او در آن مآل که سود در آنست کوتاه باشد مثل اخوان الشیاطین

در نقل با خوان آباد و آنچه بدین سبب از ایشان فوت شده باشد و از حسن طاعة خدا و سعة
مرافق و قوت حال و رضا جماعة و امثال ذلک بعینه همین است خود مند رجال ایشان غبطه
بپرورند اگرچه سفیه شاید که برای ایشان غم خورد و چگونه محل غبطه نباشد که جامع از نسیان اهل عالم که همه
الا قلیلی اقبال بر دنیا و اعراض از عقبی کرده اند و ظلمه از هر شر و زور زفعا مانده اند و عادات
مقبول و عبادات مهجور داشته دست از کوشیر نشنند که امکان ما به احیا سنة هر دو سه
ایستادگی میکنیم و بزرگ هر چه بعید است از خدا و فعل هر چه قریب است بسوی او همان میکنیم اگر
در اهستند و شیا فشیا مقتصر از آن عمل کنند و هر چه پیش آید از ملامه و مزله و زحمة و مشقت
کشند و کدورا منند و دور گردان نشوند رحمة خدای بر چنین کسان باد و درهای فضل و عطا بروی
ایشان گشاده شود اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون ای
اخوان اگر میدانید که آنچه شما را پیش خواهد آمد نسبة با آنچه تقصیرا افکنید چیست و آنچه
شما را بدست خواهد آمد با آنچه از دست دادید چه نسبة دارد خود را در این معامله خاسر
نه بینید و تمیز کنید که آنچه رفته کالشیء است از آن و بیش از آن رفته لیکن چنانچه شهید حیرا
شهادة میدهند جای آنکه یکبار گشته شود ای اخوان مترکا فران از آن تکذیب پیغمبران صلی الله علیهم
کردند که سخن ایشان محل تصدیق نبود و چه ایشان ضعفی داشت از آن تکذیب کردند که آنچه
ایشان میگفتند بر خلاف معهود ایشان بود و نفرت ایشان عقل ایشان غالب بود میگفتند است که
عقلشان تصدیق انبیا کنند با وجود که فطرت او مقتضی تصدیق بود که مبادا حظوظ نفس ایشان
مقرر شود و او عنان تمام از دست دهد و از مقصود باز مانند و ناکام گردد چنانچه رسول خدا صلی الله
علیه و آله خود اعدا عدوک نفسک التی بین جنبیک چگونه اعدی عدو نباشد که تشخص بالتصدیق
پیغمبران که منشأ سعادت جاوید است باز دارد و بر تکذیب ایشان که متضمن شقاوة ابدی است
وادار دوستان کان صحبه دانسته که موجب حرمان است غلبه نفس است و پیروان او مرد را خود بر خود پیش
راضی الله نفس ساختند و باز داشتن او از هوای العزة الحقیقة که تا کسی نفس را رام نسازد

برد و ام با کامی چنانچه یقین بدانند که عقل از فرمان او بیرون رفت و او را قوة تسخیر عقل نمانده است یکباره خاتم نفس گشت
کار او همان کند که با کافران کرد و چگونه کسی که منور دلش در دست نفس است آنچه طرز د هر سیر
از آنچه بر سر عزازیل و بلعام آمد مگر خود نفس است آنچه شاعر گفته چو دید ابرایمان چو پیش میلرزم
که دل بدست کان ابرویست کافر کیش غرض آنکه سالک را کنده است که از محالفه نفس
است و احتراز کردن از آنچه در آن ناکامی هوای نفس شد آنچه اخوان را پیش آمده در نقل با خوان
آباد و اگر ناکامی هست ناکامی نفس است و اگر مشقتی هست مشقت جسم است و این هر دو سرمایه سالکان
و راه و روش ایشان است که اگر بعضا خبث پیش خامه بجهت آنکه پیش خوش آمد آورد
که نفس را در آن ریاضة دهند تا از سرکشی او ایمن شوند که نفس سبع است که چنانچه قوة باشد
اول چیزی را که از نفس قصد کند ایمان او باشد که سر همه خیرات است چنانچه شیر اول چیزی که از
آدمی قصد کند سر او باشد که منبع حیات و حرکات است و میداند که چون او را سر نماند حیوة و
حرکتی که با آن مقاومت تواند کرد نماند و تا سر دارد هر چند که دیگر اعضا نداشته باشد چیزی نده است
از مقاومه باز نمی ایستد همچنین تا ایمان باقی است نفس تمام مراد خود نمیرسد و تشخص او در
کشاکش است آنگاه که ایمان نماند تمام مستسلم او شد هیچ نیست در دست عسال که به هر طرف
که وی را میخواهد میگرداند لاجرم نفس هیچ چیز را دشمن تر از آن ندارد چنانچه ایمان و دوام الا وقت در
کمین ایمان باشد و وساوس و شبهات که مومن را پیوسته روی نماید از زخم چنگال او است
از تراوش وساوس هر وقت افتند که این دشمن همیشه در قصد است و لحظه ساکن نیست
و چگونه کسی که چنین دشمنی در کمین داشته باشد که لحظه از آن غافل نیست غافل نشیند که ای
حرب او آماده و از دور او در قلعه ریاضت جای باید کرد که تمام راه و روی بر او ببندد چنانچه از
هیچ طرف مدد او غذا او که شهوات و لذات و کامهای طبع و اسایش تن است بدو نرسد و نزد
چشم صورتها را نیکو نه بیند و از راه گوش آواز خوب نشنود و از راه دهن طعامهای لذیذ بخورد و ع
هذا القیاس مداخل شهوات و مخارج انبساطات او بر او ببندد و در قلعه تن او را محاصر

دارند تا عاجز شود و قلعه بسپارد و کلید قلعه که صفت او است بدست عقل دهد تا هیچ کار
تن نجنبد جز بحواس عقل و نفس مشغول از کنجی افتاده باشد هر روز تا تن نان جوین و جرعه
آب او را دهند تا عهد پادشاهی خویش بکلی فراموش کند و رق عبودیت از رخ خود بشناسد و هم
هواهای مخالف او سر در کشند آنگاه اگر صلاح دید عقل باشد بند از وی برگیرد و او را در کار آرد چند
که صلاح داند استعمال فرماید تا خادمی باشد از خدام عقل در این مقام نزول تشریف یا ایتها
النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی گردد خدای عز و جل
سید اخوان الهیین و سایر اخوان الهیین را اجتبر بنفس کرامت کناد و ابواب جنت
خویش بر ایشان بگشایاد انه الغفور المنان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الجناب العالی صاحب المفاخر والمعالی مصدر الخیرات و مورد البرکات
الخواجه قطب الملة والدین قطب الدین فتح الله علیه ابواب سعادة الآخرة والاولی و جمع
له اسباب الارتقاء فی مدارج الصورة والمعنی اوثق عری الاسلام محبة فی
الله است و سبب که موکد باشد باحاطه بجوانب خیر محبة فی الله نیست برای آنکه خیرات بسیارست
و کمالات فراوان و استعداد هر فردی وفا نمیکند باقتناء همه خیرات و اکتساب سایر کمالات
و آنچه استعداد او شر آن وفا میکند بسیارست که زمانش تمام آن وفا نمیکند و اسباب
تحصیل آن او را فراهم نمی آید پس خلاصه وجوه خیر و صنوف کمال بطریق اکتساب
و اقتناء آن بالمباشرة متعذر است اما اگر کسی را محبة الهی باشد تواند بود که آن محبة او را بهر
صاحب کمال تعلق گیرد و محبت صفاتر از مرآت روح او بدید کند که عکس پذیر شود از معانی
محبوب کما ورد فی الخبر المومن مرآت المومن هر آینه خیرات که طوایف اهل کمال را حاصل شده
او را بمساعدت استعداد و موافقت اسباب اکتساب کرده باشد بطریق انعکاس در
مرآت قلب او باز دید گردد و مثل او و ایشان مثل انعکاس روم است و چیزی که نقاش چین
رنگ آمیزی کرد و هر که نقش در طرف خوانقاش و انعکاس روم بسته طرف خود را جلا داد که

بقدر

که هر کس بقدر مقدور خود با این معنی همراه باشد و از قریب و بعید نصیحت دریغ ندارد بالمعروف ان لج
ترتیب مطلوب مقرر و منضبط نمیشود آنچه اهم است آن است که الهیین را اجتماعی باشد در این کار که اگر منفرد
کار کنند نشاید و چه اجتماع الی واحد که مناط وحدت باشد منتظم نگردد باید که یکی را از میان خود که بزیادتی رشد
و سداد و رشاد ممتاز باشد بر خود حکم سازند و در امور با او رجوع کنند و صدور از امر او نمایند و عمل بر رای
او کنند و چندانکه از رفقا آن اجتماع باید که همه نظر از خود فرو گیرند و در آن احد که مناط وحدت است
کار خود را او باز گویند و از خود در کار او باشند در کار خود و اظهار او کنند و اظهار خود کمتر
آن خیری را در جوار او روان کنند تا از انضمام آبها با آب انهار عظیم روان گردد که تابش آفتاب
هیچ ضرر آن را ناچیز نسازد که بمنزل برسد هر که از هر آن نخیزد در جوار خود روان کنند چه آب
اندک بمنزل نرسد و در راه ناچیز گردد و چنانچه شاخهای متفرق از درخت قطع کنند تا تمام
زور بر یک شاخ شود و از وجوبی بهتر باشد که محمل بار اغصان و اثقال شده باز دیر آید همچنین باید
که هر یک از ایشان حرص خود بگذارند تا تمامی بر آن احد و دیگرد و چه بسا او قوت گیرد هر واحد از اوطر
مستر آن چندان نصیب از ستر رسد که در انفراد عمر عشر آن نشود دیگر در انفراد نسبت بمطلق شود
چه بسا شاخهای ضعیف که باندک باری بشکسته شود و ساقط و مستاصل گردد اما هر کدام که در ضمن شاخ
بزرگ ممزوج شده بقای او همیشه باشد تا قوی است خواجه خوارزم بنده او
شکر باری عز و جل و چه این اصل را محکم کنند بعد از آن شروع نمایند در نصیحت عام و آن
نصیحت بچند چیز است اول تعمیم چنانچه گذشت که خرد و بزرگ و بنده و آزاد و شریف و وضیع و عالم
و عامی را در این علم یکسان گیرند با هر کس از این راه در آیند که سخن در وی گیرد و از وی امید و الا تام
کنند فذکر ان نفعت الذکری سیذکر من یخشی و یتجنبها الاشقی دوم سخن با هر کس بحسب حال او
گویند و بحسب حال خود تعبیر النجم او را واقع باشد از امور که حاجتمند باصلاح شده سخنی
که در آن اصلاح نافع باشد گویند که ناصح بمنزلهٔ طبیب است و طبیب را دوا بحسب مرض باید داد
و اگر مرض درنشناسند سخنهای مطلق که بهمه حال نافعست و آن ذکر خدای است عز و جل و شتوی

بعالم اعلی بر وجهی کلی گویند پس سیوم قبض الادر حفظ نگاه دارد چنانچه گویند استمع را شاگرد
و این شرطیست که محافظت بر آن صعب است بر آنکه گوینده را ملال از گفتن و تریب بیکبار دست شنونده را از شنودن
پس اگر آن دم که خود ملول میشود و ساکت میشود و سامع بدو بهاش از آن ملول شده و چیزی دارد
ملال خود پنهان نگاه دارد و حال ملال مستمع مجهول است هر بار که میخواهد که ساکت شود می اندیشد که شاید
هنوز مستمع ملول ناشده باشد و از بس که بر خیر او حریص است حیف می آیدش که یکباره دیگر سخن
توان گفت و علما سلف رضی الله عنه در این باب گفته اند که چون مستمعان را هیچ رغبت نکنی پس
کاسته باشند و آثار ضعف از ایشان ظاهر شود سخن باید گفت و چیزی دیده باشد که از این شرح
ستاده است ساکت باید شد بهمه حال مدار بر ملال خود نباید نهاد که هرگاه که خود ملول شود ساکت شود
بعد بهاش از آن ساکت باید شد چهارم چیزی بود که علما رسالت رسول الاجسان توبه و نا صحیح
مقام خود نیابة رسول الله صلی الله علیه و آله میکنند باید که از این خلق بهره داشته باشد بار
گر زبان او سخن گوید و از مقام او باد و در آید و تمثیلات مناسب حال او کند و تفهیمات
لایق طور او از نصیحت و تذکره برخوردار گردد و در انصاح و تبیین آنچه گوید کوشد انصاحی که مقدار
غیر لا و آنچه گوید بدلایل قرآن و حدیث و دیگر سخنان علما خاصه متقدمین آنرا تقویت کند و در این
دو فایده است یکی تحقیق آن سخن دوم رعایة ادب از ایشان تا گفته باشد از خود بر آنکه
چیزی گوینده اوست با بعمل او ظاهر است اگر با لقول ایشان را اظهار نکند خیانتی کرده باشد
چه سخنان که میگوید فی الحقیقه از ایشان است و از ایشان اخذ کرده یا بالمنطوق یا بالمفهوم و چنان
این سخنان نزد ایشان است   الی هذا و برتو حکمت جاریست   آن بالا است بر تو عار
است   پس اگر او از خود آنرا تخریج کند خیانت باشد هر آینه باید که خود را ترجمان داند و ترجمانیه
خود را از نماید بذکر آنکه او ترجمان اوست و استناد حسن باید در مطاوی سخن مرة
بعد اخری و در حدیث درست شده که لا تجعلونی کقدح الراکب اجعلونی فی اول دعائکم و فی
اوسط دعائکم و فی آخر دعائکم او کما ورد و حاصل معنی حدیث اینست که چون مسافر بار میکنند اول

ستاعها را

ستاعها را بار میکنند آن زمان که وقت روان شدن است قدح را بر میدارند و در گوشه ای آویزند
همانا نظر در قدحی باشد که آنرا عزیز داشته باشد که آب در ده بار چنانکه در گوشه و آفتابه و مثل آن می بسته شد
بیاید که را محبت قدح راکب سازید که آن زمان که وقت فارغ دارد و بجا ماند و بر میدارند تا مرا کم میرد
و پس در اول دعا و آخر دعا نام مرا برید و در اوسط هم بمیدار اگر چه این بالمنطوق در باب دعا آمده
بالمفهوم شامل همه انواع ذکر و کلام هست و در حدیثی دیگر تصریح آمده که ما جلس قوم مجلسا لم یذکروا الله فیه
و لم یصلوا علی نبیهم الا کان علیهم ترة فان شاء عذبهم و ان شاء غفر لهم و مراد از حدیث آنست
که یک فصل سخن که میگوید در آن چند بار ذکر رسول الله صلی الله علیه و آله بیاید و درود بدو فرستد
بحدیث او و همچنین اگر ائمه دین و علما متعین که علم رسول الله صلی الله علیه و آله بواسطه ایشان
رسیده الا فضل فالافضل رعایة طوایفهم و دعا بعضهم و قیام بشکر احسانهم و انعامهم و در گرفتن بعضی
است که بعلم حرف احمیری عتبار رعایت چیزی از ادب شیمه احرار و سیرة ابرار است کرم
متقدم متاخر خویش را متقدم داند و متقدم داند و الحق ادب آنست و مر برتی ماحسن ادبی
صلی الله علیه و آله با وجود تقدم حقیقی و اولویة معنوی که او راست جهت رعایة تقدم زمانی و صوری
جسمانی در درود خویش نام در رود ابراهیم صلی الله علیه و آله ساخته و تلقین امت خبر داده که گویند
اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم و ذکر ابراهیم صلی الله علیه و آله و سلم
در این محل که در خواهید یا امت او باشند و ذکر او گشته و ذکر ابراهیم علیه السلام کنند و روزی
پنج بار تا توبه ذکر ابراهیم علیه السلام گویند توبه ذکر او گویند و چنانچه تشریف صلوة تحیة را تاج تشریف
صلوة ابراهیم علیه السلام ساخته در دنیا برای اتمام همین معنی و تکمیل همین صورت در محشر
تقدیم ابراهیم علیه السلام فرماید در جامه پوشید که اول من یکسی یوم القیمه ابراهیم ثم اکسی
علی اثره آری جنس ادب بازی که خدای عز و جل او را ادب آموخته باشد برود اللهم صل علی
محمد و آل محمد و سلم کلما ذکره الذاکرون و کلما غفل عن ذکره الغافلون و بعد از آن یاران و پیروان
او را برکت ارشاد و هدایت او ادب چنان بوده که بوده آورده اند که مرا حسن علی

درهم با صد درم

علیه السلام چیزی خواست صد دینار با او داد بعد از آن پیش حسین بن علی علیهما السلام آمد و از چیزی خواست پرسید که حسن ترا چه داده گفت صد درم با صد دینار فرمود تا نود و نه دینار با
درهم با او دادند یعنی با کم کرد و تا مساوات با برادر بزرگ نکرده باشد آفرین برادب و فرهنگ
آن جماعت که امروز ان یاد در تذکره سهل بن عبد الله مسطور است که هرگز پشت به دیوار باز نکردی
روزی پشت به دیوار کرد و چیزی معلوم کردند آن روز ذوالنون فوت شده بود تا ذوالنون در
حیوة بود او را ادب نشمرد که پشت به دیوار باز کند و بر همه مشایخ نشنید چون رسول الله صلی
الله علیه و آله عثمان را بمکه فرستاد در عام حدیبیه بعضی گفتند خوشا حال عثمان که اکنون طواف
میکند رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که اگر چنین و چنین سال در آنجا باشد تا من طواف
نکنم او طواف نخواهد کرد و همچنین بود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده که عثمان چون بمکه رفت
اهل مکه او را گفتند بر خیز و طواف کن گفت نکنم تا آنگاه که رسول الله صلی الله علیه و آله طواف
کند و این برای رعایت ادب بود و امتثال امر لا تقدموا بین یدی الله و رسوله و آنچه مشایخ
گفته اند که مرید در حضور شیخ بنوافل مشغول نشود هم از باب رعایت ادب است و توقع
لنا نظم فی عدم ایثار الخیر علی الخیر مشتمل علی حکایة عثمان و ذلک تفضل

خاطرت دارد چرا با تو التفات | کز حدیث بستان بکی شیشه نبات
بکذرانم تا ترا من پیش شاه | عرضه دارم تحفه ات در جایگاه
تا نوازش ها کند احسان او | حاضر آیی بر کنار خوان او
تو وسیله خویش را دادی از این | تحفه آیینیت رسمت ای حنین
این فرو مشغول ترتیب تحف | کاندکی خاصان شه را بر طرف
عذرت این که تحفه سازم بهر شاه | سوی خاصان ز ان نمی آرم نگاه
ای تو دادی تحفه تو بهر تو کنج
از خرد و منزلت تهی دادی کنج

کرد عثمان

کرد عثمان چون سوی مکه گذر | تا برد پیغام خاص کردگار
مشرکان گفتند دارمت معاف | خیز و گرد کعبه آور تو طواف
گفت حاشا من نیارم این قبول | چون طواف آرم بدان پیش از رسول
این چه فایض دین مروه و حیا | خیر را انگیزید بر خاص خدا
خاص حق اولی بخود دید از عمل | کان عمل باشد چو تحفه در مثل
از پی ترتیب تحفه کی رواست | پشت بر آنکس که او خاص خداست
طاعت آیین است و آداب وصول | کرد پیدا چو بیان آن باشد رسول
خاص حق زد بانگ شخصی اهل راز | لب بجنبانید گوید در نماز
خاص حق فرمود کی تو بی ادب | در جوابم از چه گشتی تو لب
عذر پیش این که تحفه سازم بهر شاه | سوی خاصان ز ان نمی آرم نگاه
او کجا و پیش عثمان کجا | این تفاوت را نگر بهر خدا
او کجا و پیش آن مو شکاف | که بپاشا میدان گلگون صاف
چون حجامت کرد و جمع آورد دم | می کشید آن دم بدم او دم بدم
نصیحت را ازین چهار که گفتیم آداب است اما چون سخن دراز کشید و بیان نامه
با خر رسید درین مجال بهمین اقتصار رفت والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

یوفق الله و یسر للشبه لدقایق الدین و مشابهه طرائق اهل الیقین بر سنکه
این که اخلاق ذمیمه و تحصیل بصیره فرض عین است و قناعت بتقلید اعراض ارباب
بصیرت فسق است اما شخص در چه مرتبه و بچه عمل از عهده این فرض بیرون می آید
و خلاص از فسق او را دست میدهد و اما همچنان که اشخاص می باشند که صلوه و صیام
از ایشان ساقط میشود مثل مجانین در این نیز اشخاص باشند که از ایشان ساقط شود

95

برای قصور استعداد و یا نه جواب ازاله خلاف و نیز هم مرتبه بنماید که آثار ظاهره و باطنه بر آن ترتب
کرده و از عهده این فرض بیرون آمده باشد آثار ظاهره مثل منع زکوة نسبت با بخل و ازاله غیبت
از محسود نسبت با حسد و اضرار محقود و طلبه نسبت با حقد و تحسین عمل از نظر ناس
نسبت با ریا و اما آثار باطنه مثل مرمت نفس نسبت با بخل و تحقیر ناس نسبت با تکبر و ذهول از نسبت
نعمه بمنعم و حسبان استقلال آن نسبت با عجب و جزع مفرط و سخط با بلا نسبت با بی توکلی
و بعدم رضا و غیر و شناخت این کم ازاله این مرتبه شده که آثار ظاهره بر آن مترتب نمیشود و اسان آن
حاصل توان کرد برای آنکه آثار ظاهره امور محسوسه است که ادراک آن اسان نیست اما این که آثار
باطنه بر آن مترتب نباشد اسان نتوان دانست برای آنکه احوال باطنه اعتبارات نفسانیه امور
مشتبه است که غیر کسی که اغوار نفس شناخته باشد از نکات ریاضیات و معالجات که در آن شناخته
نافع است باز وقت این نتوان اشناد و کاه هست این معنی موهوم تجلی السر اثر ظاهر کرده و کما قول
کرد این نشاچمه که نشینند هر کس پیش ما ز خود بینند از زمان نمایت اکش اجار
رالت ام ... پس احتیاط آنست که شخص تا زنده باشد بجام طاقه وقت تشخیص ترکیه نفس کوشد
که اگر کوشش سابق مفید افتاده کوشش لاحق موجب مزید ترکیه باشد و اگر کوشش سابق مفید
نا افتاده باشد کوشش لاحق مفید افتد و محض بصیره مواجه حالت نفسانی است ملتبس
مشتبه کسی باشد که باید که تمییز این مقام مرتقی کرده در کسی باشد که سنین در اعوام کوشیده و رسید
و در رفته تا آنکه بآن کس رسیده از خطا این باشد و فارغ که رسیده و آنکس که نرسیده از خود
نا امید و جازم که نرسیده و انبیا ا عمال باطنه و الظاهر از باطنه است که الذی یعلم السر و اخفی
و انه شخص خود انچه نکه نتواند دانست تا حقه دیگران چه رسد لهذا این نوع از ذنوب بالجمله
و محتسبان دخل نباشد تا رد شهادت یا تادیب و غیره بر آن مترتب گردد و در پیش آن کس که
یوم الجزاء خواهد کرد و در ان مجلس چنان مطیع و عاصی از هم جدا خواهند شد و تمییز
بر الهم من الله ما لم یکونوا یحتسبون بظهور خواهد رسید بنا عماره که استثنای ... گرد

وسه داده

وسر داده در آن روز خندیده در روی بودی در وزخ خواهید دید با عمل نیکی که کرده تفصیل به
تفصیل رسیده و بسیار مشکلات منحل شده آن روز بجل و هم بر هم سعیدان بر ما او خواهند سیه‌دل
چه کند جان ... گونه پوستین چند ما و بیار با امید زاهل دیزی فلو ... جالسین این
هم ... است که در مجلس یکی از سلف گفت من ان جهنم و نیستم که چیزی بهشت روم
از اصحاب یمین باشم خواهم که از مقربین باشم او گفت بار من کمتر دارم که کاش چیز
بمیرم و حشر نشوم انما یخشی الله من عباده العلماء و قوله بهر ... که از علم ...
... خدا ... و اکثر است از چه جستن آن و فارغ دلی زانکه با سرار خدا اجابی
و این اجمالیست که قصور استعداد وجوب آن ساقط نمیشود برای آنکه قصور استعداد وجوب
آن ساقط نمیشود برای آنکه قصور استعداد از این معانی نه قصوریست شعفر ملکه استحقاق
دخول نار و سقوط عن عین الله بجز تعیین قصور استعداد ثابت نشود لیمیز الله الخبیث
من الطیب و یجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه جمیعا فیجعله فی جهنم اولئک هم الخاسرون
دیگر پرسیده از وجه توفیق میان کریمه و ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی با آنچه در فدا
اسارای بدر و ما بر نجل و غیر آن مروی است جواب آن حضرت را نطق مقتضی وحی خص
اصطلاحیست اما نطق او منحصر نیست که راجع شده آن نیست که وحی است و آن هست که باجتهاد است
آنجا که باجتهاد او نازل کند و ضمیر ان هو الا وحی یوحی راجع با قرآنست که قرینه خارجی
بر آن قایم است نه با نطق که از لفظ مذکور شده تا آنکه از نطق مذکور مراد نطق بالقرآن است
و آنچه از قبیل قسم دویم است عفا الله عنک لم اذنت اجتهاد و فرمودیکه مطابق حکم الله
من الحکم افتد اجتهاد باشد ذو الاجرین و الا فله اجر واحد و هیچ ترجیح از آن نباشد
چنانچه در حکایت سلیمان و داود علیهما السلام ففهمناها سلیمان وکلا آتینا حکما
و علما و در حکایت بدر هست که آن حضرت نزل در اول جا نهاد و حباب بن المنذر
گفت یا رسول الله این منزلیست که خدا ترا فرود آورده یا ... است که تقدم

و تا معسکر کنیم ما را لازم است و حرب کشیده برخیزد تا با خر چاه‌ها رویم و آنجا حوضی بنیادیم و پر آب کنیم و سایر
و دیگر چاه‌ها را پر کنیم تا ما را آب باشد و ایشان را نباشد رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
ما را امری نیست پس برخواست و تا به آخر چاه‌ها فرود آمد و آنجا نزول کرد و اگر سؤال کنند که در قصهٔ اساری
بدر تهدید شدید آمده که لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب عظیم و همچنین عتاب
هرگونه وارد است بر آن حضرت نازل شده عبس و تولی و غیر آن چه اینها مقتضی اجتهاد دو الامر
الواحد بوده که ترجیح بر آن منفیت این تهدید و عتاب چگونه است جواب آنست که این امر
علو منصب اوست که آنچه موجب اجر و محمدة است از دیگران او را بر آن عتاب کنند کما قیل حسنات
الابرار سیئات المقربین و لهذا چنین اجتهاد اگر در غیر آن حضرت باشد تواند بود که خدای
عز و جل او را بر خطا پیشتر داده و واردات الهی او را آن نگنند چنانچه در ابی حنیفه و شافعی و غیر ایشان
از مجتهدین که تا آخر عمر بر خلاف بوده‌اند مسیر به یقین دانیم که یکی از ایشان بر خطا در اجتهاد مستمر
شده و خدای عز و جل آنرا از وی زائل ننموده و در آن حضرت چنین نشود که او را بر آن مستمر
دارد بل البته ازاله فرماید و تنبیه نماید تا ... عن ذلک چنانچه فرمود عفا الله عنک لم اذنت لهم
ما کان لنبی عبس و تولی الی غیر ذلک من المواضع والله اعلم بالصواب

بسم الله الرحمن الرحیم

اجوبة الاسولة المرشدیة سؤال اول پرسیده بود که بکا همیشه از خشوع قلب است
که ثمرهٔ تجلی الهیست یا بر تر یا شیطانی مییابد و چه معلوم شود اثر الهی باشد مشغل ذکر امور
آخرت منتفی است که غیر شیطانی است باید و نشانه شیطانی و غیر شیطانی چیست جواب
بکا افتد که از خشوع دل باشد و افتد که از خشوع نفس باشد بکار و عن انس بن مالک ...
خلاف الشیطان و العبادة و القرعلیه الخشوع و البکاء و افتد که در ابتدا از خشوع دل
باشد بعد از آن خشوع نفس بر آن وارد گردد و در این قسم افتد که نفس بر دل غالب شود
و ذات عمل او دور باشد تا افتد که این نوع غالب تواند شد ذات عمل بحجاب آن

از آن دل

۹۶

از آن دل باشد او مضعر از آن تعلق نفس گیرد قسم اول از این دو قسم در خشوع دل معدود نگردد
و صاحب آن صاحب دل نباشد زیرا که نفس بر ذات دل غالب شده و این نتیجه لمعان نور دل
بوده بر آیینه منطبع شده و نار نفس غالب آمده و دود دخان آن صفحه کلا احاطه و الهم شرا فیه
و اذا ظلم علیم ما را وری گفته اما قسم دویم داخل خشوع دل باشد و بآن نصیب که نفس از آن
حاصل شود داخل دل محیط گردد اگر چه اختلاط یابد و اشاره باین قسم است آنچه گفته‌اند اذا اجتمع
العامل فی العمل سارت فیه سورتان فاذا کانت الاولی سد فلا یهیدنه الآخر او کما قالوا و بکاء که
سبب اکبر حزن انفکاک از بدعت باشد قرینه شود بر آنکه خشوع از ابتدا از قلب است اما دلیل
نشود بر عدم تطرق تغشی ثانی الحال زیرا که از راه نفاق قلب و در سخن بعضی سلف هست که اذا
کمل نفاق المرا ملکت عینیه او کما قال و اگر کسی خواهد که باز داند که خشوع و بکا بخص قلبی است یا
نفسی این معرفت شناخت تخص حال شده کسی که از اهل دل است خشوع او قلبی است و هر کس
که از اهل نفس است خشوع او نفسی است الا ترشح بما فیه   قد کل اناء یمل علی ما فیه
گر بکا در کشتر اهل مجاز   تو تو کننده بود و مجنون پیاز   مرتبه عمل مرتبه جاهل است و نا اهله
اگر نشانه میخواهد یک نشان خشوع قلب آنست که صاحب آن از اطلاع و عدم اطلاع مردمان
بر آن فارغ باشد آرزوی آن نداشته باشد که کسی او را چنین خاشع ببیند و این خاصه
مطلقه نباشد چه خشوع مستدرع ممکن که این داشته باشد چه مستدرع را در روی آن خشوع با نفکاک است
نه با روی مردمان اگر چنان باشد که ز آن را محو نماید و نه هر که آن خاصه مطلقه خشوع قلب است
و نشانه باز نمودن آن مجو د آنست که عجب از آن مترتب نشود بر نحو با این بر تو
که در خشوع و بکا که خود میزد و جهت نماید که عجیب است و ریا در آن نباشد تعلق بدل دارد والله اعلم
سؤال دویم پرسیده بود که بعضی از زهاد و صلحا منامات مجموع شد از رویای رسول الله
صلی الله علیه و آله بسیار اتفاق می‌افتد این دلیل سعادت آنکس میشود در
فضیلة او بر کسی که چنین رویای او را دست نداده یا نه و کسی که چنین رویا او را واقع نمیشود

یا کم واقع میشود و این دلیل شقاوة یا نقیصه او میشود یا نه و نموده بود که گویی رسول الله صلی الله علیه و آله
بخواب دیده و بر بالای سر مبارک شیری پریده و در رسیده و قد مبارک آن حضرة را قصیر
یافته نتوان خواب حبیب و سنن حدیث انا اکرم علی الله ان یترکنی بعد ثلث او کما ورد پس وجه
آن رویا صالحه و رویا صالحین چنین باشد صالح را و دست و چه نشانه خیر است خاصه رویای
رسول الله صلی الله علیه و آله که در حدیث آمده که من رآنی فی المنام فسیرانی فی الیقظة
و همچنین آمده که من رآنی فی المنام فلن یدخل النار اما تعیین الدلالة نسبت بر سعادة و سنن حدیث
مذکور چون بصحت رسیده است که این از اسباب نجات از نار است مادام کسی دیگر اولی از آن که مشاهر
آن باشد نباشد اگر برو واقع شود در رویا قربت از مکاشفه کسی که او را رویا کم میباشد
یا برای آنست که مطلق استعداد او قاصر است یا برای آنست که این نوع استعداد او
بخصوصیه قاصر است اما دیگر استعداد او بیشتر بقاعده است یا لا هذا و لا ذاک بر آن است
که ترقی او از حدود چنین مکاشفه گذشته و معانی کلیه و مکاشفات عقلیه معقول است
تنزل او بسوی مکاشفات جزئیه و تمثیلات حسیه کمتر میکند اگر بوجه اول است دلیل نقیصتی است
و اگر بوجه دوم است دلیل تقصیر است نسبت بمعارض پس باشد شاید کسی که این فضیلة داشته نقیصه را
فضیلتی یا فضایل داشته باشد که آن کس که آن نقیصه دارد و آن نداشته باشد و بعد از
تعارض حکم کند که جانب این کس راجح آید علی ای حال این قصور دلیل شقاوة نیست
و اگر بوجه سیوم است فضیلتی است تمام و سالکان را در بدایة سلوک مکاشفات بسیار
میباشد و در نهایة اندک کما اشیر الیه و رویا که آنکس را اتفاق افتاده بر دین و درود
دادن نشانه شغف بست رطب والحمد لله قد آن حضرة را قصیر یافتن نشانه کوتاهی
در همه امیکس همت را بلند دارد و در امور کلیه قاصر نباید و نهضتهای بزرگ کند والله الموفق
و سنن حدیث انا اکرم امام غزالی رحمة الله علیه در کشف علوم الآخرة فرموده مراد از ثلث درین
حدیث ثلث عشر است که نه هزار [illegible] است و مراد ثلث از سنین است مدت سی سال الله

ازوقت

از مرت تاثیر آن حضرت در ارض بوده و این ایام بقای خلافت است که الخلافة بعدی ثلثون سنة ان
عروج فرموده و این تحقیق مقتضی آنست بحسب ظاهر که آنچه بحسب آن سی سال مکث در ارض شده
و بعد از آن عروج دست داده حیوة تبیین سنه باشد و زوال آن که من احیا سنتی فقد احیانی
هر آینه چند سی سال سنت آن حضرة در ارض قایم بوده و آن حضرت بحسب حیوة سنت سی
سال در ارض بوده بعد از آن که سنت مرتفع شده آنحضرت نیز مرتفع شده و اولی آنست
که حدیث را از ظاهر خود نگردانند و ثلث بر ثلث احادیث کنند و نیز ثلث از ایام [illegible]
بحسب آن لبث و عروج دست داده موت دنیوی و حیوة برزخی گیرند کما هو المتبادر
و محصل حدیث این باشد که سه روز حکم موت و بقا در تراب بر آن حضرة جاری نباشد
بعد از سه روز خدای عز و جل او را زنده سازد و پیش خود برد فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر
و این منافی آن نیست که اگر مرقد مطهر شکافند جسد مبارک او آنجا باشد برای آنکه مادام
که عالم ملک باقی است احکام ملکوتی چنان جاری شود که از وجه ملکی چیزی [illegible]
همچنان بحال خود یابند و بحال خود باشد والله علی کل شیء قدیر بلی اگر گویند که آن سی [illegible] که آن حضرت
در ارض بود سی سال خیر و برکت در ارض ماند آن ایام خلافة بود [illegible] ده سال
دور نباشد والله اعلم باسراره
بسم الله الرحمن الرحیم
97 جواب سوال [illegible] از سوالات [illegible] عماد عبد العزیز سوال در علم تعبیر مقرر شده که هر خوابی
که موجب احتلام باشد معتبر نیست لمیة این چیست و آیا مخصوص همین است یا کسی که غسل بر او
فرض باشد باحتلام یا غیر احتلام جواب صوری که در ضمیر مرئی آید مبدأش گاه از خارج
است و گاه از داخل آنچه مبدأش از داخل است صوری است که بر طبق عوارض نفسانی
و انفعالات جسمانی بتخیلات اختیاری باز دیده گردد چنانچه کسی را اگر تشنه باشد [illegible]
آب و نان و اسباب حصول آن بخاطر افتد و کسی که خایف باشد [illegible] آن مکاره که
ترقب دارد و لوازم آن پیش او متمثل شود و علی هذا القیاس و آنچه مبدأش

از خارج است صورتی که برطبق اموری که در خارج واقع است در واحد الازمنه باز دیگر دوبی بهم
فکر بحکم صقالتی معنوی که ضمیر دارد همچنانکه صور اجسام که در آب و آینه باز افتند در بیداری حسب عوارض
نفسانی از غم و شادی و امید و بیم و حب و بغض و غیر ذلک قایم و انفعالات جسمانی از جوع
و شبع و سیری و عطش و غیر آن حاصلست و قوه متفکره بر وفق آن تخیلات اختیاری مشغول
صوری که در آن حین در ضمیر آمد از قبیل قسم اول باشد و هر آینه آنرا تعبیری نباشد و اگر سانح غیبی لطیف
اتفاق افتد که شخص را از این عوارض خالی ماند و از اعمال تعطیل او را دست دهد و قوه متفکره او از کار
باز ایستد چنان صوری که در آن ایام بخاطرش افتد از قبیل قسم دوم باشد که مبدا آن مستغرق
از خارج است و تعبیر داشته باشد اما این حالت تا کسی را نادر افتد و سالکان را از ارباب ...
رو افتد و جماعتی که در عقل ایشان بعضی در قوه تفکیر و تدبیر ایشان ضعفی باشد مانند سادگان و مجانین
و سادگان و سالکان ما مشارکتی در این از آن دست داده که هر دو مشترک اند در این که فکر را
کار نمی‌فرمایند اما سادگان این فکر را کار نمی‌فرمایند که فکر ندارند و سالکان این فکر را
کار نمی‌فرمایند که بذکر که اشرف است از فکر مشغول‌اند چنانچه از مقام ذکر با مقام فکر آیند
فکر ایشان از همه کس صحیح‌تر باشد و تیزتر و مستقیم‌تر سادگان و لان چنانچه این فرق نمی‌بینند
جمعی از سادگان یا دیوانه مکاشف می‌شوند او را ابدال می‌دانند و از اولیاء خدا می‌دانند با آنکه
آسیم اما در خواب چون عوارض نفسانی و شهوت جسمانی و شر که برطبق آن قایم بتفکر و تخیلات
اختیاری است مندفع شده باشد صوری که در ضمیر آید از قبیل قسم دوم باشد هر آینه آنرا تعبیر باشد
و اگر سانح غیبی لطیف در خواب اتفاق افتد که شخص را چنان عوارض روی نماید و این گاه
افتد و بکشتن ... است و در آن آن لطیف باشد صوری که در آن ایام بضمیر او آید
از قبیل قسم اول باشد و تعبیر نداشته باشد و خوابی که موجب احتلام شود از قبیل است چه او هم
که شهوة ... بالفعل موجود نشود خروج ماده بر آن مترتب نگردد که گاه است که گرسنگی و تشنگی غالب
شود در خواب شخص عطش از خود ادراک کند و صوری که موافق آن در ضمیرش آید خیال چه خود را

ازلمار

پاره پست شده و قوه او متمکن شده و در اعمال او را استیلا نماند لاجرم او را سکینه و آرام
حاصل شد همچه کسی که از جنگ دشمن خلاص یابد و بمانند چنین کس را طهور و کفاره است

در جهان رنج و شادی این بیست ... گر نه بینی بر عدو هر دم شکست

و بلا انواع است پنج نوع از آن در این آیه کریمه مذکور است قال الله تعالی ولنبلونکم
بشیء من الخوف والجوع ونقص من الاموال والانفس والثمرات یعنی البته شما را
خواهیم آزمود بچیزی از ترس و گرسنگی و نقصانی از مالها و تنها و میوه‌ها چون
چیزی از این بلاها بمومن رسید و نفس او شکسته شود دل او درست گردد
و بصبر خشنود و با استسلام پیش آید و گوید انا لله وانا الیه راجعون یعنی ما از آن
خداییم هرچه با ما کند حکم او راست ما از آن خود نیستیم و در خود حقی نداریم
تا مناقشه کنیم و مضایقه نماییم و ما چند ابار سپردیم هرچه فوت شد بخدای ما
بازگشت و نزد اوست و ما نیز از پی آن بسپردیم و ما و هرچه ما راست متعلق است
آنجایی خواهیم شد اگر بعضی پیشتر رود گو برود که دستور همین است که چیزی
بجایی روند اول متاع و اسباب فرستند آنگاه خود روند خدای عزوجل
در شان او گوید و بشر الصابرین الذین اذا اصابتهم مصیبة قالوا انا لله وانا
الیه راجعون عادة سلف این بوده که اگر باد آمدی و چراغ کشته شدی انا لله وانا
الیه راجعون این کلمه را مخصوص بموت نساختندی اما جاهل چون بلایی باو رسد
از بدگمانی بخدای او را جزع و اضطراب و ناخشنودی روی نماید و آن بلا در حق
او وبال بر سر وبال گردد در زیان دنیا و آخرة باشد از بلاهای خدا که در آن نقص
اموال و ثمرات است ملخ است که بر ناحیه فارس مستولی شده و ملخ چند
خدای است بهر ناحیه که خواهد فرستد و آزمایش خداست تا واضح شود
که که را اعتماد بر رزق بوده و که را اعتماد بر رزاق از آن پیش از آن کم نمی‌بود

زاغکی کرد سر برون ز نهفت   کشتک خویش خشک دید و بگفت
کای همان تو و همان کهن   رزق بر تست هرچه خواهی کن   وبالله المستعان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث الدین محمد شفاه الله تعالی
و عافاه و اخی فی الله الحافظ شهاب الدین داود   هر محنت را نزد
خدای عز و جل نهایتی مقرر شده و غایتی معین گشته که تا بآن نرسد نپاید
ندانیم که این تفرقه فرض که بر ما و اکثر اخوان خصوصا بر سید الاخوان ایده الله
واقع است خدای عز و جل انتها آنرا کی مقدر فرموده در اینجانب از آن
باب حکایتی چند واقع است که اعلام آن غیر ملال آنجانب فایده نخواهد داد
آنجانب نیز از آن باب حکایتی چند واقع است که چه معلوم میکنیم موجب ملال
اینجانب است الحمد لله علی کل حال مع ذلک   بیم ملول که کارم نکو نشد
بد شد   شو و شود نشود گو مشو چه خواهد شد   سر ارادت ما و آستان حضرت
دوست   که هرچه بر سر ما میرود ارادت اوست   قصه عجب واقعست است
میگویم تا بلا نشنوی که جای خوش کند آدمی بی بلا نپخته نمیشود
پوست از دار و بلا کش میشود   چون ادیم طایفی خوش میشود
ور نه تلخ و تیز مالیدی درو   گنده ماندی گنده و مردار بو   اشد الناس
بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل از این جهة است ای برادر صبر بر قطع سخت
است اما صبر بر غمها هزار بار از آن سخت تر است نفس صابر آنست که همت اید
که غم شاکران الا انسان لطیفی از راه استغفر بهر حال با اختیار خدای عز و جل
خرسند میباید بود که آنچه خدای ما خواهد اولیست بما از آنچه ما بخود خواهیم و تا
دیر این زندگانی بسر آمد و از همه این غم و غصه رستگار شدیم

اگرچه

اگرچه جمله در اندوه و دردیم   یقین دانم که آخر شاد گردیم   پای دار کردن ما
خدای را بکنیم و در زیر شکنجه خدای شو صبر کن که ان مع العسر یسرا ای برادر و عجب اینکه از
عین این آلام چون یاد خدای عز و جل کنیم همه آلام با لذات کردد اولئک
یبدل الله سیئاتهم حسنات کیمیاگری عجب کند چنین منصور از اینجا گفته
و کل مآربی قد نلت منها   سوی ملذوذ وجدی فی العذاب
این هست اما ما را با دلیری چه کار عافیت خدای را خواهیم رسول ما صلی الله
علیه و آله فرموده ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی و لکن عافیتک هی اوسع
اللهم عافنا و اعف عنا در باب بیش سخن چه بدیر که اندیشه ثقل بآن پیدا شده
خوابهای خوب دیده میشود و شبی چنین میدیدیم که بمکه رفته ایم و طواف
میکنیم آنجا منبری گنبدی با امیر حاجی رکن الدین که همراه است میگوییم نگاه
کنید که چند پایه هست تا مسجد که جهة منبر خرقان سازیم همان نوع بسازیم
که این منبری است که کلام مثبت که رسول الله صلی الله علیه و آله ساخته
شمردیم پنج پایه بود و شبی دیگر میدیدیم که تردد دارم در نقل بآنجا آن مراد در آمده
و اظهار میکند که امیر عماد الدین جعفر مرحوم هست اگر شما نقل بآنجا نکنید برای
آنکه کاری چند کرده که اگر شما بآنجا می آیید آنها ضایع است و اظهار این میکند
که توجه او از جای خود است و ظاهر و باطن او یکسان شده و در این حکایت این فقیر
که این حکایت شنیدم خسپیده بودم برخواستم و در غایت اهتمام باین سخن
نشستم و گفتم اگر امیر عماد الدین چنین است که تو میگویی هر که کسی در کار
است و رعایت خاطر او این میکنم و اگر سخن دیگر بر این گمان ثابت نماند
که همین او کافی است و ما بجا با تو گفتیم ظاهر که آبی دیدیم که از کوه می آید بغایت
صافی و روشن چنانچه گویی بیانه از آب این جهان بود و از بس که نورانی بود

گفتند این آب تنگ آبی است و باغی خوب تا آن آباد آن کشته بود بسیار
مروح و اول دو چار دری خوردیم بسته که گشادن آن متعذر می‌نمود و اما با آسانی
گشاده شد و چون بیرون رفتیم آب مذکور را دیدیم که روان است و هرگاه که آن
آب بیادم می‌آید از صفا و نور آن خاطر تازه می‌شود اصحاب چنین میگویند که استخراج
آن عبیر تمام داد و استصعاب بجد میکنند و وجهات صعوبه بخود ظاهر است
تا بجدی که گاه توقیف در اصل عبارت داد و جهت این خاطر رسید و در صحبت امیر فاضل
الدین محمد اعلام آن موجب کرده شد اما از بس صفا و نور آن خاطر را مشاهده
آن سخت آب است و الله مفتح الابواب اما این و صعب این هر چه باشد صعب
از آن نیست که دیدیم که ما با آن بی چیزی از مکه بشیراز آمدیم با سهل و جهی بلطایفه بهر
الهی ان ربی لطیف لما یشاء همان لطف اگر دیگر باره اثر کند بسیار صعب را
آسان کند و اگر در تاخیر آن حکمة باشد لله الامر من قبل و من بعد و افوض امری الی الله
ان الله بصیر بالعباد تو خود دیده که تا غایة کار را به بحول ما گذاشته و وقت ما ساقط
است و لطف خدای کرآن را علم تو موجب شوان گفت و نه بازاء استحقاقی باشد و تحول
و قوة ما برای ما کرده امید هم به او داریم جانور را از جایی که طعمه خود هر بار گرفته بود
تا آنجا رود خدای عز و جل ما را بلطف خود آموخته کرده طعمه خویش از آنجا بجوییم
که پیوسته از آن درگاه این ندا میرسد هر که خواهد گو بیا و هر چه خواهد گو بگو
کبر و ناز و حاجب و دربان درین درگاه نیست بنده هر جا باشم که فیضش دایم است
ورنه لطف شیخ و زاهد گاه هست و گاه نیست از بهر خرابات درین مقام خوبی
الهی خواهیم که بعد از خراب تو ای تبریزی رخ نماید و از شیخ و زاهد توت اکتساب
.. جمله آری بی هم زده سلام نخوزد هیچ بر درگاه او هم نخیزد هر کس را
دست او نیست دست آویز ما اینست که هیچ دست اویز نداریم گفت

چون سلطان جان بیرون رود عین مربی آن تر الف شود والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله عماد الملة والدین جعفر
ما در ضمن این مغاره چه بود الخیرة فیما یقضی الله امید که جز خیر نباشد وظیفه اکثر زنها
ذکر کرده اند تکرار نکنند و سخن مردمان از راه نروند و با طورهای سابق معاودت ننمایند
داعی حق باشند و در کار حق باشند جز از سخن خدای سخن نگویند و جز راه خدای
نخوانند و جز در کار خدای نباشند و کتابات که مخبر از حصول این معانی باشد
پیوسته نویسند تا موجب انشراح دیده گردد در مغاره و حزن سست دیوار با حسن
وجهی روزی با وظایف زیست اول صحبت با مرضان از خدا دوستی
سخنان لغو گفتن خوب نیست مجلس برادران در بهشت باید داشت
که لا یسمعون فیها لغوا ولا تأثیما ثانی مطالعه کتب مشغول شوند و احیاء و مثنوی و تصانیف
شیخ عطار و تذکرة الاولیاء و کتب حدیث و تفسیر و فقه فرمایند و اگر کسی را
رغبت علوم شرعیه باشد درس گویند اما بمنطق و کلام فلسفه مشغول نشوند مطالعه
نه در سا ثالث پیش از بانگ قیام فرمایند و نماز تهجد گذارند و نمازها در اول
وقت با جماعت گذارند و در مسجد اولیست اگر مسجدی و احد باشد که همه اخوان آنجا جمع
شدندی و نمازهای پنجگانه بجماعت گذاردندی بسیار خوب بود و اگر میسر نیست آن
مقدار که میسر باشد رابع زبان از غیبت نگاه دارند و باز وقت باشند که
من حیث لا یشعرون در آن واقع نشوند خامس مردمان را براه خدای خوانند
علما بقوله تعالی و تواصوا بالحق و تواصوا بالصبر و این را اعظم امور دانند شمرند و بدین نکر
سادس روزه اثنین و خمیس اگر توان گرفت دست از آن ندارند سابع
جماعت اخوان که بمذاکره حقیقی اشتغال می‌نمایند اگر با هم گاه بگوشه روند که جمع

مزید تا مادام این معنی باشد خوبست اما اجتماعات لهویه که آن از گشت و صحبت ناست
ناپسندیده است از ارتکاب آن نفرت نمایند والله الموفق

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الارشد الانجب الامیر غیاث الدین محمد
خدای عز و جل آدمی را بر صورت آفریده و صورت اقتضا و دستگاهی کند
که در آن تصرف کند لاقتضاء ذی الصورة ذلک از آن از جهان آمده تا آن دستگاه
بدست آورد و از همت خود ملکی فراهم آورد کما قال العطار قدس سره

نطفهٔ ملک جهانها همت است   پر و بال مرغ جانها همت است   تا ملک گردد که

یا عبدی اطعنی اجعلک مثلی پس کشته شی چند همت خود در امور خسیسه صرف کند و ملکی
فراخور صورت خویش که از عظمت شأنی است که اگر خواهد سموات سبع را
یک لقمه سازد کما ورد ذلک فی وصف الروح بدست نیاورد و آدم که در پیکر
خویش ظاهر شود و محلی که وی را گنج خود داشته باشد چه مجالی که از تامل در امور خسیسه
بدست آورده فراخور نفس و تن است نه فراخور روح و دل الاجرم روح و دل
مجال التضییق و فشاری عجب مبتلی باشد همچو بحری که وی را در سبوی دانی
باید گنجید کلما القوا منها مکانا ضیقا مقرنین دعوا هنالک ثبورا اکنون زینهار
که آن برادر و سایر اخوان در علو همت و تامل در کلیات همت عزم صرف
کنند و اندیشه خود را از تامل در خسایس جهان و وقت خود را از صرف
در جزئیات نگاه دارند و من الله التوفیق والتیسیر

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی فی الله المؤید محاسن الاخلاق مظهر الملة
والدین اسحق   روح آدمی عرشی است و جسم او فرشی اگر تاملات

و نسیم

قدسیه بر او غالبست و همت او مصروف مصارف تخیلات اعلا است جسم او رنگ
روح میگیرد و بالکلیه در جهان قدس منخرط میگردد فی النعیم الدایم و اگر تاملات جسمانیه   روح او رنگ
بر او غالبست و تعلق قلب او با امور سفلیه است در راست که اکثر لذات من حیث الجسم میگردد
و سر نگون روی باسفل سافلین مینهد و بالکلیه در جهان رجس منخرط میگردد و بسجین می
پیوندد فی العذاب الدایم والخزی والظلمات قال الله تعالی لقد خلقنا الانسان
فی احسن تقویم ثم رددناه اسفل سافلین الا الذین آمنوا وعملوا الصالحات فلهم اجر غیر ممنون
و اگر کسی انکار میکند که کار جهان راست کند بعد از آن بذکر خدای عز و جل مشغول
شود کار جهان هرگز راست نخواهد شد و چنین روز او را روزی نخواهد شد از میانه
میباید برید که بخدای عز و جل و یاد او و تفکر در حکمت او و در آفرینش آدم و او داد عبادات
که از عالم قدس بر دل رسیدی نوع نازل شده مشغول شوند

در تمامی کارها چندین مکوش   جز بکاری که بود در دین مکوش
عاقبت تو رفت خواهی نا تمام   کارهایت ابتر و نانت خام

هر زمان که جز بیاد خدای عز و جل و ذکر عالم قدس میگذرد ضایع و داند

نهایت الکل انت المقصد الغرض   و غایة ما لها فی فوتها عوض
کل من کان فی قلبه مثقال خردلة   سوی جلالک فاعلم انه مرض

و چون داعیه سلوک الی الله و رغبت اقبال بر خدای سبحانه پیدا شده این معنی را بسیار
بر بها اندازند و جهت اکرم و در آن آویزند که چشمه که گشوده بود از پی آن میباید زیست
که مبادا انباشته شود و آب منقطع گردد امر عزیز است چیز نیکیا بدولت در دل
گرفت و او ملتفت نشد از دست ارود گرفتن میسر الانه دایم این حرارت
و طلب در شما خواهد بود اگر از پی آن نروید بر سپید از آن دم که با دل مباد از
زمهریر بر دل شما وزد و این آتش و حرارة طلب فرو نشاند و دل را چنین

سنگ فرزده و بسته کردانند همچنانچه با دل اگر شغل کرده همه کلی بازره او باشد قسوة او را
از بیهوده گفتن باز بندید که صمت علم حکمة است و قفل زبان بخلو بطن است نفس را
طعام بافضولات کلام میشود چون کم خورند کم گویند و چون سخن گویند بسکینه
و رفق گویند مجادله و مخاصمه اصلا مکنید که خدای عز و جل حاضر و ناظر است و در محضر ملوک
سخن بسکینه و وقار باید گفت و آواز بلند بر نباید داشت اگر توانید ایام بیض صیام
ایام البیض دست باز مدارید و ذکر لا اله الا الله قبل از طلوع شمس و قبل از غروب
بسیار کنید باید که آفتاب بر شما بر حالت ذکر برآید و بر حالة ذکر فرو رود و هر گاه که
چشم شما در آسمان افتد خاصه در میان شب که از خواب بیدار شوید باید که از آیات
آن عبرت اعتبار گیرید و در زینة آن تامل کنید و بر مبدع آن آفرین گوئید و مناسبت
با ساکنان سموات و لحوق به ایشان از خدای عز و جل بخواهید هر گاه که نظر
شما بر کوه افتد از سکینه و استقرار او و طول عکوف او در آستانه حق عز و جل
یاد کنید و از لنگر او لنگر حلم بیاموزید و هر مبدع و ثبات او تسبیح و تقدیس کنید هر گاه
که نگاه در زمین کنید تحمل او و اثقال را او دایه داری او و زروع را و تواضع او در زیر
اقدام ملاحظه کنید و همه این معانی از و بیاموزید هر گاه که نگاه در شتر کنید قلة مونة و
کثرة معونة او را بیاد آرید   اذا المرء کانت له فکرة   ففی کل شیء له عبرة   والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

ز بند زلف چو زنجیر یار نگریزد   گر دلی که جز و بشکند بخون   الاخ الاعز
عافاه الله تعالی غیاثا محمدا باید که ازین مرض و وجع که واقع است زیاده اضطراب
بخود راه ندهد که خدای به بنده از و باو مهربانتر است چرا که خدای علیم است
و بنده سفیه آنچه صلاح بنده در آنست خدای مهربان آن پیش می آورد
لیکن بنده چون صلاح خود در غیر آن میداند جزع و اضطراب می نماید عسی

ان تکرهوا

١٠٢

ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم طلب عافیة بشرط سکینه و وقار و قصد اظهار ذل عبودیة
محمود است بسخط و قلق و از علاج مذموم است   ای در خم چوگان قضا همچو گو چپ
میخور و راست میرو و هیچ مگو   آنکس که ترا فکنده اندر تک و پو   او داند و او داند و او داند و او
داند و او داند و او   ای برادر در خدای تنگی دار بخدای که در خدای تنگی نیست
همین این دو در پرکار زمانه   یکی را همین که تا باشی یگانه   خدا را باش تا خدای
ترا باشد که من کان لله کان الله له و چون خدای ترا باشد از دوست ترا هیچ زیان
نرسد ان فی الله درکا من کل تالف چه نیکو مرا برادر حسن اگر نه امساک خدای
بودی چندین نام خدای بردمی بند بند من از هم جدا شدی و مرغ روح این قفس تن
را در هم شکستی و بانجا پیوستی که پیوسته ای برادر من وای بر آنکس که خدای
نشناخت و پایان او پدید نیاورد و وای بر آنکس که بخود معجب و مغرور بود چشم بر پیش
پای خود دوخت و روی باین سوی و آن سوی نیاورد و آیات خدای محیط اند بدیشان مردم
خدای تنها ایشان را این کرد که انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مقمحون
وجعلنا من بین ایدیهم سدا و من خلفهم سدا فاغشیناهم فهم لا یبصرون
ای برادر من اول ایشان با خود چنین کردند اما کردار ایشان تا سجل حق بر آن
نباشد لاشیء است خدای از ایشان خشم گرفت آنچه ایشان با خود کردند
او نیز با ایشان کرد که نوله ما تولی و در جایی دیگر فرموده فلما زاغوا ازاغ الله قلوبهم
چون خدای آنرا کرد کرده شده و آثار بر آن مترتب گشت بفهم که سری بزرگ
بر تو آشکارا کردم از مواهب معرفة اگر ایشان کردندی و خدای نکردی آن
کرده ایشان نا کرده بودی هستی راه بان نبردی لاجرم عقاب بر آن
مترتب نشدی خدای که نور سموات و ارض است پرده ایشان را بر دریده
کردار ایشان را کرد تا هستی راه بان برد عذاب و عقاب بر آن مترتب

ازاغ الله قلوبهم

کشت اگر کمر در نفس او بود اما حکم عمل آشکار کرد و با بعد اقامت السموات والارض
کرا چه مجال پرستش لا یسأل عما یفعل وهم یسألون الحمد لله رب العالمین گوشه
بود که بعضی را رغبة بخوار در بهمان اخوان هست و موقوف آمدن تو داشته اند
سبحان الله این همان با خدای است و خدای همه جا حاضر است دیگر چه حاجت مبادرة
بعمل اشرف است از عمل همان که امروز کنند یکسان نیست با انکه فردا کنند
واگر این ساعة کنند یکسان نیست با انکه ساعتی دیگر کنند یکی از اصحاب از اندرون
ستوهی از از جهة سایل بیرون انداخت چندان صبر نکرد که بیرون آید در راه خدا
آتش بباید بهر این کار خنکان متقی نیست   عشق آتش در همه عالم زند
ارزه بر فرش نهند او تم زند   عاقبت اندیش هیچ دیگر زمان   در کشد خوش خوش
خوش در آتش صد جهان   با انکه بر عمر چگونه اعتماد توان کرد   حافظ از عمر
امروز بعز دادمکن   مایه نقد بقا را که ضمان خواهد شد   اعشی شاعر قصد کرد که
بیاید نزد رسول الله صلی الله علیه وآله و مسلمان شود کافران به پذیره او رفتند
و گفتند که مگر خبر نداری که محمد خمر و زنا را حرام کرده چه رغبت او در این امید است
گفت مرا رغبة زنا نمانده اما رغبة خمر باقیست و باز روم و یک سال بتدریج خود را از آن
باز گیرم سال دیگر بیایم و مسلمان شوم اتفاقا در آن سال بمرد و اسلام او را روزی
نشد چنین جگر کان چه سزاوار خدا اند آن مرد آتش صفت سزاوار خدمت این درگاه
است که شتر بر در مسجد نخوابانید که به اندرون رود او از رسول الله صلی الله علیه وآله
شنید که هیچ از زمان عذاب ربک لواقع صبر نکرد که به اندرون رود و همانجا گفت
اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا رسول الله گفت ترسیدم که تا رفتن به
اندرون عذاب خدای واقع شود آفرین بر ذکر تو این مرد مردان صفت جان همه عالم فدای
تو باد رضی الله عنک یا صاحب رسول الله یا از آن دیگر باز گویم که او را در روز احد پیمان

کشتگان

کشتگان اسلام باشند گفتند نه تو تا غایة کافر بودی گفت آری لیکن چون حرب قایم شد اسلام
در دلم افتاد مسلمان شدم و بحرب آمدم حال وی با رسول الله صلی الله علیه وآله گفتند
فرمود از اهل بهشت است یا از حنظله باز گویم که جنابة داشت که ندای حرب در داد و نه
غسل ناکرده بحرب رفت و شهید شد لاجرم فرشتگان او را غسل کردند و غسیل الملائکه
اسم وی شد رحمه الله چنین جانم فدای شما باد این یاران رسول خدای و هزار جان دیگر
بر سر خدا ایا که با شما حشر شوم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد
مکتوب رسید و بر مضمون آن اطلاع حاصل شد عجله کرد در باب مکتوب تا مرا کرده
قبل از انکه تمام مکاتیب بخواند با همه و دیگر را از مکتوب مستغنی شد خدای عز وجل به
او بسیار داد وار شر هوتین مار المجد دار او علی التخیرة فیما یقتضی الله نعم والله علی
کل شیء قدیر چنین رسید که بعضی از مردمان آنجا نقلی پیدا کرده که قطب باید که
قرشی باشد سبحان ربی العظیم کسی را در این چه بحث است که حاجة به نقل است
مسلم مسلم مسلم خواهد لازم باشد که قطب قرشی باشد و خواهد نه کسی را با این چه مصلحت
اگر در امام بحث کنند که لازمست که قرشی باشد یا نه بحثی است مفید تا اگر کسی دعوی امامة
کند معلوم باشد که راست میگوید یا نه اما در قطب این بحث فایده ندارد
برای انکه قطب دعوی قطبیة نمیکند بلکه مشهور چنین است که قطب را است نمیداند
که کسی او را قطب نشناسد و این سر را کتمان میکند پس این مسئله ایست
که در جهل آن سود و زیانی نیست عاقل متوجه علم چیزی که جهل آن زیان ندارد
نمیشود برای انکه علوم مهمه ضروریه بسیار و واقع است اللهم انی اعوذ بک
من علم لا ینفع و قلب لا یخشع   علم و فن تا اهل را آموختن   همچو تیغ زدن

بدست راهزن اگر کسی نسبت باین ضعیف کرده که من برانم که قطبم سبحانک هذا بهتان
عظیم من یکی از آحاد امت محمد رسول الله صلی الله علیه وآله ام و از همه امامیه کمتر که تابع
محمد صلی الله علیه وآله کنند دامی شود بسوی نار من خصم ویم با بجه و تمام تا آخر زمان که تو بکنند
و باز گردد و دست آویز نماز خدای عز وجل ابو سفیان همین بس است که فساق با بجه میکنند
نصلی المحمد سدها ذلک در همین روز امیر رشید الدین محمد رسید مکتوب آن برادر
و سید الاخوان نوشته بود در صحبه ذکر امیر شیخ حسن فرستاده در لب خندق لاهیجان
امیر رشید الدین خورد و باز گشت همان مکتوب با این مکتوب میرسید برادر
اگر همان مضمونات مقصود است باید که از این چند روز دیگر بوسیله خبر آنجا اینجا
باشد و در شرح تفاصیل احوال التقصیر بکنند درویش علی باید که در احوال آنجا و
عبارت تنگ آبی تامل کنند تا هر چه پرسیم جواب شافی توانند داد والسلام ۱۰۴

بسم الله الرحمن الرحیم

باذن الله تعالی عز وجل و حوله و قوته من عبد الله الفقیر الیه الخائف من بطشه
الراجی رحمته قطب من بحیر الی ولی برق الله الامر محب الملة والدین الشیخ محمد جعله
الله تعم من الموقنین المستبصرین اکثر اهل عالم مقلد اند و مستبصر
نیستند و مقلد نیز نیک و بد جلی از یکدیگر نشنیده اند کر و بقا نه تقلید اما نیز نیک و بد دین
جز مستبصر امیر نیست و طریقه عبارة است از روش دقیق ناچار اهل تقلید
را انکار اهل طریق لازمست این موجب انکار رجال زاد و عجایز دیگر را احب فسق والقاب
محرمه داعی است مر انکار برای آنکه هر چند رونق حق می افزاید بازار فسق و
کساد میگیرد و شین و عار آن ظهور می یابد و نیز بعضی فسوق مست که بی اجتماع
زیاده لذتی ندارد و نمیرسند که اندک اندک معاشران ایشان میل حق کنند
و ارباب طرازنا به کنند آنگاه ایشان تنها مانند و عیش بر ایشان گوارا نباشد لا

همانا انه عیشهم و بر نتیجه فسق را التذاذ نیابد و که موجب بغض حق شود و حب خوال اهل آن
و جاه عجز را احب عظمة و هم برای فرزندان و نهیشان داعی است بر انکار که اندیشه
میکنند که اگر این حق ظاهر شود فرزندان و نهیشان ایشان میل بان کنند و تبدل
و ترک تنعمات و همیه بر ایشان آسان شود و جامه بی تکلف بپوشند
و از خدمت خود کردن عار ندارند و ما نیشار که ذلک و این بر چشم ایشان
ذلی و هوانی مینماید حال آنکه دلیل ایشانند که بذات خود قایم نباشند و قیام
و انتعاش ایشان بقوه اسبابی است بیرون از ذات ایشان هر آینه
آن روز که این اسباب و این اشیا با ایشان نماند که لقد جئتمونا فرادی کما
خلقناکم اول مرة و ترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم خواری و ذل ایشان آشکارا
شود و همچون کل که کلاه از سر او برید لاجرم امثال صورهٔ حشر شوند کما اخبر عن ذلک
نبینا صلی الله علیه وآله پیکر خوب و زشت در حمام آنگاه را شود که از همه لباس مجرد
شوند و همه رنگ ولی ازتن فرو شویند اگر نه در بیرون حمام بسیار خوب
صورتان خوبی ایشان باو سباخ جسد و دنس و ثیاب پوشیده شده
و بسیار بد صورتان بد ایشان نکو نه و کلاب و نظافت ثیاب مستور گشته
و زین برروای جسم و ازخ که هرچه بیرون از ذات خود بود این غباست از ایشان
فرو میشوید تا این پیکر زشت و نهاد بد زشت ایشان چنانچه هست آنگاه
میگردد و سپاس خدای را که متکبران ر عنار را بدیدیم امثال مورچگان که از خواری
زیر پا باز شده اند تصدیقا لقول نبینا صلی الله علیه وآله یحشر المتکبرون
امثال الذر یوم القیمة فی صورة الرجال یغشاهم الذل من کل مکان یسقون
من عصارة اهل النار طینة الخبال چه توهم ایشان مردمان بود و با فضال و التفات
ایشان آنگاه امروز تقویت بفضلات لعباد ایشان کنند که از طینه

الحاد گویند و جدال فی عقل است ایشان کالخراران بی عقل تقویت تجری شکسته
که قوه را منشا باید و قوه از وی حاصل نمیشود تبالهم طول الدهر مقصود ازین شرح
اگر سید الاخوان ایده الله عبادند که این طور را منکران سند خواهند بود مقصود
از اخفاء امر تا میران بود که منکران از آن آگاه نشوند که از این نوع دیگر باز گویند
اکنون چون آشکارا شد لله الحمد من قبل و من بعد اندیشه مانده از انکار منکران
و تحریفات ایشان است اندیشه از آنست که جمعی از اخوان بحکم سلامت قلب
میل سلوک راه حق کرده اند و هنوز بمقامات بر فوقان و درجات مستبصران
نرسیده اند که حق تمیز میان نیک و بد ایشان را میسر باشد و قوه استقامت
ایشان بکمال نشده اگر اهل انکار خلاف پیش گیرند و زبان دراز کنند و
بمکر و عداوه آغاز نمایند و شبهات و تمویهات بمیان اندازند مبادا
وهن و سستی با ایشان راه یابد والعیاذ بالله از راه خدای عزوجل باز افتند
و برجوع قهقری مبتلا شده مستحق قهر الهی شوند چند وقتی به مداراه و مساواه
میخواستیم که با اهل باطل بسر بریم تا چنان نشود که پرده شرم بدرند و جلد نمر
بپوشند چندان که اخوان را از مشرب حقیقت بهره پیدا شود و بمقامات
مستبصران وصول بحصول پیوندد بعد از آن حاجت بهیچ از اینها نیست
که انکار منکرین و شبهات شیاطین را از آن پس در ایشان اثری
نیست و ایشان را متزلزل نمیتوانند ساخت کوه را از هبوب عواصف
چه پروا است کاه است که از آن ترسان و لرزان است اگر چه دائم
که اخوان بقوت شوق گویند ما کوهیم اما قوه شوق غیر قوه یقین است
بر کوه اعتماد نکنند و احتیاط مرعی دارند که امتحانات خدای عزوجل بسیار است
والله العاصم یکی از اخوان نوشته بود که بجواب رسیدیم که بعضی را از

اخوان شبهه روی نموده و نهی پیدا شده از این خواب عجمی نیست مقصود
تنبیه است که هر شخص که گرا اعتماد بر او از همه زیاده است مقصود و ممکن است
و امکان تصور بالامکان وجود در خواب محصول بوجود شد تا اعتماد بر خدای
عزوجل باشد نه بر غیر او مقتضی این تنبیه را تحمل کردیم و امکان شما را اعلام کردیم خدا را بر خود
گواه گرفتم که اگر تمامه اخوان هر یک بجای آن مقدار اعتقاد که دارند هفتاد چندین انکار
پیدا کنند و بعوض هر قوتی که دارند هفتاد چندان تبری پیش گیرند ما بحال خود باشیم
و از سلوک راه خدای عزوجل و حسن ظن با او باز نه ایستیم مگر آن مقدار که
ایشان از راه خدای رفتن با ما گم کنند ما در آن افزاییم تا یک تنه بحول و قوه
خدای کار ایشان همه بکنیم اگر خدای عزوجل مدد کند خدایا تو میدانی که ما را
از تو روی برگشتن نیست الا ان تشاء ربنا اگر یار را دره میکنند افتاده
این خاک رهیم ما را از اینجا نتوانند برد مگر بخاکستان
بشرطی دل بکوی او فرو شد — که تا جان برنیاید بر نیاید
اگر ما را مدد کنی در رفیق و هم در هم جنس بخشش کار بر ما آسان کرده باشی
برحمت تو و اگر غیر این کنی و اضداد بر ما کاری کار بر ما سخت کرده باشی
ان سخن بکشیم مدد تو خدایا آن یک اول کن و بر بنده ضعیف
خود ببخشای و شفاعت خواهیم رسول تو است ابوالقاسم محمد صلی الله
علیه و آله اللهم ان لم یکن بک علی غضب فلا ابالی و لکن عافیتک هی
اوسع لی اعوذ بنور وجهک الذی اشرقت له الظلمات و صلح علیه
امر الدنیا و الآخرة من ان تنزل بی غضبک او تحل بی سخطک
لک العتبی حتی ترضی لا حول و لا قوة الا بک والسلام علی سید الاخوان
والاخوان اجمعین سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین

بسم الله الرحمن الرحیم
والحمد لله رب العالمین

من عبد الله قطب بن محیی الی اولیائی الالهیین واحبابی الربانیین الامیر
فاضل الملة والدین محمد والامیر افضل الملة والدین محمد والامیر عماد الملة والدین
والامیر رکن الملة والدین حسن والامیر معین الملة والدین محمد والسلام علی
من والدیهم والمغفرة لمن ولدوا آه   دنیا بیابانی است بی آب
وگیاه و اینجا منزل نتوان کرد پای بردارید تا بشترک رویم مگر به محلی رسیم
که منزل توان کرد و بانگ غولان در این راه بسیار است از رفیق مسلک
راهی یافت باید جاده از دست مدهید که دیگر باز نیابید و سرگردان مشوید
اما جواب سوال رکن الدین جواب اول شکر عام قدر نعمة دانستن است
و شکر خاص جمال حکمة منعم در نعمة دیدن است و شکر اخص نعمة را با منعم راجع داشتن
داشتن است و در راه او صرف کردن و خود را از او در تصرف در آن
نداشتن که نعمة او هم از اوست جواب دوم اشتغال بر عبارت و ذکر دوام
کردن این چند روز دیگر اینجا صبر کردن ضروریست چون مخایل وصل قریب
شده و دفع قساوة به ذکر کنند اگر حلاوة تلاوة یابند آن نیز مفید است جواب
سیوم وظیفه زینب جواب سیوم وظیفه زینب والده جعلها الله من العابدات
اکثار است از نوافل صلوة و از اوراد و ذکر او چون ... قیام اسحار
و کثرة استغفار باین عبارت استغفر الله الذی لا اله الا هو الحی القیوم
واتوب الیه واساله التوبة انه هو التواب الرحیم و سید الاستغفار
بسیار خوانند و اوراد صغار و کبار و عبید و احرار بشمارد و هر شب
آدینه اگر توانند هزار نوبت درود بفرستند باین عبارت صلی الله وسلم
علی النبی الامی و اگر قوة باشد صیام ایام البیض مناسب است والسلام

که الشیطان یخوف اولیاءه اما مومن چنین داند که او را وجهان را خداوندیست که کار
تمام در تدبیر و دست اوست او کریم است و اعتماد دارد و می داند که خداوند بر این بنده
غیر از خیر و صلاح او دست هیچ حال نخواهد کرد پس فارغ البال و مطمئن القلب است الا ان
اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون کجا حال نادان و دانا یکسان باشد هل
یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون دانا بنده ایست در حمایة و کفایة سید
و نادان هم ... سرگردان بی یار و بی یاور ذلک بان الله مولی الذین آمنوا وان الکافرین
لا مولی لهم مومن را اگر ناملایمی پیش می آید می داند که برای مصلحتی و حکمتی است که اگر او
از آن واقف شد او نیز برای خود همان ناملایم اختیار کردی

تا که زیرک باشی و نیکوگمان   چون بهر چیزی واقعه بد ناگهان
دیگران گردند زرد از بیم آن   تو چو گل خندان که سود و زیان

و اگر کسی سوال کند که گاه هست که معصیة پیش می آید چگونه اعتقاد توان کرد که
صلاح بنده در آن است جواب آن است که این سر خدای است عز و جل که او
گاه در آن نهاده گرد در آن خاموش باید بود و این سخن برای امور دنیویه
گفتیم و ناملایمات جهان که پیش می آید در آن چنین با خود باید اندیشید
و دانست که همه خیر و صلاح اینکس است و اگر معصیتی والعیاذ بالله واقع شود
نظر در آن که اکتساب عبد است باید کرد و بعذر خواهی و ندامت و تلافی
خود مشغول باید شد چه بنده باین مامور است و با آنکه حکمت خدای
عز و جل در آفرینش آن چیست دخل نباید ساخت لا جرم هر چه خدای کند
چه خارج باید اما ما را تابع فرمان می باید بود و ما را باین امر نموده اند که در معصیة
نظر مقصور بر این داریم که صنع خدای است عز و جل و شما را نیز ما را باین
فرموده اند که اکتساب بنده است و بر آن غم خوریم ادب بنده همیشه باید داشت

که در هر باب حکمی فرموده اند عمل کنند اگر میخواهند که نیکبخت باشند و اگر از نیک
بختی بی نیاز اند ایشان دانند و فضولی هرچه خواهند کنند مثلا رسول الله
صلی الله علیه و آله فرموده که در دین بکسی نظر باید کرد که بیشتر از اینکس باشد تا غبطه برد
و در دنیا بکسی نگاه باید کرد که کمتر از وست تا شکر کند اگر کسی عکس این کند و در دنیا
بکسی نگاه کند که بیشتر از وست و در دین بکسی که کمتر از وست اگرچه خلاف واقعی نه اندیشید
اما بد کرد همچنین امر رسول الله صلی الله علیه و آله آنست که چون طاعتی از اینکس
بظهور رسد نظر در آن کند که صنع حق است تا بآن معجب نشود و اگر معصیتی
از و والعیاذ بالله بظهور رسد نظر در آن کند که اکتساب عبد است و بر آن نادم
باشد اگر کسی عکس این کند و در طرف معصیت نظر با آن کند که صنع حق است
و در طرف طاعت نظر با آن کند که اکتساب عبد است نظر نه در امری کرده خلاف
واقع برای آنکه در طرف طاعت و معصیت هردو همین واقع است که صنع حق
است و همین واقع که اکتساب عبد لیکن در هر یک نظر بر یکی از آن میباید
کرد چون چنان نکند نافرمان برداری کرده و نزد باشد که شقاوت او را
دریابد والعیاذ بالله اعاذک الله حبیبی و معشر الاخوان اجمعین من خلاف امر الله
و رسوله والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم احسن الاصطبار لحضرة المخدوم الجلیل الامیر مبارز الملة والدین محمد و اخوه
و حضرة المخدوم الکریم الامیر مبشر الملة والدین عیسی و اخوانه و ولیرفع الله ثم الامیر
غیاث الملة والدین عبد الله خدای عز و جل آدمیان را و همه مخلوقات
را خود آفریده تا او را محل ظهور لطف و قهر خویش سازد و چند روزی که او را در
این جهان گذاشته برای آنست تا بامتحانها ظاهر شود که شایسته کدام است

از لطف

از لطف و قهر آنگاه او را به پیش خویش می‌برد تا آنچه شایسته اوست با او رساند
و خدای عز و جل به بنده خود احق است پس ارک حق است آنرا به تسلیم تلقی باید نمود
بجا باید باقضا امر در ساخت از حکمت هر که برعجیده سرباخت و با خود باید
اندیشید که او نه آخر کسی است که مرد و دیگران نیز یکایک همین پیش خواهند آمد آماده نیز
باید شد و خود را از آن گروه که شایسته لطف باشند نه شایسته عقوبت که
آنجا هیچ حیل نیست حلوا و رشت هر دو آماده کرده اند اگر کسی مطیع رود او را حلوا
در دهن نهند و اگر عاق رود و رشت بدهن زنند کارخانه عدل است بکبر و جور
و میل آنجا نباشد ان ربک شدید العقاب وانه لغفور رحیم کار خود را از پیش بباید
ساخت هیچ یک از شما نشنید که مرگ را از و باز دارید هیچ یک نیز از شما باز نتوانید داشت
اکنون او را هیچ اندیشه مال و جاه نیست و اگر در دنیا کاه او را قصوری با جاه و افزونی را
روا نبوده هیچ غم آن نخورد با آنکه اگر قصوری در عمل صالح داشته غم آن دارد و حال
شما نیز چنین خواهد بود اکنون خود را دریابید بشکر آنکه زنده اید و هم اندیشه
کن مثل آدمیان مثل آن حکمی است که چند تنی را از ایشان حکایت گفته و او را
میکشد گفت تا آن دیگر برسد و نزدیک گفت او را بکش تا من برسم
هر کس از آدمیان که میمیرد برای آنست تا دیگران پند گیرند ممکن بود که این
دیگر بردی تا او پند گرفتی چون چنین شد این جهت را بر خود ضایع نباید کرد
نباید که گویند عزا نامه برای دفع الم است این سخنهای تلخ چیست برای آنکه
جهان آنچه که دوا تلخ گرد — که شیرین زندگانی تلخ میرد
کم بحق شیرین نمیشود ما راچه مهم که آن کام را شیرین کنیم و هر کام که بحواله
تلخ شود بسخن حق تر از آنچه گفتیم نداریم چون ما دوست دار شما او
غمخواری است — هر که او را تو دوست میداری — او

ببری با خویشتن عالم خویش   گرچه گردد دلش بغایت ریش   نباید که از این نامه
و امثال ارتیاح گمان آوری بر به هرنامه که سر بسر تواضع و تعظیم و تسلیم باشد از آن همگنان
شنوید که تا از شخص ما امید نشوند باری یکباره صلح نتوان کرد چنانچه از اموات
چون امید منقطع شده آمده که لا تذکروا امواتکم الا بالخیر واعاذکم الله ان تکونوا من
الاموات تا امیدی بشما باقی است این تعبیر و تقریع خواهد بود و لاحول و لا قوة الا
بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله قطب بن محیی الی ولیه اسد و حبیبه الامیر عماد الملة والدین جعفر   محبة
را اعلام لازم است پای دار بید بطن طاعنان از جای مروید چه جای طعن که
بجای طعن اگر تیغ بر سر زند دشمن   ز دوست دست نداریم و هرچه بادا باد   شنیده ام
که بعضی میگویند این عمارت که کرده اید ضایع میشود و آبادان نمیماند خدای
عزوجل چنین بگناه اگر کند فرمان او بجای تن و جان ما اولیست   گفت بار
حق از ترک نیست   گر بریزد خونم از رسش باک نیست   راضیم من بسا کرم من
ای حریف   این طرف رسوا و پیش حق شریف   تفاوت حال سالکان
با دیگران جز همین است که کار ایشان نه بر چیزی مبتنی است که زوال پذیرد و قابل
تغییر است چه آبادانی آن سرزمین امری است که در حد ذات خود ممکن است
که بشود و ممکن است که نشود و کجا دل سالک بآن بسته خواهد بود و سکونت و آرام
به آن خواهد بود قرارگاه سالکان مقعد صدق است و آرام ایشان بذکر حق است
که الا بذکر الله تطمئن القلوب ایشان را در زمین مستقری نیست و در عالم خدا بین
نه اما امید چنان است که آن سرزمین آبادان شود و صد اخوان در
تکرار دو تعبیر که کرده اند ضایع نشود اگرچه که هیچ حال ضایع نیست
ان الله بالناس لرؤوف رحیم هرچه برای خدای سازید

جاوید

جاوید کرده و یا در این جهان یا در آن جهان و دانم که رقتی و تعلقی که توجه را باینجا افتاده
که ناشی از توجه محض و مهر برادرم است به انجام موجب قبض خاطر اخوان نیز مردکی بجه الجمله
شده باشد لیکن از کل افروخته تر باشند و هیچ باید که ایشان را بر گرد و بیاز زدوده
خود دست بکنند که این کار را که ما در دست داریم یک سر موی برای آن نیست از جهان
قبول نداریم و هرچه از جهان که میشود یا نمیشود اختیار دارد و نیز مانند که کار
حق موی بموی میشود و بتدریج و افتان و خیزان عجله در آن نیست و چنین است

دولت آن که افت و خیز بود   دولت تیز پر ستیز بود

ای اخوان مپندارید که اگر من اینجا ام از شما جدا ام المحیا محیاکم والممات مماتکم
و اهلی فی این الهوی معا ای اخوان این کار که ما دست بر آن گرفته ایم نه کاری
بازی است این کار راست که سموات و ارض برای آن ساخته اند چگونه آن را
هین دست گیریم و آسان دست از آن باز داریم اگر چه گمان اکثر
مردمان نه آنست که ولکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهراً من الحیوة
الدنیا و هم عن الآخرة هم غافلون ای اخوان ما را تا رمقی در تن است
در این کار میکوشیم و هر کس از اخوان که با ما ماند مردمان بر هر چه میخواهند
گو باشید انچه ما میجوییم این یک عمر که داریم نذر آن کرده ایم به نذر خود وفا
میکنیم اگر آن بشود فبها و اگر نشود ای بسا آرزو که خاک شده است ای اخوان
پیدا آنست که پنهان است و پنهان آنچه پیدا است بهر چه میگیرید خدای
عزوجل از آن نزدیکتر است دست بلطف او گیرید و معول برو کنید
که خدای شما غایب نیست و باید که طفل در کنار مادر ایمن تر باشد از شما
در کنار لطف او ان الله رؤوف بالعباد والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبدالله الفقیر قطب بن محیی الی الاخ العزیز الامیر غیاث الدین محمد طول الله عمره
کار دنیا بی اینکس ساخته اند چنانچه اگر آدمی فی المثل بنشیند و دست
بر روی هم نهد روزی او میرسد و کار آخرة بی اینکس باز بسته است جز آنچه خود کسب میکند
ندارد و لیس للانسان الا ما سعی و باز گذاشتن کار آخرة بر او نه برای ضنّة و خویشتن
داری است تا همه کار او بخود باز بخریده باشند برای آنست که حقیقت آن کار را منافات
دارد با آنکه دیگری متکفل آن شود برای آنکه کمال اخروی که کمال حقیقی است عبارة
است از تشبه عبد برب و تخلق باخلاق او و خلق رب عز و جل اختیار است
و آنکه آنچه خواهد کند و آنچه نخواهد نکند و بلوغ عبد باین خلق طریقی ندارد جز آنکه پیش
راه او باز کنند و در میدان مشیة و اختیار عنان او مطلق دارند تا چنانچه خواهد
کند مثل این مثل ولد صغیر است که پدر او را باز گذارد تا خود براه رود تا راه رفتن
بیاموزد و مردی گردد از مردان اگر پیوسته در اندوش کشد در میان بماند و بکمال
مردان نرسد که خود براه تواند رفت همچنین اختیار عبد ارسال حجابیست
از جانب رب عز و جل و در مرتبه از مراتب او را بخود باز گذاشتن تا در فسحة
آن دست او از بند جبر خلاص گردد برای آنکه در محضر رب عز و جل هستی مطلقا
ونک و لال است کجا او را از جنبش و اختیار مجالست ارسال این حجاب از رحمة
خدای است تا او در آن تواری خود را بازبیند و بال اختیار برگشاید اگر
چه من حیث لا یشعر قوة آلهی بر افعال او غالبست اما چه من حیث لا یشعر
نه از روی بروی مزه اختیار بچشد آن قدر که ممکن است فافهم اما مصالح
دنیویه چون مقصود از آن مجرد بقاء بنیه است مدتی معدود که در آن اکتساب
کمالات حقیقیه کند و بقاء بنیه بر آن مشروط نیست بر آنکه آن باختیار عبد حاصل
باشد خدای عز و جل آن را تکفل فرموده که وما من دابة فی الارض الا علی الله رزقها اکنون

وظیفه حزم مند نیست که کاری که دیگری متکفل آنست و با سعی او مکفی است بر خود نهند تا بان
کاری که در عهده اوست و اگر او نمیکند ضایع میماند باز مانند عارفان اشتغال بکسب
معاش برای تعاون کرده اند چنانچه ان نیز داخل اعمال الآخرة ایشانست از قبیل
صلوة و صیام نه آنکه روزی خود را بآن موقوف میدانند و نشانه این آنست که اگر ابواب
کسب بر ایشان مسدود شود هیچ اضطراب ایشان را پیدا نمیشود کما قال بعض الکبار
التوکل هو ان لا یکون بما فی یدیک اوثق منک بما فی ید الله بخلاف عامه که بی اشتغال
ایشان بکسب معاش نیست الا از روی جبر با آنکه خدای عز و جل ضمان آن کرده
واتفقوا الا آنکه اگر ایشان از کسب بمانند ضایع مانند هذا لجهلهم بالحقایق ثم عدم
الایمان بما یخبر به اهل الحقایق لا لهم قلب یعقلون ولا سمع یسمعون اعاذک الله یا اخی
ان تکون منهم وجعلک من اهل السمع ثم من اهل القلب والسلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته چنین رسانیده اند که بعضی گفته اند جرم و قف
حرمین است مناسب نیست که ایشان آنجا برای بودن گزیده اند زمینی
پاکتر ازین می بایست این ضعیف گفتم زمینی که ازین جنس حکایات بر آن
نگویند پیدا نمیشود مگر ترک زمین کنند و در آسمان خانه سازند برای آنکه
زمین محل تغیرات و انقلابات است مسجد بتمادی روزگار منطمس میشود
و بازار میگردد و مقبره خانه میشود و اوقاف از وقفیة می افتد بتدریج و داخل
املاک میشود جهان تا بوده چنین بوده و چنین خواهد بود حکم خدای
آنست که بر آنچه در نتوانند بنا نهند و آنچه ندانند در تحت ستر الهی باز گذارند
و اگر این وساوس بخود راه میدهند زمین بر ایشان تنگ میشود و هر کاسه
و کوزه که مردم استعمال میکنند اگر باز جویند از گل مردگان است پس دست
از همه باید داشت که نجس است شنیده ام که شیخ علاء الدوله قدس سره العزیز

داشت که آنرا شانزده سال نگاه داشته بود و ناگاه خادم آنرا بشکست شیخ خشم
بسیار با او کرد و او بخشم رفت و ابریقی چند فلس خرید و آورد که اینک این عوض
آن گفت ای نادان هر روز ابریقی را بحرم خود میتوان کرد اما تاریخ این کوزه
که از خاک آدم ساخته اند و الله اعلم با وجود این حال شیخ ترک وضو ساختن
از ابریق نمیکرد برای آنکه اینها اسرار حق است در پرده باز نباید گذاشت
با صبا در چمن لاله سحر میگفتم   که شهیدان که اند این همه خونین کفنان
گفت حافظ من و تو محرم این راز نه ایم   از می لعل حکایت کن و شیرین دهنان
چون ما ندیدیم که آنرا از گل مرده ساخته اند بحث نیست نحن نحکم بالظاهر والله
یتولی السرائر خدای عز و جل ما را باین تجسسها نفرموده بلکه نهی کرده قوله تعالی
لا تسئلوا عن اشیاء ان تبد لکم تسؤکم و رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده
فی بعض الاحادیث و سکت عن اشیاء رحمة لکم غیر نسیان فلا تبحثوا عنها
از این جهت آوازها در باره همه املاک عالم هست بر تو غرض نیست که از آن بگذر بگوید
تا موجب تهمت نشود در حق متصرفان و وقوع وسوسه در خاطر ایشان بحسب اقرار
من الکذب ان یحدث بکل ما سمع این برادر که ما را این نصیحت میکنی اگر میخواهی
که ما آنجا ساکن نشویم برو بقاضی و اثبات کن که جهرم وقف حرمین است
بعد از آن که گوش ما از زبان قاضی بشنود اشهاد بر وقفیه آن ما آنجا ساکن
نشویم مگر آنکه از متولی زمین آنجا را اجاره کنیم اما تا این حد غیر ساخته شنفت
و ما شنفت پیش ما یکسان است و حکم خدای اینست که هرچه ما نمیدانیم بر ما نیست
که تکلف دانستن آن کنیم و استقبال واجبات رفتن قوة بخدای فرود خیز
است رسول الله صلی الله علیه و آله مواظبت بر ترک اوج ترک فرمود تا واجب
نشود و پس دانیم که چیزی که بار تکالیف آن ما را تکلیف نداشته اند و اگر ما ارتکاب

ان بکنیم

این بکنیم غلط آنست که تکلیف متوجه ما شود و بر ما نیست که آن تکالیف بجا آوریم خود را
معرض آن تکالیف داریم گویند شیخ را مریدی بود جولاهه قدری زر برای شیخ
آورد و گفت از وجه حلال است آنرا بستان و در نفقه راه حج صرف کن
شیخ زر نبرد و میگویند که جولاهه اعتقاد حمق پیشه صدق آن معلوم میشود و نخبر که خدای
عز و جل از من اسقاط فرموده چه ضرورة است که این مال بستانم تا بر من فرض
شود انگاه با آن مال آن را بجا آوردم حکم خدای عز و جل اینست و آدمی ضعیف دلیر خود را
معرض آن بردن حج معذور دارد انگاه چه آنکس که از حمل آن عاجز باید که در دوزخ افتد والله
یهدی من یشاء الی صراط مستقیم   بسم الله الرحمن الرحیم
١٠٨ من العبد الفقیر قطب بن محیی الی ولی الیرقی اسعده عونی الی الله وصیی الامیر محب الملة
والدین الشیخ محمد   هر کار که شخص میکند و او را از آن نیت آلهی است
آن کار تمام با نور میشود و آن انوار برای او صرفی کرده برای این ساعت که جان
از تن برآید و الحال که جان از تن برآمدن تو اول انوار بر ما از یمین و یسار
او در هم می آید حکم نور از آن روشن دیده که در آن محاصل شود و اللهم لا تحرمنا منه هرگز و
رغبت ما از آمدن دنیا نیست بلکه از دنیا جان کاهان است که آدم را از آنکه ما ذا شکم ما درود
تلخی و تلخی آمد و بمقتضی است که در نزع است فی الحال اگر متوفی شد تلخی و تلخی رفت
و چه گوییم که چه خوش زمانه و نعمت و راه بیشتر نیاید چون چنین است انکار زجر کردن
نمی باید آنکه شود که هرچه کردند ذخیره بشد هرچه بیشتر آمد گویا که شخص گرو خود از میان
گرفت این جهان با ما چه نوائی کرد و ما خیر کردیم اکنون تو هرچه میخواهی بکن که کرده
ما را ناکرده نمی توانی ساخت از ما که بتوسط در کمین باشیم و جهنم چیزی نیست
دهر ان جهیم و تا دیده کردیم بعد از آن تو هر کلبه که خواهی بار انگیز
و رحمت کرده دیگر بار ما اگر چیزی روی نماید همچنین میکن این جهیم که بار اول و از کلبه

تو پرسیم و ما تا زنده ایم کار ما همین است ما در کمین نشینیم خرابات او و تو در کمین آزار ما
از تو که گوشه‌ای و از ما که گوشه نشینیم تو یقین بدان که ما دست از خوشی جهان شسته ایم و
نهاده که این یک عمر تلخی گذرانیم و امید خوشی به عمر [illegible] بسته ایم که در آخر
چون دل بجود نهاده ایم که خوشی نبینیم اگر خوشی روی نماید آن چیزیست که در راه ما ریا
اما ناخوشی آن خود بر اصل خود است ای جهان با جود ادیم دل [illegible]
بطوفان بلا ای جهان کافران که جز خوشی این جهان خوشی نشان ندارند و
خوشی این جهان ارزان و از ناخوشی آن ترسان اند ما جز این خوشی [illegible] دانسته
و هوس آن مارا بر خواسته بود و تا بود این خوشی زر خود یکسان کرده ام تو بس
زحمت مکش این جهان سرمایه ما ناکامی است ابویزید بسطامی شیخ ما روزی
که بلا بیر رسید گفت خدایا نان یافتیم نان خورش میخواهیم تو این همه ما را
بلای خوی و ترسیان و المسئول من الله عافیتک لا نفک والرب جواد کریم و لی
و جسم ما قوی دارد و پشت استوار که این راه این همه نیست میدان
عمر ما است که چه مقدار است بیشتر آن را ما از پس انداخته ایم این چند سال
دیگر هر چند که باشد بگذرانیم یا به آسانی یا به سختی کلی قرار آنست که دار القرار
خود را اگر جاوید انجا خواهیم بود معمور سازیم دو سال یا بیست سال یا بیشتر یا کمتر
که ما زنده باشیم همان نوع که سالها گذشته گذرانیده ایم خواهد گذشت
تا آسمان از گردش باز نمی ایستد راه آدمی بسته نمیشود آسمان پیش افتاده
و در مضیق عدم راه میکشاید و کشادن آسمان پیدا میکند و ما بر [illegible]
آن میرویم تا گشتن ملک در بحر عدم غرقه نشده هیچ غم نیست زمام اختیار
بدست نائب خدای داده ایم ما من دابة الا هو آخذ بناصیتها ان ربی علی
صراط مستقیم ای ولی و حبیب من حیف است که اشغال جهان خضر را از صفا

١٥

حال باز دارد و بهر حال بیاید تا تقسیم کنیم که ترک ابدان در مذهب ابی حنیفه روایت
کار خیر از شما و ضعف و قوت از ما [illegible] حاصل شدها گیرند و الله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم

(١٩) من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی [illegible] و حبیبی الامیر افضل الملة والدین محمد نامه عزیز
که نوشته بود در بیگاه [illegible] و وقوف رسید و بر مضمون آن وقوف افتاد سالکان راه وقفات
میباشد بسیان حل بستن [illegible] ضرورة است که در آن مادر شیر دوییم که آمده و استحاله
[illegible] هیچ تر بایست تا مخرج شیر شد که گوسفند چون بار به شیر دادن زمانی
پستان شیر خالی ماند تا دیگر بار پر شیر شود چنین انقطاع راه وقفات سلوک گویند
از آن نمرا اندیشه نیست برای آنکه اگر فعل شیر منقطع شد قوت آن منقطع نشده اما اگر
والعیاذ بالله قوة آن منقطع شود و تجدد [illegible] مرض آنگاه بد باشد و میان این کار
مرتبه دیگر هست که گوسفند صحیح باشد و قوه شیر داره باقی اما چیزی از خارج مدد غذا نرسد
یا کم رسد ناچار شیر نه دهد یا کم دهد این زیاده مخوف نیست برای آنکه تحصیل ماده
غذا از خارج توان کرد الحکم حنو دالله تقوی بها ابدان المریدین به استماع سخنان حکمت و
مطالعه تذکره سالکان آن حال توان باز آورد ای ولی برکار خدای حق است حق
ستیز شود و هر چه [illegible] شود دیر آید اما درست آید مثل آن مثل شجره طیبه نخل است آنرا
اما چند رسد پاینده است اصلها ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن
ربها و مثل باطل مثل درخت کدو است زود بلند شود اما سست باشد و زود
ساقط گردد ما لها من قرار ای ولی این کیمیا که صبر بادمس هر چه در آمیزد خواهند
که زر سازند به تدریج توان تا بیت میباید بود که دل بد مکنید دست از
طلب مدار که گر ز طلب دست ندارد مرید عاقبت الامر بیاید مراد
از جست و جوی دل کم شده خویش کم مخسپ در جاه تن افتاده و از آنجا بد

توفیق پانیه بپیری رفته باز نمی باید ایستاد از هیچ تجسسوا من یوسف واخیه ولا تیأسوا
من روح الله انه لا ییأس من روح الله الا القوم الکافرون ای ولی من هرکس که
رخسار دل خود باز بیند جمالی بیند که تمام حسنات جهان عکسی از آن باشد بهوش باش
بهر که حقیقت بسیار تفحص باز نمانده خصوصا که آن سایه هم نمیماند بل تؤثرون
الحیوة الدنیا والاخرة خیر وابقی ای ولی مرحج [illegible] چوب بر زمین زنی و از آن آواز
برآید عارف مستبصر از آن ذوقی یابد که اهل عیش هرگز از چنگ و رباب چنان
ذوق نیابند حیوة طیبه عارفان راست اهل دنیا معیشة ضنکا و دل تنگ حوالت
اما از جهل بر ایشان عکس این می نماید حفت الجنة بالمکاره وحفت النیران بالشهوات
عارفان را سیاه تاب اند از بیرون سیاه و در خود زر و اهل دنیا مس مموه اند
از بیرون زر و در خود مس سیاه چشم هندی سحرآفرین است کو جهود دید چادر زیبا
پوشیده چه سود که درونش همه آتش است و دود و گور مومن فرو رفته و خراب
چه باک که درونش روضه است و نور پاک دلهای اهل دنیا در قبور تن در غصه
اضطراب است و جانش منغشار زند که اصلا عشق در هم مرده است و کرسیها
و حاشیه در کاب او راحت شود و دلهای عارفان در قبور صدور و فراغ همچون باغ
با نزع است اگر تن برهنه و شکم گرسنه باشد چه زیان بدل عارفان سینه مشتاقان
بسوز طالبان به آه مهجوران که چنین است که گفتم و در این سخن هیچ دروغ نیست
بکوشید و خود را داخل زمرهٔ عارفان سازید که اهل دنیا بر چیزی نیستند و هرچه
در دست دارند وسیعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون بازگشت ایشان باز
گشتی بدست بازگشت نیک بازگشت متقیان است والعاقبة للمتقین
والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته بسم الله الرحمن الرحیم ١١
الله لا اله الا هو الحی القیوم من عبد الله قطب بن محیی الی ولی [illegible] الله [illegible]

علا امری الا من بحب الله والحق والدین الشیخ محمد جهان شد همه آیات
و داشته را از در بنده که بر ضیت که هر چه اوان را بجای خود او داشته باشد جهان سر بسر
کارکن است کارکن بی کار رفرمای بیشه پاک آن خداوندی که آتش بفرمان او دودی گرد حالا
و خاک بفرمان او سوی باشیب کرده آسمان باذن او بی ستون زمین گرد آن گشته و روز و شب
باذن او بر جهان متعاقب درآمده لطف او سیب را خندان ساخته و بهیه او به را
گریان ساخته پاک خداوندی که فرمان او بهمه جا رسیده و نور فضل او از همه چیز تابان شده
نیکبخت بنده که یاد او خدا و نه خود در زبان و مهر او سکه جان خویش ساخته
نیم شب که همه مست خواب‌اند پستی مهر او او را در کلبه افتاده و خواب از دیدگان او بر بوده
لحظه چون شمع بپای ایستاده سوزان و اشک از دیده ریزان لحظه زبان عجز
گشاده با خداوند خویش تملق و زاری و طلب حاجت گذاری مشغول تاریکی
شب نور دیده اوست جهه مناجاة و بیداماة و مصافات و تضرع و راز گذاری
او با خداوند او آن دم بهتر میسر است آری بر هیش که همه مست خواب خوش
باشند من وخیال تو و نالهای درد آلود ای ولی من هیچ شب چنین باش
روز کرده هیچ سحر برخاسته و حاجات خویش بخداوند خویش برده ای ولی
من خداوند تو ترا در انتظار است و ترا برای این کار آفریده بر در این پرده
راچند از خداوند خود بیگانه بودن زهی صابر که تویی ای ولی من آید روزی
ای ولی من آید روزی که خداوند بندگان را همه پیش خویش خواند و حجاب از میان
بردارد اما هر بنده که امروز مهر او و نور ندیده و یاد ذکر او انس نگرفته و شناخت
او حاصل نکرده آن روز از لطف او برخورداری نیابد و زبان حال او این گوید
ای ترش لبان تو زهر با لب من وای راحت دیگران عذاب من
و او را از اشراق نور الله آن رسد که خفاش را رسد از اشراق آفتاب.

ای ولی من تو دانی که توئی تو دادهٔ خدای است مر دادهٔ او با تصاریف نشاید کرد
خود را خود را مراد و مستعد باید داشت ای ولی هرکس که چیزی بعینه خیال بسته
که البته باید که چنان شود گویی دست خدا را سبحانه میخواهد که دربند کند که نکند
جز آن دوای برآنکس که این گستاخی کند وای بر او خدای دست او را دربند
کند تا بآتش حرمان و نامرادی سوزد وقالت الیهود ید الله مغلولة غلت
ایدیهم ای ولی من خدای از بنده آن خواهد که ما از بندگان خود میخواهیم ما از
بندگان خود آن خواهیم که هرچون که ایشان را داریم باشند و فضولی نکنند
خدای عز و جل ما را از آن بندهٔ خود خوانده تا چنان عمل که ما چشم داشت از بندگان
خود داریم که با ما کنند ما با خدای عز و جل کنیم آخر بندگی ایشان مر ما را زیاده از بندگی
ما مر خدای عز و جل نیست ای ولی من هرچه ترا پیش آید اگر ملایم باشد شکر کن
و اگر ناملایم باشد صبر کن و بهیچ حال خشم آلود مشو و صفاء مهر خود را با خداوند خود
بکدورت بدل مکن که بازگشت بسوی خداوند است و عوارض جهان چیزی
ناپایدار گذر است پیوند میان خود و خداوند مگذار که یکبارگی دیگر هیچ غم نیست
والله الموفق و به المستعان عیدی آن ولیم و سایر اخوان از رحمت خداوند
مرجو است بر ساد و ما کان الله لیضیع ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم
والسلام علیکم و علی الاخوان اجمعین اخوان بدانند که تمسک بکار حق کالقبض
علی الجمر است هرچند دست سوزد پای باید فشرد که دست از آن نگذارند
و ناصرکم علی امورکم ربکم ان شاء الله و حسبنا الله و نعم الوکیل والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین والاحبة السالکین سلام علیهم اجمعین
چنین معلوم شد که عمارت اخوان آباد تمام یا قریب بتمام است
چون دار العبادة خدای عز و جل را است آورده تمام شد اکنون وقت عبادت است و وظیفه
اخوان آنکه احوال و اوقات خود را مضبوط سازند و ساعات شبانروز را توزیع
کنند بعضی را جهت کسب ضرورة قوام تعیین کنند هرکس بطوری که تحصیل معیشة او در آن
طور باشد و بعضی را جهت ادای حقوق بنی نوع از عیادت مریض و زیارت و تصدیق تا آخر
آن و بعضی را جهت قرائة و درس علم و بعضی را جهت مطالعه آن و بعضی را جهت نسخه که
ضروری باشد هرکس که اینها را میسر باشد و باقی اوقات جهت ادای وظایف
طاعات از صلوة و تلاوة و تسبیح و تفکر و غیر ذلک چنانچه تمام اوقات
شبانروز مستغرق آن باشد و هیچ وقت باز نماند که در آن بیکار باشند و از
نوعی کار که همه وقت توان کرد برای خود تعیین کنند برای همین که اگر بیکاری
روی نماید در آن حین این کار کنند چنانچه آن کار زمان بیکاری باشد شنیده
است شنیده ام که حسین منصور رحمه الله در کشتی بود پیوسته غزل چینی
کرد اشتر میرسید باز میدوخت تا بیکار نباشد و از سخنان او است هی
النفس ان لم تشغلها شغلتک در صحبت امیر غیاث الدین محمد که باز گردد
ان شاء الله اشارتی بتفصیل الطاین باب و اوراد و اوقاف کرده خواهد شد
اما پیشتر ایشان بکر و آورده در حال خود مشغول شوند تا چون آن برسد تمام
مستعد آن شده باشند والله المستعان علی الاتمام بذالک ان شاء الله ای اخوان
ایدکم الله و اعانکم جزء را اقتدا بکل باید کرد کل شما که جهان است پیوسته
در کار است و یک نفس آرام ندارد شما نیز اقتدا باو کنید آسمان پیوسته
در جنبش است و هرچه زیر آسمان در است پیوسته در تغیر هوا پیوسته در
مراتب حرارة و برودت حرارت کند هیچ دو ساعت هرگز یکسان نباشد
از ابتداء حلول آفتاب در حدی هرساعت گرم تر گردد تا حلول در وسط آید

و از انجا پیوسته سبزتر گردد تا ابتدای رسیدن و همچنین است حال سایر اجسام سفلی و هر چه
مرکب است پیوسته در مراتب کون و فساد و استعدادات آن متحرک باشد
یا روی به شدن داشته باشد یا به پوسیدن بنه چنانچه گفته شد در مراتب نشو نما فقط
تا آن زمان که خشک شود بعد از آن روی به کهنگی آورد و تا آن زمان که جامه از بر
افکنند و ما بعد آنک میوه از خامی حرکت کند به پختگی و باز از پختگی به پوسیدگی
ساعتی وقوف نداشته باشد مگر بحسب حس همچون استوار آفتاب و راز
اینجاست که گفته اند که تماشا همین کارگاه و روز گذشته بنیاد کهنگی کرد
طبیعت حیوان پیوسته در حرکت باشد از طفولیت به شباب و از شباب به کهولت
و از کهولت به مراتب شیخوخت و اگر این حرکت بودی عمر پیدا نشدی که کمی
را به سال بیان و مرکبات چیز پوسیده آنست که از این حرکت دست
بداشت و او را نیز در آن پوسیدگی حقیقی نوعی است و به تمادی مدت
آنجا نیز الوان و فسادات پیدا میکند اگر چه اسمای معتبره ندارد و تا از زمان
که باز ماده نوعی از انواع معتبره گشت مثل آنکه میوه بپوسید و آنگاه ارزان خاک
باز خاک شود و
در حشو بیه و اگر نیک تامل کنند جسم مفرد در زیر فلک نتوان یافت الا ما شاء الله
همه مرکبات است فی الحقیقه و دایما در مراتب ترکیب و مزاجهای گوناگون
متحرک است و انچه او را مفرد گویند مفرد بالنسبة باشد که ماده دیگر مرکبات
گردد اگر چه در حد ذات خود مرکب باشد والله اعلم بالحقایق خلاصه تا بی چنین
دانید که جهان تمام در حرکت است همیشه و هیچ ذره نیست از فراز فلک تا تحت
الثری الا که از آن ساعت که خلق شده تا آن ساعت که نیست شود
پیوسته در جنبش است و آرام ندارد و زمان عبارت است از مقدار آن
جنبش چیزی می نهند که امتداد زمان را بر بدین نیست باید که بدانند که این

جنبش

جنبش را باز ایستادن نیست نه باین معنی که آخر ندارد و باین معنی که انچه هست بر
سبیل اتصال است نیست که منحل بسکون گردد که اگر سکون در میان در آمدی
زمانه بگسستی انتهی و ذلک لعبرة لاولی الابصار اما این جنبش بر دوام و این حرکت
بی آرام را هیچ غایتی نباشد و ضایع و عبث باشد لا والله آنرا غایتی خواهد بود و غایتی
و باطل نخواهد بود و قال الله تعالی ما خلقنا السموات والارض وما بینهما لاعبین ما خلقنا
هما الا بالحق ولکن اکثرهم لا یعلمون لحظه دل را صافی دارید و تامل کنید تا باز وقت
افتید که چه درد است که در جان جهان افتاده که چنین بسر پویان است آیا چه چیز را
جویان است یا خود گمان مدارید که جهان را جانی است تا آنکه میخوانید تسبح
له السموات السبع والارض ومن فیهن وان من شیء الا یسبح بحمده ولکن
لا تفقهون تسبیحهم عند شما پیوسته اگر این گمان دارید از این جان بازآیید و جهان را
از خود کمتر شناسید که لخلق السموات والارض اکبر من خلق الناس ولکن اکثر
الناس لا یعلمون شما تا غایتی نه اندیشید حرکتی نکنید چرا این گمان به جهان برده آید
تا شما رسانی در بدن شما شده آمد شد میسر گردد چرا آمد شد کلی الی جانی
میسر شناسید که رسم گر آمد شد جهان مراست چگونه گفت و شنید جهان میسر شد
فقال لها وللارض ائتیا طوعا او کرها قالتا اتینا طائعین اگر این ممکن است
پس در باره یکدیگر شک کنید که جان دارید یا نه برای آنکه شما جان یکدیگر را بچشم نمی بینید
از آمد شد و گفت و شنید بر آن استدلال میکنید و ما بدین جان که جهان را ثابت
کنیم جان عالم خواهیم که ما فوق هستی است نه آن جان که حکیمان آنرا اثبات
کرده اند و آسمان را جانوری پنداشته اند آمدیم با سر سخن چون جهان کل آن است
پیوسته در کار است شما نیز که جزئید پیوسته باید که در کار باشید که اگر کار
بجزی کردی بودی کل شما از آنکه جزئی ای اخوان هر کاری را پایانی است

پاداش کار جهان شمایید تا پاداش کار شما چه چیز باشد چنان دانم که جهان پدید تا شما یافت
اگر شما بوسید خدا را باید که خلقت الاکوان لاجلک یا انسان و خلقتک لاجلی
و مراد ازین شما کاملان شماست که ثمره شجره هستی را شایسته بوده ای اخوان مقدار
که غایت شما شرافت از غایت جهان باید که حد شما افزون باشد از حد جهان لاجرم شیخ
ابوالحسن خرقانی که خرقان را نیز از خرقان او نصیب باد فرمود بر عرش طواف کردم
تا فرشتگان بگویند که طواف کرده تا من چهل نوبت طواف کردی از گرمی
عشق مرحبا ای شیر مردان راه حق و چابک سواران میدان اراده رضی الله عنک
ترا رسید این راه رفتن تا افسردگان پژمرده و ناتوانان باز مانده را امادر هر قافله
که چشته سواران بر اسپان تازی پیش پیش روند باز ماندگان نیز خرهای لنگ
بچوب و به سنگ از پی ایشان رانند   لنگ و لوک و خفته شکل و بی ادب   سوی
او میغیژ و او را می طلب   سایه حق بر سر بنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود
ای اخوان هان و هان دست ازین سلوک مدارید که فلک هزار دیده گشوده در شما
ناظر است که چه کار ازین خواهید برد و این بار را تا بر حد انسانیه رسانید پیش
ازین هیچ کس نمی تواند آمد اکنون نوبت شماست که این بار را از اینجا بدرگاه
برید انا عرضنا الامانة علی السموات و الارض و الجبال فابین ان یحملنها و اشفقن
منها و حملها الانسان ای اخوان شنیده اید که ماهیان در دریا بجهة مردم دانا
استغفار کنند قرة العین جان شما اید چگونه جهان برای شما استغفار نکند
از آن شما را انسان گفتند که مردمک دیده جهانید اما نه هر کس سابقه
این اسم باشد   این که می بینی همه نه مردم اند   اکثر آن گاو و خر بی دم اند
ای اخوان قدر خود بشناسید و حسن تقویم خود را مبدل باسفل سافلین میسازید
از فطرة الله فطر الناس علیها لا تبدیل لخلق الله تبدیلا ای اخوان آدمی را

سر بآسمان آفریده سر بر زمین فرو دمیاورید که ولکنه اخلد الی الارض واتبع هواه
که آنگاه داخل حیوان باشید یاکلون کما یاکل الانعام ای اخوان شما دانید که
خداوند سبحانه ابلیس را اذن داده که به نهیب هرچه تمامتر با سوار و پیاده خود
بر سر شما راند و شما را از جای برکند اگر تواند قوله تعالی و استفزز من استطعت
منهم بصوتک و اجلب علیهم بخیلک و رجلک شما دانسته اید که چون این اذن یافته
از جانب او تقصیری نخواهد بود پس حزم دانید که اسپ از زین کرده و عزم
اجلاء شما دارد مردانه باشید و پای دارید و از جای مروید که الصبر عند الصدمة الاولی
خدای شما را یاری کناد و بر مقارعه شیاطین قوت بخشاد و حسبنا الله و نعم الوکیل

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۹۲ من عبد الله قطب بن محیی الی اولاد الخیر فی الله جمع الله لهم حسنات الدارین
رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده ان الفقر الی من یحبنی منکم اسرع
من السیل من اعلی الوادی او الجبل الی اسفله و مردی با رسول الله صلی الله علیه و آله گفت
یا رسول الله من ترا دوست میدارم فرمود بنگر که چه میگویی گفت بخدای که من ترا
دوست میدارم ان کنت تحبنی فاعد للفقر تجفافا اکنون چون شما محبه رسول
صلی الله علیه و آله و تهتدا به سنت او پیش گرفته اید باید که تجفاف برای فقر آماده
کنید و اگر موجبات زوال مال پیدا شود دل بد مکنید بلکه قوة و یقین شما باید
که افزاید که نشانه آنست که محبة شما بمحل قبول افتاده که آثار و خواص آن
نمودن گرفته و نیز در حدیث آمده که اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل فالامثل
مردمان چون کسی را دوست دارند اموال و اسباب او را دهند و مرادات
او را حاصل کنند خدای عز و جل چون کسی را دوست دارد اموال و اسباب ازو باز گیرد
و در مرادات بر روی وی ببندد برای آنکه مردمان ظاهر بینند و خدای

عزوجل ظاهر و باطن و ایشان رعایة اول کنند و او رعایة اول و آخر مردمان چنین فانی اند
مگر ایام فانیه کنند و خدای عزوجل چون باقی است باقی گزینند والباقیات الصالحات
خیر عند ربک ثوابا و خیر املا ای اخوان اعزکم الله و اعان این جهان دار امتحان است
یکی بگذشته که دیگری رسیده تا امتحان آخر که اشد امتحانات است در رسد و آن
مرگست و یقین دانید که هر کس که در این امتحانها که امون است پای خود را
تزلزل کرد امتحان اعظم را تاب نتواند آورد و در دم مرگ صفا مهر او با خدای
عزوجل بر جای نماند و نعوذ بالله من ترد السوء و خسران العاقبة مقصود در این امتحانات
آنست تا رسوخ بنده در محبت خدای عزوجل معلوم گردد و اگر محبة او بهیچ سبب
متبدل بکدورة نمیشود اکنون مردانه باشید و سخن آن عارف را مثنوای خود سازید
که والله لو قطعتم اربا اربا لما ازددت له الا حبا ای اخوان سروران ما که روح
و روان ما فدای ایشان باد مگر نشنیده اید که در جهان که در جهان چگونه بسر برده اند
سیده نساء العالمین از بس که آسیاب بدست گردانیده بود دستش افگار شده بود
تمام خدمات خانه او را بدست خود میبایست کرد خبر شنید که کنیزی چند نزد رسول
الله صلی الله علیه و آله آورده اند رفت تا یکی از ایشان را درخواهد تا وی بخشد
که بعضی از مشقت از وی کم شود رسول الله صلی الله علیه و آله اجابت نکرد و کنیزی با
نداد ابوهریره گوید از گرسنگی در راه افتادم چنانچه هر کس که بر من گذشتی گفتی
مجنون است سروران ما چنین گذرانیده اند ما را چه افتاده که چنین ناز و نازکی
در بر داریم اذیتها که ایشان از دست کفار کشیده اند یاد آورید و اگر از ظلمه
بر شما ظلمی رود ناشکیبائی مکنید ام سابقه چه گناه کرده بودند خدای عزوجل کریمان
را بر ایشان بگماشت تا عذاب ایشان کردند از برای رحمت روزی رسول الله صلی الله
علیه و آله در این امت چنین نفرماید هم بعضی از ایشان را بر بعضی مسلط گند که او

بنی

نبیکم شیعاء و یذیق بعضکم باس بعض اگر بیگانگان اند آن تعذیب است و اگر آشنایان اند
تادیب و تثبیت که فاثابکم غما بغم لکیلا تحزنوا علی ما فاتکم و لا ما اصابکم و امید که شما
آن آشنایان باشید که هر چه بشما رسد تادیب و تثبیت باشد و نشانه این آنست
که مصایب در شما موجب رقة دل شود و نه موجب زیادتی قساوة و موجب زیادتی
اقبال بر حق عزوجل شود و نه موجب ادبار خلق را با تو از آن بد خو گشتند
تا ترا ناچار رو آن سو کنند ای اخوان ایدکم الله و اعان ابن مسعود رضی الله فرمود
الفقر و الغنی مطیتان لا ابالی ایتهما رکبت اگر فقر روی نماید گویید مرحبا لطف الله
به شکر آن قیام نمایید و دیگر اینکه از آن هدیه با خود شریک سازید که الهدایا مشترکة
اما اکثر مردمان بر خلاف این اند چون نباشد جزع کنند و چون باشد بخیلی کنند قال
الله تعالی ان الانسان خلق هلوعا اذا مسه الشر جزوعا و اذا مسه الخیر منوعا ای اخوان
نه انس مردان بر حسن خلق حسان است فقر و غنا بر ایشان یکسان است
سابق ترین ایشان آن کس است که در این اخلاق سابق است چون مردمان
بر سر متاع دنیا مسابقه کنند شما بر کسب این اخلاق و ملکات مسابقه کنید
قال الله ولکل وجهة هو مولیها فاستبقوا الخیرات آری هر کس بکاری و کسی بر خود
باری دگر هر دل و یاری گزینده و سودای او والسلام علی الاخوان و رحمة الله و برکاته

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۱۸ من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر عماد الملة و الدین جعفر
انسان را از آن انسان گفته اند که انس با همه چیز گیرد و سبب این جامعیت است
که در نشأ اوست که از هر چیز با او پیوندی است هر چه او را پیش آید
با او در افتد و بر هر چه در افتد بر افتد برای آنکه هر چه او را پیش می آید
جزو اوست و او را با هر جزو خود متحد شدن حجاب است از کلیه او پس حجب

که انسان را از همه چیز باز گیرد نکرار یکی از دو چیز یکی آن‌ که بکلیه خود در رسیده باشد
که وی را صحبت آن زبان مسند بلکه بکلیه خود در رساند برای آنکه صحبت با او انس با او
بار می آرد و محکم انسانیه و انس با اتحاد می انجامد و اتحاد با کل کلیه می بخشد دوم
صحبت با کل آفرین که خدای عز و جل است بمواظبت بر ذکر او که انا جلیس من ذکرنی صحبت
که غیر یکی از این دو صحبت است خسارت است خسارت است خسارت است جز بقدر ضرورت
ارتکاب آن نباید کرد و صحبت سالکان با یکدیگر خوب است مادام که بنور ایشان کل
با هم صحبت دارند و آنکه سخنان ایشان کل که نبی است صلی الله علیه و آله و در رشته
او در میان باشد بی تصرفات خود و اما بنور افکار خود با یکدیگر صحبت داشتن زبان است
برای آنکه آن انوار منقطع است که بحقیقت شعاع نار نفس است در رود و اگه
نور آتش او را انجام بر دکشل الذی استوقد نارا فلما اضاءت ما حوله ذهب الله بنورهم
و ترکهم فی ظلمات لا یبصرون ای مولی من چند گویم بیدار شو که کاری بزرگ در پیش است
باور نیست این که میگویم بخدای که آدمی را کاری بزرگ در پیش است چگونه
کاری بزرگ نباشد برای کشیدن بار آن هر کاری را چندان خلقت عظیم دادند که
از کرش تا دوش او مقصد ساله راه باشد و هر دندان وی چندان کوه احد باشد
بخدای که اگر آن مشکل بعضی از هوش روی خیانچه هرگز با هوش نیابی کسی را ایشان آنم
که طفلکی از انجا دیده هم آن بوده که زهره اش بشکافد ای مولی من اندیشه این امر عظیم است
و دل از دیگر اندیشها خالی کن سخن خلایق را باد شمار که نمیدانند چه قضیه واقع است
از آن چه من بیهوده میگویند نباشد تا شیر قیامت بغرد و نهیب دوزخ بمسامعشان
رساند که سمعوا لها شهیقا و هی تفور و تکاد تمیز من الغیظ آنگاه دانند که آن بیهوده
گفتی و دیوانه بلاغ فهل یهلک الا القوم الفاسقین و السلام علی ولیی رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

۱۱۴

من عبد الله قطب بن محیی الی ولی فی الله و حبیبی فی الله الامیر شمس الملة و الدین ابو سعید
در زمان مرگ یار و یاوری نیست جز ایمان ایمان شخص را آنگاه بکار آید
از مرگ که اگر مؤمنون لا یموتون بل ینقلون من دار الی دار و هر کس که در آن دم ایمان وی
بغارت رفت بمیرد و مرگ او بد حال است و العیاذ بالله و لا حصل علی حد منهم مات ابدا قال
بعض المفسرین ای مات موت الابد و این بنده هر چند تامل کرده هیچ را از خیان
معین نیافته ام بر حفظ ایمان که ربط قلب به معلم خیر هر چند ربط قلب و اعتقاد و انقیاد
اشد است آن دم ایمان آمن تر است از زوال و بعد در باب عمر که آنرا نوعید
نام است اصابه شما را بوده و وظیفه اخوان الهمهم الله الصواب فی جمیع الابواب
آن بوده که اقامه آن عادة تردید نکرده باشند و چنین سخن از ایشان را از زبان ایشان آرزو
و از جستن رضای خدای عز و جل به نار رضای دیگران مبالاة نکنند که آخر هم خدای
عز و جل ایشان را راضی سازد و شاکر و منت پذیر برای آنکه چنین عادات بلیه
و عذاب است بر همه کس اما چه معتاد شده لذتی عرضی پیدا کرده و الم ذاتی
آن پوشیده گشته آخر که رفع شد و آن لذت عرضی باطل گشت و از آن
الم ذاتی او خلاص شد منت پذیر از آنکس که آنرا از سر ایشان باز کرد
چه لذت کسی اگر فرض باید کرد که بحج نوعید کنند و صد تفرقه بر خود باید نهاد تا ترتیب
سفره کنند لذة در فراغت است اگر سختی میکشند و در آن طمع ثوابی دارند خوب است
هر چند میکشد کو کس اما سختی کشیدن که در آن ثواب طمع نباشد بلکه عقاب
مترتب باشد وظیفه خردمند نیست و چگونه نترسیم از آن که خشنود نباشد نباید
که خطا اخوان از فقاهت جراءت بر تاویلات باشد و دین را تابع هوای خود ساختن
انما یخشی الله من عباده العلماء عالم ترسناک میباید که باشد این بین که شما بحکم ایمان
در آن روز که سر تمیز در آمده اید گرفته اید و بحکم بصیرت مجدد آنرا امضا کرده اند

من عبد الله

دین محمد است صلی الله علیه و آله و دین همه پیغمبران چیزی خرد است و نه امری است که
آن را ببازی می‌شمرید و گمان می‌برید که امری است اعتباری که هرچون که خواستید
آن را اعتبار کنید چیزی که ثمرهٔ آن امریست که برای آن سموات منشق گردد
و جبال منبث چگونه امری اعتباری باشد این جماعة اخوان نه دانم که شما را چه افتاده
که پیشتر نسنجیده‌اید و اگر گویید سنجیده‌ایم که چه میباید کرد من این سخن را از شما باور
ندارم مدت هست و سال عمد صلی الله علیه و آله در جهان پاینده است رساله
و اقامهٔ دلالة و اخبار از و تا روزگار ما مشهورتر شد هنوز شما ندانسته‌اید که چه میباید
کرد و همانا تجاهل میکنید و اگر گویید دانسته‌ایم که طاقت نمیباید کرد و نشاط طاقت در خود نمی‌بینیم
گویم خوی بد را بهانه بسیار است ای پسر داران بانشاط و بی‌نشاطی کار بود بدید
اگر بر جمع دل قادر نیستید به تحریک بدن جمع دقا در دید چند ترتیب معقول خواستید که
کار کنید بی‌سامانه در آیید چند خواهی زیست مردانه در آی عقل بر سم ستور دو دها نه درای
یکی را از سالکان دیدند که دایم طواف کردی گفتند تا این همه دل خود را حاضر می‌یابی
گفت پیوسته ظلماتی گفت نه دل میشناسم و نه حضور من رسیده که گرد این
خانه گشتن مفید است میکردم دیگر چه کنم که دست بهیچ دیگر ندارم ای سبحان
الله اگر آدمی دست بهیچ ندارد دست بر سر خود دارد که بر سنگ زند که سری
که از سر خدای خالی است سزاوار سنگ است سنگ دارد که بر سینه خود زند
که سینه که از مهر خدای پر نیست سنگ او را در خور است چرا افسرده و دلهای شیطان
آید وقت آنست که آتش مردان در جان شما شعله زند دنیا این جای بی‌دردی است

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه فی الله الامیر فاضل الملة والدین محمد
اینکه بعضی مردمان بر کسی گماشته میشوند که زبان او را بیازارند و ظلم کنند چیزی است که عمد 115

واقع میشود از جانب خداوند عز و جل برای امتحان آن کس تا مقدار صبر او مشاهده شود
قال الله تعالی وجعلنا بعضکم لبعض فتنة أتصبرون وکان ربک بصیرا یعنی گردانیدیم بعضی از
شما را بعضی را آزمایش آیا صبر میکنید و خداوند تو بیناست یعنی می‌بیند که ظالم است
و که مظلوم و می‌بیند که مظلوم چگونه صبر میکند لاجرم روز داد که جزا صبر مظلوم مظلوم را دهد
و جزا ظلم ظالم ظالم را ای ولی من چون کسی ظلم کند اگر آنکس در مقابل ایستاد خدای
عز و جل کار او را با او میگذارد و چون او در مقابل نه ایستاد خدای عز و جل کینه خواه است
گردد بی‌قدر رد از بس‌تر هر چه آید در برابر ایستی ای ولی من خدای
عز و جل عفو است و عفو را دوست میدارد اگر کسی با تو بدی کند چه باشد اگر تو او را
عفو کنی و خدای خود را از خود خشنود سازی بنده را هر کار جز با خدای خود
نباید که باشد و جز جستن رضای او مشغول نگردد و چون عفو موجب خشنودی
خداوند است پس آنکس که تقصیر میکند حق بر آنکس دارد برای آنکه بی تقصیر عفو صورت
نبندد و عفو وسیله رضای خداست عز و جل پس اگر او تقصیر نکردی ما را
آن وسیله بدست نیامدی ای ولی من اینکه جماعتی گویند ما حیف نمیتوانیم گذشتن
سخنی شیطانی است حیف بسیار کشید تا مهر خدای عز و جل بر آنکس چنان رسید
گیرد که رحم خدای و مهر او بر آنکس است که از مردمان بر ایشان حیف میرود
ای ولی من دقیقه میگویم از اسرار عارفان از آن فهم و نگاه دار هر کس که بر کسی غالب
میشود به قوت آلهی که با وی همراه میکند غالب میشود برای آنکه خلق را قوة غلبه
نیست و مغلوب قوة آلهی شدن هیچ عار نیست در باب این را اگر تو حکمة
است که خدای عز و جل بعارفان داد و ای ولی من ام الحسنة اسم الله برین جاری
است که چون از طرفی نظر قهر فرماید از طرفی دیگر به لطف آن را جبر کند و اگر
فهمید که او را مقهور شدن عار نداشت و مسکنه که صفت خاص عبد است آن را تلقی

گرده بکبریا ونه بجبروت که وصف خاص آلهیه است ای ولی من خلق را در میان بسیار حکم
خدایرا بین که از و رای حجب در جلوه   این سپهر از قطرها پرده هاست   گر نه هر دیده
صنعش را روا است   دیده باید سبب سوراخ کن   تا سبب را بر کند از بیخ و بن
ای ولی من وصیت خدایرا بشنو والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس خشم را
فرو خور و از مردمان عفو کن ای ولی من رسول الله صلی الله علیه و آله المؤمن الذی یخالط
الناس ویصبر علی اذاهم خیر من الذی لا یخالط الناس ولا یصبر علی اذاهم یعنی مومن که با مردمان
آمیزد و بر اذیه ایشان صبر کند بهتر است از مومنی که با ایشان نیامیزد و بر اذیه ایشان
صبر نکند و فق الله جمیعنا لصلاح الدارین   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه الامیر غیاث الدین محمد صرف الله وجهه عن اللغو
الی الحق ونجاه عن اسر الشهوات وهداه الی الباقیات الصالحات
فحین ابتدانا بالکتابة کانت العزیمة الاقتصار علی واحدة منها ثم وقع التیسیر فجئنا
علی آخرها فجددنا وطالعها وبلغها مبالغها واما ما تخص به من الوصیة فان یکون رقیق
القلب شفیقا حارا خفیفا لا کثیف القلب متجمدا باردا ثقیلا ولکن کثیر الذکر
ربک لا تطرف طرفة علی غفلة منه والله یوفقک ویسددک   وبعد فقد بلغت
البارحة ان رجلا قد زار اخوان آباد تبرکا بترابه وبات هنالک لیلة فرای فی
منامه ثلاثة الباب فلما استیقظت استقلت ذلک فلما عدت نامها رایت
سبعة فعدت مسرورا اکثر الله فی الاخوان من اولی الالباب ومکتوب الامیر مجد الدین
اسمعیل بلغه کما هو لا نفتحه والسلام علیک   بسم الله الرحمن الرحیم
قال الله تعالی نسوا الله فانساهم انفسهم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الاکبرین
زاد هم الله افخارا و وفارا و صفار   دوش نامه نوشتم بعزم آنکه
بر همان اقتصار کنم برای عذری که در آن نامه مذکور گشته باز امروز این نامه دیگر

115

خدای عز و جل آسان کرد و نوشتن آمد با دیگر نامها گوش تا آن را دریده و متوجه شوید که
ان الله یلقی الحکمة علی السنة الوعاظین بقدر همم المستمعین برادران پوشیده نیست
که هر چه آدمی بآن ملتذ است و آنرا خواهان آن نیست الا برای آنکه آن چیز ملایم اوست
و لایق شی چیزی است که مناسب اوست پس روشن میشود که هر چه آدمی خواهان آنست برای
مناسبتی است که آن چیز با ذات او دارد و چیزی که اشیا را با مناسبه
با او محبوب و مرغوب گرداند آن چیز بطریق اولی که محبوب و مرغوب باشد
بلکه محبوب و مرغوب بالذات نباشد جز آن چیز و چیزی که مناسبه با آن
داشته باشد بالعرض محبوب گردد و محب در حین غیبة محبوب بالذات
بآن چیز تسلی جوید همچون تسلی محب بخط محبوب و ثوب او و دار او یا صورت
او که بر جایی نقش کرده باشند نزد غیبة محبوب و چون محبوب حاضر گردد
از آن استغنا افتد چنانچه بعین آثار مستغنی شوند و بعیان از خبر بس
روشن شد که محبوب و مرغوب آدمی نیست جز ذات او و سعادة ولذة او
جز ادراک ذات خود و التذاذ او و هر چه بآن ملتذ است برای آنست که ذات
او از و پوشیده گشته و مشتاق ذات خویش است و بر آن چیز بالوایح ذات خویش
میباید و بوی خویش از آن میشنود و ساعتی بسر در های آنها میشد بیوی خویش
چنانچه مجنون روی در پای سگ کوی لیلی مالیدی و بر در و دیوار او بوسه دادی
آدمیان را همه این قصه واقع است اما نمیدانند   همه جا خانه عشقست چه مسجد چه کنشت
کشف سر انسان کردم برای کسی که بداند و در یابد ای اخوان اگر چه آدمی
را است یا تسلی فی الجمله میباید اما آتش شوق او تمام فرو نمیرد و مهتاب اگر چه
بهوس ماست مهتاب بسینه ما سیری نیاورد با آنکه این مهتاب بیز تا دیگر
فرو رفت چون بساط مستر طی کنند زمین و آسمان از نور دهد و من بالت فقد قام

قیامت آنگاه بچه پسلی چو مدتی خود را یابد و به خبری که بوی خوش دارای شود آه از آن وحشت
که اورا روی نماید وای از آن آتش که در درون او افروخته گردد

عشق ار بشدی چو میشدی جان | کاری نبدی چو عشق آسان
اینست بلا که عشق جانیست | وین درد که هست در جان دوا نیست
دردیست هوا که زو رهی نیست | سری که بجویش گفتنی نیست
در خاک ببین که تا چه غمهاست | در پردهٔ او چه جان شهید است
این عشق که از جهان فنا نیست | زنبار و درو ازین جهان نیست
در مقدمه است آتش اکنون | تا گاه آرد همه شبیخون
بر تربت عاشقان ز بس تاب | از دود کشاید از چشم آب
هر سنگ که آتشی در آن است | آن سنگ ز خاک عاشقان است
هر گل که بخون عذار تر کرد | آن آب ز چشم عاشقان خورد
خاک از سر غصها کشاید | فریاد ز جانها بر آید
خاک از دم آتشین کشاید | وز دود سر آسمان بر آرد
گمشائی سرش که دود آن سوز | ترسیم که جهان کند سیه روز

جانم فدای آنکس باد که معنی این ابیات دریابد که هر یک گنجی است از کنوز
عرفان ای اخوان حقیقت حال را برای شما باز نمودم و بیان روشن آن را مبین
ساختم تا در کار خویش مستبصر باشید اکنون بر خیزید و تدبیر کار خود کنید
پیش از آنکه آن آتش سوزناک از مقدمه وجود شما بیرون جهد و ناگاه شبیخون
آورد هل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة و تدبیر کار آنست که خود را از آنجا
که خود دیده در باید بی پرده اگر ان والوان تا چون این عجب از پیش برخیزد تا
نمانید | خوی کن ای شیشه دیدن نور را | تا چو شیشه بشکند نبود غمی

هر کس اینجا نابینا خود را رسید و هر کس اینجا نابینا خود رسید محروم ماند و بدین گرفتار آمد من کان فی
هذه اعمی فهو فی الآخرة اعمی و اضل سبیلا حقیقت حال با شما گفتم و شما را آگاه کردانیدم
و چون مرا بر شما منتی نباشد در آن آگاهانیدن شما را خود در بین منتی نیست اینک در این
کار گردن اگر بکشید خود را از عذاب جاوید رهانیده باشید و اگر نکشید عذاب خود از
روی کسی شرم نمیکند و آدمی را چنانچه شرط است فرد بنگیرد و چه غم آتش برا که تو نرم
شدی و اتقوا یوما ترجعون فیه الی الله ثم توفی کل نفس ما کسبت و هم لا یظلمون
والسلام علی الاخوان و رحمة الله

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه و حبیبه الذی قوی الله به ظهری و شد به ازری
الامیر محب الملة و الحق و الدین الشیخ محمد نصره الله و ایده | چنانچه گوشت
خام جز به آتش پخته نگردد و تا پخته نشود شایستهٔ خوان ملوک نگردد همچنین آدمی
خام است جز به آتش مصایب و بلیات پخته نشود و تا پخته نگردد شایستهٔ بساط
ملک الملوک جل جلاله نشود | این بلای دوست تطهیر شماست | علم او بالای
تدبیر شماست | پوست از درد و بلا پش میشود | چون ادیم طایفی خوش میشود
از اینجه که بر اهل عنایت بلا و مصیبت بسیار افتد که اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الامثل
فالامثل عالم را برای آن آفریده اند تا کسی خوش بخسپد و اگر هیچ مومن را در جهان
خاری در پای نرفتی عالم برای امتحان آفریده اند گاه خوش و ناخوش بسته اند تا مرتبه
هر کس را در شکر بنهند گاه ناخوشی آرسته اند تا رتبه او در صبر بنهند نه خوشی او را
خوشی است و نه ناخوشی او برای ناخوشی مقصود از هر دو امتحان است پای
دارید و در محل امتحان ملغزید و مهری که شما راست با خدای بهیچ حال بلید ورة
بدل مکنید | گر تیغ بارد در کوی آن ماه | گردن نهادیم الحکم لله
هذا و آنچه استفسار فرموده بودند که کوشش در دفع ظلم از خود کنند یا نه کوشش

در آن هم

در دفع ظلم از خود و دیگران نیز باید کرد و به آن مقدار که دست رس باشد باید اگر
کوشش مفید نیفتد و آن ظلم واقع شود چنانچه استدراک پذیر نباشد مرد تا
در حسن صورت خوش فروشی در باطن پیدا شود و جزع و اضطرابی روی ننماید که هیچ حال
شکستگی نباید جز آنکه بر ظالم دست یابند و عوض آن ظلم او باز کنند اگرچه این عوض
آن ظلم را از آن کس باز نگردانند مقصود از آن مجرد انتقام باشد انچه در مکتوب
سابق اشاره شده به بزرگی آن اینست اولی مومن آنست که در چنین صورة
عفو کنند و کینه نکنند و بجای بدی نیکی کنند والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس
والله یحب المحسنین اما قبل از آنکه ظلم واقع شود کوشش کردن و گماشتن
که آن ظلم واقع نشود پسندیده است و مومن در آن ماجور است و از ادعیه
نبویه است اللهم انی اعوذ بک ان اظلم او اظلم و از آنکه بصری و غضب میرود از وجه
نهد چنانچه اگر متوجه دفع آن ظلم شود حرکات شنیعه از و ظاهر گردد که آن هنگام
در صبر کردن بر ظلم معذور تواند بود و مباد او مباد اگر کسی حسنین فی صبر و غضب
باشند والسلام علیکم و رحمة الله — بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر شمس الملة والدین ابی سعید
اعانه الله وایده و هداه سبیله — مقصود از نفی خواطر آنست
که خواطر را بر انتفی کرداد تا حالتی روی نماید شبیه بیهوشی مقصود آنست که انچه
رفتنی است برود و انچه ماندنی است بماند و شرح این آنست که خواطر دو قسم است
بعضی رسل غیب است که از معادن فضل الهی انبعاث می یابد
بنا بر ورود وجود دارد و بعضی احادیث النفس است که دل آن مشغول میدارد
چنانچه دایه طفل را به افسانه مشغول کند و این هر دو نوع بهم ممزوج است
اما قسم اول رزین است و متین و قسم دوم خفیف است و دواعی همه از هم

بباد میباید داد انچه وزین است و رزین است بر یک جا می نشیند و ترا بیگیرد و انچه کانت
و سبک بباد میرود و تا چیزی نگیرد و قسم اول باز دو قسمت است یکی آنکه یا از معادن
لطف منبعث شده و داعی است بخیر یا از معادن قهر منبعث شده و داعیست بشر
اگر اول است انرا به بشر و طلاقه استقبال باید کرد و بمقتضی آن مسارعه کردن و اگر
دوم است بخوف و تضرع پیش باید رفت بکرم او که نرسیده او را باز
خواند قوة بشر طاقة مقاومت با آن ندارد فلولا اذ جاءهم باسنا تضرعوا و عوذ
یک سنگ انجا باشد و انجا محل ظهور توفیق و خذلان است اگر توفیق در کار آید
خاطری معارض آن از معادن لطف انبعاث یابد که دفع آن کرده و اگر
فرو گذاشته شود آن خاطر قهری حکم خویش براو براند و هیچکس دست پیش
آن نتواند آورد و من یضلل الله فما له من هاد و در چنین ذکر ملاحظه معنی لا اله
الا الله که نفی شرک است باید کرد و هیچ دیگر با آن ضم نباید کرد اما سالک باید که
شرک عام نفی کند که شامل جلی و خفی هر دو باشد چنانچه محصل معنی لا اله الا الله این شد
که هیچکس و هیچ چیز سزاوار آن نیست که روی دل بسوی او باشد جز خدای
عز و جل سلام برسید اخوان باد هر جا که باشند و بر سایر اخوان بنا بر بعض
اعذار مدلی که مانع سهولة کتابة است از مکاتیب بهمین یک قناعة رفت
آنرا بر فراغة وقلة بشوق محمول ندارند و ازین باب شرمندگی جوش نطق از دل
دلیل دوستی است و بستگی نطق از بی الفتی است که الفت بنا ثابت
مستدام باد والسلام علی الاخوان اجمعین — بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و نصیری الی الله حبیب قلبی
الامیر محب الملة والحق والدین الشیخ محمد نصره الله و ایده
حمد و ثنا چندین که در فرمان برداری خدای عز و جل و سلوک سبیل او از جانب

خدای عز و جل کرامت شده و تنبیه و بینه که بخاطر افتاده خدای را عز و جل بر آن عطا
شکر گذارد و طلب مثبت وارد باد و گرد مثال که بخاطر مبارک آمده که بعضی در
امور دنیا نادان و در خلل اند و بعضی ماهر و حاذق و طایفه اول را راهی به استقامت
و انتظام امور دنیا نیست جز بمطابعه طایفه دوم مثالی مطابق است کار آخرة
نیز بعینه همچنین است حکمت خدای جل اقتضا کرده که بی واسطه بینایی در کار آخرة
بعضی را نباشد از بنی آدم و دیگران هر کس که با او پیوندد بواسطه او بینا گردد
و الا نابینا و بی راه مانند چنانچه در تن آدمی همه اعضا بینا نباشند همین چشم بینا باشد
اما دیگر اعضا چون با چشم پیوند دارند همه به بینایی او بینا باشند اگر دست بینا نبودی
بسوی آتش نرفتی و اگر پای بینا بودی بچاه نرفتی اما چون از دست تمیز با هم که
آب گیرد و آتش نگیرد و از پای تمیز با هم که بر زمین رود و بچاه نرود و دانیم که دست
و پای بینا اند اما به بینایی چشم نه به بینایی خویش همچنین بنی آدم بعضی بمثابه دیده
اند بینایی کار آخرة با ایشان قایم باشد و بعضی دیگر که با ایشان پیوندند و با
ایشان متحد شوند تا مجموع همچون شخصی واحد باشند او بجای دیده و دیگران
بجای دست و پای به بینایی او بینا باشند این دو طایفه رستگاران
و اهل بصیرة و تمیزند ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب اشارة به طایفه
اول است او القی السمع و هو شهید اشارة به طایفه دوم و طایفه سیوم
باشند که نه دیده باشند و نه با دیده پیوند کنند ایشان را در کار آخرة هیچ
تمیز نباشد و آتش و آب آنجا را از هم جدا نتوانند کرد و نشیب و فراز آنجا را از هم
نشناسند لاجرم گرانه در چاه او به افتند هل یستوی الذین یعلمون و الذین
لا یعلمون انما یتذکر اولو الالباب و کنتم ازواجا ثلثه که در قرآن مجید مذکور است
اشاره باین سه گروه است گروه اول که بمثابه دیده اند ایشان را سابقین گویند

و مقربین عباد الله و طایفه دوم که بمثابه دست و پای ایشان اند و بعضی از ایشان کار ده
ایشان را اصحاب یمین و اصحاب میمنه و ابرار گویند و طایفه سیوم که نه دیده اند و نه با
دیده پیوسته ایشان را اصحاب شمال و اصحاب مشامه و ضالین گویند و خدای عز
و جل در بهشت سه چشمه آفریده برای طایفه اول یکی چشمه زنجبیل و این ایشان را از آن جهة بخشید
که سابقین اند و یکی چشمه کافور و این ایشان را از آن جهة باشد که عباد الله اند و یکی
چشمه تسنیم و آن اشرف چشمهاست و آن ایشان را از آن جهة باشد که مقربین
اند و طایفه دوم را از شرف آن چشمها آشامیدن نباشد اما نصیبی از آن با ایشان رسید
عجب بوده‌ای که با طایفه اولی دارند چنانچه فرموده ان الابرار یشربون من کاس
کان مزاجها کافورا عینا یشرب بها عباد الله یعنی ابرار می آشامند از کاسی
که آمیخته باشد با کافور که چشمه ایست که عباد الله از آنجا می آشامند و همچنین فرموده
و یسقون فیها کاسا کان مزاجها زنجبیلا و نفرموده که زنجبیل چشمه ایست که عباد الله
از آن آشامند برای آنکه بقیاس ما سابق معلوم میشود اما ذکر تسنیم چنانچه در
سوره دیگر است در آن این معنی هم تصریح فرموده که مزاجه من تسنیم عینا یشرب
بها المقربون و السلام علی النبی

بسم الله الرحمن الرحیم

١١٩ من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله و حبیبی حقا الامیر رکن الدین حسین
لنک و لوک را خدای عز و جل یار است که چست و چابک راهی دیگر از بی نشاطی
نترسند که بی نشاطی این راه رفتن اعتبار نمی شاید از با نشاط رفتن برای
آنکه نشاط موافق نفس است با دل پس کسی که به نشاط میرود مدد نفس
سلوک میکند و نفس سریع الملال است امید نبود که بقا کند و بخصوص
چون بعقوه او میرفته از سیر باز ایستد اما چون بی نشاطی سیر میکند و استغنا
از مدد نفس و این نشانه نیک است برای آنکه اگر نفس مدد میکند فیها و نعمه

واگر مرد نمیکند دل او بعجز و قصور خویش متمکن است از سیر پس ثبات جستن که بس
مرد خواست ای ولی من بس ورع با باده و آچ گفت پیغمبر که چون کوبی دری آخر
از آن در برون آید سری ای ولی من سایه حق بر سر بنده بود عاقبت جوینده
یابنده بود ای ولی من گر ز طلب دست ندارد و در بیند عاقبة الامر بیابد او
ای ولی من صفا و بی صفایی بر طرف بباید کرد و ثبات قدم پیشه مردان است
صفا نشط طبع سالک است و نزد بالغان راه از غرامات معدود است ای
ولی من محب تا جویای وصل است هنوز در محبت خام است سر و کار محب
محبت است از وصل محبوب داند لسان حال محب این باشد که
خواهی بوصال کوش خواهی بفراق من فارغم از هر دو مرا عشق تو بس
ای ولی من مرد بود که سی سال سلوک کرده و یک ذره صفا در خود نیافته
اما چنان دان که صفا همه برای او ذخیره شده به یکبار پیش او خواهد آمد صفا
مان وفا را گیر صفا خط تو است از محبوب و وفا خط محبوب است از تو امروز تو
او را باش که فردا او ترا خواهد بود من کان لله کان الله له کان لله بوده در ما مضی
تا کان الله شد اما جزا ای ولی من خدای تو شکور است و ما کان الله لیضیع
ایمانکم ان الله بالناس لرؤف رحیم ای ولی من کسی در معامله با خدای
زیان نکرده هر کس دل قوی دارد از جای مرو ای ولی من بخدای تو که اگر
تمام لذات جهان مرا دهند با عمری جاوید که یک ذره درد او از من بگیرند
درد او بهتر است از دوای دیگران و مرده او بودن به که زنده جهان ای ولی من
در عشق اگر بجان شوی جان و جهانت بخشیم گر از دو دستار
بر دو من رسم دستاری کنم ای ولی من ما اساس کار را نه بر مراد نهاده
ایم بر نامرادی نهاده ایم اگر مرادی پیش آید هیچ نیست که ره او باز یافته ایم و اگر

نامرادی

نامرادی باشد او خود بر اصل واقع است ای ولی من از این راه به اعمال خدای میرویم به
توقه او مستظهریم نه به توقه خود چشم داریم تا مرحمت او چه میکند انتظار الفرج عبادة
گفته اند انتظاری میکشیم تا چه پیش آید ای ولی من در دیگر نداریم که اگر از این براند
از در دیگر چیم همه حال بر این میکوبیم ای ولی من جز حق پیش کسی نداریم که به نیاز او را بجوییم
یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو الغنی الحمید نیازمندند و محتاج و دردمند
و بعلاج افتاده ایم ای ولی من ما بنده ایم بنده را نشاید که بدیگر دکان خدای خدا [illegible]
دارد و افوض امری الی الله ان الله بصیر بالعباد والسلام
بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی الی ولیی و حبیب قلبی الامیر
۱۲۰ رکن الدین حسن حفظه الله من الصالحین بخدای که چون در آسمان
بکرم وا برو باران بینم مرا از آن روی غایة که ملوک در لذات خود چنان
جز هرگز نباید ای ولی من قدر شناسی نعمة پیدا می باید کرد زبسیاری نعمة
کر بهر کس چندان نعمة خدای هست که اگر قدر شناس آن باشد او را کافی
است و ان تعدوا نعمة الله لا تحصوها در شان همه افراد انس است جز گدایان
کر لب نخو [illegible] ای ولی من چون نعمة فوق احصی است کسی که نعمة
بر خود شناسد مستغرق آن میشود چنانچه نعمة بالای او است و چون نعمة بر
او افزود چه تفاوت که اندک افزاید یا بسیار چون آب بالای سر در آمد خواهی
یک نیزه بالا باشد خواهی هزار نیزه پس در این مقام کثرة و قلة نعمة یکسان
میشود برای آنکه اگر کثیر است و اگر قلیل که بالای پایه ادراک و احصی است
در باب این دقیقه را که از نوع حکمة است ای ولی من اگر مرد صحیح است
بجز آب تر آرزو [illegible] اسیر آب کند و اگر مستسقی است هزار شک او را کفایت نکند
پس وظیفه مستسقی آنست که علاج کند تا صحیح شود نه کوشش کند که آب بسیار [illegible]

آورد اما چگونه باید اگر با مگر پیش متقی است مجنون نیز باشد که مهتدی باین پیر خواهد شد
انبیا و اولیا این پیش متقی اند که با استسقا چون نیز دارند خبر است که شما رسیده طریق
پیش مکیر و هیهات لا یملأ جوف ابن آدم الا التراب کاسهٔ چشم حریصان
پر نشد تا صدف قانع نشد پر در نشد ای برادر من این نامه نوشته شد نظر
کرده است تا صفا در خود بینی ام چیزی از خدای ای دری خود آور مراد صفا با کدورة
امید بست بر خود کن و روی با خدای آر که در آنجانب غیر صفا نیست کدورة
بیگمان بنفس است و صفا بیگمان لطف خدا چه روی بخدا کنی صفا بینی و چشم نو کرد
کنی کدورة یابی خدای ترا هیچ در بایست نیست بس سازی که کس را که چنان
خدای باشد نشاید که غم خورد والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان اجمعین بارک الله علیهم اجمعین ۱۲۱
هر کاری را اسبابی است که اگر اسباب آن بهم افتاد آن کار بنهایت آسان
میشود و الا بجای نمیرسد و اسباب عبادت اجتماع است و انفراد اجتماع شرکا در
سلوک که نیت ایشان و وجه ایشان تقرب بخدای عز و جل باشد و سلوک
سبیل او و انفراد در اضداد و جماعتی که روی بدنیا دارند اگر این اجتماع و انفراد
دست داد عبادت بغایت آسان میشود چنانچه هیچ عمر در آن نمی ماند و اگر میسر نشد
بسیار صعب است یا متعذر گر بتنهایی تو شبی ببری راه نتوان
رفت انجا کسی پس بر هر یک از اخوان لازم است که با نجه مقدور او باشد
جهد کند که این اجتماع و انفراد منتظم سازد بحمد الله که حصول این اجتماع خیلی قرب
بوقوع شده و کثیری از مقدمات آن بهم افتاده در اتمام آن کوشش کردن
لازم است و بعد از ادای فرایض خمس عملی فاضل تر از آن نیست یقین دانید
که چنین است مرتبت و نصب که بر خود دانند جهت اقامت این اجتماع چنان دانند

که فضیلت جهاد دارد و بگفته رسول الله صلی الله علیه و آله جهاد با نفس جهاد اکبر فرموده این اجتماع
برای جهاد با نفس است و مرابطه اکبر اینست یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا
و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون حب وطن و بریدن از میان اقارب و رفاهیه و فراغ
باید که شما را از اقامت این اجتماع و انفراد و ذهاب الی الله باز ندارد و یا ایها الذین
آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا
من الآخرة فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل ای اخوان قرآن همه برای
صحابه نازل شده برای تمام است نازل شده و چنانچه ایشان آن مخاطب
بوده اند شما نیز با ایشان چه گفته اند قل ان کان آباؤکم و ابناؤکم و اخوانکم و ازواجکم
و عشیرتکم و اموال اقترفتموها و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب
الیکم من الله و رسوله و جهاد فی سبیله فتربصوا حتی یأتی الله بامره اگر ایشان
مکلف بودند بجهاد اعدای خارجه شما مکلفید بجهاد اعدای اندرون که آن
نفس است و شیطان ای اخوان قرآن خواندن برای عمل کردن است به آن
چه سود که صباح و شب قرآن خوانند و تامل در آن نکنند و عمل بدان نکنند کتاب
انزلناه الیک مبارک لیدبروا آیاته و لیتذکر اولوا الالباب هر چه صحابه بدان
مکلف بوده اند نظیر آن چیزی واقع است در هر روزگار که مومنان آن
روزگار بآن مکلف اند پس خطابهای قرآنی همه را با خود می باید دانست
بجهت آنحال که ایشانرا واقع است ای اخوان بس که همین قانع شدید که گوید
ما مومنیم وقت است که کار مومنان کنید مردانه قدم در این راه نهید و از کاهلی و بی‌ها
و کشاکش و تحیر و تشنیع و تقریع مردمان بگریزید که مطلب عظیم است که شما دارید و هر
مطلب عظیم باشد تحمل مشاق جهت وصول آن کردن لازم باشد که چیزها از بزرگ
آسان بدست نیاید ای اخوان چه دشمن میدارم از شما که سخنی گوید جز در باب

خدا و سلوک با کار کنید جز برای خدا یا در راه خدا یا از کسی بترسید جز از خدا اما بعد
بگسلید از هر چه بجز خدای شمار است از همه کس و همه چیز ببرید و اعتماد بر او کنید
ای اخوان و حیا مکنید که هیچ چیز شما را از سلوک راه خدای باز دارد و کارها ما کان الا خون
خوش که شما را در راه خدا پیش آید یقین مانع شما نخواهد شد اما در راه خدا اگر چیزی مانع میشود
مگر ناخوشی باشد که پیش آید و ناخوشی بضاعة سالکان است از آن نباید گریخت
پس بماند که هیچ مانع نباید که باشد والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی المرء فی الله الامیر عماد الملة والدین
جعفر تاب الله علیه   این جهان وحشت آباد و ظلمات است برای آنکه
دیده آدمی بر هر چه می افتد غیر اوست و غیریتی ضد اوست تضاد تنفس هویة که
اشیا تضادی است برای آنکه تضاد ذاتی است و چه باشد حال کسی که میان
و فوق و تحت و پیش و پس او اضداد او فرو گرفته باشند چنانچه هر چند چشم آرد
و برد جز ضد چیزی نه بیند و عجب آنکه این همیات مر چشمه کرا ز اشیا باید برای آنکه
چون در معرض اضداد او افتاده او نیز بر روی ضدیت ایشان نموده و ضدیت هستی مر چشمه
است مثل این حال مثل شخصی است که بر دیگری غضب میکند که چنانکه آن کس از وی
آزرده میشود خود نیز از خود آزرده میشود و پس روشن شد که آدمی در این جهان به
عذابی گرفتار است و در غایت خیبه و خسران است و راضی شدن او بدین
جیفه و آرام گرفتن او بآن از دون همتی و رذالة و فرومایگی است همچنانکه راضی شدن
اراذل اسیران به ذل رقیة و تن در دادن اعتبار عبودیة را و خود را از ان
اعجز داشتن که در معرض خلاص خود در آیند و رهایی خود را از آن بند طلبی کنند
اما از اسیران آنها که نهاد شریف و گوهر منیف داشته باشند هر آن حالت جز
خشم و تشنه و در آن وادی مرحش لنگریه انداخته الیة بچشند و کوشند که خود

را ازینجا

را ازینجا خلاص کنند ارباب همم نظر ایزد عز و جل با ایشان باشد که ان الله مسهل
الامور و یسر بعضا فها توفیق و تیسیر در کار ایشان کند و مدد ربانی ایزدی ایشان را فراهم
و راه خلاص ایشان با ایشان نماید تا ازینجا خلاص شوند و با ملک و ملکوت خویش جمع شوند
ای علی بن آدمی نخست در جهان یگانگی بوده که همه نور است و انس و سرور ظلمة
و وحشت و عذاب بر آنجا راه نیابد و ارباب همم از بنی آدم فرو نگیرند تا آنگاه که
خود را با آنجا رسانند همواره در جوشش و کوشش باشند و گرنه
با خمیه رند و صافش اندر بر زن   یا در سر این هوس کن و این سر زن   ای علی مر جهان
یگانگی جهانی است که اشیا آنجا همه از خود بیرون آمده اند و خدا را شده پس آنجا نه
من منم و نه تو تو تا تغایر و تضاد باشد اگر منم بنده خدایم و اگر تویی هم بنده خدایی
لقب آنجا از عبودیة یابند نه از خودی هیچکس را آنجا نظر در چیزی که مثار تغایر
و تضاد است نباشد همه را نظر در خدا باشد در یک رنگی آن نظر دو رنگی ناظر بر
رفته مثال این حال است آنچه گفته   در مقامی که یاد لب او می کنند
بنو دست که باشد خبر از خویشتنش   ای علی بن راه نمایان راه صواب
ارشاد جز باین فنا نکرده اند اما این فنا در مقامات سلوک شعوری باشد
در مقامات آخره وجود گردد که حصل ما فی الصدور ای علی مر حکمة و جان
معروفه که بخشند جیفه است با تو گفتم و از تو دریغ نداشتم اما دریغ که تو گرفتار
دست ما ز انانی که اگر با ایشان باز گذارند خود را و هزار کس را هلاک کنند ای
علی بن خدای تو گفته قوا انفسکم و اهلیکم نارا گفت ایشان را با خود از آتش
بیرون آرند گفت خود با ایشان با آتش روان جاهد که علی ان شر کل
بی لیس لک به علم فلا تطعهما ای علی بن اکثر مردمان ظاهری از جیفه دنیا شنیدند
از کار آخرة غافل اند و ان کار را انکاری بکنند نگر زبان و آن نیز خندان

بخشم رفته اند چون بخشم رفتگان تکلف نیز از میان برسید اما اگر توبی مردمان
بیگیری نزد دوست که تیر از راه بیرون برده اند و دانی قطع الکریم بخ الارض عصالک
عن سبیل الله ای قلی من آدم کر صور بعث و مید هر بهونه ها و نیز بهاکه در این
جهان اعتبار کرده اند هیچ نمی ماند هر کس خیمه است و خود و فکر خود و کس و غم خود
که بجدای که آن روز هر چند برادر و پدر خواهی هیچکس ترا جواب ندهد لکل امرء منهم
یومئذ شان یغنیه ای قلی من جاهد تا خود رسید اما بند به امر رسید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی المرید حبیبه و خلیله الامیر جمیل الملة والدین ابی سعید
این عمر بهره دهد که دست سر خواهد آمد اگر نو عمر باشد که بتر خوشی شد
در عمر عدیم اولی باشد تجربه حال این زندگانی ما را افتاده و دانسته ایم
که هر کس کو را نمیشود کوشش کردن که آنرا بصلاح دارند آمر هر دو کو فرصت
از پی آن نمی باید شد که بصلاح رسید و آن زیاده مبالاة نیز ارزد
کاری که گران نیز دارد آغاز مکن   دست به اصلاح عمر دایم میباید گرفت
که صلاح پذیر است مگر از اینجا گشادی شود و کار جهان آزموده ایم و دانسته که
وجود اینجا می ای خوف عدم نیست   و گر لذت بودی صد الم است
چون چنین است جز آنکه دست از او بداریم و بی کاری دیگر گیریم از خود دور است
لا یلدغ المؤمن من جحر مرتین   چندان گفت آزموده را ز تو نبود سودم
من جرب المجرب حلت به الندامة   هر کس که با این همه جفا که از جهان
می بیند از پی آن باز نشود و فکر کاری بهتر از آن نکند بروی همتی و دناءة
بر او حکم باید کرد و رذالت و فرومایگی   هر که را گیذره همت داد دست
که عالم را از آن نگیذره پست   اهل دنیا بی همتان و پستان اند

دنیاصد

۱۲۴

دنیا صد شست بر دهشان میریزد آنگاه یک لقمه حلوا ایشان میرسد و از حرص آنکه
لقمه حلوا آن همه خواری قبول میکنند و با این رذالت و فرومایگی خود را از بزرگان
جهان میدانند تف بر این بزرگی   من که برعکسی امیر این جهان
نام خود کرده امیر این جهان   تخته بند است اگر تختش خوانده   صد بند داری
و در دو مانده   بزرگ جهان آنکس است که از غم جهان آزاد است غم
و شادی جهان را به مویی نخرد و یک جو نشمرد بر جهان نفست اللهم اجعلنا منهم
ای قلی این جهان آدمی را همه از این میباید که اگر طلب کاری گنج زخم برگشت
زخم برای انگور دست او چون تن آدمی نیست جان آدمی هم از این جهان گشت
ویسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی تن را به دست جهان باز بیابد
داد تا هر چه خواهد برو دیگر کند که آدمی جز این تن است جان از آن من آمد
تا بر سبیل تن آیات خدا بیند و از آیاتست با سوی او رود که اولی
شهود نور ذات عرق باید بود و حظ از آن نیافته ایم چون دو دیم بر ارباب
با سر فی ذات رو و حظ بیابد اکنون آیات و مدولة هدایت محمد صلی الله علیه
و آله بنور ایمان رسیده ایم و از آیات با ذات آمده ایم تن اگر خواهد با تیش
و اگر خواهد میباش عطیه جهان درحق ما جز این تن نیست این همه تطاول او
بر ما برای آنست عطای خود را که ما زیستان و برو که احتیاج ما بدان نداریم
تا آن زمان که صدا دهند ما این تن را از کجانی سازند و بباد دهد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الامیر غیاث الدین محمد کتب الله القصاب
طلب رخصت کرده بود به جهت خود و جهت امیر رکن الدین حسین که
بشهر آمده هما مادر اخوان صحبه ایشان آنجا بسیار شد هر جهت ناملول شد

۱۲۴

سرمایهٔ رستگاری که شما را چیزی نفرسوده کرده ای برادران الهی العبادة عشرة
و حاز تسعها الخلوة والا تسعا اجتماع السالکین ای برادران آلهی تا شما هم نیستند
از مردمان کسی نمیشود که کار عبادت بر شما آسان نمیشود از هر کاری که شما بدست گیرید پیوستن
شما در نظم این اجتماع وانفراد فاضلتر همهٔ آن کارهاست زیاده چه نویسیم الامور
باوقاتها والله ولی التوفیق والتیسیر ای برادران آلهی در کتاب الله خوانده اید
وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا شیاطین الجن والانس الایه چه شما را اعدا و مخالفان شده
دلیل صحت نسبت شماست به نبی انشاء الله از آن غمگین نباشید اگر کسی مانع
عبادت شود از بناء مسکن که در آن عبادت خدای کنند بی آنکه باو ضرری رسید
فلیأذن بحرب الله ورسوله صبر کنید ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
ای برادران آلهی چه خدا خواهد که پرده کسی درد میلش اندر طعنه ناکان کند
چون او نقوی این مالکیت که دارد و دوست بخدای نفروشند زود بود که خدای
این قوه را از او باز گیرد صبر کنید که وجعلنا منهم ائمة یهدون بامرنا لما صبروا و کانوا
بآیاتنا یوقنون ای برادران آلهی از اجتماع در بقعهٔ مبارکه اخوان آباد دوری
تا آن بزنگ مساجد و حدیث نبوی یاد آورید که نبی سلمة دیارکم تکتب آثارکم
گامها که می نهید بسوی آنجا برای شما می نویسند مقصود عبادت است هر صفة
که باشد عبادت نه همه نماز و روزه است هر گام که در راه خدای نهند به نیة
صالح عبادت است چون باینجا میروید شما را چنان می نماید که میروید که آنجا عبادت
کنید حال آنکه در نفس همان رفتن عبادت است کنید برای آنکه آن رفتن نیز عبادت
است ای برادران آلهی مردمان قرار بباشند که هر روزه بآنجا روند یا در
هر چند روز یک روز روند و اگر چه راه دور باشد مثل چهل مقام فراهم شیراز به
خدای سوگند که باخوان آباد که بقعهٔ مبارکه است شما را رفتن از ان فاضلتر است

و ثواب در این بیشتر از دوری آن برسید ای برادران آلهی هر یک از شما انجه مقدور است
اگر جهد نکنید در نظم این اجتماع بر خود ستم کرده اید تا معلوم باشد ای برادران آلهی
سلام خدای بر شما باد و رحمة الله و برکاته انه حمید مجید
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الاعز جمال الملة والدین جعفر 126
ثبته الله فی الثابتین فقد قال الله تعالی ان تکفروا فان الله غنی عنکم ولا یرضی
لعباده الکفر وان تشکروا یرضه لکم وقال تعالی حکایة عن موسی ان تکفروا انتم ومن فی الارض
جمیعا فان الله لغنی حمید وفی الحدیث القدسی یا عبادی لو ان اولکم وآخرکم وانسکم
وجنکم کانوا علی اتقی قلب رجل واحد منکم ما زاد ذلک فی ملکی شیئا یا عبادی لو ان
اولکم وآخرکم وانسکم وجنکم کانوا علی افجر قلب رجل واحد منکم ما نقص ذلک فی ملکی
شیئا فرمان برداری گاهی مطلقه مبتنی باشد که فرمان برای استکمال او میباشد
اما گاهی فرمان برای تکمیل مأمور باشد و محل منت پذیرفتن همین است که منت
نهادن را او در آیه از قبیل نافیست برای آنکه از عبادت حادثه اثری بخدای
قدیم نمیرسد چه معبودی که خدای عز و جل است معبود است ازلیست که لم یزل ربا
ولا مربوب ولم یزل خالقا ولا مخلوق قیام این نسبت عابدیت عابد است
گردش حال در لا عابدیه و عابدیه بعابد این عابد است که حرکه میکنند از نقصان
بکمال ذات خدای عز و جل از این هیچ تغییر عارض نمیشود خشنودی او از منقلبان
و ناخشنودی او از معرضان بحکم وکالت همه بابت ایشان است از مقام
جود اگر نیک است نیک ایشان است و اگر بد است بد ایشان است نیکی و بدی
بخدای عاید نیست ان احسنتم احسنتم لانفسکم وان اسأتم فلها اما خدای
عز و جل بحکم جود کفیل و وکیل هر وجود است تا هر چه در سرائر ایشان است در حضرتش
آشکارا کند و اگر جایی فروتر از این خواستند گوییم منت در طاعة گاهی باشد

شود که موازی نعمت باشد و افزون بر آن و هیهات در خبر آمده که در قیامت
یکی از عباد را فرمایند که به بهشت برید بفضل ما او را در خاطر گذرد که با این عبادت
بسیار که من کرده ام میفرمایند که بفضل ما خطاب آید که ویرا باز گردانید و حساب
کنید چون حساب کنند تمام عبادت او بازاء یک شربت آب که خورده نیاید
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولی الله الامیر شمس الملة والدین ابی سعید ایده الله ۱۲۶
وعصمه   عمر بضاعتی عزیز و گران بهاست و مال نیز بمشقت تمام بدست می آید
ندانم که مردمان را چه فتاده که عمر و مال خویش را صرف میکنند در چیزی که
با ایشان باقی نمی ماند عجب می صرف نمادان اند و آنچه با مردمان باقی می ماند
چند حظ عاجل است هرچه در آن صرف کنند و اگرچه اندکی باشد اسرافست
انه لا یحب المسرفین و هرچه برای خدا صرف کنند و در آن نیت آلهی داشته
باشند غبطه است و اگرچه بسیار باشد ان الله لا یضیع اجر المحسنین ای حبیب من
هرچه برای خدای کنی کم نیست اگرچه بذل النفس باشد بیکون فنا و هرچه نه برای
خدای کنی کم و اگرچه بذل نفسی باشد بقیح تمام و بدان که اکثر مردمان بعکس این
افتاده اند بسیاری که در راه هوا صرف کرده اند کم شمارند و اندکی که در راه خدای
صرف کنند بسیار دهند اکثر خلق در ضلال اند بگواهی خدای عز و جل و ان تطع اکثر
من فی الارض یضلوک عن سبیل الله و جای دیگر میفرماید و لکن اکثر الناس
لا یعلمون و بگواهی داود علیه السلام که فرمود الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات
و قلیل ما هم ای حبیب من امید دارم که در جماعه اخوان که از آن قلیل باشید
اما خواست هرچه سود دیگر شما خود خواهید و خواست هر و شما هرچه سود که خدای
خواهد ای اخوان اگر دل این راه یافتن دارید بر تنها روی دل ننهید که این

راهیست که سالکان آن قلیل اند و کم یاب   روی در روی خود آرای عکس خویش
نیست ای معشوق ترا جز خویش خویش   ای اخوان بوعدهای خدا دل شاد دارید
و بنشاط آن بر راه میروید ان الله لا یخلف المیعاد نجد ای شما سو کنند که تا عمر آن
صفه عالم آلهی کرده اند نان و آب جهان بر کام من تلخ شده و عیش
و لذة این عالم بر من منغص شده دلم در سینه طپان است برای آن همچون
مرغ در قفس و نان و آب و خورد و خواب جهان بر من حرام تا خود را بجای
رسانم و شما را دران آلهی غریبه تسمیم دارید چنانچه هیچ شما را از آن باز نتوانند داشت نیز همین جو
ایاره دنیا و در رفیق و هم درد باشید تا این راه را بپایان رسانیم بتوفیق خدای
سبحانه والسلام علیکم   بسم الله الرحمن الرحیم ۱۲۷
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان التائبین جعلهم الله من الثابتین
چون درازی شب در ارشید بلطف خدای تعالی و تقدس
نزول جلال جهان میفرماید و از آثار قدم مقدس تعالی عن التشبیه هزار گل و شکوفه
و ریاحین در دلهای بیداران شکفته میشود اما جهان برای جمود و کثافتی که
دارد ظهور آن از آثار در موقوف می ماند تا انقضاء فصل و دخول ربیع
فانظر الی آثار رحمة الله کیف یحیی الارض بعد موتها طیب رایحه و طراوة
گل و رنگ و بوی بهار و نضارت و خضرت اشجار همه از برکات
قدم مقدس است در دیده مالید و دیده برکشائید لیت شعری که شما
از آن بیداران اید که دل شما ازین حکایت خبردار میشود و بچنان گل و سنبل
و شقایق و ریاحین منشق میگردد یا نه باری اگر بیداری حقیقی دست
ندارید از بیداری مجازی دست مدارید و اگر ورد تهجدی ندارید ورد
سحری نگاه دارید درازی لیالی شتا را غنیمه شمرید دانه وار در زمین مجاهده

چند روزی سر از خود کشیدیم تا درختی سبز گردید در بستان مشاهده کنید شجره طیبه اصلها
ثابت و فرعها فی السماء تؤتی اکلها کل حین باذن ربها خدای شما را توفیق دهد دور
مانید و حاضر است غایب مپندارید دانم که بسیار شنیده اید که خدای حاضر است
اما از شنیده چه حاصل کوشید تا بجان بشنید از رسیدن چیزها بجویید تا از
اولوا الالباب باشید با قشر چه میپایید قشر قوت دواب را شاید آدمی را از
دانش مست باید آورد مولانا رومی بشنوید که چه میگوید

ما ز قرآن برگزیدیم مغز را   پوست را پیش خران انداختیم

خسان چه کسان اند حشویان جامد و قشریان مقلد از دانش بی‌خواهش مانند از مغز مرجوی
حیوانی نخورند که ما زاهدیم اما از بنات و لحوم کس از سباع جری تر باشند در ملبسه
جامه و رعایه پس از آن از رشته باریکتر ریسند اما از لبس ثوب زور که دعوی
بمعنی است اجتناب نمایند قال رسول الله صلی الله علیه و آله المتعنی ما لبس
کلابس ثوبی زور در طهارت بر سر آب ریزند اما از تطهیر نفس دست
شسته باشند حجاب ایشان از خدای عزوجل عجب باشد و حجاب دیگر
فاسقان ذنب و این احد ما من الا آخر کسی گرد که حق او رفت دور   حجاب
ظلمه او را بهتر از نور   ز ظلمه آدم او را صد بود دشت   ز نور ابلیس ملعون
ابد شد همان انانیة که راه زن ابلیس شد این طایفه را در راه است   اعداد
اهل الله در همه روزگاری از این طایفه باشند چنانچه ابلیس عدو آدم علیه السلام
بود   کمترین خوشتن زشتی ان حسد   ان حسد که گردن ابلیس زد
هر که دید او را کمال از چپ و راست   از حسد قولنجش آمد درد خاست
زانکه هر بدبخت خرمن سوخته   می نخواهد شمع کس افروخته
چنین طایفه پیوسته در اطفاء نور الله جهد کرده اند اما   چراغی را که ایزد برفروزد

هر آنکس پف کند ریشش بسوزد   جماعه اخوان ایمیم اسود اعیان ملل ذی
وار مرد و مرد انند که اهل صراط مستقیم که طریق اعتدال است همیشه میان اهل تفریط
وجود که مغضوب علیهم اند و اهل افراط و غلو که ضالین اند گرفتار بوده اند صحابه رضی الله
عنهم به انکار یهود و نصاری گرفتار بوده اند و در هر روزگار در این طایفه باشند
که بر قدم صحابه باشند و گرفتار انکار جماعتی باشند که خالی از ذوق منزلی
وصول لذت بابار بیقین مرکوزین نباشند و ترا انه فاتحه الکتاب مخصوص صحابه نبود
تا در این فاتحه در بیان است مغضوب علیهم و ضالین پیشند در سال الکتاب
هر روزگار فرض است که طلب نجات از سیرت ایشان کنند و دخول در حزب
انعمت علیهم که اهل اعتدال اند هر چه در آن روزگار بوده نظیری در این روزگار دارد
اگر آنجا مشرکان بشرک جلی بودند اینجا مشرکان بشرک خفی هستند و اگر اینجا
الذین یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عند الله لیشتروا به ثمنا قلیلا
بوده اند اینجا متعنتیان باشند که برشوه سخن را ادنی بپوشند و فتوی به
ناحق دهند اگر آنجا یهود بوده بودند اینجا اهل جور باشند و اگر آنجا ترسایان
بودند اینجا ملحدان باشند کلام معجز نظام نبوی است که لتتبعن سنن من قبلکم
حتی لو انهم دخلوا حجر ضب لدخلتموه قیل الیهود و النصاری قال فمن صدق رسول
الله صلی الله علیه و آله و السلام علم الاخوان و اینجا دقیقه در یابند که معنی نجه
متغیر گردد در همه روزگار مقصود از اهدنا ما آخر طلب راه منعم علیهم مطلق باشد و
نجات از طریق مغضوب علیهم و ضالین علی الاطلاق اما اهل هر عصر را امر به
طمع نظر بسوی نجات از غضب و ضلال باشد که در حق ایشان فرو
کر واقع شود چرا که پس حاجه تطلب نجاة از آن واقع است غیر المغضوب علیهم
و لیستد بر و السلام معاد   بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الیتیر فی الله و حبیب قلبی الامیر محب الله و الملة و الدین
الشیخ محمد نصره الله و ایده و قوته و سدده   نزد فساد در عالم و دفع ظلم از خود
ممکن نیست جز به ارتکاب ظلم برای آنکه دفع ظلم به نشستن در حکام میشود و ارباب
ایشان شدن و حکام در این روزگار ظالم اند هر کس که از اعوان و کسان ایشان شد
لازمست که برسد بطور یا بعض ظلمهای ایشان کرده پس اگر شخص خواهد که ظلوم
نباشد طریقی نیست جز آنکه ظالم باشد و چون امر دایر شود میان آنکه مظلوم
باید بود یا ظالم اولی آنکه اختیار مظلومیت کند برای آنکه مضرت مظلومیت در دنیاست
و مضرت ظالمیت در عقبی و مضرت عقبی اشد و ادوم است از مضرت دنیا نیست که دنیا زندان
دربسته و کنج نشاینده و اگر نه این رسد که ظالمان و ارزنده مردمان خود را ممکن
ساخته اند از ظلم بر مردمان کردن و کار خود از میان ساختن مومنان نیز و دارند اما
ترس خدای و عذاب آخرت نمیگذارد که ایشان آن رسد بکار آورند که تا ماه و
محروم و مغبون بکنج نشسته اند   خود نشان مومنان مغلوبی است
لیک در انکسست مومن خوبی است   سلمان رضی فرمود الناس اربعة اسد
و ذئب و ثعلب و ضان فاما الاسد فالملوک یفترسون و یاکلون و اما الذئب
فالتجار و اما الثعلب فالقراء الذین یخدعون و اما الضان فالمومن ینهشه من راه یعنی آدمیان
چهار اند بعضی شیر اند و بعضی گرگ اند و بعضی روباه و بعضی میش اند شیر
پادشاهان اند که همچون شیر صید را بیشند و خورند و گرگ تاجران اند و روباه قرآن
خوانان فریبنده اند و میش که مومن است که هر کس که او را بیند گزد و نیش زند ای
ولی ای حبیب من اگر روز همین امروز بودی بیم بود اما روز دیگر این روز در
عقب است که ظالمان آنجا ظلم نتوانند کرد و دست بسته و خوار و نگون سار باشند
اگر امروز دست بسته و عاجز اند غم نیست چون آن روز دست گشاده و سرافراز

باشند

باشند در جنت خدای و اگر ظالمان امروز دست خود یافته اند و هر چه می خواهند با بندگان
میکنند هم بنا بسودی اند چون آن روز دست بسته در سلاسل و اغلال و خزی و نکال
خواهند بود و لا تحسبن الله غافلا عما یعمل الظالمون انما یؤخرهم لیوم تشخص فیه الابصار
ای ولی من چه مضایقه است ما را اگر خدای عز و جل ایشان را بر ما مسلط سازد تا بر ما ستم
کنند و بدان سبب ایشان سزاوار جهنم شوند و ما بعوض آن ستمهای ایشان سزاوار
رحمت شویم بیک کار هم دوزخ آبادان شود و هم بهشت معمور ان الله عزیز حکیم
ای ولی من بهر ستم که از ایشان بر ما میرود به عین خدای ماست یعنی خدای ما می بیند
پس بسیج غم نیست ان الله عزیز ذو انتقام ای ولی من ابن مسعود رضی گفته الدنیا کلها
هموم فما کان منها من سرور فهو ربح یعنی دنیا همه غم و اندوه است اگر چیزی از آن شادی و
است سرور است زاید بر مایه مومن بر خود نهاده که این یک زندگانی تلخی بگذرانند
ولیس [illegible] لاعباد ان قریة   بالاتر از سیاهی رنگی دگر نباشد
ما چو داد و بیم دل و دیده طوفان بلا   کو چه سیل غم و خانه ز بنیاد ببر   کافران
کافران بهشت است که جز این زندگانی زندگانی دیگر گمان نمی برند و امیدی که از دنیا
بدین زندگانی دارند لاجرم نا امید و پژمرده باشند و در لگدکوب حوادث
ذلیل و در مانده اما مومن اینها را وزنی ننهند اگر چه او را بمقاریض پاره پاره کنند
زهی داغ که مومن بر دل دنیا می نهد که هر چند با وی بیداد میکند رام او نمیشود و
سر در پیش او فرود نمی آرد و آن بیداد او را وزنی نمی نهد ای دنیا و
بر روی [illegible] کافران که بندگان تو اند از لطف تو بر افروزند و از قهر تو فرو میروند
و منظر لطف و قهر تو ایشان باشند مومن ترا وزنی ننهند نه بلطف تو
بر افروزد و نه از قهر تو فرو میرد او بندهٔ خدای است سر و کار با لطف
و قهر خدای دارد و هیهات که خدای او جز لطف نفرماید ان الله رؤف بالعباد والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم سجل الله بعده عمر سرا

اگر چه جمله را امروز دوره دیدیم   یقین دانم که آخر شاد گردیم   چو جاری هست ریحان
نیز باشد   چو دردی هست درمان نیز باشد   من عبد الله قطب بن محیی الی
الاخوان الالهیین التائبین تولاهم الله بما یتولی به عباده الصالحین
بر دوستان که پیشتر از شما بوده اند محنت که بسلوک راه خدا مشغول شده اند چه
محنت و بلا که کشیده اند آری   عشق از اول چرا خونی بود   تا گریزد هر که
بیرونی بود   اما بعد از تحقق ثبات قدم بمقتضی وعد الله الذین آمنوا منکم و عملوا الصالحات
لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی
لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا استقامت و حال
و اقبال و جمعیت و طمانینت مرجو است ان الله لا یخلف المیعاد ای برادران الهی
همه شما سیرت سلف و سنت صحابه میخواهید که سلوک کنید باید یاد آرید که صحابه
چه رنجها و محنتها کشیدند و بر آن چه صبرها کردند و چه ثابت قدمیها نمودند
شما نیز دست بان گیرید   عشق چون دعوی بلا دیدن گواه   چه کرامت
نیست شد دعوی تباه   هر که گنج خواهد آن جان مرنج   بر سه دو بر مار تا یابی
تو گنج   الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا و هم لا یفتنون و لقد فتنا الذین
من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا و لیعلمن الکاذبین ای برادران الهی مبادا که محن
و مصائب شما را سستی آورد یا ملالی بخشد در کار خود و اعتقاد کم باید
و التعظیم که از آن و سبب که هر دو این انقطاع را افشا نموده رسول ما گفتند انا تطیرنا
بکم شما را افتد بخاطر خود و آن چنان بود که در این سال باران منقطع شد ایشان
گفتند از شومی طور رسل است که ما بسیار آورده اند و بعد از که میخواهند نهند حال اکنون
آن امساک باران از رحمت خدای نیز برای آنکه لو نفس رد بهتر د

دیگر از باریدن می سرود و نعمت ها دوزمان خدای تعالی اقبال باو را ده آماده میکرد و دیگر
انقطاع باران در حق آن منکران ستم و بغض نیز ناقبال آمانان که گرویدند
و ایمان آوردند از گروه من ایشان نتیجه آن انقطاع باران بود که دلهاشان
نرم کرد و قساوت و غلظت از آن برد تا نور ایمان منشرح شد یضل به کثیرا و یهدی
به کثیرا و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه الآیه
ای برادران الهی در کار خود با بصیرت باشید و از یقین خویش مکان منتبه
و بدانید که پیغمبران خدای است گفته اند و راهی که نموده اند راه راستست
بی ریب و همه در آن زنید که خیر رشد شما را پیش نمی آید و نجات و فلاح شنیده ام
که کسی نماز نمیگذارد روزی رفقا او را تکلیف کردند و با خود بمسجد بردند
کیموه اش بدزدیدند گفت می بینید که نماز بر من مبارک نیست از این مبارک
شوم کیموه ات از آن دزدیدند که خدای عز و جل نماز کسی که نماز گذاری او
شرط بقاء کیموه باشد قبول ندارد پس کیموه ات را دزدیدند تا اگر تو از چنان
کسانی دیگر به نماز نیایی و بسط عبادت را با قدام طلبید چون پیش ملت شناسایی
و اگر نه از چنان کسانی این خود مانع تو نمیشود از نماز تو صدق و اخلاص تو
آشکارا میشود و لنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم و الصابرین و نبلو اخبارکم
امتحان بر امتحان است که پیوسته میرسد خدای عز و جل جماعهٔ اخوان
ما را در مواقع امتحان رسوخ قدم کرامت کناد تا متغیر نشوند و بهمان خدای پایان
رسانند و ما ذلک الا بتوفیق الله تعالی و فضل رحمته و هو العاصم و هو المولی الکریم
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی الاخوین الاعزین الغائبین الاکرمین محمد بیک کان الله لهما
النجه عمر اخص کنند جز خدمت رب العالمین نباید که باشد

که دیگر چیزها که ضرورة قوام است بی تعدی واقع میشود و از آن جهة نوعی لازم می آید
و اگر در جهان شفقتی بر سلاک منزل اصل است برای آنکه بناء جهان بر تعب
و نامرادی است اگر شادی روی نماید چنان دانید که براه باز یافته اید
ای برادران و شرم دارید که با وجود خدای عز و جل شما بچیزی دیگر ملتفت باشید
و چیزی دیگر جویید لازم است آستانه محبت و عبادة او باشید و اگر چه جان شما
بر سر این رود ای برادران من جانی که از خدای یافته اید اگر برای خدای برود
چه قطره ایست خدای تعالی بآن احق است همان بهتر که در کار خدای رود شما چه میخواهید
که از میان طرفی بر بندید ای برادران من جان و جهان کالای آنست که برای خدای
عز و جل صرف شود اگر نشود ضایع باشد و چیزی ابتر که غایة آن بر آن مترتب
نشده همچون قلمی که هرگز با آن چیزی ننویسند و کاردی که هرگز با آن چیزی نبرند
به پناه خدای روید از آنکه شما در وجود از ضایعان باشید والسلام علیکم
و رحمة الله و برکاته   در این چند شب بخواب میدیدم که کسی که سابقا
تابع یکی از ائمه ضلال بوده توبه کرده و داخل الهیین و حزب ربانیین شده
و در مجلس رسول الله صلی الله علیه و آله حاضر شده بر سر سفره آن حضرت
و وضع مجلس چنین است که این ضعیف برابر رسول الله صلی الله علیه و آله
نشسته ام و از یمین این ضعیف الی [illegible] نشسته و از یسار رسول الله
صلی الله علیه و آله جماعتی از صحابه رضی الله عنهم و شبهات که آن امام ضلالة
القا میکرد در ابطال عبادت و نبوت ممثل ساخته در کفچه کرده از دو
حاضر کرده از جمله آن شبهات یکی اینست که اثر یدون ان یحیوا بکم
الموت و جواب این ضعیف از آن شبهه این که موت ربنا موت
نفوسنا فان ربنا حی لا یموت فانما یحیی نفوسنا شاید که شیخ کریم الدین

حقیقة

حقیقة این شبهه و جواب در یابد که حیثیت باری از کید ابلیس چیزی معلوم شد
که هرگز تصور مثل این فاتحه در باره او نبود اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و کاتب
خادم سفره او ابوبکر صدیق است رضی الله عنه چون از طعام خوردن فارغ شدند آن
بقیه طعامی که مانده بود برداشت و ایستاده متوجه قبله شد و دست بر داشت و این دعا
کرد که اللهم اغفر لنا و عافنا و اعف عنا خدای عز و جل این دعا را در باره برادران
الهیین مستجاب دارد و عافیة و این کرامت کناد آمین
۱۲۱ بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین
التائبین کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین   با مساکین متواضع باشید
که من تواضع لله رفعه الله و با متکبران تکبر کنید التکبر مع المتکبر صدقة و با منافقان
بسر برید که یخادعون الله و هو خادعهم و با صادقان صادق باشید که من
غششنا فلیس منا و اخوان با یکدیگر محبت ورزند تا از وحشة جهان ایمن باشند
و ترس و اندوه و شما راه نیابد که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا
هم یحزنون و چون مردمان بعداوت شما برخیزند دل قوی دارید و پناه بخدای
برید که الذین قال لهم الناس ان الناس قد جمعوا لکم فاخشوهم فزادهم ایمانا
و قالوا حسبنا الله و نعم الوکیل چرا ایمان ایشان افزود برای آنکه مثل
مومن مثل الفتیله است که چندانکه باد در پیش وی آید تیزتر شود و آری خاصیة
محبت صادقه آنست که هر چه برای اطفاء آن کنند سبب زیادتی
اشتعال آن شود همچون آتش که در گرفت که هر چه در آن ریزند که آنرا
فرو نشاند آتش در آن فتد و آنرا نیز با آتش سازد و لاجرم سبب
زیادتی ماده او باشد و مزید قوت و اشتعال آن گردد و محبت صادقه
در این باب خاصیت آتش دارد اکنون اگر محبت شما صادق است نشانش

آنست که علامه الیم و عداوة عدو غیر اید آنرا الا قوة داروی باد و حدت اشتعال
کما قال سخت تر شد پند من از پند تو عشق را نشناخت دانشمند تو
و یک سبب دیگر برافزودن ایمان ایشان آن بود که هر کس که بحق راه خدای
میرود البته جماعتی بعداوة او برخیزند سنة الله التی قد خلت من قبل و لن تجد
لسنة الله تبدیلا چون قیام مردمان بعداوة خود مشاهده کردند این معنی دلیل
شد بر صدق طریقه ایشان و انکه بحق راه خدای میروند لاجرم ایمان ایشان
افزود و اعتقاد ایشان بمبدا طریقه خود نیکو گشت و در امر خود ایشانرا
زیادتی یقین و استبصار و وثوق و اعتماد حاصل شد همچون کسی که اورا
نشان راهی دهند و نشانه چند که در آن راه است دلالت کنند چند در آن راه
عرض کنند هر یک نشانه از آنها که یابد دلیرتر گردد بر سلوک آن راه و
اعتقاد بیش کند که در اینکه این همان راهست که نشان داده اند راهی
دیگر است همچنین نشان داده اند که هر کس که براه خدای میرود مردمان بعداوة
او برخیزند و مصائب شدائد او را پیش می آید چون سالکان در سلوک
خود اینها پیش می آید دیده اند که این همان است که نشان داده اند
و یقین او بطریق خود می افزاید و ثبات وجد او زیاده میشود سبحان الله
و همین که سبب قوة صادقان میشود سبب ضعف و سستی نامردان که
نه براستی قدم بر این طریق نهاده اند میشود و یضل به کثیرا و یهدی به کثیرا
و ما یضل به الا الفاسقین الذین ینقضون عهد الله من بعد میثاقه اعاذنا
الله جماعة الاخوان ان یکونوا من الناقضین عهد الله من بعد میثاقه و جعلکم
من اهل الاستقامة و الثبات برحمته انه حمید مجید و السلام علیکم و رحمة الله
بسم الله عظم الله اجر الاخوان فیما نالتهم من المصیبة و صبرهم و جعل موت

البعض

البعض تذکرة و عبرة للباقین و لا یجعلهم من الغافلین
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی حبیب و وزیر الامجد
الملة و الحق و الدین الشیخ محمد نصره الله و ایده در بعضی از این شبها
بخواب دیده ام که شما ابتدا عمارتی کرده اید و پیشگاهی از آن ساخته اید رفیع
عالی جای نیکو بینید که این را بهمین نوع تمام کردن نیز قریب پاره از این
کوچکتر می بایست گرد این فقیر هرچند تامل میکنم در آن پیشگاه چیزی می آید
که آنرا تغییر کنند از بس که خوش آینده است اینست صورت خواب
و سخن همین است ای الی ابن ای حبیب من عمر آدمی پیدا است
که چه مقدار است و از آن بیشتر گذشته این اندک که مانده بدست
و دندان خود را میباید گرفت که هر چیز که باشد آنرا در راه خدای صرف
کنند و از هیچ باک و پرس ندارند و از هیچ باز نخورند و عوض آن عمر جاوید
در جوار خدای عز و جل و سعادة ابدی بیابند ای الی ابن و اگر مردمان
موافق نباشند و گویند این بقیه نیز همان نوع صرف میباید کرد که گذشته
عجب نیست برای آنکه اکثر ناس گمان بیشتر بغیر این جهان نبرده اند و اگر
چیز نامی نام آخرة برند دل ایشان از آن خبردار نباشد قال الله تعالی
و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الاخرة هم
غافلون ای ولی ابن مردمان نادانند و جهل خود ما که برحمت خدای دانسته ایم
که امر نه چنین است و جز این عمر هستی است و دانسته ایم که چیز از طبیعة
مردیم بحکمة زنده میشویم و جهان حکمت اوسع و اعلی است از جهان طبیعة
و نسبة جهان طبیعة بجهان حکمة نسبة شکم مادر است باین جهان و نسبت موت
است بحی ان الدار الاخرة لهی الحیوان چگونه تا برآن نادان شویم و چگونه

دینار او طمع ساریم و رضوا بالحیوة الدنیا واطمأنوا بها صفت ما باشد و اخلد الی الارض
واتبع هواه طریقه ما معاذ الله که ما دل بسته خود را ما دل بسته سازیم عهد ما با خدای
عز و جل تازه کرد تا جان در تن داریم جز راه خدای نسپریم و اگر چه تمام عالم خلاف
این کنند و بخلاف ما برخیزند بشرط آنکه توی اورا رشد تا جان بنیاد
ربنا ای ولی من ضالین بسیار اند و مضلین بسیار و شبهات ایشان
بسیار ای بسیار باید فتنه که از جای برروند که کار سخت است خدای عز و جل
ابلیس و ابلیسیان را بنا فرید الا برای امتحان تا قدر قوت و ثبات
ایشان معلوم شود ربنا افرغ علینا صبرا و ثبت اقدامنا ای ولی من
سحره فرعون چون بحقیقه ایمان رسیدند بتهدید فرعون ایشان را لاقطعن اید
و ارجل و رسوا کردن بر آویختن در دار در ایشان اثر نکرد و زندگانی این
جهان و آن جهان بر ایشان چنان خوار بود که بود و نابود آن را هیچ وزن ننهادند
و گفتند اقض ما انت قاض انما تقضی هذه الحیوة الدنیا ای ولی من امرأة فرعون
چون بکشف حقیقه رسید از عذاب فرعون هیچ باک نداشت و رفتن
از این سرای فانی بروی هیچ گران نبود و دلش بجز مجاورة خدای عز و جل و
سکون در دار مقدس متعلق نبود و گفت رب ابن لی عندک بیتا
ای ولی من مومنان که پیش از شما بوده اند و چنین فرمانها ایشان را از خدای
باز نبرید امروز هیچ از اینها واقع نیست ما مومنان را چه افتاده که یک
چیزی افسرده و پژمرده شویم آخر ما نیز مومنانیم ای ولی من بخدای که وعده
خدای حق است ان الله لا یخلف المیعاد و اول در آن وعده این آیه ام
و شیرین جهان بر ما تلخ شده در آرزوی حسنات آن جهان نه صبر داریم
و نه آرام تا بدان حسنات رسیم برحمت خدای ای ولی من ما چنین

در دها چنان که دانی که ایشان را جز لذات این جهان در فتاده و ما و ایشان
با هم چون بسر بریم این معامله ایست که بهم نرسیدنی ما و طمع ایشان بهم نگردد
ربنا افتح بیننا وبین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین اقول قولی هذا واستغفر الله
لی ولکم ای ولی من جهان طبیعه جهانی باشد که درک و نطق همگی او نرسید همچون این
جهان که جز آدمی دیگر دانا و گویا نباشد و همه آدمی نیز دانا و گویا نباشد
در آن جهان باشد و جهان حکمت جهانی باشد که درک و نطق همگی او رسید
همچون آن جهان که انطقنا الله الذی انطق کل شیء در آن آمده و یوم تشهد علیهم
السنتهم وایدیهم وارجلهم جز طبیعه تو نیست که تاثیر نه بدانش کند و حکمت
تو نیست که تاثیر بدانش کند

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیه حقا الامیر رکن الدین حسن عافاه
الله تعالی فی جسمه ونفسه وطهر قلبه وسره محبت ورزی میباید
بود که آن لذت و حظ که مردمان از طعام و شراب و سایر تمتعات
می یابند از محبت یابند و هیهات لذت محبت کجا و آنها کجا حلوا کسی
که محبت بخشیده است لذة المحبة لذت حی است و آن لذات لذة
میت ای ولی من بعضی از مشایخ گفته از هر چه در بهشت هست نبودی
در دنیا هست مگر لقاء الله لقاء اخوان است پس چنانچه لقاء الله در آخرت
لذاته مطلوب است و اجل حظوظ است هر آینه باید که لقاء اخوان در جهان
لذاته مقصود باشد و اجل حظوظ جهان باشد اما چنین دیدار به حظ
محبت حقیقه نتوان یافت عامه ناس که از محبة حقیقی اعنی محبة خالی از
غرض که برابطه الهی باشد خالی اند ایشان را در دیدار یکدیگر لذاته
حظی نباشد حظ ایشان لذاته از شهوات حیوانیه باشد از اکل و شرب

و نکاح و تعلب وا شان زانک و هر کس را که دوست دارند برای آن دوست
دارند که وسیلهٔ مرغ و یکی ازین حظوظ باشد و هیچکس نباشد که لذاته
وی را دوست خط ایشان باشد و هیهات ایشان کجا شایستهٔ محبت انسان
باشند که مخلوق علی صورة الرحمن است جز مردمان آگهی را شایستگی
آن نباشد که آدمی خطای ایشان باشد ای ولی من چنانچه هر جانور
قوتی علیحده دارد مرغ گوشت نخورد و سباع دانه نچینند همچنین هر جنس
آدمی را قوتی و حظی باشد عارفان و اهل الله آدمی قوت ایشان باشد
حظ از دیدار آدمی یابند یعنی آن آدمی که بحقیقه آدمی باشد و النظر الی العالم
عبادة در شان وی راست آمده عامهٔ ناس را لقوت باین قوة
ممکن نباشد اکنون صلاء محبت در دهیم در میان جماعه اخوان این
مهر با یکدیگر تازه کنید و محبت یکدیگر را بجان خریدار آیید و به ورزش
محبة مشغول شوید تا شما را مددی از یکدیگر آن سرور حاصل باشد که هر چند دوست
و مصاحب روی نماید شما روی بیکدیگر تلخی آن از شیرینی بدل کنید و هر چند
دشمنان بکینهٔ شما برخیز شده عداوت ایشان در روی محبت شما
تمام ید   هزار دشمنم ار میکنند قصد هلاک   گرم تو دوستی از دشمنان
ندارم باک   الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم ولا هم یحزنون
و در محبت سیرة سلف است و اتخذ و اخوان ازین اسلام است
اما درین روزگار این معنی مندرس شده هان شما این سنه را مجدد
سازید تا داخل آنان باشید که مصداق من احیا سنتی عند فساد امتی
کان له اجر مائة شهید مردمان دوستان خواهند اما برای آنکه در کارها

برصد ایشان نشینند نفس دوست ایشان را مطلوب نیست شما را ایشان
کیرید برای نفس دوستی همه چیز در راه محبت باید نهاد محبت را از وسیله چیزی چاره
نیست کر بسازید و الله الموفق
۱۴۳   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی حبیبی فی الله و ولیی حقا الامیر رکن الملة و الدین
حسن احسن الله الیه و الی الدیه   از ادب و قدر شناسی
نعمت پرسیده بود بدان ادب آنست که وجود آگهی را قایم داشند و
حاضر شناسند افمن هو قایم علی کل نفس پس با گبت هر آینه خاشع
و مطرق باشند و چون نشینند اطراف فراهم کیرند و چون تکیه کنند
نه بروی تنعم و فراغت کنند بروی اظهار عجز بشریت و ناتوانی کنند
و در خنده از تبسم نگذرانند وی عزوة او از بلند نکنند و چون برزبر دستی
خشم کیرند زیر دستی خود و جبار بیاد آورند و حصوصا بقدر حکمت بخورانید
بر وجهی خالی از هوا و چون طعام خورند چندان دل فراهم آورند که در کار
می آورند و نعمت خدای را عز و جل در آن برخود شناخته هیچ لقمه بحضور تمام
و تعظیم جلال خدای فرو نبرند برای آنکه این لقمهاست که با اندام آدمی
میشود هر لقمه که بغفلت خورند بدن خبیث از وی متولد گردد و هر چه
با حضور و تیقظ خورند بدن لطیف طیب از آن متکون گردد و
چون سخن بدانجا کشید بیان قدر شناسی نعمه آییم قدر شناسی
نعمه آنست که خود را الحجب ذات جز عدم مطلق حالتی نشمرند پس هر چه
بر خود یابند عطاء خدای عز و جل شناسند که بمحض جود با ایشان
بخشیده و انچه بیابند آن حالهٔ اصلی ذاتی خود دانند پس بر اول زبان
شکر و غطا بکشایند و از دویم زبان شکایت و گله در بندند چون این را

بدانند و خود را براین ملاحظه ثابت دارند و مراقبت دل کنند تا ازین غافل
نشوند و از شاکران باشند رزقک الله حبیبی آداب الحضرة و کتبک فی عباده
الشاکرین والسلام علیک بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله و حبیبی الامیر الحاج شمس الملة
والدین ابی سعید ادام الله تاییده بر اغنیا و اهل دنیا
لازم است که بخدمت اهل فقر شتابند و از آنکه خاک راه ایشان را بعزت
پاک گشته باک ندارند و مادام که چنین نکنند نقد عبادت ایشان خدایرا
عز و جل مشکوک است و صدق ایشان مشکوک است چنانچه ابلیس لعنه الله
که با وجود که چهارصد هزار سال بعبادت خدای عز و جل مشغول بود و هیچ قطعه از
زمین نگذاشت که در وی طاعتی نکرد عبادت او اعتماد را نمی شایست
و صدق و اخلاص آن معلوم نمی شد تا صورت صفی الله آدم علیه السلام
واسطه ساختند و او را بسجده مراو امتحان فرمودند تا اگر برگزیده
خدایرا عز و جل سر بنهد سر نهادن او خدایرا بطریق صدق سکه زنند
و معلوم شود که خدایرا از آنجا که خدای است می پرستیده و الا تبیین
گردد که آن پرستش او خیال بازی بوده و انقیاد خیال خویش و
هیچکس از انقیاد خیال خویش سر نمی پیچد برای آنکه او با انقیاد
خود راجع است لیکن چون غیبی محل از خارج ابای پرستند انقیاد او غیر
انقیاد خود است و خروج است از خود از آن معلوم توان کرد که
او سر بندگی دارد یا هوای خداوندی پس صفی الله حجت خدای در امتحان
اگر او است خدای پرست و خودپرست را چون خواهد که از هم
جدا کنند بر آن سنجند و بر آن محک زنند او اول قلبی که بااین محک رسوا شد

و عبادت چندین ساله او هبا منثورا گشت و خودپرستی که او در صورت
خداپرستی میکرد بر همگان آشکارا شد و پرده از روی کار او برخاست
تا بر خود و بر همه کس ظاهر شد که او خود را بوده نه خدایرا اعزازیل بود
لعنه الله و همچنین تا دامن قیامت صفیان خدای عز و جل امتحان مدعیان
اند که بزبان گویند مومنیم و به ارکان نیز عبادتی چند کنند اما
اسرار قلوب ایشان از خود ایشان و از دیگران پوشیده باشد
مگر از علام الغیوب که عالم سر و اخفی است و پیوسته بدین امتحان
صدق و کذب مدعیان آشکارا میگردد اما حساب این حکایه تا روز قیامت موقوف
تا روز قیامت عزازیل را هم در این جهان رسوا کردند و نام بگردانیدند
رسوایی عزازیلیان تا روز قیامت موقوف تا روز بزم تجلی اسرار ایشان نامهای
ایشان نگردانند رسول الله صلی الله علیه و آله مگر از اینجا فرمود
ما تری ما اسمک خدا حقیقه حال چنین است که گفتیم اما دریغ که اغنیا
بیشتر اغنیا از دو از این حال غافل و پیوسته در مقام امتحان لغزان
باشند خواهند که بروت توانگری بر اهل فقر جنبانند هیهات
ای توانگر مفروش این همه نخوت که ترا سر و زر در کنف همت درویشانست
قل هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة حسنات جهان
برای اهل فقر آفریده شده و دیگران بطفیل ایشان از آن لطف
محظوظ میگردند نشاید که بچیزی که بصدقه ایشان یافته اند بر ایشان
تفاخر کنند اگر اهل فقر در جهان نباشند ایشان به بینند که چه بر سرشان
می آید هل تنصرون و ترزقون الا بضعفائکم ضعفای حقیقی ایشان اند
که قوت خدایرا عز و جل مشاهده کرده اند و نزد آن هستی ایشان ضعیف

دو دانک شته و محسن معر حقیقی ایشان اند که عنا خدای عز و جل دیده اند
دهی بهتی دستی خود معرف شده ضعفا و فقرا صوری بحسب مناسبتی
که مجاز راست با حقیقه ازین مقام فی الجمله بهره مند شده ایشان
را نیز گرامی باید کرد و سوی ضعفا و فقرا حقیقی ایشان را نیز دوست
باید داشت اما آن فقر که فخر انبیاست و آن ضعف که رسید حقیقی
نزول رزق از سماست جز این فقر و ضعف است ان ضعف با قوة
جسمانی و آن فقر با غنا منافات ندارد و الله الهادی الی سواء الطریق

۱۳۵ بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی اخی فی الله الشیخ کریم الدین محمد عمر او زده باد که روز بروز رحمة
خدای عز و جل ارا فزونی است و روز شوق بکرم او در افزایاد و مسند کار را
جز آستان لطف او پناهی نه و جز در ظهور آثار ربوبیة او نگاهی نه له الحمد
فی الاولی و الآخرة و هو العزیز الحکیم مردانه در کار باش و در کار دار و نصرة
و توفیق از خداوند خواسته چشم دار و نگران روح الهی باش که چگونه
در قوالب ابدان صادقان دمیده میشود و از رای که ناکون سبکند
اخوان ما که سابق شده اند بر ما و در ایمان یار ما منتظر اند که خود را به ایشان
رسانیم و توانی که بر ضیع و زنع اقدام ما ایشان نتوان رسید بقطع مقامات
و طی عقبات با ایشان توان رسید مقام بمقام بسر باید بازگرد تا بمقام
ایشان رسند آنگاه که مقام واحد جمع و تعیین گردد و دیدار یکدیگر
توان دید و در سیکر ای انوار اکنون بشتاب و بشتابان تا خود
را بان اخوان رسانیم و زنهار که اینجا باز مایست که محل العرض سباع
است بکوه و ماس نیست هر یک کام یک کام است زود خود را از بان

بیابان

بیابان مهلک با حصار امن رسان که اینجا خواب بخصوص کنیم و الله ولی التوفیق

۱۳۶ بسم الله الرحمن الرحیم من اقل عباد الله قطب بن محیی
الی اخی فی الله و عونی الی الله حبیب قلبی حقا الامیر محب الملة و الحق و الدین
الشیخ محمد نصره الله و ایده و نوره و سدده الحمد لله حسن العقیده امیر
میکند خبری است که ثمره آن در حال ظاهر میشود و در انچه انبیا علیهم الصلوة میفرمایند
خبریست که ثمره آن بعد الموت ظاهر خواهد شد و خردی بغایت قوی می باید
که شخص کاری کند که بعد از عمری بقا نماید این است و همه و حوصله بزرگ این کار
در خور هر کس نیست خدای عز و جل هر کس را که برای این کار آفریده از
ابتدا که او چنین میسازد عالی همت و خرد مند و واسع الحوصله و دور اندیش
و صبور و فرو آفریده تا بدین صفات مناسبة با انبیا علیهم الصلوة داشته
تا چون ایشان سخن در آمده اند و روایت آغاز کرده گوش استماع سخنان
ایشان را اتباع قول آن و عمل مقتضی آن او دارد و اما جماعتی که مثل حوصله
و دون همت و فرزند مایه آفریده شده چنین کسان را سالاری چنین
اکسیر این خورد است که او هم ضیقی است و زود مایه که جز بر واقع حال ناظر
نتواند بود و اندیشه مآل پیش از ظرف او باشد خصوصا مآل بعید که بعد
عمری با آن توان رسید علت انضمام مناسبة است
کی پرد در عی مگر با جنس خود صحبت نا جنس کراهت ولهذا
انها که جنس انبیا بوده اند به انبیا پیوسته اند و آنها که جنس ابالسه بوده اند
به ابالسه پیوسته اند در جهان آهن ربا هست و کهربا هست آهن ربا هست
و کهربا هست چون آهن ربا با میان آمد هر جا آهنی است بسوی او شتابد
اما کاه هیچ از جای نجنبند و چون کهربا با میان آید هر جا کاهی است بوی گراید

اما پس هیچ از جای نرود و آمن باد انبیا آمد و آمن و الهامی از بیم همان
دیگاه و ربا ابلیس آمد و گاه الهامی خفیف چه جاهلان الخبیثات للخبیثین والخبیثون
للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات همچنانکه اقبال مومنان
بر انبیا دلیل صدق انبیا میشود ادبار جاهلان بر ایشان هم دلیل صدق
ایشان میشود برای آنکه جاهل میل بجاهل میکند پس میل جاهل بشخص دلیل جهالت او بود
و نفور جاهل از شخص دلیل دانش او و اکنون چون شما جماعه اخوان ایدکم الله و ایانا
میل بجانب انبیا کرده‌اید و بر چه انبیا رفته ایشان و اقتفا بسیرت ایشان
از سر بصیرت نه همان از بستید بدو از بیمانی تقلیدی کرده اول پس نیز لکه دعاکو را
بسته بودید مژده باد شما را که همانا جان شما از پرتو جان انبیا آفریده شده
ان الحکم کل شی یرجع الی اصله باشیان باز گشته اید بابی و ادید و از جای برویده بودید
که طریقه خاصی که بنا برآنکه جان ایشان از جان انبیا آفریده شده بیل
ابا اسیر میکنند و سیرت انبیا مستعقب ایشان است شما را از کار خود باز
ندارند که اصل ایشان جز اصل شماست هر کس میل باصل خود میکند طریقه خود را
دست نباید داد و سیرت خود را بسیرت دیگران غلط نباید کرد قل کل یعمل علی
شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والسلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم من اقل عباد الله قطب بن محیی الی الولی الاخ
حبیب قلبی و معولی علی امر بی الامیر محب الله والحق والدین الشیخ ۱۴۷
محمد نصره الله و ایده اگر زندگانی دنیا جاوید بودی جای آن بودی
که صاحب همت بهمان قانع شود و چیزی دیگر نجوید از بس که زندگانی است
پر تنغیص مشوب به انواع آلام و سر همه تنغیصی نقد دل است که دل نه در قبضه
اوست و خرد و خواهش او مرافق هم نشده هرچه برآنست که دل همی آیدش

خواست نمیخواهد و نه هرچه نمیخواهد برآنست که بپایدش خواست در نقص وجود او داد و جها
داعی است که پیوسته از آن دخان وحشت و ظلمات لنگارد بر میخیزد و دل را
وحشت و ظلمت آن تواند بود که منبع آن همین ذات انگیس باشد چه
بر تقدیر آنکه جاوید بودی حال این بود چگونه تحمل آن باشد که بآن قناعت
کنند حال آنکه نه جاوید است و زود زود که بسر آمده آری

زانچه گشتی شاد بس کس شاد شد آخر از وی جست همچون باد شد
از تو هم بجهد تو دل بر وی منه پیش از آن کو بجهد تو خود از وی بجه

ای ولی من ای حبیب من زندگی دنیا ترا مغرور نیاورد و بر حذر باش که بس را
و نقسه هر یک از دنیا و آخرت را حلاوتی است و مرارتی دنیا حلاوت
خویش پیش داشته و مرارت با دوم و آخرت مرارت خویش پیش داشته و حلاوت
با قفا مثل دنیا مثل نحل است نوش عسل بر روی دارد و نیش لسع در دنبال مثل
آخرت مثل گل است خار و خس خار از پیش باشند و عروس گل از عقب
حفت الجنة بالمکاره و حفت النیران بالشهوات ظاهر بینان میل بدنیا
کنند و آخر بینان میل بآخرت ای ولی من ای حبیب من اکثر خلق ظاهر بین باشند
چنانکه آفریدگار بر ایشان گواهی داده که و لکن اکثر الناس لا یعلمون
یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا و هم عن الاخرة هم غافلون اگر گروه را از
راه برد البته میل بدنیا خواهی کرد زنهار زنهار که بکثرت سالکان راه
دنیا از راه مرو که حق در افراد میباشد نه در اعداد و زود زود است که این کثیر بسر
خود رفتند و واویلاه و واثبوراه و واهلکتاه گویند و بایشان گویند لا تدعوا الیوم
ثبورا واحدا وادعوا ثبورا کثیرا ای ولی من ای حبیب من وصیت خدای جل ذکره کسی
را آفریده و باو از ما مهربان تر است بشنودن وصیت خدای خود را متهم

داشتن و گوش به سخن دشمن قدیم ابلیس کردن یا جماعتی که ابلیس بر ایشان غالب شده
و استحوذ علیهم الشیطان فانساهم ذکر الله صفت ایشان آمده نه وظیفه خردمند
است ای ولی من ای حبیب من خلق دشمن آنکس از مسجد امند که ابلیس را وسیله
انتظام امور دنیای خود می‌سازند و آخرت این کس را بر دین کس تباه کنند در لذت
دنیا شریک باشند اما چون عذاب آخرت روی نماید پهلو باخود دیگر نمی‌دهند بار
از آنکس بر نمی‌دارند او را با عذاب باز گذارند قال الله تعالی ولا تزر وازرة وزر
اخری وان تدع مثقلة الی حملها لا یحمل منه شیء ولو کان ذاقربی ای ولی من ای حبیب من
دوستان دنیا را دوام نباشد و در آن روز هر کس که تو آن را دوست می‌پنداشتی
دشمن تر باشند مگر دوستان آنجهان قال الله تعالی الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا
المتقین ای ولی من ای حبیب من آنچنان ترا دوستان چند پیدا شده
اند این رابطه را تا توانی نگاه دار که از این امر در آخرت ترا نفع خواهد رسید
این اجتماع و اتحاد که روی نموده از رحمت خدای است و حبل خدای است
که فرود فرستاده دست در آن زن و دست از آن مدار اعتصموا بحبل الله
جمیعا ولا تفرقوا واذکروا نعمة الله علیکم اذ کنتم اعداء فالف بین قلوبکم فاصبحتم
بنعمته اخوانا وکنتم علی شفا حفرة من النار فانقذکم منها نگویی که ما پیش از این
هم دوستان بودیم برای آنکه دوستی طبع شیمی است دوستی حقیقی
دوستی تقوی است که اکنون روی نموده ای ولی من ای حبیب من
در تاسیس این امر و نظم این سلک کوش که این امری است که اگر منتظم شود
بسا خیر که در ضمن آن باشد و بسا کس که بواسطه آن بسعادت خویش
رسند و اجر همه ایشان در دیوان تو نویسند دریاب که فرصتی بهتر
ازین نمی‌یابی و کاری بهتر ازین ترا پیش نمی‌آید عمر خویش را بدین امر باز

چه هر کس که نظم چنین خیری بنای چنین بقعه موفق شد تا آثار آن در جهان باقی است
هر طاعتی که در آن میشود و حکم آن دارد که او ورزیده است و آن طاعت بجای می‌آورد
قال الله تعالی سنکتب ما قدموا وآثارهم و بسیار حیف و غبن باشد که کسی تواند
که عمر خود را دویست سال سیصد سال سازد و همه در طاعت صرف شود
و خدای داند که هر ساعت طاعتی چه اجر عظیم دارد و مع ذلک این کار نکند
حیف و چه حیف بعضی از مردگان بخواب دیده‌اند که میگفته‌اند رضی
ام که در دنیا بودمی و در دروازه عقیده ایشان گشتی و یکبار گفتی لا اله الا الله
چون آنکس میشود که در شیب خاک خسبیده باشند و هزاران بار بار
لا اله الا الله گوید به آنکه لا اله الا الله گوی این بسیار از بر تو آن در جهان است
چه غنیمتی باشد دریاب دریاب که الوقت سیف والفوت حیف
ای ولی من ای حبیب من برادر گذشته ترا حاضر است و باز میگوید
اگر بشنوی و پند میدهد اگر دریابی چه میگوید میگوید ای نور دیده من ای لخت
دل من ای برادر بزرگ من زینهار که جز کاری که بعد از مرگ ترا سود دهد نکنی
که من هر چه تو بودم همین هواها و رغبتها و املها که تو داری من داشتم مرگ
میان من و آنها حایل شد و اکنون سر و کارم با کردارهای خود است در پس
دیوار برزخ تنها مانده برادر بکار خویش مشغول فرزند بکام خود در کار
نه کسی را از من یاد و نه کسی مرا بفریاد میرسد جز عملهای من مرا مونسی
نیست چه سود مرا که برادر در کار و فرزند بکام چون من اینجا بخود درمانده
ام ای کاش هر چه کردمی برای خود کردمی تا اکنون از آن برخوردمی
ای کاش ای کاش دریغا ای دریغا سود نیست اکنون تو ای برادر من زندگانی خود
را دریاب و همه آن را در کار خویش کن حال او سبب اعتبار خویش

ستار العیوب این که چون من که از تو کوچکتر بودم مردم تو هم جاودانی
نصیب خود را از دنیا فراموش مکن نصیب تو جز این نیست که در قبر
ترا در عرصات دستگیر تو باشد یا نی نصیب دنیا است از تو نصیب
تو است از دنیا امنیت پند از برادر مرحوم علیه الرحمة و الغفران که شما
شنیده اید اگر شنیده اید چون ترجمان بشما رسانیده اند همانست تا آن عمل کنید
تا رستگار شوید و السلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین و الطلاب الربانیین جعلهم
من سبیل السالکین و ثبتهم فی الثابتین

با غم و اندوه جهان
روزگاری بگذرانید که این غم جاودانیست ما را اندر [illegible] به جای شادی
آورده اند و این غم وسیله آن شادی باشد [illegible] آن [illegible] هرگز او را
محصل شو [illegible] روی فرخواه چنین خدای عز و جل رسول را از برای این مژده فرستاد
تا آدمی را دل با جای خود نشیند که از طرف یکباره افزون [illegible] به جهان
هم است که سموم ناامیدی او را از دست ببرد و از پای در افکنند اما این
مژده آن بار رسید کم این مژده را باور کنند برای آنکه از راه باوری با آنجا
که این مژده از آن رسید نتوان رسید هر کس که این را باور نکند
و آن کافر گردد در حجاب کفر خویش بماند و روی این حکایه نه بیند کلا انهم
عن ربهم یومئذ لمحجوبون اکنون چه دریغ عظیم که کسی از چنان مژدها بی نصیب
محروم ماند بشنوی تکذیب تسلیم ناشدن است و سر کشیدن و خود را از بزرگ
دیدن چه بعضی نهاد را چنین واقع است که رام کسی نگردد و برای
خود معجب باشد و گردن البته ننهد ازین جهت رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود
لا یدخل الجنة الا کل نفس مسلمة او کما قال برای آنچنین نهاد وی

ایشان

بر ایشان که از چه خیر بزرگ محروم گردند و در ملکوت اشیا را ببیند نگردد
لا تفتح لهم ابواب السماء و لا یدخلون الجنة حتی یلج الجمل فی سم الخیاط در حضیض ارضیه
بمانند و دوار حقیقی ایشان را در یابد بقول الیهم ثم رد الیهم بس معلوم شد که سر همه
خیری شکستگی و استسلام و باوری و انقیاد است لا جرم دعا [illegible]
اللهم احینی مسکینا و امتنی مسکینا و احشرنی فی زمرة المساکین و زیرکی و گریزی
شوم است شوم است شوم اکثر اهل الجنة البله ساده دلان که بمسکین نهاد بهشت
روند زیرکان گریز طبع شبهه انگیز بهانه گیر به جهنم خوش نشان گویی که ما را بهشت
رسانید و مبارک زیرکی که صاحب خود را بر دوزخ برد خدای عز و جل جمله
اخوان را [illegible] دل [illegible] محروم نکرد اما و چنین زیرکی مبتلا
مسازاد و در کمالات خویش از ایشان دریغ مداراد انه الکریم الجواد الرؤف
بالعباد

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
۱۲۸ بن محیی الی ولیی فی الله و حبیب قلبی و عونی علی امر ربی الامیر محب الملة و
الحق و الدین الشیخ محمد ایده الله تعالی و عصمه و الخیر الهمه
امروز روز کار است و فردا روز جزا و کار مبنی بر مشقت است پس مشقت
لازم این نشا و ضروری این دار است هر کس را او رسیده و بزرگی
آن پیش می آید این چند روز که بقا این نشا است تعب و زحمت
بحد و بسیار نهاد و خوشی و آسایش از عقب است محروم آنکس را
توان گفت که دنیا مراد او نباشد برای آنکه دنیا مراد کسی نمی باشد
محروم آنکس است که در دار جزا او را جزا به پیش آید و اگر چه مردمان روز
جزا را دور می بینند اما خدای عز و جل بر نزدیکی آن گواهی دیده قال الله تعالی
انهم یرونه بعیدا و نراه قریبا اکنون شما بگواهی خدا آنرا نزدیک دانید

و کی همت او را هیچ خود در طرف این کنبد که در آن روزها ز بسیار نکاران باشید
ودانید که مشتاق پس آدمی الف و عادة است که بطوری معین انس کرد
می پندارد که اگر آن طور درهم شود وجود او باطل میشود و این غلط است هیچ نسبت
که آنرا عوضی نیست اگر زلیوچه نباشد بر بوریا خواب میتوان کرد و اگر
برنج و گوشت نباشد نان و سعتر میتوان خورد و دلیل بر این آنکه بسیار کس
در عالم است که چنین بسر میبرد و او را البسر میبرد و در مرتبه خود جانش
خوشست که مارا در مرتبه خود و اگر با این تفاوت تنبی که او راست با ما او را
بی آرام میباید بود پس ما را نیز بی آرام میباید بود و برای آنکه زیست ما
درجنب زیست ملوک همچون زیست آن گداست درجنب زیست ما و ملوک
را نیز بی آرام باید بود و برای آنکه بالای هر مرتبه مرتبه ایست پس اگر ناسازگاری
میکنید با هیچ مرتبه نمیتوان ساخت و اگر سازگاری میکنید با هر مرتبه میتوان
ساخت پس هم اولی آنکه سازگاری کنید و خود را از رنج و اضطراب خلاص سازید
و از احکام مراتب برون آیند و جز بای فرد احد که خالی مراتب و تکیار
بی همتاست گستوز لکل شیء اذا فارقته عوض ولیس لله
ان فارقت من عوض والنفیس من الله العزیز الحکیم والسلام
علیکم وعلی جماعة الاخوان متعهم الله به ۱۳۹
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الولدین الوحیدین
الامیر شمس الملة والحق والدین ابی سعید والامیر رکن الملة والدین حسن
ایدهما الله و آنسهما از تنهایی به تنگ نیایند که مشایخ گفته اند
العبادة حرفه وحانوتها الخلوة و همنشینی از ذکر خدای عزوجل بهتر نخواهند
قال الله تعالی انا جلیس من ذکرنی زنهار که از آن قرین نباشند که اصحا
الصلوة

الصلوة واتبعوا الشهوات در شان ایشان آمده لقد کان لکم فی رسول الله
اسوة حسنة رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود جعلت قرة عینی فی الصلوة روشنی
چشم و آسایش دل شما باید که در نماز و تلاوت و ذکر باشد و مادام که با اینها مشغول
باشند چنان باشند که ماهی در آب که المؤمن فی المسجد کالحوت فی الماء
دل را با اینها آرام باشند و آسایش از اینها جویند نه از صحبت بنی
جنس و نباید که از تکرر وظایف عبادة ملال پیش آید تا بیند متبعان شهوات
هرچند شهوات مکرر میشود از آن ملول نمیشوند همه روزه طعام میخورند و باز
همچنان در آن تازه اند و در رغبت ایشان فترة نمی آید متعبدان صلوة نیز باید
که اگرچه همه روزه نماز و تلاوة و ذکر ایستادگی نمایند همچنان در آن تازه
باشند فالذین عند ربک یسبحون له باللیل والنهار وهم لا یسأمون ای
جماعة اخوان حجابی فرو گذاشته اند مردمان در ورای حجاب آسوده
و فارغ نشسته اند اما روزی است که این حجاب بردارند و بحر تجلی
و کلی حسابی شدید کنند خود را دریابید پیش از آنکه شما را دریابند
با جزئیات چند در ساخته اند و خود را جزئی میپندارید آخر کار نشست
جمیع شما با جبار جلیل است کلمة نورزید تا کلی الوجود شوید مگر تاب تجلی جبار آورد
و الا لال و دنگ گردید هذا یوم لا ینطقون ولا یؤذن لهم فیعتذرون و مع الحق شند
لکنه بیش از شما این حکایت این همه نیست من مات فقد قامت قیامته
حجاب حیاة دنیاست چون این حجاب بردار فی الحال دیده شما بر جهان
کلی گشوده و اشخاص کلیه بر آمده یوم یرون الملئکة لا بشری یومئذ للمجرمین
زنهار زنهار که فکر آن روز کنید که دنیا هرچون که هست خواه بسختی و
خواه بآسانی سر خواهد آمد و ملائکه که اشخاص آن جهان اند صفه کنیم جلالة

واحاط خواهیم شد آن معنی که منتظران خواهند شد والسلام علیکم اجمعین ۱۴۰

بسم الله الرحمن الرحیم از بنده ضعیف قطب

بن محیی بسوی سید برادران و یاری گر سالکان الا محب الملة والحق

والدین الشیخ محمد ایده الله تعالی دنیا اگرچه نزدیک است چون

رفتنی است دور است و آخرت اگرچه دور است چون آمدنی است نزدیک

است هر کاری که بعد از مرگ سودی با کس رساند آن کار نخست است و هرچه

جز آنست سبب پشیمانی و ندامه و حسرت است و دست به دندان گزیدن

در دم مرگ اینکه آن آدمی افتاده و بمیرد و آن حرارت و آشوب که او را

گرم کار جهان کرده بود بسر دی مرگ فسرده شده تمام عمر خود را چنان می‌بیند که در

بیکاری و بیهوده صرف کرده اگر زبانی داشتی ای دریغ ای حسرت گفتی

اما دریغ که کار از آن گذشته تر است که گشاد سخن داشته باشد و به

گفتار پاره دل خود را تسلی تواند کرد هذا یوم لا ینطقون ای سید برادران

در این ویرانه جهان دلم به تنگ است اگر مردمان بر آنند که جهان آبادانی

است باری بدیده من خرابه منمای بس خراب با بیابانی بی‌پایان با

پر سوز و تاب ای سید برادران همدمی میباید و همدردی که ازین باشد

که خویش را در آن جهان دید یا کوهی که صدایی از آن باز توان شنید

گرباد و جسته جهان باره هم شود که نور جهان سالکان ارض اند دیگر ظلمات

بعضها فوق بعض اند ای سید برادران چنان همدردی که جز خدا را

نشناسد و نخواهد که شناسد و چنین سرگرم این محبت باشد که هرچه نام

آمیزش بر آن افتد سراو بان فرو نیاید مگر از محل نسبتی که با آن کار

داشته باشد ای سید برادران چنان همدردی که اگر تن او را آتش زنند

افکن

در خاکستر او را به باد دهند بر او به برگ کاهی نباشد

زمانه گر بزند آتشم بخرمن عمر بگو بسوز که بر من به برگ کاهی نیست

رحمة خدای و رضوان او بر سالکان گذشته باد خصوصا بر یزید و شبلی

و عین القضاة همدانی ارواح پاک ایشان در جهان و دیو چشم انتظار او را

سالکان آینده وارد ای برادران الهی اگر راه ایشان روید و از حزب

ایشان باشید بهتر که در حشر با عتبه و شیبه و ابوجهل و ابولهب قرین

گردید که احشروا الذین ظلموا وازواجهم اینها امامان اند که بنار خوانند

آنان امامانند که به گلزار خوانند تابع داعی گلزار بودن یا تابع داعی

نار ای سید اخوان گلزاری چه گلزار گلزاری پر از انوار و روشن بهتر جوار

نعم الدار و نعم الجار و جیران اهل النار ای سید اخوان دلم در سینه طلبان

است از آرزوی یکان با لیت شعری هل الوصول امکان و بالله المستعان

وعلیه التکلان و حسبنا الله و نعم الوکیل

۱۴۱ بسم الله الرحمن الرحیم من عبدالله قطب بن محیی الی اولیائی و اخوانی

و احبتی سلام علیکم و رحمة الله ندانم که شما را چه پیش آمده

که در جستن راه خدای شما را افسرده و کاهل نشان میدهند بخدایی که

جز خدای باطل است در روز حق خواهد آمد و معرضان و اهل طبع در آن

روز تا دم پشیمان خواهند بود هر کس که امروز گرمی آتش طلب دل

او را نمیسوزاند و تن او را می‌سگدازاند گرمی آتش دوزخ با وی این کار

خواهد کرد فاختاروا ما ای النار من شئتم اما سید محمد صلی الله علیه وآله بحق به

خلق آمد و جز گفتار و کردار او باطلست و جز رفتار او باطل پس پی او

گیرید تا رستگار شوید و دل از محبت او مملو دارید تا بوی رسید برخیزید

و نشنید که عذاب خدای بر این ارض نازل خواهد شد یوم ینفخ فی الصور
و هر کس که اخلاد باین ارض کرده از آن عذاب بیرون نخواهد بود سماوی
شوید کلی شوید نورانی شوید فعال شوید ارضی مباشید جزئی مباشید ظلمانی
مباشید منفعل مباشید بشنوید پیش از آنکه شنودن سود ندهد اما بعد در بنا
پیوست عبادت دایم که چه موی دارید تن آسانی را بر آن گزیده اید و حالیا
در این جهان لنگر انداخته اید و رضوا بالحیوة الدنیا واطمانوا بها صفت شما آمد
وای بر آنکس که باین حیوة راضی شود وای برو این بندهٔ ضعیف بر همان
عهد و پیمانم که کرده ام و در این جانب که هستم شغلم آنست که بعضی امور در آن
این جانب مگر برحمه تفضل و مشیة و تیسیر خدای عز و جل نرعی راست شود که من
در آن جانب که آمدیم بفراغت کرده بود خویش تعالی و تقدس نموده ام نسبت
اگر شما در آن جانب از مثل این کار دیده و نظر بهمت عبادة مشغول اید و بر همان
همت و صفتی اید که بوده اید اعلام کنید تا خدای را عز و جل شکر کنم و اگر غیر آنست هم
اعلام کنید تا یک بنده در این راه افتم که مرا روی برگشتن و باز گشتن از این
راه نیست و هر ساعت آتشی تازه در من می افتد و بی آرام تر میشد ازدو
ساعت پیش باعث آتشی در نهادم میگیرد که هم است تا او صال و مفاصل از هم
فرو ریزد و خرم آن روز که این معنی روی نماید تا از دار هجران رخت بر بندم
و از این کربت غربت خلاصی یابم و هر کس از شما که بر همان صفتید سلام من
بر او باد و هر کس که نه بر این اید هم سلام برو که روز دیر است و راه دور و اضطرار
نمیتوان برد اگر آمدنی اید در راه افتید و اگر ایستادنی اید

من جان بادرد خود در مانده ام   کز همه آفاق دست افشانده ام

دیده پر آب جگر کباب دل در اضطراب دارم اگر دلی سوخته دارید بیارید

تا زان

تا زان خشک داروی ریش دل خویش سازم و ساعتی آرام یابم و اگر چون آتش
خشک آیید از من دور که جراحت را آب زبان میباید اگرچه با جماعت دین
موجب امن و اطمینان است اما شما را رفتن نیز لذتی دارد و اگر همراهی کنید
همراهیم و ان کان اباکم و اخوانکم و ازواجکم و عشیرتکم و اموال اقترفتموها
و تجارة تخشون کسادها و مساکن ترضونها احب الیکم من الله و رسوله و جهاد
فی سبیله پس اینکار ما شما میرویم شما را خواب خوش این جماعت چو محمد صلی الله
علیه و آله و اخوان او از پیغمبران بحقیقت حال رسیده اند و راست محض گفته
دیگران همه در اغطیه و حجب گرفتار اند مگر آن کس که ایمان به پیغمبران آورد
از عالم حیرة و حقیقة خبر قرآن در این جهان نیست دست در قرآن زنید
از اهل قرآن باشید و از اهل دنیا مباشید که دنیا ملعون است و اهل آن
ملعون الا من آمن بالله و عمل صالحا جعلکم الله وایای من المومنین الصالحین
انه بعباده لطیف خبیر و السلام علی الاخوان الالهیین اجمعین و رحمة الله
و برکاته برادر مرضی حافظ شهاب الدین داود میرسد که کیفیت حال
اخوان و معامله ایشان مشاهده کرده خبر باز آورد و حال عمارات و رکن
در چه مرتبه است نیز مشاهده کند و خبر مفصل در هر باب بیاورد و سید که
خبر او ساتر باز آورد والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی وثیق فی الله الامیر
١٤٢ عماد الملة والدین جعفر جعل الله معتقدا بالتسمیه   سالکان راه
بر حقیقة حیوة بر ده اند از میان اهل عالم دیگران در غمرات مونند بکوشید
و سست مشوید که عاقبة با اهل ذکر است نه با اهل غفلة و اگر بعضی را از
اهل غفلة عافیتی حاصل است که بعضی را از اهل ذکر حاصل نیست بدگمان

مشوید که آن عافیه بر تن ایشان جاری مشود جان ایشان از آن عافیه بیخبری دارد
و اهل ذکر را که عافیتی بر تن است جان ایشان در عین عافیه است
اهل غفلة بیرون ایشان گلشن است و درون ایشان گلخن اگر بظاهر ایشان
نگری در بهشت ایشان یابی اما جان ایشان در آتش باشد و اهل ذکر اگر به
ظاهر در تنغیص و سختی باشند چنانکه گوئی در دوزخ اند اما سر جان ایشان
در آسایش و نعیم مقیم است حفت الجنة بالمکاره و حفت النیران
بالشهوات کاشف حقیقت حال و یقین است و در یوم تبلی السرائر
البس یکبارگی رفع شود این شبهه نماند و هر چیز از حقیقه خود آشکارا
گردد چشم سالکان آن روز روشنست و لله الحمد که جان روز خواهد بود
و چگونه نباشد و تمییز حق از باطل ضروری است لازم و بعد شکایت از
نفس کرده بودند که مایل به تن آسانی است و از مشقات عبادات گریزان
باری گویید ای نفس اگر از بهشت و جوار خدای و نعیم مقیم ای بیزاری
و از دوزخ و عذاب الیم پروائی نداری تن آسانی گزین و الا
خواب با گور افکن و از عجب شکایه کرده بود سبحان الله چه آدمی
خود است عجب چه معنی دارد کفی خاکست باقی قدرة اوست
القصه این آفات و غیر آن در طریق بسیار است اگر دست از
سلوک ندارند و پای بفشارند عاقبت گشادی حاصل شود

سایه حق بر سر بنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود والسلام

١٤٧

بسم الله الرحمن الرحیم طال شوقی الی لقاء
الولیین الوحیدین العزیزین الامیر شمس الملة والدین ابی سعید والامیر
رکن الملة والدین حسن خوشا آن روز که در جوار رب غفور از دنیای غدار
عبور رسیده باشیم و نعمت او خوشا آن دم که در دار العباده اخوان آباد از مکاید
صحبت ابنای دنیا و مجاهده دیدار ایشان و شنیدن گفتار ایشان خلاص یافته
باشیم ای ولیین وحیدین به تنهائی بسازید که وحشت تنهائی بهتر است
از وحشت صحبت نا جنس ای ولیین وحیدین مومن را آسایش نیست جز آن
روز که بخدای رسید سختی بر خود نهید اگر مومن را بد اما عجب چیزیست که سختی
مومن بر تن اوست جانش در غایت آسانی است و آسایش ای ولیین
وحیدین وای بر کسی که خدای را نشناخت ای ولیین وحیدین وای بر کسی
که جان در محبت محمد صلی الله علیه و آله نگداخت ای ولیین وحیدین وای بر
کسی که جان و مال در راه او نباخت ای ولیین وحیدین سپاس
آن خدای را که ما را محبت او و محبت رسول او راهنمودی کرد
والله لولا الله ما اهتدینا و لا تصدقنا و لا صلینا الحمد لله الذی بنعمته تتم
الصالحات و بمنته تنزل البرکات اللهم کما انعمت فزد و کما بدأت
فتمم انک انت العزیز الحکیم و لیهم امیر رکن الدین حسن در مکتوب
که بجد داد رسید شکایه از وسواس که جهه تعلق قلب با امر قوام خارجی
میشود نموده بود در دل مومن دو وجاهست یکی ملو از ایمان و حکمت
جز ذکر خدای آنجا در نرود و از خدای هرگز خالی نباشد دوم محل حوادث
و تامل در جهنات و وسواس تا آنجا بیشتر نرود و حامل جو آن
و جاز نانی همیشه باشد و از جو که ولیم از قسم اول باشند و اعوذ بالله
ان اکون من الجاهلین

بسم الله الرحمن الرحیم
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت الوهاب
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الالهیین کثرهم الله و بارک علیهم

١٤٤

اجمعین رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود که خدای نمی‌میرد یعنی بعد از
ما همان قوة و شدة که ما این راه میرویم بروید که اگر کسی قوة و صولة ما بدیدیت
و نصرة و داعیه ما از او دست باقی است لاجرم صدیق در یوم وفات رسول الله
صلی الله علیه و آله فرمود الا من کان یعبد محمدا فان محمدا قد مات و الا من کان
یعبد رب محمد فان رب محمد لا یموت او کما قال اکنون شما تامل کنید که کسانی
که بمضادة شما ایستادگی می‌نمایند معضادة ایشان صد یک آن معضادة
که اضداد با صحابه میکرده‌اند نیست لا و الله نسبت برای آنکه ایشان
ساعی در قتل صحابه بوده‌اند و کسی گمان نمی‌برم که تا اینجا با شما همراه است
پس ضعف و شکستگی نکرد در راه مدعا بطریق جبن و بددلی سپر میدهد چه
از قبل ایشان شما را چیزی آید مانع سلوک میسازید و از رجوع قهقری بپرهیزید
باید که هرچند از ایشان آثار عداوت و معضادة زیاده و زیاده بظهور آید
شما در طریق خود و نظم اسباب اجتماع و انقیاد جد افزاید مقصود از شدة
و قوة نه آنست که با اضداد غیر طریق حلم و اعراض چیزی سلوک کنند
مقصود شدة و قوة است در طریق خود و اجتماع بر ذکر و عبادة و
اتمام مهمات عبادة و نظم اسباب جمعیة و بدانید که هر یک از شما که
آغاز سستی کرد دیگران نیز که نگاه در آن میکنند او را بسستی
می‌آورند از آنان مباشید که کاهلان اوزار هم و اوزار مع اوزار هم
چون مجرد همین که بسیار با اخوان آباد حاضر شوید و اجتماع دست دهد
تقوی قلوب حاصل میشود و امید دارم میکردند در آن تقصیر کردن بسیار
بعید می‌افتد آن چیزها که صحابه برای اعلاء کلمة الله و ابانة بطریق او التزام
میکرده‌اند یاد آورید تا این مقدار سعی بر شما چه گران گردد چه عظم دارد بیم

ز پسیح راه رفتن و آمدن اطبا برای حفظ از عیب در دوام حرکت کرده‌اند اگر
حرکتی باشد که حفظ صحت تن و روح مرد و در آن باشد بکردن او اولیت چنین
بشنوم که اعدا آغاز شماتت کرده‌اند و احبا آغاز ملال که اخوان از
کار خود فسرده شده‌اند اعاذکم الله من تفرق الجمع و تشتت الشمل انه
ولی النعمة و الفضل بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله حبیبی الاثیر محب الله الازکی
الشیخ محمد در امم سابقه چون گناه کردندی حق عز و جل از فوق
یا تحت بر ایشان عذاب فرستادی مثل صاعقه شد و خسف
قوم لوط و در این امت به برکت نبی ایشان صلی الله علیه و آله چنین
عذاب نازل نگردد اما بعضی را بر بعضی مسلط سازند تا بر یکدیگر ستم
کنند چنانچه در قرآن مجید فرموده او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم باس بعض
و بامراض و محن و آفات مبتلا سازند چنانچه فرموده و لنبلونکم بشیء من الخوف
و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثمرات پس این بلا
و محنة کشیدنی است و از آن گریزی نیست و گریزی میسر نه جز
صبر چاره نه تا آن زمان محنة سر آید اعنی موت که تحفه مؤمن است
در رسد و چگونه از این محنت توان رهید و موجب آن گناه
عامه است که چون جمهور مردمان بفساد مشغول شوند عذاب
عام در رسد و صالح و طالح همه را شامل شود اگر موجب آن گناه خاصه
بودی گیریم که شخص سعی کردی و خود را از گناه نگاه داشتی و اینان
نیز نهایت اما چون موجب گناه عامه است چاره آن اصلاح
خلق است و این مرجو و مقدور نیست جمهور از آن معذور ترانند

که این از ایشان طمع توان داشت پس باید که صبر کنند و تن در دهند تا قضا
حکم خود آشکارا کند اگر آفت ملخ رسد و اگر غرقهٔ آب گاه پس و اگر ظلم حکام و اگر ابتلا
قرض و اگر غیر اینها چیزی که اسباب آن هرچه باشد صبر میباید کرد و جزع نمیباید
نمود اما چنین صبر جز بخدای نتوان کرد چنانچه با رسول خود فرمود و اصبر و ما
صبرک الا بالله بدیشان ضعیف است اگر با او افتد و امیر را خدایا چون
ضعف مستی یاران می بینی از قوت خویش ایشان را قوی بخش خدایا
ایمان که عزیمت سلوک کرده اند ایشان را ثبات دل کرامت فرما
و شیطان را بر ایشان تسلط مبخش که از راه تو باز دارد و دشمن کام
سازد خدایا بنده تو امیر شیخ محمد چون از همه سو بر او بار است تو او را
یار باش که چون تو یار باشی آن بار زیان نه دهد خدایا اسباب ذکر و جمع
بر خیر بر ما آسان گردان خدایا شنیده ایم که شخصی را بهشت برند
و یاران او را بدوزخ او درنگ کند گویند ایشان را اگر دار بهشتیان
بنود گوید من برای خود و ایشان عمل میکردم فرمان آید که همه را
بر ید با او محمد صلی الله علیه و آله و کرم او تقاضا دارد آن کند که عمل کرد و خود
برای خود و ما همه کرده باشد اگر ما مکاریم نه نیک کردار محمد صلی الله
علیه و آله بر ما رحم کن   حمله در کار او کنی تو مگر   ورنه روی خلاص
نیست دگر   و نذکر محمد صلی الله علیه و آله نختم الکلام و علی ولی الله علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیی فی الله الامیر رکن الدین حسن   ما دام که شخص
را با دو کس علاقه باشد و یک علاقه از آن اقوی باشد از علاقه دیگر
چون ترجیح علاقه اضعف بر علاقه اقوی کنند ظالم باشد مثل آنکه او را
پدری باشد و عمی شکی نیست که علاقه پدر اقوی است از علاقه عم چون
ایثار عم بر پدر کنند ظالم باشند و قاطع و بعد از تقریر این مقدمه معلوم باد
که علاقه آدمی با خدای عز و جل اقوی است از علاقه او با خود برای
آنکه این خودی خدای باو داده و بواسطه خدای عز و جل او را حاصل شده
و واسطه اقرب باشد از ذی الواسطه و با آنکه علاقه او با خدای عز
و جل اقوی است از علاقه او با خود ایثار جانب خود میکند و
همیشه در کار خود و نصرت خود است و بکار خدای و نصرت خدای مشغول
نمیشود هر آینه آدمی ظلوم جهول باشد و این نام از او بر نخیزد مگر گاهی که
بتمام نظر از خود کوتاه کند و بالکلیه بکار خدای و نصرت خدای مشغول
شود و اصلا در کار خود و نصرت خود نباشد ان هذا لهو الحق الیقین فسبح
باسم ربک العظیم و بعد ایجاد دل بیاد خدای عز و جل مشغول دارند و
چون بر ذکر ظفر یافتند از ملایمهای جهان دل فارغ دارند مانند
کسی که بوصال محبوب مظفر شود و بعد تمتع بآن مشغول است و اگر
بهین و بسیار هزار تفرقه واقع است اشتغال او بآن لذه مانع
اوست از ادراک آن تفرقها و چون خدای عز و جل فقر بمهمانی
فرستد در روی او ترش روی ننشینند و با مهمان خدای خدمتی
نکنند بلکه گویند مرحبا بشعار الصالحین و با هر ضعیف ضعیفی باشند
و ضعیفی اتباع ضعیف را گویند و کرم مقتضی آنست که از ضعیفی
ضعیف خدای به تنگ نیایند ضعیفی فقر ذل است و ترش
روی مردمان جاهل زنند خرلی عیال با اینها نیز در سازند و صبر
کنند ان مع العسر یسرا و بعد اگر نه اهتمام با تمام بدوست جمیع بادیه

و دیگر آنکه شیخ الاخوان شهابی ماهند بودی خاطر بسیار بآن میکشید
که درین رمضان ملاقات جسمانی با ولیم دست دادی لیکن بنابر
این موانع بملاقات روحانی قناعت رفت و آن نیز ملاقاتیست
لذیذ و مناجاتی سری کم از مشافهه جسمی نیست بلکه ارق و اصفی است
و از خدای عز و جل مسئولست که اسباب سلوک سبیل او انتظام
یابد و این کار بر سالکان آسان شود و از جور لمد الکفور همه را نگاه
دارد و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم والسلام علیکم و علی الاخوان
الآتیین اجمعین و علی شیخهم خاصة والله المسئول ان یشفیه و یهب
له قوة فی جسمه و نفسه و میتعنا به ١٤٧
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الآتیین
کثرهم الله و بارک علیهم اجمعین چون خدای عز و جل مطلقا جریان
وجود در مجاری اسباب مقرر فرموده و فعل خاص آشکارا نمی فرماید
این معنی سبب استیلاء غفلت شده بر خلایق تا بحدی که اکثر
به انکار و نفی تصریح کنند و باقیان عمل شان عمل منکران باشد الا من
شاء الله و قلیلی که نور تیقظ در دلشان افتد چون پیوسته اهل
غفلة و قساوة بینند بیم است که آن نور در ایشان منطفی گردد و اگر
فرادی از ایشان دوری جویند خوف هست که برای وحشت و حدت
رجوع قهقری دست دهد پس طریق منحصر است در انفراد از اهل غفلت و شرط
اجتماع با اهل تیقظ و خدای عز و جل کثری از مقدمات این طریق
بر شما جماعت اخوان راست آورده و بزرگی مبارک شما را راه نموده
که در آن خانها سازید و آنجا بعبادات و ذکر مشغول شوید و بعروة

الوثقی تمسک جویید و تعاون بر بر و تقوی شعار خویش سازید و موجب
باشد هر سالک منقطع را که از بی رفیقی در عقبات حیرت مانده باشد و از
بی کسی بر یاس مشرف شده و اکنون زینهار رای قافله راه خدای
که از یکدیگر مسبوق مشوید که این راه پر آفت است و اعدا و لصوص بسیار
و بی آنکه جماعتی انبوه بهم شوند رفتن مشکل است دون همتی که نکنید
و حظوظ جسمانیه سریع الزوال را زیر پای در آرید و همچنین امر خوشی از جانب
امر کلی باز نمایید و سیرة صحابه در تجرید و تفرد بیاد آورید سیروا سبق
المفردون در این چند شب جماعت صحابه را رضه بخواب میدیدم همه کلاهها
بر سر و جامها ی دریده و وصله زده پوشیده اما از تمام اهل عالم چنان
ممتاز که کواکب از دیگر اجزاء آسمان شرح آن نور و بهاء که ایشان را
بود بزبان میسر نیست بار این ضعیف را از مشاهده آن حال
ایشان اندیشه و تاسف روی نمود که چه باشد حال عالم روزی
که این قرن منقضی گردد و صحابه در جهان نباشند و از این حزن
در گریه افتادم و روی بر خاک نهادم حضرت رسالت صلی الله
علیه و آله حاضر شوند و دست مبارک بسوی این ضعیف دراز
کردند و این ضعیف را از خاک بردارند و در کنار مبارک خویش
جای دهند و تسلیه و تسکین فرمایند و در این حال بیدار شدم
و خدای داند که دلم از شوق ایشان و آن سیما و سیرة ایشان
چگونه بیقرار است بکوشید جماعت اخوان تا خود را بایشان رسانیم
که بجز ایشان حشر شدن غبنی عظیم است و چون تصور این در
ضمیرم در آید که نه با ایشان حشر شوم دلم بیم است که از هم بر شکافد

صد بار بانجا که خاک پای ایشانست و دیدگان ما را بانجا رسان تا ابد آباد بهمین حرمیم
انک بالوجود العمیم علی العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی التقی النقی فی الله و حبیبی الامیر
محب الملة والحق والدین الشیخ محمد آدمی بفطرة از جهان الهی
است و بخلقه ازین جهان اگر خلقه او رنگ فطرة گرفت چون بجهان
فطرة باز گشت در آسایش و تنعم است و اگر خلقه او رنگ فطرة نگرفت
چون بانجا باز گشت سراسیمه و مضطربست و رنگ فطرة آن سیرت و سیماست
که پیغمبران داشته اند پیروی ایشان میباید کرد و اصحاب ایشان تا بزرگند
و الا رهایی نیست و اگرچه مصالح جهان مهم است اما نزد این مهم بزرگ که اندیشه
نجاة است در جهان ابد آخر الامهمی نیست آن مهمات جزئیه که ایشان مهم است
که مهمات کلیه روی نموده اما بعد از آن که مهم کلی روی نمود وجود و عدم مهمات
جزئیه یکسان میشود چنانچه پیش از جامه گرفتن مهمی باشد اما اگر از خواب
حیاة آنکسی انکس کند در آن حین پیش گرفتن منسی گردد و آنرا مهمی نتوان
گرفت و مهم منحصر باشد در اندیشه نجات از شر حیات حقیقیه که انچه
آدمی را در پیش است از احوال و اهوال بعد الموت نسبة آن با مضار
جهان زیاده از نسبة حیات است با پیش پس ای من امهمی نماند جز اندیشه
نجاة آخرت ای ولی من درین ساعة که آدمی فوت شد جهان دان که
در دریایی غرق میشود اگر ماهی آن دریا میشود او را آن پیش آید از راحه
که ماهی را از دریا و اگر ماهی آن دریا نشده او را آن پیش می آید از اضطراب
که حیوان بری را پیش می آید از غرق دریا در دریا و از دم مرگ یاد
آر که دمی غنیمت ای ولی من مردمان همه حیوانات بری اند بطبع اما

به پیروی شرع منقلب گردند و ماهی آن دریا شوند و آنکس را که به پیروی طبع گردند
نه به پیروی شرع آخر روز که دریا او را دم در کشد انا لله و انا الیه راجعون خردمند
آدمی که اندیشه این کار کرد پیش از انکه با او رسید که آن زمان مهلت و امان
نیست ای ولی من آدمی بجهان تهی دست آمد و تهی دست از جهان میرود
بر انگری که در این میان یافته اگر دل ننهد او ولی باشد ای ولی من آدمی
بجهان دست بسته آمد و دست بسته میرود و درین میان دست وی
از ان گشوده نه تا در کامرانی دستی بر آورد و از آن گشوده نه تا در مقام ادب
با اختیار دست در بندد ای ولی من دنیا کشته و کشته کی حرث حرث
آخرة است ای ولی من اگر کسی حرث دنیا خواهد که از تو باز گیرد قل لن یصیبنا
الا ما کتب الله لنا هو مولانا و علی الله فلیتوکل المؤمنون ای ولی من انچه ستمگاران
با مومنان کرده اند در عهدهای پیشینه یاد آور تا چنین گزند را عظیم
نشمری ای ولی من مومن و این ورزش است که چون برگ جان از وی
باز گیرند هم نشود و مال خود چه باشد انکه بعضی مال ای ولی من مال و ملک
مومن ایمان اوست و قرة و استظهاری که بکرم خداوند سبحانه دارد
اگر ایمان او از وی باز نگیرند هیچ دیگر غم نیست ای ولی من بخدای نیکو گمان
باش و اندیشه را مقصور بر کار آخرت خویش ساز که کار دنیای تو خدای
ساخته است ان الله بعباده لرؤف رحیم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی اولیایی فی الله
۱۴۹ الامیر معز الدین الملک اسحق و الامیر عماد الدین محمد و الامیر الشیخ نور الدین
محمد و الامیر نظام الدین درویش محمد جمع الله شملهم و بذل الرحمة علیهم
تحقیق لمن ثبت ان لایمکن الی الیسوت و حری ممکن

منزل غریب الی القبور ان الصب علیه مخافة ما انه من الله وای هر یک
از اخوان دنیا مراد خواهی و دین درست این هر دو نباشد مگر بنده
نیست ای هر یک از اخوان تا کار جهان راست کنی دیر شود و اگر توقف
خواهید شد تا خانها که ساخته اید بکمال عمارت رسد آنگاه نقل کنید حالیا
کار رسد حال صحابه یاد کنید که از مکه هجرة بمدینه میکردند و در ظلال جدران
و تحت اشجار بسر میبردند چون شما سایه یافته اید دیگر چه میخواهید شما
نشنیده که خانه در شمار است شود لازم نیست که اول خانه در است شود
آنگاه شما نشنیده و اگر از مشقه میرسید شما خود دانید که راه خدای بر مشقه
مبنی است سالکان ریاضات اختیار میکرده بر خود می نهاده اند مستعد اگر شما
را ریاضتی لازم آید این همه باک مدارید پروانه امان از موت یکدام از
شما رسیده باخود حال خود اگر شما را مرگ در اوطان رسد یا در محلی که برای
خدای بآن هجرة کرده باشید یکسان امید اهید لا و الله یکسان نیست ای
اخوان اهل قبور را در آن غریستان بسیار عذابی و غصه بیاید کشید الا
من رحم الله آدمی که در معرض امکان چنان نکال است اگر این همه خود را
نازک ندارد اولی باشد ای اخوان مگر محبت ذکر خدای عز و جل شما را
شیفته نساخته که میل بکفره میکنند در میان اهل الحاد هر کس که محبة خدای
او را شیفته ساخت پیوسته بگوشها خواهد گریزد و محلهای خالی ای اخوان
مگر حب ما عند الله شما را فرو نگرفته که وسوسه امور معاش و راست داشت
جوانب امر دنیا شما را غالب است ای اخوان باید که اگر یکی از شما در مغاره باشد
که در آن بیرون گرفته باشد و گذار نباشد اطمینان از همان مقدار باشد
که در اندرون بلده معمور در میان اهلین و اقارب ای اخوان شما انه

محمد صلی الله علیه و آله از فواله جوان است عنه بلی یطعمنی و یسقین ما امید
سا شنیده و السلام علی اولیائی

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر افضل الملة و الدین محمد
اگر مؤمن عاجز است از انکه دست ظالمان از خود کوتاه کند خدای او عاجز
و چگونه عاجز باشد و او است که ظالم را از بر دستی بخشیده پس حرکتمند
باید که اضطراب نکنند و خواری شکست بخود راه ندهند و بدانند که تسلیط
ظالمان برای حکمتی و مصلحتی است بعضی از آن حکمة آنست که بیم در
نام رشته بود و در آن حکمتهاست فلا تهنوا و لا تحزنوا و انتم الاعلون
خود نشان مومنان مغلوبی است لیک در اشکست مومن خوبی آیات
ای و بیم مردمان رشید کسی را گویند که کار دنیا خود سامان دارد
و چون کسی چنین کرد در آنست که تمام حق خود گذارد و از خود مستوجب
اقصی شکر گشت ای رشید نوعی گردی برشد که محصل سرتونی ابد الجنة ایا
هیچ تدبیری کرده که ملائکه غلاظ شداد بآن از خود باز گردانی اگر گویی خدا
از آن رحیم تر است که بنده را چنین عذاب کنند گوییم نه دیده و نشنیده
که بعضی را از زنده پوست از تن باز میکنند و بعضی را در سیخ میزنند
و بآتش میگردانند و بعضی را پیش چنگال سباع می افکنند که جلود
و امعاء ایشان را از هم بر میدرند الی غیر ذلک من انواع العذاب اینها
خدای میکند از آن خدای ایمن شده ای معذوری اندیشه
بهتر از این در کار خود کن ای رشید اسب و زینک بر خود راست کردی
و جامه رنگین پوشیدی حسنت اما این را هیچ بآن خواری بخر
که بر نعشک سواری و کفنک در بر گرفته و بگورستان سفر نمایی الهکم التکاثر

حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون ای سردار زود آگه گردی
ای بدکار زود آگه بینی ای ابرار زود آگه بینی و هر ای نابرار زود آگه بینی
فقطع دابر القوم الذین ظلموا والحمد لله رب العالمین سپاس آن خدایرا
که خوار گردان ظالمان از سعدت اوست و عزیز ساختن پرهیزکاران از
رحمة اوست مبارک آن روز که انبیا و خدا با پیروان خویش به
جنات نعیم فرود آیند و ابلیس با اتباع خویش راه جهنم پیش
گیرند یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفدا ونسوق المجرمین الی جهنم وردا
شفاء صدور مومنان و ذهاب غیظ قلوب ایشان آن روز روی نماید
وقضی بینهم بالحق وقیل الحمد لله رب العالمین ای ولی من صبر کن که صبر را دو
شعار صدیقان است فاصبر وما صبرک الا بالله ای ولی من در راه خدای
سختی چند بر خود بنه که والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا وعلیک
یا ولیی بلزوم الجماعة والاجتماع علی الطاعة ثم بمواظبة العبادة وترک الرکون
الی مجالسة اهل العادة والله ولی العصمة والسداد

بسم الله الرحمن الرحیم چونکه قبضی آیدت ای راهرو آن صلاح تست
آیس دل مشو   چونکه قبض آید تو در وی بسط بین   تازه باش و
چین میفکن بر جبین   من عبد الله قطب بن محیی الی امیر الاخوان
الالهیین سلام الله ورسوله وخلص عباده علیه مرة ثانیة
فالله یعظم اجری واجر الاخوان جمیعا واجر شیخهم وامیرهم فی حب قلوبنا
وعضدنا ونصیرنا فی سبیل الله الامیر محب الدین خلیل الله وجعله لنا سلفا
وذخرا ولقاه الله تعالی بالکرامة والحسنی والمغفرة والزلفی ان الله ان
الله رؤف رحیم اکنون جماعه اخوان باید که در کارسازی آخرة از آنچه

بود غافل از آن آشفته تر گردند و در کارسازی دنیا از آنچه بود بی پرواتر
که آنچه بر پیران برادر آلهی آمد عنقریب بر سر دیگر برادران آلهی خواهد آمد
هر آن ساعت که این برادر آلهی نقل میکرد آن جهان از کار آگه در ایام
زندگانی کرده بود کدام بوصل او ای شستند همه برادران آلهی امروز دید
بآن کار کیر میدا اگر آن کار رسیده اند که جهت فیها والاهی نگویم آن کار
استهتار است در یاد خدای چنانچه شما را از دوست و دشمن یاد و نامه
و آفرین و نفرین مردمان بر شما یکسان حاصل شد اکنون چون چنین است
پس این جماعه که بآزار شما ایستادگی نموده اند باید که بکیر موی کینه
ایشان در دل شما نباشد برای آنکه کینه با کسی فرع آنست که از وی
یاد باشد و مومن باید که از یاد خدای عز و جل یاد ندهشته باشد و فی الجمله
که در میان قضیه بیرون برود غرات ذکر خدای چندان او را فرو گیرد
که از آن قضه یاد اش نباید که چون بود و چه گذشت چنانچه اهل هوا
مست هوا اند اهل خدا باید که مست ذکر خدای باشند ای الیم اهل هوا
بر سر خیالات که بسته اند که چنان سنبد دا کر سخت لرزان باشند
وار ناشدن آن ترسان بهل است برای آنکه قیام ایشان بآن خیالات
است اهل حق را که بناهی از حق باشد جز فراغة مطلق وظیفه نیست
در سستی کار اهل حق در شکست است از شکست ایشان بکار رسند
وظیفه زنیت اخوان با کسی که مخالف ایشان باشند اعراض است
و از غالب شدن ایشان باک نداشتن که ایشان در عین غالبی مغلوب
اند و اهل حق در عین مغلوبی غالب   خود نشان نو نشان
مغلوبی است   لیک در اشکست نو من خوبست   کار حق

موی بمی قرار گیرد و چه حاجت که ما در میانه فضولی کنیم چون اهل حق را او کیلی
هست و مولی دارند و اهل هوا را او کیل و مولی نیست باید که اثر این تفاوت
در اعمال و اقوال و یقین ظاهر شود اگر همچنانکه اهل هوا از قبل خود غمایه کوشش می‌کنند
و فضولی می‌نمایند چون تمام کار ایشان در گردن ایشان است و ناصری
غیر خود ندارند اهل حق نیز از قبل خود همچنان کوشند هیچ نماید که ایشان را
مولی و وکیلی هست و اگر نه پاره کار بایشان گذاشته شدی پس فرض است
بر اهل حق که تمام امر خود را بستاو کی نمایند و در نصرت خود بسستی رسند
تا معلوم شود که ایشان از پشت گرم است بدیگری و کار همه بگردن خود نشان
نه افتاده تا آنچه غایت قوت ایشان است بکار آرند اکنون این جماعت
اخوان بدانید که خدای عز و جل یار آنکسان است پشت گرم دارید و کینه
خود مخواهید و اهل خلاف را باز گذارید تا هر چه خواهند کنند که عدل
خدای عز و جل جواب ده ایشان است والله ولی المؤمنین والعاقبة للمتقین
ولا عدوان الا علی الظالمین

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الکلیلی فی الله الاخ شمس الملة والدین ابی سعید
اکبر رحال سلف الاخوان امیر منتخب الدین خلیل الله
غبطه بریم نزدیکتر می‌نماید از آنکه اندوه خوریم برای آنکه آنچه اخوان میجویند
او آن آن رسید موت مؤمن و موت دیگران یکسان نباشد الموت
تحفة المؤمن مؤمن را بالذات ارتیاح و ابتهاج نیست جز بلقاء الله و این
کام اکنون او را حاصل است انشاء الله میل مؤمن بشهوات جسمانیه میلی
است مشروط بتعلق روح او به بدن همچون میل شخص بمرهم بشرط آنکه مجروح
باشد چنانچه مجروح چون به شد او را اصلا مرهم نمی‌باید و نمیخواهد همچنین روح

مجروح

مجروح مؤمن چون از جراحت بدن خلاص شد او را هیچ آرزوی و رغبت
و التفات و ابتهاج بسوی چیزی از این جهان قلیلا و کثیرا نیست
و دیر از جهان و امور جهان آن تنفر و تعزز روی می‌نماید که چنین را
از معاودت با بطن ام بعد از آنکه بفضای این عالم آمد جماعت اخوان باید
که اضطرابها که اهل عادت را روی می‌نماید نزد موت احباب اصلا
بخود راه ندهند نه ظاهرا و نه باطنا و چگونه اضطراب نمایند نزد
وصول یکی از ایشان بآنچه همه خواهان آن اند جهل اهل عادت تا
بحدی است که نام مرگ دوست خود نمی‌توانند برد و اگر میرد و شرم کنند
که او را تلقین کلمه کنند که در این اعتراف است بموت او اف وتف
علی هذه العقول السخیفة چه نادان که ایشانند اگر موت نبودی بیم است
که مؤمن از این غصه بمردی لعنت بر این زندگانی اگر نه موت که متضمن
زندگی حقیقی است در عقب داشتی ای وای اگر موت نبودی که
مؤمن چکردی اگر خدای عذاب جاوید مؤمن خواستی مرگ را بر
انداختی و کجا رحمت مؤمن عذاب جاوید خواهد شیخ روزبهان قدس
سره چه خوش میفرماید من کان یرجو لقاء الله فان اجل الله لآت تسلیه
محبان خدای است و بشارت دادن ایشان بوجود موت
گویی میفرماید باک مدارید ای دوستان من و غم مخورید که مرگ خواهد
بود من بشری المجروح صفر بشرة بالجنة بر تقدیر صحت حدیث بعضی بر
شعف و حب برتر کرده اند که آنحضرت را معلوم بوده که موت
او در ربیع الاول خواهد بود ای دوستان من ای برادران آلهی موت
مؤمن را قیاس بر موت دیگران مکنید که موت قرة العین مؤمن است

مبارک باد بر ولی ما امیر خلیل الله لقاء آنکس که او خلیل اوست مرا با تلطف
و نحن بالاثر ان شاء الله لنا و لکم العافیه ای خوشا حال او که از محنت آباد
جهان خلاص شد و نحن ان شاء الله لا خوف علینا و لا نحن نحزن سبحان ربک
رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الاکرم
فاضل الملة والدین عبد الله   اگر سبب تقاعد مردمان از طلب
راه خدای آنست که ایمان بسعادة باقیه و لقاء الله ندارند بعد از بعثة
رسل و اظهار بینات جهل تا آن متصور نیست مگر کسی که وی را همتی در درویش
نباشد اشتری الضعفا بسوی بینات تمایه و بس است در نقیصه و زندقه
آنکه شخص دنی و رذل و بی همه باشد و اگر سبب آنست که می اندیشد
که بآن نرسند و بسبب جستن آن از سعادت دنیا باز مانند گوییم مثل
همین در طلب سعادة دنیا متصور است چه ممکن است که بآن نرسند
و بسبب جستن آن از سعادة آخرة باز مانند چه نه هرکس که دنیا میجوید
بآن میرسد پس چرا سعادة دنیا میجویند و شبانروز در تحصیل آن
می کوشند با آنکه مثل جان مانع که ذکر کردید در آن نیز واقع است و اگر
بر آنند که نیل سعادت دنیا مرجوتر است و اگر حصول این مسلم نیست
برای آنکه چنانچه سعادة دنیا را مراتبست سعادة آخرة را نیز مراتبست
و آنچه بسیار دوست و هر طالبان دنیا را از سعادة دنیا مرتبه دنیه
یا متوسط آن باشد مرتبه اعلی آن که ولایتست بهیچ واو نادر واقع میشود
و مراتب سعادة آخرة نیز همچنین است که آنچه نادر دست میدهد مرتبه
اعلی آنست که ولایتست پیغمبر و اما مراتب نازله و متوسطه آن اگر کسی

همان مقدار کوشش که در تحصیل سعادة دنیا میکنند در تحصیل آن میکنند
بحصول میرسید تا تو راه نرفته از آن نمودند   ورنه که زد این
در که درش نگشودند   دنیا گوییم بر تقدیر تسلیم چون سعادة آخرة
را در شرف و در هیچ نسبة با سعادة دنیا نیست چنانچه مرتبه اول
او هزار هزار بار از مرتبه اعلی این اعلی است که موضع سوط احدکم من الجنة
خیر من الدنیا و ما فیها محتمل آنرا جستن نزد صاحب همة از محقق این
اولی است پس ایثار دنیا بر آن تقدیم از دناءة همة است صاحب
همة این گوید   و لو انما اسعی لادنی معیشة   کفانی و لم اطلب قلیلا من المال
و لکنما اسعی لمجد مؤثل   و قد یدرک المجد المؤثل امثالی و اگر بنابر آنکه سعادة
دنیا بنقد واقع است و تمتع بآن عاجل آن بر این میگزینند این نیز از
کودکی و بی همتی است و خساست و فرومایگی که حضور حظی قلیل عاجل از
چنین بی طاقه و زبون میسازد که برای آن ترک حظ جلیل مینمایند
همانا آن حظ قلیل در خور حوصله ایشان است چون آنرا یافتند دیگر چه جویند
پس روشن شد که بهمه حال ایثار دنیا بر آخرة کردن بسبب دناءة همة
است که دل بسوی دنی میل کند و ایثار آخرة بر دنیا کردن بسبب
علو همة است لاجرم   نظم که جهانها نهفت   پر و بال
مرغ جانها همتست   هر که را کیفر همت داد دست   گرد عالم
را از آن بگذرد و بست   پس اول چیزی که بر سالک لازم است آنست
که عالی همة باشد بلکه تمام شرط سالک خود همین است پس ای ولی من
عالی همت باش بلکه تمام شرط و بد نیات بدنیات سر فرو میار
و جز نیل شرف حقیقی تجرع کاس مرارات مکن و بدن را فدای

بروح کن و دو نیاز اند از آخرت ترک وطن کردن نیز از شعب علو همت است
هر کس از شما که این معنی بر او آسان تر است از عالی همت تر است مدام نقل و بیم
از ارسال جواب تاخیر شد عفی الله عنک والسلام علی النبی
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخوان الآلهیین
ثبتهم الله علی الصراط المستقیم مرة ثانیة فاسه تعظیم اجرنا واجرکم
اجمعین فی عبد الله التایب الی الله الامیر محب الدین خلیل الله با خود مراجعه
کنید که چون او را باین زودی می بایست رفت این معامله که با خدای
عز و جل کرد و روی دل با او آورد و خود را باجابت سنت رسول الله صلی الله
علیه و آله ملزم داشت کردن اولی بود یا نا کردن و رفتن او بعد از توبه
و انابت اولی بود یا رفتن او با همان غفلت و اعراض اول هر کس از شما
که مومن است بخدای و رسول خدای شک نکند که این حال که او را دست داد
امارت سعادت بود و مصداق حدیث فسبق علیه الکتاب فیعمل بعمل اهل الجنة
ان شاء الله پس شما همه خدای را عز و جل بر نعمت توبه شکر کنید اولا و آماده
مرگ گردید ثانیا که آنچه بر سر او آمد بر سر شما یکان یکان خواهد آمد هذا
و چنین معلوم شد که از بعضی خویشان مضادة و مضاره در این
باب روی نموده وظیفه سالک آنست که هرگاه که اهل نفس نفسانیة
پیش آیند ایشان دل پیش دارند و نفس باز پس چون شما گفته اید
که بمقتضای وصیت او و رضای ولی او در مقبرهٔ اخوان آباد او را دفن می باید
کرد و جهد خود کردید و آنچه غایة کوشش بود تقدیم نمودید و هیچ تقصیر و مساهله
در این نکردید از عهده بیرون آمدید و بر شما حرجی نیست و هر کس که خلاف
کرد با ایشان بازگشت سخنان بنقصان نمی باید گفت و از این پس طریق

نفسا

نفسانیه مسلوک مدارید و با آن جماعه که معارضه شما پیشتر کرده بودند همچنان
باشید که با همه خویشان ظاهرا و باطنا و طریق عفو مسلوک دارید و نصیب خود
از امر قل للذین آمنوا یغفروا للذین لا یرجون ایام الله لیجزی قوما بما کانوا یکسبون فراموش
مکنید و از جور که ایشان نه از آن آنان باشند غیبت ایشان مکنید و چندان
در ذکر بیشتر باشید که مجال چیزی دیگر نیابید اگر خدای خواسته باشد
که سلوک سبیل او منتظم شود و هر چند آدمیان کوشند که نکرده اند با خدای
بر نتوانستند آمد نقش اتش با نقاش سجده میزند سلطان و درویش
خود بر میکنید والسلام علی اولیاء الله و رحمة الله و برکاته
بسم الله الرحمن الرحیم یا ایها الذین آمنوا ما لکم اذا قیل لکم انفروا فی
سبیل الله اثاقلتم الی الارض ارضیتم بالحیوة الدنیا من الآخرة
فما متاع الحیوة الدنیا فی الآخرة الا قلیل من عبد الله قطب بن محیی
الی اولیائی التایبین و اخوانی الآلهیین جمعهم الله علی الطاعة فی مجامع
العبادة و جمع الیهم ما شاء کلهم حیث کان من الارض انه ولی المتقین
در آفاق ارض مردمان که در راه خدای در ایشان همت
بقدر یافت میشوند لیکن چون تنها اند و فتنه که سالک آن راه باشند
نمی بینند که خود را در زمرهٔ ایشان در آورند و به انوار ایشان مستبصر
گردند و بقوة همراهی ایشان راه روند پیش بردی نمیتوانند کرد
و هر شعله طلبی که از درون ایشان سر بر میزند بدمهای سرد اضداد
زود منطفی میگردد و بر مثال کلما اضاء لهم مشوا فیه و اذا اظلم علیهم قاموا
پیوسته در آفت و حیرت و تردد و تحیر بسر میبرند پس اگر فرد از سالکان
یافت شوند که بجهة [illegible] و یکدل بسلوک راه حق مشغول باشند

ولیلا و نهارا اند که خدای را و مذاکره حکمت و نشر علم حقیقی را پیوسته ذکر می نمایند
هر آینه چنانچه ضلال بسیار و بیچاره زر ما بین که بر بسیار را و تخت بندی و ریش تار
راه با ایشان بر وندی و از ایشان سفر و طریق حاصل کردندی چنان طالبان
بیچاره را با نوار ذکر و فکر انوار آن فئه سالکه راه با ایشان برند و هدایه طریق از
ایشان حاصل کنند و کم من هدایة طریق الارض و هدایة طریق الله مبارک
فئه گر گریختگان از رعب جنود ابلیس که از قله مشوکه طاقه مقاومه ندا شته
باشند تحصن با ایشان جویند و تقوی از ایشان یابند بلکه کثرت و اجتماع چند ان
تره یابند که گروه کثیر بعدد که انهزام در روی افتاده و دمار از وی بر آورند و در
اسلام فتحی مبین روی نماید و ما ذلک علی الله بعزیز مقصود از این
شرح ترغیب جماعة اخوان است در نقل با خوان آباد و اجتماع بر عداوت
و نصب اعلام ذکر و طاعت تا بسبب انکه مراد ایشان آن فئه باشند و حدیث
لا یزال طایفة من امتی ظاهرین علی الحق لا یضرهم من خالفهم در شان
ایشان راست شود و باید که بیکدل و یکروی بی خوف و باک و بی تردد
و تعطل با این هجره مبارکه استادگی نمایند انفروا خفافا و ثقالا و جاهدوا
باموالکم و انفسکم فی سبیل الله ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون قیل ای شبابا
و شیوخا و قیل ای نشاطا و غیر نشاط و قیل ای رکبانا و مشاة و قیل
ای اغنیاء و فقراء و قیل ای ذوی عیال و غیر ذوی عیال و قیل ای
اصحاء و مرضی و قیل ای مسرعین و بعد الاستعداد و الصحیح انها شاملة
لجمیع ذلک مقصود از آیه کریمه اظهار عدم قبول اعذار است یعنی خروج
بسوی راه خدا لازم است بهر حال نه شیخوخت مانع است و نه بی نشاطی
و نه بیماری و نه فقر و نه وجود عیال و نه تعلق به کارسازی و نه غیر آن ای اخوان

کارسازی

کارسازی تا چند کارسازند خیر خواهان باید کرد که تا ابلیس و جنود او در اخیر مشغول
و مستعد حرب میشوند و در صدد منع در می آیند این کس از آن فارغ نشده
باشد که بعد از آن که ابلیس جنود خود در انجمند و لشکر خود در سلاح ساخت
معلوم نیست که حال چون شود های نشتابید کار چون گردنیت
باید کرد پیش تا حرم نشاید کرد این آتش وار این راه
روید که ابلیس از آتش است تا آتش نشوید جواب ده آتش نتوان شد
از دو ها شو چو از دو ها دیدی او در کار خود گرم و شما در کار خود خنک چون
خواهد شد شما نیز گرم روی گرمی و آتش وش شوید اما از آتش مومن تا
آتش ابلیس بسی فرق است آتش مومن از دود صافی است بلکه همه محض
نور است که جز یا مومن فان نورک اطفا ناری و آتش ابلیس همگی
دود است که و ظل من یحموم لا بارد و لا کریم و جاعلکم اخوانی عن ظل ذی ثلث
شعب و هدیکم الی توحید الطلب و المطلب انه عزیز حکیم و السلام علی اخیتی
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب محیی
الی ولیی فی الله الامیر عماد الملة و الدین محمد و قصیست که جماعة
اخوان که خانها ساخته اند اتفاق کنند و یکبار از ارض جادة که مسقط
راس ایشان است بر کنند و بارض عبادة که مقصد حسن نیت ایشان
است نقل کنند و نفوری از آن در نهاد شیاطین اندازند و رهین
را عهد صحابه که خالصا مخلصا لوجه الله ترک اخدان و اوطان نمودند باز
یاد دهند تا زمین پژمرده دل مرده جیوقی تازه یابد و بدانند که در روی او
جماعتی باز مانده اند که چنین کار خالصا لوجه الجبار کنند و اختیار مهجر و ادبان
کرد در حرف او نیند نیست های ای فرزندان ما در زمین ارشاد

سازید که او بر شما مهربان است نمی‌بینید که تا ش بچه باشد شما فرزندان نیز زاده
بار بکشید تا بشنید از بار تخفیف برای جماعت اخوان اگر دانسته‌اید که این
بجز شما را نزد خدای عزوجل چه کرامت مدخر کرده و چه لطافت شوید در این
کار ای اخوان اگر راه خدای رفتن را علامت از جاهلان همراه نبودی
خدای عزوجل اولیاء خویش را به لا یخافون لومة لائم وصف نکردی ای جماعة
اخوان از علامة الایمان پرسیده‌اید گوییدم   اجد اللذة فی هواک
لذیذة   حبا لذکرک فلیلمنی اللوم ای اخوان زود است که بساط اعداء
خدا برچیده شود چید وطاق و رواق ایشان درهم خواهند شکست و ملک
یکباره خدای را خواهد بود در نهان و آشکار لمن الملک الیوم لله الواحد القهار
ان روز دست شما خواهد بود فالیوم الذین آمنوا من الکفار یضحکون
علی الارائک ینظرون هل ثوب الکفار ما کانوا یفعلون این است وعید کافران
و مسلمانان که بوی از عمل کافران هست و احق آن کافران اند که نصیب
بهره که از صفت ایشان داشته باشند از وعید ایشان بهره‌مند باشند
اگر اندک و اگر بسیار فمن یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل
مثقال ذرة شرا یره مسلمانان را کافر نگوییم اما فاسق را نیز صالح نتوانیم گفت
و هر چه نه صالح باشد فاسد باشد با صالح به صلح ایم و با فاسد بجنگ تا
آن زمان که با صلاح آید و اگر صلاح وی متاخر گردد از این جهان و با آن
جهان افتد و آتش دوزخ او را با صلاح و سداد آورد و درین دوزخ
او را بسوزد و ظاهر او را طاهر سازد و صلح ما نیز موقوف تا آن روز که ایشان
پاک از آتش دوزخ بیرون آیند چون ایشان صافی شوند ما نیز با ایشان
بصفا آییم اما تا ایشان کدر اند جز کدورت نباید که از ما امید دارند و علاوه

فی القلب من الشوق کتابات شما بسیار رسید و غالبا موجب ضعف مزاجی
میباشد و منبئی از اضطراب خاطر عاطر کم الله تعالی و اسکن من عنده
وصب فی قلبکم من انوار ذکره فانه بذکره یطمئن القلوب و ینفرج الکروب
اما قصه ترک و خنج و گنج نزد این کمینه صواب نمی‌نماید والله اعلم حقیقه آنست
که شما خود را نمی‌شناسید اگر حق عزوجل را درباره شما چه الطاف است
نظر شما بر نقص خود است و هیچ کسی نیست که کامل مطلق است و این معنی
شما را بی آرام گردانیده و در نشاک مردم می‌پندارند که عیب خود
دیدن خوب است و نظر از خیرات خود بسته داشتن و خود را همه شر
برابر پندارند دریغا از بصیرة و خلاص از تقلید این خوب است اما مطلقا
هر کس را طریقی مناسب است و هر حالی چیزی به صلاح می‌آید و در هر وقت
چیزی خیر است اینها بر دیده بصیر پوشیده نیست اگر از دیده اصحاب
تقلید پوشیده است صلاح شما والله اعلم آن است که شهر زیاده از خویش
بنشینید فارغ البال که هیچ باک نیست ان شاء الله همه خیر و صلاح است
و اشتغال به عیال مانع نیست و کسب مال علی وجهه و قدرة مانع نیست
هیچ وقت نماز را به مسجد بباید برد و سنن را به خانه بجای آورد و ذکر در همه حال دل را
و اعانة ضعفا کردن و انکار نشستن و تفرج کردن شیخ عطار فرماید

بفرمان رو چو داری اختیاری   دگر با هیچ کارت نیست کاری
از اینجا گر نکو گر بد برندت   چو هم خود آمدی هم خود برندت
چو حق میکرد در اول بدیدت   نه آنچه آید از تو می‌آفریدت
برکت هم نه آید از تو هیچی   تو خود می‌باش خالی چند پیچی

ای دریغ از بصیرة و دانستن حقیقة چیزها عارف سرگردان نیست عارف

حیران نیست عارف از هیچ گریزان نیست عارف فارغ از قطع سیل عصیان
نیست عارف فارغ از پس از شیطان نیست عارف را در دیده شهود دیگر چیز
نیست ای وای که هیچ لذة در جهان و آخرة چون عرفان نیست ای وای که
هیچکس خوشحال تر از عاشقان نیست در دنیا جز عاشقان زنده جان نیست خلق
جمله افسرده و مرده اند زنده جان عاشقان است که وجود و عدم در نزد ایشان
یکسان است بی سر و پایند فدای خدای اند حجاب خودی از ایشان مرتفع
شده و سحاب وجود از پیش دیدهٔ ایشان منقشع گشته سلطانانند
گدایانند بی نام و نشانانند همه اند هیچند با خود نه در هیچ جای و جای که اینجا
که ایشانند شیطان را راه نیست چگوید ملک مقرب و نبی مرسل نگنجد
شیطان چه کار دارد آری والسلام علیکم اولاً و آخراً

بسم الله الرحمن الرحیم الله سبحانه حضرت مخدوم بحق و امیدگاه مطلق
افتخار عصابة الخیر الواثق بالطاف الله المقبل بوجهه علی الله الموفق لکل
خیر ان شاء الله محب الملة والسنة والحق والحقیقة والتقوی والدین محمد
را از آفات روزگار و گردش لیل و نهار در کنف حمایة و رعایة و وقایة خویش
دارا دو دنیا را او بی چنان نماید که به بندگان شایسته نموده تا آنرا
از آرامگاه نگیرد و بآن مطمئن نگردد و مثل خود را با دنیا مثل تاجری داند
که بملک غریب رفته که تجارت کند و ساعات عمر را سرمایه ساخته که
از آن سودی حاصل کند و باز وطن خویش آید پس نباید و نشاید
که آن مایه گرامی بضایع از دست بدهد که هر نفس که نه بیاد خدا صرف
میشود و نه در راه خدا ضایع و تبه میشود و آنچه در کار خدا صرف میشود
در خزانه خدا مضبوط است و در محشر با آن کس میدهند که نیز ارشده بلکه

هزار حیف که این زندگانی متناهی انفاسی است شمرده باز زندگانی
متناهی میشود که   همچو بحری بچند در شود   عمر یکروزه که در طاعت رود
حکایة خلیفه میکنند که جواهر بدجله می انداخت برای آنکه آواز آب برآید
و میگفت اعجبنی قلب یعنی مرا قلب خوش می آید مثل آدمی مثل این خلیفه
است که این ساعات عمر که یکی از آن بهزار هزار گوهر شب چراغ پیش
می ارزد برای هوسی چند طفلانه و آرزوی چند جاهلانه صرف میکنند چون
زندگانی آسمان محک او افتاده قدرش نمیداند اما باش تا اجل در رسد
و این گوهر گرامی عرشی که چند روز مهمان فرش بود با معدن خویش رود
و آدمی بآن چیزی کسب نکرده باشد و او را وسیلهٔ تحصیل امری نساخته
که چون آن سعادت عرشی که آنرا روح گویند با کل خود بپیوندد که
تر از کنگره عرش میزنند صفیر   ندانمت که درین دامگه چه افتادست
بآن خبر برخوردار باشد آنگاه بداند که چه ستم برخود کرده اما دانستن آن
دم سودی ندارد   چون توانستم ندانستم چه سود   چون بدانستم
توانستم نبود   ای مخدوم چند گوییم که سر و برگ گفتن بسیار نداریم
قضیه بیتیم و امری ما را فرو گرفته که ما سکه و هوش ما بیم است که از بار غم
در این قصه تاب و توان نداریم مگر حرکتی بدست و پا با نه که در فرمان
برداری مصطفی صلی الله علیه و آله کنیم که دل خود یکبارگی بر او سپرده
ایم اگر آنچه ما می بینیم مردمان ببینند لرزه بر عضو اندام ایشان افتد
و همه بزانو در افتند که پای ایشان را زور برداشتن ایشان نماند
ای مخدوم صورتی است که بگفتار نمی آید و در ظرف حرف نگنجد
همین قدر بدانید که کار رسید فرمان مصطفی صلی الله علیه و آله می بدید و یکبارگی

دل از خود برداشتن و خود را به او دادن که آنچه گویم چنان کنند که این است
که بجای خود نتوان سپرد و این کاری است که بی پای مردی او نتوان
برد اللهم صل علی محمد و آل محمد و اجعلنا من ائمة محمد و احشرنا فی زمرة محمد و آله سید المرسلین

بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله علی ما هدانا و صلی الله
و سلم علی محمد سیدنا و مولانا و علی آله و صحبه و الذین اتبعوهم جمیعا

یکی از دوستان حقیقی و اصدقاء طریق التماس نوشته کرد مشتمل بر
بیان قطع عوایقی که مانع شده از اداء نفس در مشاهده فطری و تذکر عالم
اصلی بر وجهی که در بعضی مکاتیب اشاراتی بآن رفته چون مساعدة اخوان
و خلان بقدر توان و امکان شرط طریق و وصیة اهل حق و تحقیق است
از اسعاف این معمول چاره نمیدانی ای دوست اگر این از آن جهة میخواهی
تا این بیز دانی که موالی را حرصی هست که میخواهند که هیچ نباشند که ایشان
ندانند دانسته که فلا هذا ینفعک ولا ما علمت من قبل هذا این خاصیت
باشد که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اللهم انی اعوذ بک من علم لا ینفع
و قلب لا یخشع و دعاء لا یسمع ای دوست علم که از شخص سر بر زند دل
را خاشع گرداند و زبان را از آن است تا نطق وی از تلبیس و کجی پاک باشد
هر آینه دعای او مستجاب گردد و علم که از بیرون مکتسب گردد
دماغ را منتفخ سازد و زبان را منحرف لاجرم دعای مردود آید وحی
آمد بداود علیه السلام که گنهکاران را از آنکه نام مرا یاد نکنند که من سوگند یاد
کرده ام که هر کس که مرا یاد کند من او را یاد کنم و چون ایشان مرا یاد
کنند من ایشان را بلعنة یاد کنم ای دوست هیچ میدانی که این گناه
کاران کدام اند تا نمیدانی که دل ایشان گناه کار است که ان الله ینظر الی

صورکم و اعمالکم ولکن ینظر الی قلوبکم و نیاتکم گناه کاران تن دیگر اند و گناه کاران
جان دیگر ای دوست علم تقلیدی وسیله کسب معاش است بشنو که عاشق
محقق چه میگوید علم تقلیدی که آن بیجان بود وبال روحی جزدان
بود شاید که تا اکنون رفته که مریدان استفاده معارف از شیخ
می نموده اند پس مقلد باشند فی علطی کلمة الحکمة ضالة المؤمن فحیث
وجدها فهو احق بها حکمة قرآن چو ضاله مؤمن است هر کسی در ضاله
خود موقن است واگر از این جهة میخواهی تا بدان عمل کنی شرط است
که هر کلمه که بشنوی تا بدان عمل کنی کلمه دیگر نخوانی پس ما کلمه اول در
اینجا می نویسیم هرگاه که آنرا بجای آوری خبر ده تا کلمه دیگر بنویسیم والله
ولی التوفیق الکلمة الاولی جد آنکه بنا این راه بر مخالف خود است
و با خود دشمن روی شدن که هر چه در خود یابی که رغبت آن داری نکنی
قانون معامله همین باشد چنانچه کسی از آن عارف پرسید که متی
التکلم فرمود اذا اشتهیت ان تسکت گفت متی اسکت فرمود اذا
اشتهیت ان تتکلم چنانکه اکنون با همه کس دشمنی برای خود نمیداری
با خود دشمن باشی برای خدا پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود اعدا عدوک
نفسک التی بین جنبیک چون او با تو دشمن است تو نیز با او
دشمن باش و آیه این از کتاب الله اینست که و اما من خاف مقام
ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی نفس تو بی رهبر
خواهش تو تنها رو و من و خالف من خود مکر اینست که نفس مرغ است
و روح مذکر لذات نفسانی که انفعالی است و جزوی و کثیف و مظلم
و لذات روحانی فعلی است و کلی و لطیف و مشرق فی فی غلط

کردم که روح واللذة نیست امرا وا ز لذة والم بیرون است

باغ سبز عشق کو بی منتهاست ... جز غم و شادی درو بس میوهاست
عاشقی زین هر دو حالت برترست ... بی بهار و بی خزان سبز و ترست
از غم و شادی نباشد جوش ما ... در خیال و وهم نبود هوش ما
حالتی دیگر بود کان نادرست ... تو مشو منکر که حق بس قادرست
تو قیاس از حالت انسان مگیر ... منزل اندر جور و در احسان مگیر
جور و احسان رنج و شادی حادثست ... حادثان میرند حق شان وارثست

شاید که وسواس مر تو را بسؤالی انگیزد که چون مدار بر ترک مراد است اگر رغبة نماز گذاردن باشد باید که نماز نگذارند جواب آنست که همچنین است که نماز برغبة خویش گذاردن حجاب راه خداست ان نماز موجب قرب است که باذن مرشد میگذارند نه برغبة خود از سهل بن عبد الله بشنو که گفته کل فعل یفعله العبد بغیر اقتدا طاعة کان او معصیة فهو عیش النفس و مکری که پس خلایق همه در ضلال اند چه نماز باذن مرشد میگذارند برای آنکه ایشان باذن مرشد مرشدان میگذارند دان مرشد که جان همه مرشدان عالم فدای اوست صلی الله علیه و آله و اگر نه باذن او گذاردندی جز لعنة در پی نداشتی آنمقدار که بداخله خویش میگذارند مهبط و مردود است نمی بینی که هرچند فلسفیان اعمال بر میکنند و اخلاق حمیده اکتساب می نمایند جز بعد و لعنة حاصلی ندارند اگر دیگر باره شبهه انگیزد که تابع مرشد هم بحکم رغبة خود میکنند پس موجب بعد باشد جواب آنست که همچنین است آنکس که امر مرشد چنان بر او غالب آید که تصرف نفس او منقطع گردد و صلاح دید عقل او یکسوی شود تا حکم مرشد لذاته در او موثر باشد بی امضاء عقل و تنفید نفس آنکس از متابعة ثمرة نیکو برمیدارد و بخش سعادت عامة مومنان بحسب حظی قلیل است که از این شرب دارند و حقیقة ایمان ایشان آنست و خلاص که سری است در دل بعضی بندگان که جز خدا نمیداند عبارة از اینست و ایمان بمثقال ذره و مثقال خردله و اقل و اکثر ازین باین اعتبار موصوف میگردد و مومنان در ایمان یکسان نیستند شخص باشد که کل او ایمان باشد و شخص باشد که یکجزو از هزار جزو او ایمان باشد آنکس که کل او ایمان است کل عمل او مقبول است و آنکس که یکجزو از هزار جزو او ایمان است یکجزو از هزار جزو عمل او مقبول است حضرة علی خیر من عبادة الثقلین از اینجاست اید و ست ایمان غیر این عقل و دانش است که تو دانسته افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه اید و ست عمل که مبتدیان میکنند معلول است چرا که بداخله خود است و هرچه مقتضی خود است بد است لیکن هر مبتدی که سر اخلاص همراه دارد بخش راستی و صدقی در عمل او هست بقدر آن سر آگهی و هر مبتدی که از آن بی نصیب است عمل او محض تقلید است و لاشی و باطل کسراب بقیعة یحسبه الظمآن ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا این بخش مبتدی بآنکس راجع است و بخش نیکی بخدا چرا که سر در قبضه آنکس نیست و اسم این کسی نیافته و اگر نه مقتضی او و مقتضی آنکس بودی و ملحق بقسم مردود گشتی سر با خداست و جز خدا از و آگاه نیست فانه یعلم السر و اخفی شنیده باشی که هر کس که مومن است بهدایة خدا مومن است و هر کس که نجاة می یابد بفضل خدا می یابد و مخلص بعمل خود بهشت نمیرود تا فروغ آن

هدایت و فضل است و ایمان که گویند مخلوق نیست آن هدایت مثل
نوره فی قلب المؤمن نشان از اینها میدهد از اینها همه روشنتر از
رسول خدای بشنو صلی الله علیه و آله فمن وجد خیرا فلیحمد الله و من وجد غیر ذلک
فلا یلومن الا نفسه و کلام مجید بین که چگونه بجمل بتصدیق بر آن می بندد ما اصابک
من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن نفسک ابدیست
اگر این معنی را یافته میدانی که من چه میگویم و اگر از سخن من خواهی
بیرون آوردن فیا ضیعة العمر این نه عالم مولویه است و گفتگوی این
سخنان بیش از تنبیهی و اشارتی نیست   دل گفت مرا
علم لدنی هوس است   تعلیم کن اگر ترا دسترس است
گفتم که الف گفت دگر گفتم هیچ   در خانه اگر کسست یک حرف بس است
این رباعی دیگر بشنو   این باده به زاهدان بدخو ندهند
وین ذوق بعاقلان پرگو ندهند   در کوی خرابات بجز عاشق را
ای عابد خودنمای تر تو ندهند   ای دوست هیچ میدانی که عوایق
چیست و عشق چه باشد عشق آنست که تمامی وجود ترا فرو گیرد
و ترا از معشوق جنان برکند که هر سوزنی از ذات تو راه نفوذ نیابد
هر آینه یاد معشوق نیز ترا فراموش گردد چه یاد او غیر اوست پس او
هم راه نفوذ ندارد پس کون بکلی از تو محروم ماند و ان جهان که از
تو معمور خواست بود خراب و پریشان گردد همه کون سخن تو
برخیزد و ترا دعا بدکند الفقر سواد الوجه فی الدارین که صوفیان میگویند
این هنگام که بجاپلوسی و تضرع در آید و هسته عار معاوده تو کنند
لیکن انجا که تو باشی غوغای کون و صدای او نرسد و عیش که تو تره

نگر دانند چه ترا جایی باشد از آتش که هر چه بان کار رسد سوخته گردد
اگر سلطان عالم را بنده باشی   همه گر بنده و تو در خنده باشی
وگر پرغم شود اطراف عالم   تو شاد و خرم و در خنده باشی
وگر چرخ و زمین از هم بدرد   ورای هر دو جایی زنده باشی
همه مشتاق دیدار تو باشند   تو صد پرده بر او فکنده باشی
عشق شمس تبریزی بده جان   که تا چون عشق او پاینده باشی
والله ولی الاستعانة و التوفیق
١٥٨ بسم الله الرحمن الرحیم
نامه عزیز که از جانب برادر گرامی شیخ کریم الدین باز قریه کازرین رسید
موجب گشاد دل شد و بآن شادمانی روی نمود نامه اول و دوم هر دو
مرضی افتاد   تخصص که در مقامات حقیقت است سخن بعادة که چنین
بود چنان شد او را خوشتر می آید چرا که وجود حقیقت است بی اسم حقیقة
پس او کام خود را از آن می یابد و نفس را خبر نیست اما اگر در مقامات
بعد هجران است سخن چه شنیدن او را خوشتر می آید که بازه جان
او را تازه میکند و روح آن جهان از آن استشمام میکند و او را آن
جهان میکشد و بیدار میگرداند القصه هر کس که در عین آن جهان است
سخن او را هوس نیست که سخن یاد داشتی است و یادبودی از شیء
او در عین امر حاصل است مشغول شدن بیاد داشت او را از عین
محجوب میکند کسی که محبوب در نظر داشته باشد چه پروای این دارد
که گوش بکسی کند که صفت او کند که ابروی چنین دارد و چشم چنان و اگر
گوش کند بحسب آن گوش کردن از او غافل شود و حظش از او منقطع گردد
و حظش منتقل بتخییل شود چنانچه حظ محجوبان است بحکایه او خود را اشتا

میدارند که یکی از موهبت‌های الهی است که الله سبحانه دلهارا بنور خود
منور سازد تا چشم و دل سیر و متمکن باشند از آنچه نوشته بود و نمی‌کرد فزود
فیست اختیار محض است چون الله سبحانه دیده ایشان را در این معنی گشاده
کرده است باین معنی اشاره کرد و در الله سبحانه ناعقنا هی معنیهاست بعضی معنی
روشن و واسع که چون آن بر شخص فرستد دل او گشاده گردد و همگی سینه
او روشن شود و چنین معنیها رحمت خداست و بعضی معنیها تنگ
و تیره که چون بر دل فرود آید دلتنگی و عذاب و نکال بار آورد و چنان
معانی نقمت خداست و ما همه از نقمت خدا ترسان و گریزانیم و در رحمت خدا راغب
و آویزان اگرچه همه تر خداست اما قسم دوم تر استغنا خداست که کس
را به نزدیک خود راه نمیدهد تا میگویم ما را امیر است حاد و شان بود
لحظه با طفل بسازد و نرمی کند و خشم فرو خواباند و لب شیرین کند چون بر او
دلیر شود و گستاخی کند چشم باز گرداند و روی ترش کند آنرا احسن
گویند و این را اقبح آنچه مردمان آنرا قبیح گویند میدارند که ایشان آنرا
از خود رانده اند و نه پذیرفته هیهات که او ایشانرا بخود راه نمیدهد
چون بوی گل شنوند فراپیش روند و تناول کنند این را نیز حقیقه باید نگرد
و تلطف امر که در روی ایشان خندید و ایشانرا بخود خوانده و خود را
بدست ایشان باز داده و چون بوی سرتین شنوند گریزان شوند
و دوری اختیار کنند این را استغنا حقیقه باید شمرد که با تنهائی خوش
خوش است و کس را بار نمیدهد که گمان افتد که گر او تکبر نیک است
یا محتاج کسی است نیکی چه سنگ است که او را سوی او التفات و احتیاج
باشد ذات و امر اوست نیکی در عدم کو کنگر میکل القصه هرچه در دنیا و آخر

آنچه

کرم لازم الکرم که مجبور بود از سلامتی ذات و حسن التفات بتقدیم رسانیده
در مقام محبت و خیرخواهی ثابت و راسخ است ما حضر وقت از نکات
حکمیه که طالبان راه حقیقه را گوش هایی باشد و دل آنرا گشاید آنست که حق
سبحانه جهانی آفریده از نور و آنرا مستقر پایه تخت و سریر سلطنت ساخته
و در منتهی آن جهان حجابی آفریده بمنزله شخصی که برابر آفتاب دارند تا حجاب
از ظلی ممتد افتد آن ظل این جهان است که ما در آنیم و بقای این حجاب
را اجلی است مضروب که چون آن اجل بسر آید بردارند و چون آن حجاب
بردارند این جهان منسوخ شود چنانچه ظل منسوخ گردد و نور در رفع شخص و از
این جهان منبسط گردد و بکلیه امر را فرو گیرد بمنزله دریایی که ابتدا غار کنند
و هر عمارت که بر ساحل باشد خراب سازد تا همه دریا شود ناچار ساکنان
این جهان جمله غرق آن نور گردند و چون ایشان معتاد به ظل شده اند
دیده ایشانرا از آن نور اذان عارض گردد که دیده خفاش را از دیدن
آفتاب روی نماید از آن نور گریختن گیرند بهر سوی که روی نهند آن نور
بینند یقول الانسان یومئذ این المفر کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر
در آن صحرای بی پایان حیران و سرگردان گردند یوم یکون الناس کالفراش
المبثوث مگر جماعتی که در حیات دنیا کوشش بوصیت انبیا کرده باشند و بتدریج
خود را با نور آشنا کرده و بار بار بر آن دلیر شده بدوام ذکر و عبادة و سلوک
سبیل قدس و طهارة و صرف و جهاد ناحیه ظل بجانب نور که ایشانرا
نزد رفع حجاب کلال عارض نگردد بلکه برای انعقاد مناسبت متمتع و متلذذ
بآن حاصل باشد چه نور فی ذاته لذیذ است مانع ابتهاج و استمتاع
بر آن عدم مناسبت است مانند عدم استمتاع جعل به گلاب

وخفاش نور آفتاب کما قال القایل   ای احمد دیگران عیب ای برمن   خورشید جهانی
و شب تابی برمن   عارف محقق مولانا رومی اشاره باین معانی کرده گفته
پاره پاره خوی کن با نور روز   ور نه خفاشی بمانی بی فروز
با سلیمان خو کن ای خفاش رد   ور نه در ظلمت بمانی تا ابد
و اگر کسی سوال کند که این جهان عبارتست از مجموع این اشیا چون
این جهان رفع شود و همه این اشیا رفع شوند پس چیزی نماند که نور
آن جهان برو تابد و او تاب نیارد و معذب باشد جواب آنست
که این جهان نشاتی است اشیا را نه عین حقیقت اشیا است و بطلان
نشا بطلان ذو النشا لازم نیاید لیکن مادام که ذو النشا معتاد به نشاتی
شده و اثر استیناس بآن در و باقیست از نشاتی که غیر آن باشد
مستوحش است و بآن معذب و متنغص همچون کسی که در خواب صورتی بیند
در آن عاشق شود چون بیدار شود و آن صورة را نه بیند به نایافت
آن معذب باشد چنانچه خواب و بیداری دو طور است این نشا
را این نشا و نشا آخرة دو طور است نشا اصلیه را و راه نجات را
که مرج است بسوی استیناس با نور قدس به دوام مراقبه و ذکر و تجنب
از ارجاس و قاذورات بشریة تا آن همت این در کار باشید که رفع
حجاب اعظم که رفع این قیامة کبری قایم شود نزدیک شده اقتربت الساعة
و انشق القمر و رفع حجاب ادنی که به برخاستن آن قیامت صغری
برخیزد از شراک نعل نزدیکتر است کل امرء مصبح فی اهله والموت ادنی
من شراک نعله زینهار زینهار که تسویف بخود راه ندهید و هیچ کار از آن
مقدم ندانید و ندارید که کاری ازین اهم نیست که خود عذاب ابد و نکال سرمد

خلاص

خلاص کنند که چون سوط عذاب برداشته شد امیر و فقیر و عظیم و حقیر و شاه و گدا
بیک چوب رانند و روی هیچکس ننبینند جز بعروة الوثقی تقوی التجا تمسک
نتوان جست حبال اسباب و انساب جمله انجا بریده باشد کجا روند
آسمان و زمین سوگند که این سخن راستست و هیچ غلط در آن نیست و دروغی
نخواهد بود که آن آن که فرمان نبرند پشیمانی برند اما چه حاصل   چون
توانستم ندانستم چه سود   چون بدانستم توانستم نبود   زینهار زینهار
که این سخن را بیازی نگیرند و هزل ندانند و غم خود بخورند که کسی غم کسی
نیخورد و آن زمان که عذاب خدا فرود آمد هر کس بخود درمانده پدر را غم
فرزند نیست چه جای غم که یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ
ببنیه و صاحبته و اخیه و فصیلته التی تؤویه و من فی الارض جمیعا ثم ینجیه
اعاذنا الله و ایاکم من عذاب النار و رزقنا و ایاکم عقبی الدار و وفقنا و ایاکم
للمبادرة الی التوبة قبل وصول النوبة و جعلنا و ایاکم ممن زجر فازدجر و ذکر
فالذکر بحرمة الوسیلة الکبری محمد المصطفی صلی الله علیه و آله و صحبه
اولی النهی سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین
والحمد لله رب العالمین   بسم الله الرحمن الرحیم
اقترب للناس حسابهم و هم فی غفلة معرضون از حضرت مخدوم اللهم
اکتبه عندک من عبادک الصدیقین محب الحق والدین شیخ محمد ا
واضح باد که این که مردمان گمان میبرند که آدمی میرد وهمی است باطل
که اگر مردی رسیدی بلکه او منتقل میشود از پرده هستی به پرده دیگر چه
هستی تو بر تو است از هر پرده که نقل کرد به پرده دیگر اهل آن پرده که
از آن رفت گویند مرد و اهل آن پرده که بدان رفته گویند بزاد و چون

ادمی بآن جهان فرستاد و او را همراهی و مصاحبی و مونسی نیست غیر اعمال خویش که یک یک
عملهای او بگیرد و او می آید اگر عملهای شایسته است بر دیدار ایشان
شاد و خوش وقت شود و او را یاد این جهان نشود بلکه مثل او مثل کسی است
که از زندانی یا از ابتلائی رسته و یا از دست دشمنان که او را اسیر
کرده باشند و از مملکت خود بیرون برده رهائی یابد و با ملک خویش
و خویشان و دوستان خود بپیوندد و اگر عملهای زشت است از دیدار
ایشان در وحشت و عذابست و هر یک بر او از ماری گزنده بدتر آید
دوش نمازکی این معنی معلوم شد امروز اعلام شما شد تا آگاه گردید
و کارسازی آن جهان کنید و غافل ننشینید که نصیب آدمی از جهان
جهان است که در آخرت بادی عاید گردد قال الله تعالی و لا تنس نصیبک
من الدنیا و دیگر چیز النصیب جهان است از وی نصیب آدمی از جهان همچنین
آدمی بسیار اند و السلام علیکم

بسم الله الرحمن الرحیم

سلام خدای عز و جل و رسول او و دیگر سلام این بنده ضعیف برادر اعز
شیخ کریم الدین محمد اعانه الله و ایده و او را از رحمت و مغفرت خدای عز و جل
مزده باد بسیار
اگر چه جمله در اندوه و دردیم یقین دانم که آخر شاد
گردیم ای شاد و ما آنم که دیده بدیدار خدای عز و جل کریم خدای ما را از این جهان
از خویش نگرداناد و دانم که آن دم همه این غمها و اندیشها فراموش کنیم
چنانچه در خبر آمده که کسی را اگر بد حال تر از وی در دنیا نبوده باشد بیاورند
و او را در بهشت غوطه دهند بعد از آن با وی گویند ایا هیچ سختی بر تو گذشته
روزی گوید هیچ نگذشت و در عکس این یکی را که از وی خوشحال تر نبوده باشد در
دنیا بیاورند و او را در دوزخ فرو برند بعد از آن با وی گویند هیچ خوشی

دیده روزی گوید نه ای برادر اعز اگر خدای عز و جل ما را از اهل بهشت آفریده
باشد این قصه از رحمتی نیست کسی را که جان شادی در پی است این تلخی
در حال وی چه نماید و اگر سعادت ابدی غیر آن است کسی را که جان عذاب و سختی در
نهاده این تلخیها نیز بر آن مار گزیده را از گزیدن پشه چه احتراز پس علی
ای حال ناخوشی دنیا سهل است خدای عز و جل بر آن صبر و توبه بخشاد و
برحمت خویش آن را بعافیت مبدل گرداناد چون مولانا ابو یزید زاد الله توفیقه
روانه بود نخواست که صحبت او خالی گذارد این دو حرف نوشت محبت یکار
خبر آمد و دوستان در جوار رب غفور از دیدار یکدیگر برخوردار بهایمان
چنانچه گوئی هرگز این رنجها ندیده اند و نکشیده و همگان تر دیگ و ما
چشم بر هم زده اید رسیده ایم حضرت مخدومی محبی شیخ محمدی اگر گاهی
بمطالعه کیمیا یا تذکرة الاولیا یا مثنوی اشتغال نمایند مناسبت میدانم
و همه اینها اینجا هست یا نه از امیر غیاث الدین معلوم شد که مثنوی
ندارند فرستاده اگر چه بسیار صحیح نیست لیکن غالب شنوبها چنین باشد
و شاید که اینجا صحیح آن میسر باشد کیمیا و تذکره اعلام کنند که هست یا نه
اشتغال بدرس قرآن هر روز قدری نیز باید کرد و نماید والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم برادر اعز شیخ کریم الدین محمد

از نا امید خالی مباد
خدای عز و جل ترا آن است که هر غم و اندوه بردارد
بلکه غایت را حالی قایم کند تا درخت این جهان که غم و شادی قره آن است
از بیخ و بن برکنده شود لیکن خدای عز و جل در هر چیز حکمتی است از جمله آنکه
دوستان را از غم از یکدیگر کوشش کنند تا خدای عز و جل با شان از
دشمنان مباد فرماید و گرمی اثیار و جوامردی مشتی ضعیف بمان

توهمی هستان مرانکاه کمند رسید وچون کمبار خدای عز وجل این کلمه بگوید هزار سال
راه پایه ایشان از سموات برتر شود خدایا که ما نیز هم تا یکبار تو این کلمه در باره
ما بگوئی خدایا وچون این کلمه در بارهٔ ما گفتی انگاه اگر خواهی جان بر زبان
واگر خواهی میران که ما بمراد خویش رسیدیم و بباید که شیخ کریم الدین می اند
که هر کس که خدای را عز وجل نشناخت وخواند و قربت با حضرت او پیدا نکرد
و در راه او از دو کون دست نفشاند مغبون ومحروم است و این که صوفیه
که در سماع دست فشانند از چه فشانند از دو کون ای برادر اعز محبت
خدای عز وجل چنان تیز میباید که سقف گردون را بهم است که نشکافد
چه میگوئی هیچ مبدائی که در چه محل افتاده ایم ایکاش بکرد السلام علیکم ورحمة الله
وبرکاته   چه دولتها که از برای امیر محب الدین محمد آماده میکنند هم آن
بود که آتشی در روی زبانه کشید که خانه بسوزد چنانچه ترس بر ما نشست
گفتند ترس که از وجهه میشود اما تا دم در آن زمی بالا میگیرد اختیار نصیبست
نصیب امیر صفی الدین محمد انچه مانده بود ونصیب او هر دو بار برگشت
ای برادر انگه که خدای عز وجل قسمت نصیبها میکند عجب دهشت ساکنان
سموات وارضین را دل در برطپیدن میگیرد که آیا نصیبشان چه بیرون
می آید سبحان الملک القدوس ذی العزة والجبروت والملک والملکوت
معنی آیه ولکل وجهة هو مولیها رسیده بود مقصود از وجهه در این آیه
قبله است یعنی هر امتی را قبله است که در نماز روی بآن قبله کنند نصاری
روی بمشرق کنند یهود به بیت المقدس مسلمانان بکعبه قوله فاستبقوا الخیرات
یعنی بر در امر قبله مپیچید که امر آن هین است و هر طایفه را خدا قبله داد
کار مسابقه در خیرات دارد و در ان کوشید که هر کس کم در ان پیش افتاد

است قبله هر طرف که میخواهد کو میباش چنانچه در جائی دیگر فرموده لیس البر
ان تولوا وجوهکم قبل المشرق والمغرب ولکن البر من آمن بالله والیوم الآخر
والملائکة والکتاب والنبیین واتی المال علی حبه ذوی القربی والیتامی
والمساکین وابن السبیل والسائلین وفی الرقاب واقام الصلوة وآتی
الزکوة الآیه ومقصود از این رد اهل کتاب است که در ان بحث پیچیده بودند
که چرا رسول الله روی به بیت المقدس میکرد وبعد از ان ترک کرد و روی
بکعبه فرمود وقبله ام سابقه را ترک کرد اما مسئله جبر وقدر که در اجوبه اسوله
ارتبه نهمید انشاء الله پیش گشته ارسال خواهد شد والسلام   اما
استفساری که در باب جواب سلام جماعه کرده بود و اگر جماعه من جنب انهم
جماعه سلام کنند یک جواب از کل کافیست وتعاقب قلیل زبان ندارد
ما دام که عرفا سلام تمام از ان بیرون برود که سلام الجماعه است و اگر
هر یک بزعم انفراد وطمع جوابی علیحده سلام کنند بی مدخل بالکلیه مر هر یک را
بحال خود آن هنگام هر یک را جواب علیحده باید داد اگر چه اتفاقا سلام
ایشان معا واقع شود ومقصود از جواب سلام اکرام واقبال است و عرفا
معلوم است که گاهی یک اقبال بر کل کافی است وگاهی اقبالات متعدده
میباید بغرض خاطر جولی است چنانچه هیچ حرج نماند مکاتبه حضرات را
تمام جواب نوشته اولا خود همه را مطالعه کنند مکرر تا بر کنه آن مطلع شوند
انگاه هر یک را بصاحب آن رسانند
بسم الله الرحمن الرحیم من الفقیر الی ربه الکریم قطب بن محیی الی حضرة
المخدوم الحمید المؤید المسدد محب الملة والحق والدین الشیخ محمد
اناره الله برضوانه الاکبر واعظم علیه نعمته ووفر   ستایش خدای را عز

وجل که موندد لها را از دنیا بریده و روسیاهی دنیا را از ما پوشیده نگردانید
تا او را دشمن داشتیم و طاعته را بر ما شیرین ساخت و زیبائی آن عالم نمود
تا در آن آویختیم اکنون چشم داشت از رحمت او آنست که بر این سعی
ثبات کرامت فرماید و تا دم مرگ از رجوع قهقری ما را و جماعت اخوان الیقین را
همه نگاه دارد و بر همین عقیده و ملتی بر اند سیرت سلف امت و صحابه را احیا کردن
شعار ما سازد و آنچه از آن بدانیم بدانیم و آنچه دانیم بعمل آوریم چنانچه اصل ولایه
از دوست ثبات هم از او مسئول و مأمول است انه رب العبید و مولاه نعمه
الحمد که جماعت اخوان الیقین که در این جانب اند روز بروز در کار خدای عز
وجل گرمتر اند و دشمنی نفس و شیطان و دنیا پیوسته در ایشان فزونی
میگیرد این آتش هر روز مشتعل تر باد و دل حدادانه ابلیس هر روز سوخته
تر خدای از شماتت حدو عار نگاه دارد انه الکریم الجواد الرؤف بالعباد
سلام بر سایر اخوان الیقین کثرهم الله تعالی و وظیفه آنکه در اعقاب صلوة
اخوان را در دعا شریک سازند و ثبات و استقامت جهت ایشان از
خداوند عز و جل خواهند که دعا بظهر غیب مستجاب است و از اعانت و
امداد اخوان استغنا حاصل نیست والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم صید جانور برای آن شیرین است که جان دارد
جهان سراسر جان است در دیده عارفان چرا آدمی آن دیده بدست
نیاورد تا در خانه خود نشسته پیوسته در صدد باشد   اسیر لذت تن
مانده و گرنه ترا   چه عیشهاست که در ملک جان مهیا نیست   هر چیز برای
کاری آفریده اند در برای دست آدمی و خرمهره برای گردن خر اگر
در در گردن خر آویزند ظلم باشد بر و همچنین آدمی برای بندگی خدای عز

وجل آفریده

وجل آفریده اند چون بندگی طبع کنند ظلم کرده باشد بر خود
پادشاهی با حکیمی گفت از من چیزی بخواه گفت تو بنده بنده منی چه حد آن
داری که من از تو چیزی بطلبم گفت تو بنده حرص و آزی و حرص و آز بنده منند
پس تو بنده بنده منی آدمی را که سید طبع میباید بود چون بنده او شود
چه ظلم بر خود کرده باشد   هر چیز را حدی است ادبار عبد رب
آخر غایتی دارد الم یان للذین آمنوا ان تخشع قلوبهم لذکر الله هر کس که
روی بباطل آورد و پشت بر حق کرده و از آن روز باز که پشت بر حق
کرده او را منتظر است که مگر باز آید انتظار را از حد گذشت آخر بنده از خدا
شرمی بدارد که خداوند عزیز او را منتظر و او بر اعراض دادمار چنین بفرد ستم
لو علم المدبرون بی شده انتظاری لهم لماتوا اشوقا الی   هر چند که آخر باضطرار
دست از آن میباید داشت اگر آدمی پیشتر از آن باختیار دست
از آن باز دارد بهتر باشد موتوا قبل ان تموتوا   وای بر آنکه پیشش مرگ نزد
نرود تا مرگ ختنیش برند   تا ابد عاجز است و مضطر او
گردنش زیر بار و دست ببند   گرفتاری آدمی از سه چیز است
تنعم و تجمل و تکلف و سبب التزام او این معانی را آنست که گمان
برده که مگر سعادت و کمال او این حیوة حیوانی و هستی این جهانی است
و این غلط است که او را افتاده این حیوة در طریق سعادت واقع است
سعادت از قفا ست این دنیا لب آبیست و سایه درختی که مسافر
روح ساعتی آنجا نزول کرده و زود از آنجا رحلت میکند دار القرار غیر
اینست هر که مایه و مال در همین محل خرج کند چون بمقصد رسد مفلس شد
و مغبون و پشیمان و محزون   چون توانستم ندانستم چه سود

چون نبدانستم توانستم بود. والله الموفق والمعین لا رب سواه ولا نعبد الا ایاه

بسم الله الرحمن الرحیم هرچه از عمر بهاء خدای عز
وجل صرف شده باد در جستن رضاء او آن عمر با انکس مراجع خواهد شد
در آخرة وآنچه در اندیشه احوال جهان و تحصیل مرادات خود صرف شده
با انکس نخواهد داد که بصورت موت صفه روزگاری که بغفلت بهرا
صرف میشود در آخرة صفة عضو مفلوج است همچنانچه آدمی که دست او
مفلوج باشد اگرچه ظاهر او دستی دارد اما چون جنبش در ان نیست فی
الحقیقة دست ندارد همچنین آن مقدار از زندگانی که بباطل صرف میشود چه
در آخرة با انکس رجوع کند خاصیة حیوة نداشته باشد پس آنکس که
تمام اوقات او در باطل صرف شده خود را در تمام اوقات مرده
بیند و همیشه خود را در جان کندن یابد یاتیه الموت فی کل مکان وما
هو بمیت صفة چنین کس است و کسی که بعضی اوقات او بباطل صرف
شده و بعضی بحق صفة او صفة کسی باشد که لحظه سکرات موت او را فرو گیرد
و لحظه ساکن باشد این باشد حال او تا زمانی که خدای عز و جل حکم فرماید
میان عباد فریق فی الجنة وفریق فی السعیر الا ما رحم الله ای مخدوم چنانچه
کارسازی زمستان در تابستان کنند کارسازی مرگ در زندگانی
باید کرد که برودة زمهریر کم از برودت زمستان نیست ای مخدوم قدر
اندیشه در احوال هر جا بقدر بودن در انجا باید کرد آدمی غایة آنکه در این
جهان باشد صد سال باشد بودن او در آن جهان مدتی است نامتناهی
پس باید که هر لحظه که اندیشه صرف کار جهان میکند هزار لحظه صرف کار آن
جهان کند و هر یک کاری که برای انتظام امور این جهان میکند هزار کار برای

انتظام

انتظام امر آن جهان کند ای مخدوم اگر شخص واقف شود از آنکه فردا خواهد مرد
امروز چه کار خواهد کرد هر روز باید که آن کار کند چه هر روز احتمال است
که آن روز باشد ای مخدوم مرده را زبان نیست که شرح حال خود کند اما عقل
ترجمان هر بی زبان است و وکیل خاموشان است که شرح حال ایشان
کند عقل میگوید که مرده این میگوید که اگر من بدانستمی که حالم این خواهد شد
عمر صرف کاری کردمی که امروز وسیله من شدی ای زندگان از حال دگران
عبرة گیرید پیش از آنکه از ایشان گردید پدر مرد و مادر مرد برادر خواهد مرد
اینکس نیز لاجرم خواهد مرد ای مخدوم اگر شخص انتظار روزی میکشد که کار
جهان بتمامی راست کند و از ان فارغ گردد آنگاه شروع در کارسازی
آخرة کند گو هرگز انتظار مکش که چنین روز نخواهد بود و هیچکس را چنین روز
روزی نشده هم در اثناء این احوال گروی می باید گرفت و فرصتی چند
غنیمة می شمردن که حاصل عمر او همان است و لا تنس نصیبک من الدنیا
نصیب آدمی از جهان همان وقتهاست که باخلاص برای خدا
در ان کاری کرده باقی نصیب جهان است از و خرم آنکس که نصیب
خود از جهان از نصیب جهان از و بشناخت و عمر خویش را در
باخت ولا حول ولا قوة الا بالله والله ولی التوفیق

بسم الله الرحمن الرحیم اما بعد التحیة والسلام وعرض الشوق والغرام
صورتی چند نگاشته کلک استفسار و استعلام نموده بوده
آنکه از جهة قلة ابتلا بمصایب خوفی عارض شده که مبادا از آن
عدم محبت باشد چه مشهور است که اذا احب الله عبدا ابتلاه جواب آنکه
این اندیشه دیگر تقریر نمایند والله یغفر لکم هذه المرة چه عافیة نعمتی است

مغفور که رسول الله صلی الله علیه و آله از طلب آن فرموده و از بلا بسیار بخدا
برده و بلا جهة تحقیق و لا حق خدای است عز و جل اگر بر پیوستند عدل او است
و اگر از آن در گذرد فضل اوست و اگر چه تخلیص محبة از شوایب تهمت
اگر نه آنست که بطریق ابتلا و محنة می باشد اما است که بی آن می شود و هر کس
را از خدای عز و جل در می باید خواست که تخلیص و تزکیه او از غیر طریق بلا فرماید
و اور املسک الثقلین مسلوک دارد اگر اجابت فرمود فذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء و اگر اجابت نفرمود آنرا محض عدل می باید دانست و در موضع ابتلا
ثابت و راسخ قدم می باید بود که تزلزل بخود راه ندهند چنانچه بحمد الله در صورة
موجبه فرزند دلبند که بآن مرزوق شده اند بر حزن قلب که مغفور عنه و مغفورات
چیزی نفرموده اند اعظم الله اجرکم و غفر لنا و لکم و اورثکم عنه عبرة و تذکرة و بارک
فی عمر الباقین آمین الکم روح چیست و قلب چیست و چه نسبت
است میان ایشان روا دارم که در خوبی نشانی سخن از دل
مگو دیگر تو دانی مگر با من حدیث زلف پر چین بجنبانید زنجیر مجانین
ای روح من بتو امیدواری دلم بهرت راضی بدار الصفات دل و روح
موصوف شدن خوست حکایت ایشان شنیدن چه سود بلکه
شاید مضرة دهد برای آنکه مبادا اندیشه سامع بآن نرسد و تکذیب کند
کو حمل کند بر عالم بحظ بعد و لما با نهم تاویلیانکه هرگز رستگار نشود مع
ذلک از امتثال اشارة احبه صدیق چاره نیست دو کلمه مختصر می گوید
که نزاد و تصدیق آن نیکو دارند و آن آنست که حقیقة انسان میان دو
جهان واقع است یکی جهان یگانگی که آنجا همه قرب است در قرب
و نور در نور و وصل در وصل و آنرا عالم امر گویند و ما امرنا الا واحدة

و دیگری

و دیگری عالم بیگانگی که آنجا همه بعد است در بعد و ظلمة در ظلمة و هجران در هجران
و آنرا عالم خلق گویند قال الله تعالی الا له الخلق و الامر و روح ذکری است از عالم
امر که با انسان همراه کرده اند و نفس ذکری است که از عالم خلق کرده یکی
وی ساخته اند و هر دو را جاذبه بار جعی آلهی یکی مر لطف است قایم بجمال او
و دیگری مر قهر اوست قایم بجلال او و آنچه راجع بانسانست قلبست که
میان اصبعین لطف و قهر جای دارد از این جهة خدای عز و جل از قلب
اسمی مثبت اما از روح مست که و نفخت فیه من روحی و جای دیگر فرمود
لا تیاسوا من روح الله یعنی قرئ بضم الراء و از نفس مست که و یحذرکم الله
نفسه و چون ترکیب انسان بموت از هم فرو ریزد هر یک از روح و نفس
بحکم کل شیء یرجع الی اصله با جهان خویش رجوع کنند و قلب که حقیقة
انسان است متابعة آن یک کند که در مدة مصاحبة الفة و انس
با او داشته و اقبال بر او کرده و رنگ او گرفته اگر روحانی شده باز رجوع
بجهان وحدة رود و در نور قرب و سرور وصل فایز گردد و روح را تبعیة
او نیز لذتی باشد اما بالذات برای آنکه لذة از الذة لذة نیابد و اگر نفسانی
گشته با نفس بعالم کثرة افتد و بظلمة بعد و غصه هجران مبتلی شود و نفس
را بتبعیة او المی باشد اما بالذات نه برای آنکه الم از الم الم نیابد و عالم
کثرة و عالم خلق نه این جهان است که حالی محسوس می شود برای آنکه
حالی بر واسطه انسان که برزخ عالمین است امداد از عالم امر بعالم
خلق واصل و متواصل است و خلق بر صراط پوشش ها فی بینات
کما قال سبحانه تنزل الملائکة و الروح فیها باذن ربهم من کل امر و قرا
بعضهم من کل امرء هرگاه که آدمی از میان برخیزد و امر بالکلیه با خدای عز

وجل رجوع کند که تعرج الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة
انگاه جهان خلق ظاهر شود همچون مسی زر اندوده که زر ازوی برود وسیاهی
وتیرگی ذاتی با او باز دید آید ومر تشبیه این جهان بدار الغرور ظاهر شود واذا
الشمس کورت واذا النجوم انکدرت شرح این حال است وهرگاه که امر
بالکلیه رجوع کند نفوس وابدان آن کسان که ارواح وقلوب ایشان
درجهان وحدة است با خویش همراه برد برای ثبوت علاقه وچون
خلق بالکلیه ممتاز گردد که وامتازوا الیوم ایها المجرمون ارواح وابدان آن
کسان که نفوس وقلوب ایشان درجهان کثرة است بجهان کثرة پیوند
از موضع علاقه وآن روز عالم امر دار السرور گردد وجنات نعیم وعالم خلق
دار القرار وعذاب الیم وفیما ذکرنا کفایة لمن استبصر وعبرة لمن تدبر
انکه خاطر را بعزلت رغبت است   جواب انکه رغبتی صحیح است ان شاء الله لکن
خلوة از اغیار باید فی زیارة   پوستین بهر دی آمد نی بهار   اگر کسی
باشد که بجد اکره آلهی رغبت نماید صحبة او را بر خلوة اختیار فرمایند واگر
چنین کس نیابند عزلة اولی وانسب است والله الموفق
بسم الله الرحمن الرحیم من الفقیر الی سیده الکریم قطب بن محیی الی
حضرة المخدوم الاجل الاکرم السید الاسعد المعان المؤید محب الملة والحق
والدین الشیخ محمد کان الله له   کسی که از جوار رب العالمین
عز وجل محروم شده باشد ودر دار لعین بمجاورت شیاطین افتاده واز
اعلی علیین به اسفل سافلین آمده سزاوار است که یک ساعة از غصه
واندوه غافل نباشد وکوشد تا خود را باز انجا رساند که اگر تن آسانی   خالی را
گزینند وتسویف ومساهله روزگذرانند مبادا زمان اکتساب فوت شود
انگاه

انگاه ابد الآبدین ودهر الداهرین درحضیض بعید ترین شیاطین در محل لعن
دا از روح خدا وسعة جنات محروم باشید وبیابید که هر عقرب وشقه
که بشما میرسد نیش عقارب دوزخ است که شما را بگزد از زور از هفتاد
هزار حجاب تا بدانید که چنین عذاب در وراء حجاب موجود است
وبترسید از آن روز که حجاب رفع شود وبی پرده گزند آن رسیدن
گیرد والعیاذ بالله العظیم غایة همه جاهلان همین است که عذاب امروزه
از خود باز دارند چون آتش غضب بر افروزد انتقام او را باز نشانند ای
مغروران غضب جمره ایست از جمره جهنم جوع تشنگی است از آتش
دوزخ عذاب ادنی بشما از آن بچشانند تا باز وقت عذاب اکبر
افتید واندیشه آن بکنید پیش از انکه بغتة شما را فرو گیرد این عذاب
ادنی تا بروکار عذاب اکبر را مدفعی اندیشیدن است در خانه
امام زین العابدین علیه السلام آتش گرفت واو در سجده بود هر چند
میگفتند یا ابن رسول الله النار النار بر نمیگردید بعد از نماز ازو باز خواست
میکردند فرمود الهتنی النار الکبری آتش بزرگ مرا ازین مشغول داشته بود
تقاضای قرضخواهان می بینید که چه سخت است جماعتی که ایشان را حقوق نزد
شماست در روز قیامت دست در دامن شما زنند واز چنگ بگذرانند
وگویند حق ما باز ده ملاحظه کنید که چه سخت باشد امروز چون کار به
تنگ رسید گیرم که ملک بفروشید وباز دهید آن روز چه توان کرد
که ملک ومال در قضا مانده وتنها انجا آمده باشید که لقد جئتمونا فرادی کما خلقناکم
اول مرة وترکتم ما خولناکم وراء ظهورکم اندیشه کنید که چه اضطرار روی نماید
ثم نضطرهم الی عذاب غلیظ بخدای آسمان وزمین که این سخن حق است

وچنین روز خواهد بود و داد مظلومان از ظالمان خواهند گرفت نیکی ظالم
بمظلوم خواهند داد و بدی مظلوم را بر ظالم خواهند نهاد و پروردگار عز و جل
حکم عدل خواهد فرمود و از هول آن روز دل مرسلین در خفقان و اضطراب
خواهد بود فکیف من دون ایشان قسم بنام بزرگوار خدای سبحانه
که این حدیث از کجی پاکست و این حکایت راستست و دروغ نیست
تا رسید بفصل قضا را آماده شوید که قیامت قایم شد و عرش خدا برای
فصل قضا نهاده اند و تشنگان نواهی و اقدام بگیرند و بسوی خدا
کشان کشان میبرند از هول آن روز برسید و کس را اتر (؟) نباشید عظمة
خدا یاد کنید تا عظمة خود شما را فراموش شود ملک خدا را تسلیم دارید جز را
نامرادی و مسکنت و افتادگی بسپر (؟) هیچ پای آن روز قوت برداشتن
تن نباشد وتری کل امة جاثیة امروز برای خدا خود را جنبید (؟) از بد تا آن روز
خدا شما را بردارد که من تواضع لله رفعه الله سر پیش افکنید خاشع و مطرق
باشید گردن میفرازید شکوه خدای بر شما باید که دایم باشد خواه در
حضور مردمان خواه در خلوت مضطرانه دست بسوی خدا بر دارید
تا مگر رحم فرماید انه هو التواب الرحیم والحمد لله رب العالمین
بسم الله الرحمن الرحیم الله سبحانه وتعالی ذات فایض البرکات حضرت
مخدوم و ملازم که تسلی دل محبان و کشف هموم خواطر ایشان را ست
المؤید المسدد محب الله والحق والحقیقة والدین الشیخ محمد از آفات
حدثان و مکاره زمان مصون دارا و فراز رش و تعطف که مجددا
فرموده بودند و دیده و دل مخلص را شرف نزول ساخت و عواطف
و مراحم تازه بر لطایف شکر مقابل گشت در این جهان بیگانه که همه

ظلمه

171

ظلمه تو کشاده است خدای عز و جل ما را از یگانگی و محبت آنحضرت شمعی
افروخته که انوار او همیشه لامع و درخشان است تا دل مدرکان نشود و اگر
محبت اسمی است که او را مسمی نیست و یگانگی چیزی است که از آن جهان
هیچ با این جهان نیامده فی ولها صفا آینه وحدة تمامی است
و در جهان چنین آلها باید که باشد تا تجلی خدای باطل نشود و در رابطه میان
عالم غیب و شهادة و واسطه نزول از آن جهان بدین جهان و تردد
تشنگان مطلوب اهل وحدة است چنانچه در مکتوب مخدوم امیر شمس الدین
ابو سعید شرحی در این باب مذکور شد طلب کنند و مطالعه فرمایند جز
اهل وحدة را خود دل نباشد که دل اهل کثرة در نفس مستهلک شده
و حظ او از عالم منقطع شده چون او خود محظوظ نیست واسطه حظ
جهان چون شود چنانچه مولانا رومی قدس سره فرموده

تو همی گویی مرا دل نیز هست — دل فراز عرش باشد نی بپست
در گل تیره یقین هم آب هست — لیک زان آبت نشاید آبدست

ای مخدوم شرح دل حکایتی عجب است دل خون میشود تا نام دل میبرم

حدیث دل حدیثی بس شگفت است — که در عالم حدیث دل گرفته است
چو دل خون شد بگو با دل چگویم — ز دل با مردم غافل چگویم
دلم آنجا که معشوق است آنجاست — من اینجا کی رسم کی این شود راست
چو دایم از دل خود بی نشانم — نشانی کی بود از دل بیانم

ای مخدوم اگر از صروف دهر و حوادث روزگار کدورت و ملالی
زیاده آن را وقع ننهند که جهان آن جهان است که در تقاضای مشکل
باید انجا جبر است و زنو واگر آدمی بدان جهان برسید و حکایات روزگار

و بار این جهان اکتساب از کی قلم نسیان بر سر کشید هر کس که از آدم تا بخود
یک پدر زنده لی باید سزاوار است که خود را نیز از زندگان نشمرد شاگرد
آنکس که از برای خود ذخیره نهند که چون در آن جهان آنرا پیش او آورند
جهان شاد شود و بد احوال آنکس که جز در این جهان مطلبی ندارد و روزها
که با اضطراب برد و آنرا گذارد خدایا ما را به ما باز مگذار که این کار نه در خور
همت ماست لطف خویش را راهنمای و راهبر ما ساز و همتی
گدای بینوا را از مخدوم امیر محب الدین شیخ محمد را در این دعا شریک
ما دار و ما را در حصار رحمت خویش که جهان وحدت است با هم دار انک انت
العزیز الغفار و صلی الله و سلم علی نبیه الطاهر محمد و آله اجمعین و الحمد لله رب العالمین
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی ولیی فی الله الامیر شمس الملة و الدین ابی سعید
آدمی هر چه میورزد چون باز دیدی آنرا حاصل کرده اینها که طالب علم
شده اند و دانشمند شده اند برحالی اند خیلی بسا این حال عوام فیما هم فیه
این حال بورزش الهی کسب کرده اند و دانشمند و طالب علم از مادر
نزاییده اند استاد و درودگر استاد و زرگر برحالی اند بسا این حال دیگران
که دیگری هر چند خواهد که آن کار که ایشان میکنند بکند نتواند کرد این
بدانیه جز به کسب و ورزش حاصل نکرده اند همچنین محبت خدای و سلوک
سبیل او چون بورزش آن مشغول شوند و عمری پای کوبان و سر کوبان
دران بسر برند آخر دران مرتبه جا یابند و آن دست با ایشان دهد
سایهٔ حق بر سر بنده بود   عاقبت جوینده یابنده بود   و این سخن
اینست که آدمی را گریزی نیست از اکتساب آن برای آنکه آدمی یا صاحب

همت

همت یا جویای عافیت اگر صاحب همت است صاحب همت جز بنخواه اعلی اشیا
باشد سر فرو نتواند آورد و اعلی اشیا خدای است عز و جل و اعلی کارها باری
آشنا گشتن و باری را از گردن و محرم اسرار حکمت او بودن کما قیل
انجا که بحر حجت ما از زبر نهنگ   آتش زند از شوق در آن
راه شلنگ   دیدیم و در پسیدیم و گرفتیم بچنگ   آن حلقه که صور از
اوست یکصورت چلنگ   و اگر جویای عافیت است مخبر صادق خبر
داده که چون آدمی از آن جهان رود او را انجا نعیم بهشت باشد یا عذاب
دوزخ بشرحی که هر یک را داده اگر او جویای لذت است لذتی باز
لذت بهشت نیست و اگر گریزان از عذاب و مشقت است عذابی و مشقتی
سخت تر از دوزخ نیست باید که بکسب سعادت آخرت و رستگاری
انجا مشغول شود و طریق آن هم محبت خدای و شناخت اوست
پس بهمه حال کار خردمند جز آن نتواند بود و الله یهدی من یشاء
الی صراط مستقیم   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی فی الله الامیر رکن الدین حسن
چه خوش آینده است و در جایگاه که بنده چون در نعمت خدای تعالی
شود و قدر آن نشناسد و عزت آن ندارد آنرا از وی باز ستانند
و در فقدان آن او را بسوزد که او را فدا رند همچون کسی که او را بلکاود ذره
کرد نند هر بار ذره بر و فرو کوبند که آنست عمل است سزای آدمی که خور کنود
تو چه کس باشی که خداوند دست تو در نعمت خود بر گشاید و تو آنرا بهیچ
نشمری و منت پذیر از آن نباشی و پیوسته زبانی دراز بر کشیده باشی
به تشنیع که فلان نیست و چنان نشد و چنین نشد و وای بر آدمی که هر چند

اورا بتازیانهٔ بلا تادیب کنند باز چون در نعمت بر او گشایند همه آنها
را فراموش کنند و بطره گاه و نعمتی با سر گیرد چه مرکبست آدمی برا این
چه بدبختی است که دامن گیر او شده نهادی دارد آدمی که جز عذاب
جاوید درمان او نمانده مگر که نهاد آدمیت او بدل شود و الا تا نهاد و نهاد او
چنین است خداوندا ازان تبدیل ذره در کار ما و اخوان ما کن انک
بالجود علی العالمین منان

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی

خدای عز و جل بهشت را بقدرة خود
آفریده و هر آرزوی که در اندیشه اندیشه درگذرد بهتر و خوبتر از آن آنجا
آماده فرموده بعد ازان رسولی پیش بنی آدم فرستاده و ایشان
را بدان سرای خوانده که صنع خویش با ایشان نماید و ایشان را بان
نعمتها برخوردار کند بعضی از بنی آدم که آزمیده و مسکین و خردمند بودند
گوش با داعی خدای داشتند و فهمیدند که چه میگوید بجان و دل
آنرا قبول کردند و با نجات شتافتند و احسان ملک دریافتند و
او رسیدند و بعضی احمق بودند و متکبر و سفیه و خودکاره این مرکه گوش
باسخن کسی دارند از عجب و خودرایی هر آینه گوش با او نداشتند که چه میگوید
فهمیده و نافهمیده آنرا رد کردند و سر بآن فرو نیاوردند کار ایشان بهر
بگذشت که همین باشد که از عطاء ملک محروم مانند ملک بایشان خشمناک
شد که شما چه کس باشید که رسول منی شما را به آستانهٔ خود خواند و شما
تکبر کنید و سرکشی پیش آرید سوط عذاب بر آن گستاخان و لی
او بان فرو بارانید عذابی چنان که اگر باد آن عذاب بجهان
رسد آسمانهای هفتگانه و زمین از جای برکنند و در شغولهٔ نیستی

افکنند

افکنند و چنان عذاب بر تن و جان آن سفیهان بی ادب گستاخ شکسته شاخ
گرداند اولی لهم ثم اولی لهم اکنون ای باز ماندگان فرزند آدم زنهار که
با رسولان ملک با ادب باشید و فرمان ایشان را گردن نهید و هر چه
ایشان گفته اند بکبر و نخوت تجاوز مکنید که این حضرتی بس بزرگ جبار است و هم
کریم و غفار است والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

من عبد الله قطب بن محیی الی اخوان الصدق فی تبریز نصرهم الله بالنصر العزیز

نظامی که عالم راست در حرکات و سکنات و خواص و منافع
سخت ظاهر است که ناظم آن عالم خود است چه تفتیش که میکنند هیچ یک از آنها
از آثار و تاثیرات خود نه آگاه هستند و هیچ یک نمیدانند که در چه کارند
پس معلوم میشود که با این پیدا پنهانیست و این قایم را قیومی است
و سر رشتهٔ این کارها بجایی دیگر بازبسته است و آب این جوی از چشمهٔ دیگر
روان است و آدمی را با این پیدا و آن پنهان هر دو راه است گویی
الجسم آلهی العلم است اما راه او بظاهر خود ظاهر است و اما راه او بباطن
اگر کسی از اهل باطن است بذوق خود در می یابد که او را در پنهان خود
انوار لذیذه و بوارق شوقیه هست و منطق فعال که چون آنرا آشکارا
کند ظاهر او کوان آنرا مطیع و خاضع کردند و چون سیمای او بر جبین او
لایح گردد همه پیش بقدر منش خود شکوه ازان بر ایشان نشیند و اگر
نه آنست که آن انوار بر او از فیض عالم قدس است کی جهان آنرا خاضع
و منقاد گشتی چه اثر خاضع نیست الا مر موثر خود یا انچه نسبتی او را
با آنجا درست شده باشد که ولله العزة و لرسوله و للمؤمنین و فی الصحیح
ان الله اذا احب عبدا نادی جبرئیل علیه السلام ان الله قد احب فلانا

فاحببه فیحبه جبرئیل ثم ینادی جبرئیل فی السماء ان الله عز و جل قد احب فلانا فاحبوه
فیحبه اهل السماء و یوضع له القبول فی اهل الارض و کسی که نه از اهل باطن است
او را معلوم است که اهل باطن در عالم پسندیده و بتواتر معلوم کرده آثار و احوال
ایشان و رسیده اند که آدمی نوعی واحد است هرچه از یکی راست در قبول
ماهیه هر یکی همان است پس معلوم میکند که اتصال با باطن در استعداد همه
آدمی هست و چون درست شد که آدمی را راه بنظام و باطن هر دو هست و
باطن اصل است و نظام از ظل چرا آدمی اصل را فرو گذارد و بظل مشغول شود و اگر
چنین کند نباشد او جز ستمکاری جهول خدای عز و جل ما را و اخوان ما را
از ستمکاری و جهل به پناه خود دارا د و براه پیغمبران و صدیقان راه نمودی
کناد آمین

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب
بن محیی الی الاخوان الالهیین التائبین و شیخهم و امیرهم و الراحد بعد الواحد منهم
ثبتهم الله علی الصراط المستقیم چون دارنده مستعجل بود نخواست که صحیفه از
موعظه خالی گذارد و جهت تذکره نامه ای از تعلیم چیزی که اگر مستمع تمسک بآن
جوید از ستمکار رها و بدگردد و چنین تعلیم از که تواند ما را رسید جز از کسی
که بهمان جاوید رسیده باشد و چنین کس کیست جز پیغمبران خدای که ایشان
در این جهان آنجهانی شده اند و احوال آن جهانی دانسته و آنرا به علما رسانیده
اند و علما چنانچه از ایشان اخذ کرده اند بدیگران میرسانند اکنون آنچه
ما را رسیده از تعلیم انبیاء الله علیهم الصلوة و السلام آنست که فرزندان آدم
باید که ذکر عالم اعلی ورد خویش سازند و مدام در اندیشه آن باشند و در مقام
رزق توکل بر قیوم تمام کنند خشنود باشند و تلخ و شیرین که پیش ایشان آید روی
ترش نکنند برای آنکه چون توکل بر کسی کردند و او را وکیل خود گرفتند بصلاح و دید

وکیل

وکیل باز میباید گذاشت و بر وکیل شرط نمیباید کرد که چنانچه رای و صلاح دید آن
باشد کند ای فرزندان آدم آفریدگار تعالی از شما اعلم است و در خواهش خیر برای
مومنان مخلصان با ایشان ارحم است از ایشان کار بخود ما و بار گذارید
و باک مدارید و علی الله فتوکلوا ان کنتم مؤمنین بقوم بزرگوار سوگند که اگر چنین
معامله کنید پشیمان از آن نخواهید شد و از خود و از هر کس که شما را این دلالت
کرده باشد اقصی شکر و رضا خواهید داشت والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی حبیبی فی الله و ولیی الامیر رکن
الملة و الدین حسن   مخفی مباد که سالکان راه بسی آسیبها که صادقان اند
که فی الحقیقه ایشان را در راه خدای فتاده و برای او دل از همه کس و همه چیز
نهاده اند اگر چه بلا بر طبع شاق باشد اما دل ایشان را در آن آسایش
حاصل شود و در هر بلائی که برای خدای با ایشان رسد ایشان را لذتی تازه
روی نماید اما این شیوه مخصوص آنرا که دل از اهل و مال و حشمت برکنده اند
و حشمت و جاه خود را در میان اهل سموات جویان اند نه در میان اهل ارض
مسلم است که هر کس که او را استشراف دل بسوی علو در ارض و لذت
جهان و حفظ حرمت در میان بنی آدم باقیست چگونه تواند که از آن
سوی دل رود و از آن طرف جاه بر طرف شود و از ناحیه دیگر تعب و مشقت
پیش آید و شهوات نفس از آن کس جدا شده و او را دل بر قرار
و بر حال خویش استوار باشد جا عقلا خوان حرمتی و روئی در میان قوم
و سایر مردمان دارند شاید که بر آن بودند که دست سکول بر خود نهادن
مانع آن نسبت آسان این دست بر خود نهادند اما چنین نسبت
محالست که کسی بسلوک این راه برخیزد و مردمان بمعادات او برنخیزند و چون خبر

سالکان اگر خود از سالکان و اتفاق کنند سالکان با ایشان چگونه بر آمیختن
ایشان است تطاول دراز میکنند و سالکان روی و حرمت که خود را در
میان ایشان میدیدند باز نمی یابند و از هر طرف ایذا و اهانة و استهزا و سخریه
روی باو مینهد در اول حال چنین صورة بالضروره روی مینماید در ثانی الحال
اگر خدای را عز و جل ارادهٔ خیری باهل ارض است و میخواهد که راهی براو
مفتوح شود و شعار سلوک قایم گردد و خلقی چند ازین طریق مهتدی شوند
باز سالکان را مدد میفرماید و جانب ایشان را قوة می بخشد و مخالفان را مخذول
میسازد و قرار کار در سالکان میگیرد و اگر چنین ارادت نیست نصرة سالکان
و خذلان مخالفان با آخرة می افتد این امریست که در مشیة خدای
عز و جل و رسول الله صلی الله علیه و آله ازین مقام مامور گشت با آنکه فرماید
ما ادری ما یفعل بی ولا بکم اظهار سلطان مشیة را و آنکه درین باب اختیار
با هیچکس نیست جز با خدای عز و جل هر کس از سالکان که بنا بر طمع کاذب
که گمان داشت که سلوک مانع جاه و حرمة قدیمه نیست آهنگ سلوک
کند چون آن جاه و حرمت روی در انحطاط کند بیم است که او را
ندامة روی نماید و رجوع قهقری دست دهد مگر آنکه عصمة خدای او را دریابد
و اگر چه بمجاز در آمد بحقیقت قرار گیرد و باری چنان میدانم که چرای غیر
مطبوع که از خواز اکمال نشود از هر طرف روی خواهد نمود اگر ثابت قدم
باشند جزا و صاد و نان ببینند و اگر والعیاذ بالله سست شوند در زشت
دهند فان تولوا فقل حسبی الله لا اله الا هو علیه توکلت و هو رب العرش العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی
الی اخی فی الله مولانا مجد الملة والدین سلام الله — در وراء هفت پرده

دل آدم

بنده خدا دوست باشد با آنکه خدای عز و جل کند و بر او در هیچ کار
اعتراض اندیشه باشد بنده خدا پیوسته دلش را که زار باشد در هر شأن
چون آب بشد و با خدا و نداد او را از هر سر گشته خدا را با بنده
خود کار باشد گاه او را اذن دهد با قدام فلک و در سموات نهد
و گاه دست را بر دو از حقیقة سلک تر گرداند که قلب المؤمن بین
اصبعین من اصابع الرحمن یقلبها کیف یشاء و داند اگر که چیزی را دوست
دارد پیوسته از آن گرداند تا همه او را شکر و خدای عز و جل دل
مؤمن را دوست میدارد که موضع نظر خدای از جهان خود دلست
هر [illegible] دل ایشان را در حال کمال گرداند تا در هر حال از او هیچ بیند
که کور است و مرض در هر حال شکر و رضا باشد در بسط شکر هیچ
و در قبض صبر و در هیچ حال بیکر دل او هیچ صورة [illegible] نگردد
و هم [illegible] دل سالکان هرگز بصورة [illegible] خوب باشد در بسط طمع
و بطر پدید نکند و در قبض یکسر [illegible] حفظ خدای عز و جل همین رسول
خود صلعم دعوی کرده که اگر خدای سنگریزه [illegible] روزی [illegible]
زر شود [illegible] طعام با هم [illegible] شکر کنم
و گرد [illegible] دارم و روزی [illegible] ماه روزه
رسید ماه صبر است و تا ان از طعام ببندید و زبان از غیبت و
و لا یعنی نگاه دارید و چشم [illegible] تا هیچ [illegible] دل
[illegible] صد [illegible] والسلام
از بنده که صورت معارف اصحاب [illegible] دور از صورت [illegible] العباد
با بنده [illegible] داده [illegible]

نامه‌ها به ملک شرف قطب بن محیی بن محمود و حی ز الرف سوی اخوان الهرد

اصدقا از ما نفخ الله شملهم و بدیل الطف شملهم لاکسما سوی سببی الاکرار

الحمد لله فوز و صحبه   آدمی چو هست که روزی از روز با کمال ... ده

گویان سبب از نظر خدای عز وجل هست و همچنین و هر کس که از نظر خدای

عز وجل هست و همه‌اش و مقت خدای عز وجل او را دریافت رسید

رشد هرکس را گم کرد و در سر کارش از دست رفت چنانکه هر گز

باز نخواهد یافت پس از آن مقت در او و در ضلالت و هر چه مکنند

همه سبب است برای آنکه کسی که غافل و قهر زده شده کارش همه عوض

است و عمل صالح منه بعید از وی ممتنع الوجود است برای آنکه

اخلاص سریست از سر خدای که در دل آنکس که خواهد نهد و نگواهد

از دو نا آنکس که او را دوست دارد و منظور لطف او باشد چنین

کس را دشمن گیرند و مقت چونکس رو و صدل کرده است کی اخلاص

در دل وی نهد و کی روز از سر حقیقت اخلاص که سر کریمست مکلی است

در اعمال او زیرا که از بیشتر جهت حق نشسته است و آنچه از بهر جهت بی

وصل و بی عمل باشد و گیط مردود ذوالمنن و باینه ای اخوان الهرد

یکی مانده که کار مرگ خود ساخته و در این جهان با برد و رحمت

و بر او در ایمان از آن حاصل کرده اکنون مشغول بیکار جاری هست

ناگاه مهمان مرگ فرود آید باجبر یکسر هیچ کار سازی نکرده

در منزل و منزل آماده نه حرم حرم هست که او هیچ اعز بر

نه دانسته که مرگ حی چاره ز چاره هست که مرگ مهمان باشد

بچرا چاره رو از پس ساختن ناخنی هیچ ره نمانده است نه میتنم

کرک

از مرگ چاره نخواهد آمد عزیز بر رنجه و بیل این کمال علیش مغرور و مقصود رسانیده است

لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم منه نعاود الغفله و شده الشقوه و سوء الخاتم

و درک الشقاوه   و بالله المستعان و علیه التکلان

امالی فی الله تعالی

الامیر عماد الملة والدین محمد عافاه الله   آدمی را که هیچ معامله نیست

با آدمیان و این معامله را باید بسته دلیست حقه و نوعی دیگر معامله است

که میان خدای عز وجل هست و آدمی این معامله پنهان از آدمی

با آدمی هر روز تا روزی که دیده آدمی این معامله برکشیده و وعده

کشفنا عنک غطاءک فبصرک الیوم حدید بظهور رسد و این معامله

در بر پیران پس آدم صلی الله علیه ظاهر گردد و چنانکه دل از آدمی محل

رستن است و باقی جوارح بدانستی که در دل است آنجا رو می آید

همچنین هنجار را آدمیان محل این رستن ساخته اند و باقی آدمیان

از آن که مسطوح اهنجار اند بدانستن ایشان در کار رو می آید و ایشان

هنجار جوارح مخصوص صالح اند و باقیان که مخصوص ایشان اهنجار در کار

از آن تربیه مثابه اعضای ناقص فاسده اند همچون دست شل که

بفرمان دل رحبند و اثر دل بوی نرسد و این خصوصاً که در قرنی

است که بان متابعت او امر هنجار کنند یعنی حقیقت و عقلیت

از حسان معبر آن تعبد الله کانک تراه فان لم تکن تراه فانه یراک

و آن مثابه حبه عضویست چنانکه هر عضو که زنده است اثر دل

بوی رسد و فرمان دل می‌جنبد همچنین هر آدمی که اخلاص دارد

نیست و منافقست آدم هنجار الله که مثابه دلند در عالم ...

میکنند و هر کس که از اخلاص محروم است کن دفا رست اخلاص صحبت
آلهی که رسیده میشود از کمال شاه و در هر کس که بر نگزیند خدای عزوجل
دور اگر و کذلک اوحینا الیک روحا من امرنا ما کنت تدری ما الکتاب
ولا الایمان ولکن جعلناه نورا نهدی به من نشاء من عبادنا و در این
صحبت چنین روشن شده که هیچ عمل در عالم اصعب از اخلاص نیست
اگرچه بر هر کس که خدای عزوجل آسان میکند آسان است اما بر دیگران
چنان صعب و ثقیل است که از رست ز القلب کند که بجبال صعود
بر شما که چنان صعب بیند و ... و صعبتر ... بر دان یجعل صدره
ضیقا حرجا کانما یصعد فی السماء و اگرچه اخلاص بر بیت از سر قدرت
و محل آن آرزو آدمی بر خدای عزوجل نهادند اما از رواز دل تسور خیال
و منصف و رهبر و اهل حیا باید جست که غالبا بمقاربی چنین صفات
متصف باشند والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم

اما الامر الکریم الشیخ کریم الدین نبوه الله المقامات الموفقین که کاتب
که آدمی را عشق با کاری که جانه عشق که هم بهم با زنجیر دید آدمی را
آن افزوده شده که خدای تعالی بذات خویش رو بنگی کند
وارد نات وظایف آورد و مشتاق نشود و در ذرات آن تجلی
در یابد اوکه آدمی امری از امور دنیا و در قیود و اوقات عالم
در تابش آورد و نزد آن وظایف مشتاق نشود و از او
بیرون و دیگری تا تجلی ذات خدای عزوجل خود نهد آورد و گرد
نهد عظیم ارفای نزد و مشتاق نشود و اگر کوشند و اگر خانه

به‌چیند

به‌چیند در که پرسند بگوید که تو بر غم هر دراز باید که تکشتم ز دو ها
باز باید اخری که سموات و ارض و جبال از حمل آن ابا آورده اند
نامزد آدمی شده آسمان بار امانت نتوانست کشید قرعه کار
بنام من دیوانه زدند آدمی باید که اندیشه بهتر از این در کار خود کند
کم کم حاصل خود را فرا ساز در همت خود و در عالم همچون کسی که
دیر او در پا شنا باید که در کنف در حوض شنا کنند بعد از آن
در برکه بزرگ دیگر در دریا تا آخر نوبت به دریا رسد و اگر تقدیم
این مقدمات کرده باشد و در چار دریا خود و حاصل خود است
لیبیت آدمی در دنیا برای همین است تا بنقد رنج شاهی عمارگرد
وادی رکسی که در شنا در باشد و این انواع در فرود آید چاره او هیچ نیست
جز آنکه خود را در آتش جهنم افکند تا بالم سوزش آن مشغول شود
از او درک آن الوهمچون عاشق که اندام خود را داغ کند تا بسوزش
داغ مشغول شود از سوزش عشق که اشد است سوزش داغ و بدانا
حال کسی که آتش بناه ذهنی هی و دیباج باد و علیکم این بهر ولکم و
بشی البصر در تذکره شبلی رحمه الله مذکور است که او در اوقات
که مشتاقی داشت در ذره خود را بر میکند کفتند در حق تو میکنی کفت
حقیقت در رست تر ار اطاف آن نیست او حال الم در وجود
میکنم تا با آن ذره اهل شوم از درد آن حقیقت و از فضل بن
عیاض رحمة الله علیه منقول است که غسل ... میکنم حسن ...
و ... عنه ... آن ما مردم که مخلوق نکشته ... آخر ...
و ... هیچ اهل ضلال و اهوال ... میکنند چنین ... بان

درگاه برای او ساختی که از خشم ایشان باشد نماند آن بر سد که
بپرسند تا زمانه که گردش این تمام از رستن فرو شوند چگونه در آل
بیگانگان کنار رود و وجود ایشان از هستی رسته و ناقص شده حال
ایشان چه باشند دنیا ابدالآباد و در اضطراب و عذاب سامند ایشان زار
فریاد و رسی نباشند مر ایشان   وای بر حال کسی کس غم نخورد از ما
خبری در حال خویش روزی که همه کوه و دریا را از پای در افکنند
و زمین را در نامه [illegible] زنند و نور و حوش حشر شود بر هر جا بدیعقول الانسان
یومئذ این المفر در جواب شنیده کلا لا وزر الی ربک یومئذ المستقر
کو میشنو خود از ریگی میگریزم   ای قرس سیمای تو زهره نداری [illegible]
وی رحمت دیگران عذاب سازی چشم   دستم نگیری دوست با هر نفسی صد رشته
جهان اندر دشنام بافت اندیشت حرشتی ها بند از است حق رست
و چون از اندازه کرد گذشت با حرشتی [illegible] واندازه حرشی از ازواج
ملایست حت و حوصله خود در گفتگو دنیا هر چه فرد در زمین کنند و هر کجا بد
برهند و هر چه بگویند بشنوند و هر چه بپرسند بگویند و هر چه بخواهند
بدهد و هر چه بخواهند [illegible] و حق خود [illegible] که این [illegible] باید زده
نیست که گفتگو [illegible] و اما اگر [illegible] گوی باید   [illegible]
خوش تنهایی   که [illegible]   خوش [illegible]
بقیة الله [illegible] صفحات الله [illegible]
فی وجوه المصابیح [illegible] القلیل [illegible] است [illegible] بر این صدر
است صحیح و در [illegible] الله [illegible] که [illegible] زنده [illegible] کرد است
عزیز است زنده [illegible] دل که از [illegible] عشق نیست و هر کس که افسرده

و بیدار روز باشند بکنند و شب با روز در پرده و بید حال است و از صدق
لا یموت فیها و لا یحیی بهره دهند و بدانند که تن از فلک و جان بیرون و
اسباب منقضا کنند و دل از افلاک و اسمان جنبش و حرکت اقتضا کنند
جلوه دل در وقت حرکت و سکون و حال تن اختلاف این است
که از وکه عاجز شد و تن را دستور کرد و از که مستور مقتضی است
رانده دل در مرکب انسان [illegible] و دل مانند همچون اصحاب احقاف
که صدای عرض باد فرستاد که بهر حال [illegible] این که ایشان
در آن [illegible] بودند بر ایشان [illegible] ایشان را در ان [illegible]
نا [illegible] مدت [illegible] بهتر از صحیفه که اگر کسی [illegible]
خاک [illegible] شنوندی تا از [illegible] و عنصر جان بدار و همچنین
اما که خاک تن در دل ایشان مستور شده و در این [illegible] کشف باز شده
شده اند و نار دل از ایشان [illegible] مستمع [illegible] اکنون [illegible]
ای [illegible] که [illegible] اهل [illegible] و [illegible] و [illegible] که
از [illegible] اند [illegible] های [illegible] که [illegible] و از [illegible]
زنند [illegible] اصحاب احقاف [illegible] و
در آن [illegible] که از [illegible] و [illegible] صدای عرض حل
[illegible] که [illegible] و [illegible]
کند [illegible] دعوی کند که [illegible] است [illegible] و محبوب [illegible]
شد و [illegible] محب [illegible] و از ذکر او [illegible] و
عکس [illegible] محب و محبوب اقرب است   عجبا للمحب کیف ینام
کل نوم علی المحب حرام [illegible] ای محب [illegible]

کرم ساز و به رفق آی و در عهد شباب صدقی چند بکن خداوند را
که ضعف پیری رسد عاجز باشی و خدمت نتوانی کرد و کسانی که بنده
که حقوق خدمت او در حضرت خداوند تا نشت باینده از چنین نب
خداوند تو شکور است و عاقلان را یک شب خدمت بندگان و فراموش
او نیست اگر او وزکی برای تو نوشته بعث کند تا از در کرم حق چند مانی عقلکان
ان با تو چه کند یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه
ای درمان رسیده رسیده نگیس است که کار خود کنند و بعضی کار خود بار رسیده
و چون من در بنگر گشتم مصالح آدمی بسیار دیدم و هرانکه یک ان بار
رسیدن و تخور رمد و چنینم نمود که یک کار بکنم از منفعتی هر کار رها باشد
اگر چنین کار رها شده و چون در نگر گشتم چنین کار ربود و دان تقرب
و نبود و ما صلاح تو نمیشند رست که با بیع ادره است دست باین یک کار
گشتم و ان یک کار که بایستم و چون ان کار بتقدیم رسانیدم و فارغ اکنون
و بطلش خاطرم و هیچ غم و اندوه کاری دیگر ندارم هر سبب انم از صلاح
نمیشند رهبر کار بنه باز نرسد اکنون چو ربایس کنم اما چنین صواب
به پیوراری بیسر باشد برای انکه صلاح نمیشند که کاه نفل کار بر این
که کل من در کار او باشد و روز و شب خود و هم در کار او گشتم و
هیچ نه و صلاح نمیشند رد دست بر از دگر او نه گشتم جز او در کار حق باب
بیت که کند در ان تقرب باد و جو بم اما ندکر خود ذکر او رابت داد و
لاجرم فرموده اقم الصلوة لذکری و شب همگام که ملوک از نهر مملکت
و کار ربا و شی بار رواز نه با خود و پروانه و حساب جمع و ملک الملوک تعالی و
تقدس احد صمد است و او را کفوا احد نیست محبوب او و ذکر او

بیت

بیت چون شب برآید نقصی از ذکر برآریم پس رنجا دخا نقب اسم فرا هور
و در حضرت کبریا عرضه دهیم و دانیم که خداوند من شکور است امروز از لگف
روز من شناخته چون چنین صدرت بسته بتقدیم رسانم از در که نقد است
او نزد او باشند و الا با م طلبها الله تا جو ای شبانه مراد چند من امروز او را
یاد نمودم او نیز از و در امر شهود چنین دیگر از اکرم رسول الله و نبی فاقتسم ابقیهم
برنهند مراطاعت کو و الله صبت فاذکرهم بقیتهم که انکشنده و چون من وجه
خود در پیشم تمام سجاده خود رسیده باشم اکنون بسکونشم برای این
او نبود و هر کس که در بین از شش بامن ترک مشکنید او و افزوده مسید هم مثل انکه
خود او افزوده بسیه هم والسلام علی من اتبع الهدی   اگر کسی پرسد که خدا را
همه ای بودن حکمت چیست   گوییم که صلاح بنده مؤمن شناسی خدای عز و جل بادوا
است بند خدای عز و جل ان کلمت را در بشنود و هر کس که سخنی بشنود و اگر مضمون
از ان تا اثبات نه انسته باشد آنرا نیز نداند و اگر دانسته باشد نیز دیگر علم او
بر ان که سیده ایسته متعلق شود برای انکه شنودن سخن نسبت با عالم وضع
ابتدائی بوده و چنین کس شنودن که از حصول علم باشد نیز دیگر علم
او بر ان که دانسته متعلق شده برای انکه چنین فرض کردیم که او را علم بان
حاصل بوده و تحصیل حاصل محال است پس ماند که اثر ان تعلق جدید باشد که علم
او بان بید انکه سوای تعلق اول که بان دانسته و علم خدای عز و جل قدیم
است و از تعلق قدیم نیز است بنده معلومات اما نو از ان تعلقات
حادث دانسته باشند که نظر بان در کتاب الله آمده که فلیعلمن الذین صدقوا
ولیعلمن الکاذبین و آیه که لنبلوکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین
اما عبد را الکن من نظر رسد اکنون مانمودن خدای که ندای ان تعلق

جدید خواهیم که علم خدای را صفات جمال و جلال خویش پدید آید و در مطلع
الفاظ دلالت بران که عبد مؤمن باد است [illegible] مطابق این نطق قدیم که
نامتناهی بوده و تمامی تحقیق این سخن را کتب طوال باید
والسلام بسم الله الرحمن الرحیم در شاهده ۱۷۹
ملکوت و احوال آن شد که عالم آنجا و شهود و جهان ارواح است و مستقر
راه دران بصیرت که از حاصل میشود و سر او در ایمنی درعارض میگردد و چنانکه
شیخ علاء الدوله سمنانی از حال خود حکایت کرده و تکلیه در سوکه
او را دست داده آثار حضرت اعنی الحضرة الجمعیة الجمدیه داد و آنجا که
هستند ازین حال بهره است یا اکثر سیر معاملت جسته از عقب طلب
نفع و دفع ضرر بکار باید بخشد و مدافعه اضداد و [illegible] کل و الک
عیش کردند و کمال المعان دین [illegible] ربانه میدیدند و [illegible] آن مشاهده
نسبت به بعضی برای متصور نیست یا اکثر در دوام مشاهده و محو الیقین
و سنخر را این احوال عطای [illegible] کرده بر دیده بصیرت که اول
منتاتر نمیشود و چنانکه دوام مشاهده سموات و ارض ما نوع شده او از آنکه
مادام السموات والارض پدیده شهود و ناظرین رسد و نیست بالفعل
جهان برای ناظرین مقتضی قول خدای عز و جل لقد صعدنا السماء و
زوکان دنیا ما للناظرین زیبا ن [illegible] نده ز سالکان
هر کس که نه پادشاه باشد و نه منصب پادشاهی داده در دو در جهاد
دو نیت که از جمله آن خود ده جوانه انکه پادشاه باشد با منصب
پادشاهی نیت ازین جهت نبوده که [illegible] لم یعرف
امام زمانه فقد مات میتة جاهلیة و چنانکه زمان بکذای و در بان

۱۲۱۵

رسول خدای ضرورت است ز نام کی را آدمی از دعایی امام
زمان لازم است اگر نه در زمانه امام [illegible] که جلال محتجب
نباشد ان و دیست از تمامی جهر که از عالم رفع شده و دختر که از ایشان
مسبدل شده چنانکه در آخر زمان قرآن رفع شود و لهذا چنانکه قرآن
از اثر دلال عرش است نقشی از امامت که معتبر است نوشیده امر ایل
ان از اثر دلال تو است و هر سالک که عهد چنین امام دریافته باشد
مفضل است بر سالکی که چنین عهد در نیافته اند همچون تفضیلی که اهل آن
قرن را که رسول الله صلعم در آن بوده ثابت است بر دیگر قرون و ذلک
فضل الله یؤتیه من یشاء و مقصود تر بیان تسویه در تفضیل است مقصود و
تشبیه است بر تشبیه [illegible] این ثابت که فرمانبردار فرمانبر باشد تعجب
نباید کرد و که قرنی که در آن امام عادل باشد بهتر باشد از قرنی که در آن
امام عادل نباشد و بر سالکان آن قرن که در آن امام عادل باشد
لازم است که او را دریابند و بروی سلام کنند و بروی ایمان آرند
و با وی صحبت دارند چنانکه در روزنامه گفتیم در باب [illegible] شود و تمام
طهارت خود برسند و هر کس که چنین قرن دریابند فوت نقد [illegible]
او را واضح باشد همچون فرزندی که بزاید و او را یک شب نباشد
که این معنی ضروری [illegible] بسیاری است که او را واضح است
و چاره او را نمیتوانند کرد و اگر پادشاه روزگار ما توبه فرماید و خود
را بکلیت سازد که [illegible] صحبت او خوش نباشد سالکان را بر سالکان
رفقا را لازم باشد که خود را با وی بسته و بر وی سلام کنند و با او
صحبت دارند چند انکه ماده روز [illegible] تکمیل ها به صحبت وی رسند

و ذات پادشاه ما در آن هنگام راه نمای نکند را نشد و وسیله نجات
سالکان نکی بنه که راه رن از غیر او مفتوح نشود و اگر این کشود
این رستش چکونه تواند دارد که بایدکه عبرالله شیخ سفیون نسبت کرد رز
ربودن الله در جواب شیخ نموده اند
و شیخ کمال و السلام نکیب الله و قد قال الکبیر الله من یرشد
الذین عبد السلم نوشته بود که شنیده ام که لا نفی صفت خورده ۱۸
دم و حوزه و رسالت حمل می کنم دراز کی هر آیینه و مثال ذلک
کرد که نفس ما کفتن آن شیخ بنفع و ضرری عاید نکرده و لا نفی مثال
رهنیت با چیزی دیکر است و اگر نهایت چون نتیجه اقوال منهاج
است هر هیچ در نیست لا نفی مثال النهایت و اگر چه منهاج
ونفسها حیث اما اشتغال ها با ثمره عفت قلبیت و اعراض از بنای عظیم
جز کسی را که وشش بهشت موعود و در راه ایمان ما وام که ازین عاقل و ذاهل
نباشد ممکن نباشد ارزوی اشتغال جز بسبب ثمره بهشت موعود
ارد و فرح پس مشغول شدن بکزی که در این باب تعلق ندارد نیست
الا ثمره عفت ازان جهت در علم اخلاق مقرر شده که هر حقی که ثمره معنی
است مو ظلب ای بعضی منفرا از حقیقت و موکد نیست پس اشتغال بما لا یعنی
موجد عفت نیست از بنای عظیم و چون این عفت فوت و رسوخ ما
مسلوم است که از شهوات آدمی از معاصی بری حرف آوت
و جلال جهت عز و جل لا جرم چون ازین غافل باشد اقدام بر
معاصی و مقتضیات طبیعت است پس اشتغال بما لا یعنی اگر مانند
از تم نباید منفر بلو و با تم و دلیم بدانند که اگر محرکات امور معدوده

اما مادست

دل آدمی سری مودع است که جز توجه آلهی خندان نباشد و تا آن وجه مشهود
او نرسد کویا نکردد و جز خدا را نتواند شناخت و جز با خدای محبت او کرم
نشود و شرایع که پیغمبران علیهم السلام نهاده اند و اذکار و صلوات که تعیین
کرده اند همه برای آنست که باشد اثر آن بآن سر رسد و آن سر جنبش کند
و چهره نماید و انوار آن بر پرده های مغکانه دل لامع کردد و هر کس که سر او کویا
کرایی ابدی کشت و هر کس که سر او کویا نشد چون سموات سبع
طی شود برای ظهور قیام قیامت و هر آینه پرده های مغکانه دل بنزد در
چون سر او کویا نشده و حرارت محبت آلهی در وی جنبش نکرده کنک جماد
باشد و در زمره تعطیل افتد ای برادر سر دل متسع خدای است عز و جل
بحکم ما وسعنی ارضی و لا سمائی الحدیث و تو دانی که غیر خدای را مجال نماند
که در قرارکاه جلال خدای نزول کنند اگر بخدای آبادان نباشد خراب مطلق
باشد و جز خدای عامری او را نتواند بود فاعتبروا یا اولی الابصار ای برادر
از پرده های مغکانه دل در کذر و بدن خاکی را با قفا افکن هم از دایره صغری
که آنرا عالم صغیر کویند و هم از دایره کبری که آنرا عالم کبیر کویند یا معشر الجن
و الانس ان استطعتم ان تنفذوا من اقطار السموات و الارض فانفذوا
که صرصر قهری و زمین خواهد کرفت که خیام سموات را بر کند و بساط ارض
را بر چیند و هر کس را که مستقر بر وجه ارض و تحت سما باشد و اخلاد
بسوی ارض کرده باشد بهاویه بوار افکند دریاب خود را و از اقطار سموات
و ارض بیرون رو پیش از آنکه این صرصر زمین کیرد صرصری که بر قوم
عاد وزید نموداری بود از آن صرصر دیدی که با ایشان چه کرد دریاب
خود را و تو دانی که بخود از اقطار سموات و ارض بیرون نتوان رفت

۱۸۱

لا تنفذون الا بسلطان آن سلطان که معونه او از اقطار سموات و ارض بیرون توان
رفت و بحجاج همت او این مسافت بعیده قطع توان کرد بدست آرد و دست
از دامن او مدار تا این کار بسته تیسیر پذیرد و السلام علی من اتبع
الهدی

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله
قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد   آدمی پی هوای
خود کرد و گسسته مهار هر سوی میدود و بایستی که چون محی خدا را سپیدی
خود را باز گرفتی اما اکثر مردمان نه چنین اند از حمی خدا تا غیران فرق میکنند
و هرچه آرزوی ایشان در آنست تناول میکنند خواه حلال خواه حرام
و هرچه مانع ایشان است از آرزوی ایشان آنرا از پیش برمیدارند خواه
حق باشد خواه باطل بایستی که با حق چنین نکردندی و حرمت نگاه داشتندی

نه هرجای مرکب توان تاختن   بسی جا سپر باید انداختن

اما ایشان ازان بیچاره‌اند که از روی حق شرم کنند و بخود ازان معجب‌تر
که پیش چیزی تنزل روا دارند حق را در خودی بینند نه حق را صورة حقیقه او
خود نمودی این از پیش برنخیزد اما چون حق را صورة خود هست البته
روزی صورة حق آشکارا و باطلی ایشان آشکارا کرد و اذا جاء الحق
وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا اگرچه حق را لطفی است که از ان حجة
بهمه چیز رسید اما جلالی پیرامون اوست که نگذارد که چیزی باو رسد شنیده
باشی که عبد الله سلام رضه در تفسیر جلال گفته ان الحیة الملتویة بالعرش اگر کسی گرچه
حق بخدای عز و جل میگویند و بر کلام صادق نیز اطلاق میکنند بر سبیل اشتراک
لفظ از حق تو کدام میخواهی و جلالی که میگویی از ان گفت که صفة خدای است
عز و جل تفسیر ان بحیه ملتویه بعرش چگونه توان کرد و اگر جز ان است باز نمای

جواب

۱۸۲

جواب آنست که ما این سخنان با کسی میگوییم که با این استفسار احتیاج نباشد
و خیال درون درون کار باشد که سخن از دهان بیرون نه انداخته باشیم
که او مقصود فهم کرده باشد این استفسار تو دلالت بران میکند که تو نه در
اندرون کاری و در خیل اولئک ینادون من مکان بعید بی هرچه این
سخن بر باد است خاطر خود را رنجه مدار و السلام علی اهله

بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ
کریم الدین محمد   انچه انبیا و دنیا میجویند چه سبب باشد که بحسب
ایشان موجود میگردد هر آینه برخورداری آن متاخر باشد از جستن آن اما انچه
انبیا و سلوک میجویند چه سبب شده که چون جزای آن بود نه برخورداری آن
نداشتند هر آینه الحال که جزای آن شده برخورداری آن حاصل است
همچون کسی که دانش رعیل باشد اما برای اشتغال هم او بچیزی
ازان واصل نباشد که الحال که آن فضول زایل شد و با خود آمد ملتذ است
به علمی جدید و بس فرقست میان ظلمی که میان آن و خط مسافات است
و میان ظلمی که میان ان و خط هیچ انفکاک نیست فاعتبروا یا اولی الابصار
والسلام علی اخی   نوشته بود که بعض اخوان را در بعض امور دینویه اندک
قصوری روی نموده برای قلة توجه چنین دانند که خدای عز و جل فرزند
آدم را نه آفریده برای اشتغال معیشة و دنیا که جز چنان اشتغال ممکنی نه
اگر با آن مشغولست مشغولست و الا فارغ است همچون محلی که در خانه
ناقرد مستراح کنند و بهر مستراح سازند که آن جز اسقاط فضلات
نشاید اگر دران استعمال نکنند بچیزی دیگر استعمال نتوان کرد
و معطل باشد اگر مالک آن محل را که برای چنان اشتغال مخلوق شده

دران استعمال کند حرجی نیست بلکه داخل است در تمامی شکر که عبارت است
از صرف عبد جمیع ما انعم الله علیه فیما خلق لاجله اگر تاسف بر حال اخوان
از این حیثیت دارد که چرا آن قوت ایشان که در آفرینش مصروف میبایستی
معطل است تا سعی مجمل و اگر تاسف از آن روی دارد که قصور در کار دنیای
ایشان پیدا شده خاطر از این باب جمع دارد که رزق بر خدای است
عز و جل و مومن را از اندیشه حال باز گشت و مستقر چندان افتاده
که تفاوت بیش و کم و سود و زیان و نقصان عاجل در نمی یابد و الله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم   بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی ولیی المشتاق الیه الامیر رکن الملة والدین حسن
آنچه پیدای حس است پنهان عقل است و آنچه پنهان حس است
پیدای عقل است از حس سرای و در عقل سرای و زینهار در این باب بیابی
ای ولیم بخدای که پیران مرا و مرضان از خدا بر خود بستم کرده اند اگر
حرمی پندارند که حق با خود بجای آورده اند ای ولیم تن پروران کل را
تربیت کنند و دل را ضایع گذارند عکس این اولی مینمود اما همگو بسان جز
عکس آنچه باید نکنند ای ولیم آماده باش که آهنگ پرورش دل داریم زان
پیامادل از این کل برداریم حیف باشد که مرعش در زیر پرورش بخدای
که یک ساعت از ساعات دل بهتر است از جهان و مافیها ای ولیم مجتبز
انگه حساب تن پرتوی از دل است چرا با پرتو ابستیم و بسوی آفتاب
نرویم چون پرورش چنین دلپذیر و دامن گیر است خورش چگونه باشد
قطره جوید هر که او دریا بود   هر چه جز دریا بود سودا بود   والسلام علی ولیی
بسم الله الرحمن الرحیم من عبد الله قطب بن محیی الی

ولیی فی الله الساری فی سبیل الله الامیر محب الملة والدین الشیخ محمد
بخدای خدا است که سوگند که جز راه خدا رفتن و رضای او جستن و متابعت رسول او
صلی الله علیه و آله کردن و بزمینه ارض ملتفت نشدن و نان جوین خوردن
با رضای خدا بر ملکت جهان راندن با سخط او مقدم داشتن سبیلی نیست
و هر کس جز این طریق مسلوک میدارد بر خود ستم میکند و راه ضلال
میرود و رخت به دار البوار میکشد و بعد سالکان راه حق باید که از ناخوشان
راه حق نترسند و اندیشه نکنند اگر چه ایشان اندک باشند و مانعان
بسیار و بر طریقه خود صبر کنند و الله مع الصابرین و اگر معترضان العیاذ
بالله اندام ایشان را پاره پاره سازند بپای نفشرند و دست از راه حق
خود باز ندارند و آخر حکایت اصحاب اخدود یاد باید آورد و بعد آدمی
خواهد مرد و بخدای باز خواهد گشت در عذاب مقیم یا در بهشت و نعیم
و حیوة دنیا البته سر خواهد آمد نشاید که آدمی بواسطه چند روزه اندیشه حاضر
که ابدی خواهد بود فرو گذارد و در پی مشغولی بحیوة فانیه اهمال جانب حیوة
باقیه بکند و بعد چون جماعتی بنادانی خود را هلاک کنند نشاید که این
کس نیز بر خود لازم داند که هلاک خود و اجتماع جمهور بر طریقی سند خود
توان ساخت برای آنکه حق در آحاد است نه در اعداد و بنده بوده که
اهل اغراض خواهند دانست که آن اغراض ایشان اعراض بوده
از سعادت خویش اما وقتی این بدانند که آن دانش ایشان سود نکند
نباید ای جماعت اخوان راهی یافته اید سلوک آن از دست میدهید
نزدیک گشته اید خود را دور سازید ای اخوان هیچ کس این راه نرفته
الا که غوغا به سر او آمده و دشمنی او کرده اند سته شده هر آینه بر سر شما نیز آنها

خواهد آمد پای دارید تا از جای نرود که اینها امتحان خدای است چون وقت
تنگ بود افزاده هر یک از اخوان برکتابت میسر نشد اما هر یک مقصود ام
بالتحیة والسلام علی امیر الاخوان بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی الاخ الاعز الشیخ کریم الدین محمد کتبه الله من المستغفرین
دریغ از عمر که صرف چیزی شود که خبر بر کردن و عار زمان از وی
هنری نیاید و آن کردارها در زمان با هم در کوزند چنین کارها کردن جز عمر
بباد دادن نیست و حیف از عمر که بباد دهند دریغ دریغ که اکثر خلق جز چنان
کار نکنند و نشان از باقیات صالحات که اعمالیست که مثمر امری است
باقی و مستعقب حالتی شریف نباشند قل هل ننبئکم بالاخسرین اعمالا الذین
ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا دریغ دریغ که اکثر خلایق قدر پیغمبران خدای نشناختند
و بزرگی ایشان ندانستند و بزرگواری سخنان ایشان در دنیا فشاندند و صحبتهای
ایشان بگوش ندانستند و اگر بدانستندی از سجین به علیین بر آمدندی و از
پایه که ایشانند بپایه رسیدندی که بعد بینهما آن مقدار است که از آسمان
هفتم تا زمین لا بل آنچه ایشان در آنند پایه نتوان خواند چه آن لا شی است
ولا شی پایه نباشد الله سبحانه بنده خویش امیر شیخ محمد را از آنان کرداد
که از سجین بعلیین بر آید اگرچه نام او اینجا بردن زیاده تقریبی نداشت اما در
این هنگام این دعا در باره او بخاطر آمد به او در رسانید و طمع اجابت دارد
چه او در ذات خود بنده نیکوست خدا ایش از بدان نگاه دارد و از بلاء
دنیا و اطوار ابناء دنیا چنان او را فراموش کن که هرگز از ایشان و اطوار
ایشان یاد نکند نیاید و هرچند یادمان از این باب با وی گویند او بجانب
خود از هر بابات ایشان در نکو را دخدایا این دعا اجابت فرمای انک بالجود

اندچه مال و عشق هردو غیر خدا است هرچه از دوست و امانی چه زشت آن نقش
و چه زیبا هرچه از پایه دور افتی چه ظلمانی چه جاربیا اکثر سالکان محجبان کرامات
اند یا محجبان مقامات و به اینها متبع اند مگر اهل جذبه که جذبه الهی
ایشان را از همه اینها بازرسته و از غیر خدا بکلی کرانیده و التفات
ایشان از ما سوی ذات خدا منقطع گشته بر وصول الیه از وصول
فانی شده اند و بمعروف از معرفت و بمحبوب از محبت اولئک
اولیاء الله حقا و من عداهم من اهل المقامات محجوبین بمقاماتهم عن الله
مقصود از مجذوب نه مسلوب التمیز است بلکه آنکس که منفرد گشته
بخدا از من عدا و ما عدا فهو من الله و الی الله و مع الله و فی الله بذا
و آنچه استفسار فرموده اند که اصرار تکرار است یا استحقاق الاصرار تکرار
است و رجوع در تحدید آن با متعارف است و به اختلاف معاصی
و قرب و بعد آن از کبائر مختلف میشود و بعضی به سه بار کثیر است
و بعضی به بیشتر مثلا اگر کسی ده گوهر دارد توان گفت که گوهر بسیار
دارد اما اگر ده گردکان داشته باشد نتوان گفت که گردکان
بسیار دارد غرض که تعیین قلة و کثرة بحسب مواد مختلف میشود
و اعاظم صغایر آنست که به سه بار کثیر است و از این اقل از حد
کثرة قطعا خارج است و همچنانکه اصرار صغیره کبیره است استخفاف
و قلت مبالاة به آن نیز کبیره میگردد کما قال صلی الله علیه و آله کل
امتی معافی الا المجاهرین و اگر شخص در محل قدوه باشد و آن معصیة متبع
خواهد گشت هم کبیره است و تبجح بمعصیة و آن از خود به نعمتی شمردن
و همچنین امهال خدا وی را در آن عنایتی درباره خویش شناختن این

اگر از خشیة آن باشد که آن معصیة است کفرست و اگر از خشیة ذات آن معصیة
باشد از آن رو که شتها رطبیعة است مع قطع النظر عن انه معصیة اولا
کبیره است ایمنست اسبابی که صغیره را کبیره میگرداند و بهمان القابیل
آخر لایفی به المقام والله المستعان ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم

بسم الله الرحمن الرحیم هر کس که بدنیا آمده و از آن
جهة آمده که نفعی برساند و ثمره باز آورد که هستی وی را بدان سبب
انبساطی پیدا شود که تا انقراض عالم هرگاه آن باو پیوند دو و او در خود ترقی
میکرد و اعمال آن جماعة که بروابط حقیقی بوی متعلق گشته اند در ترقی
خود می باید که سنکتب ما قدموا و آثارهم و کل شی احصیناه فی امام
مبین و من سن سنة حسنة فله اجرها و اجر من عمل بها الی یوم القیمة من
غیر ان ینقص من اوزارهم شی و اذا مات ابن آدم انقطع عمله الا عن
ثلث الحدیث الی غیر ذلک مما یعلمه اهله هر کس که آمد و نفعی از و به
بندگان خدا نرسید و اثری از و در عالم باقی نماند مگر در خود آمد و در
خود رفت بدنیا آمد و نرفت نمی بینید که موسی علیه السلام غبطه میبرد بر پیغمبر
ما صلی الله علیه و آله که ای کاش علمان علما بعث بعدی یدخل الجنة من امته
اکثر مما یدخلها من امتی انبیا افضل خلق اند که هیچکس ابسط وجودا
و اکثر خیرا و ابقی اثرا از ایشان نیست بعد از ان مرشدان کامل
بعد از ان در این معنی پادشاهان عادل بعد از ان مال داران
باذل و بغیره الله سبحانه که در این ساعة هیچ نزد کمینه از این جهت
نمی افتد که مرا قدرة باشد و اعانه مظلومی کنم یا مال باشد و صرف
محتاجی کنم یا بنا و رباطی یا مثل این با نشاط باشد و به تن خویش خدمة

توانم کرد

بنده خدا اشتغال نمایم و اگر کسی را از معصیة بتوبه خوانم یا از جهل بعلم آورم
یا از کیسه آتش بطاعة کشم قدر و قیمت این عمل با خود میتوانم اندیشید و جماعة
اولیاء کاملین که ظاهرا بارشاد اشتغال نمی ارزند از ابدال و اقطاب و اولیاء
عدد باطنا به اصلاح خلق مشغول اند و تمام امور ربع مسکون را در حیز ضبط و ربط
در می آورند چه جای جمعی خاص و همگی انتظام عالم از برکات و آثار ایشان
است و گروهی که نه ظاهرا و نه باطنا به ارشاد و اصلاح خلق مشغول
نبوده اند جبابران بوده که جمع میان صلاح و اصلاح میسر نداشته اند و ابدال
و مرشدان کامل از ایشان افضل اند الا ما شاء الله و باین استثنا اخراج
جماعتی میکنیم از اولیا که بر قلوب ملائکه مهیمن اند که از استیلاء جلال
و غلبه احکام آن بر ایشان خبر از کون ندارند و مقام ایشان در ولایة
مقامی غریب است و مرتبه ایشان در وجود مرتبه عجیب و کم فهمی بحقیقه
حال ایشان راه دارد و اگر در تحقیق و تبیین حقایق این مقام شروع میکنیم
سخن دراز میکشد مخلص سخن اینست که لا یؤمن احدکم حتی یحب لاخیه
ما یحب لنفسه وصیت میکنیم شما را و اهل بیت و اولاد و اقارب و احفاد
همه را به بذل و عطا و رسانیدن نفع به بندگان خدا الاشغل فالاشغل بر سبیل
خدمة نه بر سبیل انعام که هیچ را نزد خدا ازین سودمندتر نمی بینم و کفی
بالله شهیدا   درگذر از فضل و از جلدی و فن   کار خدمت
دارد و خلق حسن   وابتغ فیما آتاک الله الدار الآخرة و لا تنس
نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک والسلام علیکم و رحمة الله
و علی سایر الاقارب و الاولاد و اهل البیت حفظکم الله و ایاهم اجمعین
بنور من انواره و لحظ ظاهرکم و یتولی سرائرکم و یوفی حظکم من حسنات مناقبهم

وآخرتکم ویرسل علیکم برکات السماء والارض انه حمید مجید

بسم الله الرحمن الرحیم اگر مقبلان بر دنیا
چه‌ها دارند که معرضان از آن دنیا ندارند از مال و عیش
و لذت و حرمت و دوستان و آشنایان و سایر حظوظ و تمتعات
معرضان از آن را نیز چیزی هست که ایشان ندارند و آن خودی است
که خودی ایشان با ایشان یکسان شده و موافق گشته و خلاف میان
ایشان و ذوات ایشان برخواسته یار و همدرد خود اند نه همچون طایفهٔ اول اند
که اعدی عدو ایشان نفس ایشان است و هرچه ذات ایشان بر آن میگردد
ایشان از آن خشنود نمیشوند و همیشه با خویش در محاربه اند و از خود
خود ناراضی اگر ذات ایشان هر روش میگردد در خشم اند که چرا تو انگر
نیست نمیدانند که ذات ایشان گوش بفرمان خدا دارد و چه فرمان خدا
به او اولی است از او به او و هر آینه چنانچه مقتضای فرمان است میشد
پس چنانچه مقتضای خوش است انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون
چون ندا حق از بطنان غیب میشنود گر کر نیز الحال گوش بفرمان تو خواهد کرد
که گر عنایای دوست ذات تو آرام آوردگان است زنهار که با او یکی شو
همراه او با جهان خویش برو و ترا با خود ببرد آنگاه ببینی ما لا عین رأت ولا
اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر ای دوست مال و عیش و لذت و حرمت
و دوستان و آشنایان نه راه جهان حقیقت اند و بوسیلهٔ ایشان آنجا
نتوان رسید راه تو آن جهان ذات تو است لا غیر من گفتم باقی تو دانی
این غزل که من بعضی اوقات گفته ام گوش دار

ندارد هیچ در درد عشق بهبود
نه افسون پیش این مسکین دلان سود
رخش در زلف پنهانست دایم

نصیب ما از آتش نیست جز دود — مسلمانان مرا افتاده دردی
که بیرون است آن از رسم معهود — ز عشق روی خود افتاده ام مست
که نتوانم دمی بی خویش آسود — ندارم طاقت الغیاث من ام
که در خود بیخودم دارم چو داود — مرا گر نیک میگویید اگر بد
نه زان شادی نه زین خشم خواهد بود — بهر کس داده چیزی خدایا
مرا من ده که هستم شاد و خشنود — مرا این بس که هستم بندهٔ تو
ندارم کار من با بود و نابود — ای دوست هرگز ساعتی خود را شک

ورا خوش گرفته و از مهربانی با خود بغضی نزده بی تو از کجا و این از کجا
ای دوست تو دوست نادانی و دیرست که گفته اند دشمن دانا
به از نادان دوست اید دوست در دوستی خامی لاجرم از دوستی دشمنی
دیده باشی که پسر چون تقصیری کند پدر چنان بخشم رود که خواهد که ورا بکشد
این دشمنی برای دوستی است که بدی وی نمیتواند دید اما تا چنین
است در دوستی خام است محبت را با تحکم چه کار ریا و ادراک قبح
در محبوب کی ممکن حسن با وحسن است هرچه وصف اوست او را خوب
گوید هرچه غیر آنست زشت حبک الشیء یعمی و یصم پس چیست وعین
الرضا عن کل عیب کلیله چه معنی دارد و شاید که کسی را گمان افتد که
گمرهان از این عشق بازی محظوظ اند آنجا که عیب خود نمی بینند و چیزها
که ندارند در خود اعتقاد میکنند نی نی این کجا است و آنچه ما میگوییم
کجا این تکلف است اگر خود را ذلیل نه بیند و عزیزی بر خود نبندندی
و اگر خود را قبیح نیافتندی جمال در خود اعتقاد نکردندی حکیم از اینجا
گفته ما تکبر احد الا لذل وجده فی نفسه و یحشر المتکبرون کامثال الذر

خبر سید به سخن در جهان حقیقه میرود نه در تکلف و مجاز و در انجا اعتقاد نیست
انعقاد است و تواجد نیست وجود است و تصدیق نیست صدق
است اینها اسرار است که امنا خدا دانند اگر تو امین خدائی میدانی که چه
میگویم و اگر نه سخنی چند بی سر و بن میشنوی حالیا کوتاه کنیم کل یعمل علی شاکلته
فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم   ز نکهت چشم تا مهتاب مینی   تو مه را نور
بخشیدن بیاموز   الذی احسن کل شیء خلقه اینکه شخص میگوید کاش جهان
نشدی یا چنان شدی اولی آنکه گفتی کاش مرا دیده دادندی که هرچه میشود
جمالی که حق در آئینه او تعبیه کرده بدیدمی سراپای عالم از عین و معنی و حی
و میت و ناطق و صامت مستغرق حسن است در هر یک جمالی تعبیه است
جداگانه مناسب وی که بر دیده ارباب بصایر متجلی است

همچنانکه زاهد اندر سال قحط   بود او خندان و گریان جمله رهط   پس بگفتندش
چه جای خنده است   قحط بیخ مردمان برکنده است   گفت پیش چشمتان
قحط است این   پیش چشمم چون بهشت است این زمین   یار فرعون
تنید این قوم دون   زان نماید مر شما را رود خون   یار موسی خرد گردید
زود   تا نماید خون به پیش آب رود   جمله عالم صورت عقل کل است
کوست بابای هر آنکه اهل قلست   هرکه او با عقل کل کفران فزود   صورت
کل پیش او چون سگ نمود   صلح کن با این پدر عاقی بهل   تا که فرش
زر نماید آب و گل   من که صلحم دایما با این پدر   این جهان چون جنتستم
در نظر   هر زمان نو صورتی و نو جمال   تا ز نو دیدن فرو میرد ملال
عمر عبد العزیز فرمود لم یبق لی سرور الا فی مواقع القدر   و ورد فی الاحادیث

القدسیه

تا نخوری ندانی ای مخدوم بسیار کس رفتند و بحقیقت این کار رسیدند امروز
در گور آتش نایافت در ایشان افتاده و میسوزاند و از درد و غصه آن
بر جان ایشان است که اگر بر کوه نهند بگدازد و بازنهند که چنین است پیش از آن که
کار از دست بیرون رود و باز وقت نرسید و انذرهم یوم الحسرة اذ قضی
الامر مال و منال و خویش و دوست و سرای و بستان و این شهوات
که آدمی عمر بر سر آن میکند بی وفا اند از پی آدمی بگور نمی آیند و او را
اعمال او باز میرسد و همه خوار میگذارند و باز میگردند بدرد رفت خویش
رفت این رفت آن رفت ما نیز خواهیم رفت آن رفتگان بسیار
پشیمان اند از چه پشیمان اند از مثل این طور که حالی ما داریم از ایشان
فوت شده و باز یافت نمیتوانستند کرد ما را اگر امکان باقیست تا ارتقی
نگذاریم که فوت شود گذشتگان به پیشه بجانها گذار میکنند و پند میدهند
که زنهار زنهار از ما فوت شد و اکنون چنین بیچاره مانده ایم شما باری
نگذارید که فوت شود اما گوش را آن نیست که سخن ایشان بشنود
مگر گوش اهل دل ای مخدوم جز یاد خدای هیچ با آدمی نماند که در گور
مونس باشد دل با یاد خدا دهید و هر قدر زمان که بیابید و فرصت
که از کار و بار بازپردازید فرصت شمارید و در آن خدا را یاد می کنید
که آن یاد برای شما ذخیره می نهند و وقت حاجت باز میسپارند
ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید چه گویم که چه مبارکست این
اعمال صالحات و چه منور و روی سفید رفیقی است هر قدر که هست
بخدائی خدا سوگند که اگر یکدانه خرما در راه خدا صدقه کنید آن با شما
رسد و چنان بر شما روشن شود که هزار هزار تنکه که صرف کرده اید در هوا

ولذات آنقدار لذت بشما رسانیده که آن یک خرما رسانند
چون بشما رسید لاجرم شکر شما بر صرف آن یک خرما بیش باشد از
شکر بر صرف آن هزار هزار تنکه آن زمان که صرف شکر دیدای مخدوم
شنوده و مرسیده دل ازین آرزوها خالی کنید و ترک این لذات شهوات
بنمایید که بیرون ازین لذات لذات است که چون این را ارزانی کنند بآن
رسیدگان ببرید که ضایع خواهید شد این تجارت بکنید که زیان نکنید
اسیر لذت تن مانده و گرنه ترا   چه عیشهاست که در ملک جان
مهیا نیست   حضرت مخدوم امیر عماد الدین جعفر نیز بدانند که چنین اند
شما و عماد دیده و عماد ستون باشد اکنون ستون چه چیز دیده ستون دین
تا شما را عماد الدین گویند یا ستون دنیا زنهار زنهار که ستون
دین باشید که دین پاینده است و دنیا تباه شونده نه او ماند و
نه ستونش او الله سبحانه شما را پاینده دارد و در زیر سایه لطف خویش
پرورانده و بینهایی همه دوستان برساناد انشاء الله العزیز
بسم الله الرحمن الرحیم من العبد الفقیر قطب
بن محیی الی الاخ الاعز علیه جعله الله من الاعزین عنده عیانا محمدا
تعجب دارم از کار آدمی که چگونه نمیخندد و مرگ در پی اوست و چگونه
بفراغت زیست میکند و او را حساب باز میباید داد و چگونه خود سر
میکردد و او بنده است عجب بادان آدمی است دنیا را حقیقتی میداند
و آن حکایتی است و آخرت را حکایتی گمان میبرد و آن همه حقیقت است
اگر دیو بر وجود آن غالب نشود چنین وارون بنماید و چون دنیا را حقیقتی
پنداشته کار و بار آخرت را سخت گرفته و بهکلی وجود خود بآن مشغول است

وچون

وچون آخرت را حکایتی پنداشته آخرت را حکایتی انگاشته آخرت را آسان گرفته
و در امر آن بگفتار زبان قناعت کرده و دریغا از بی نیازی خدا است
که این همه خلق را با خود گذاشته تا در وادیه ضلال سرگردان میگردند
آری   بی نیازیش را چه کفر و چه دین   بی نیازیش را چه شک چه یقین
سبحان ربی الاعلی خداوندا در بی نیازی خویش منگر در نیازمندی
ما نگر بی زبانی خود در ما ببین زیانکاری ما مشتی بی نوا را ببین خداوندا
لطف تو بی پایانست از پای افتادگانیم ما را دستگیر کرم تو بی علت
است ما ما چرا نیاز در پذیر   یارب اگر نه لطف تو فریاد ما رسد
پیدا بود که کوشش ما تا کجا رسد   خداوندا ما را که اجازت است با تو
سخن گفتن بدبخت ما اگر جز تو سخن گوییم ما را که رخصت است یاد تو کردن
زبان کار ما اگر جز آن کاری کنیم   خداوندا اگر زنده ایم جمال ترا زنده ایم
و اگر میمیریم آشکارا گردن جلال ترا میمیریم محیای و مماتی لله رب العالمین
خداوندا بحق خداوندی تو که بر بندگی ما رحم فرمای چنانکه بندگی ما خداوندی
ترا تن در داده خداوندی تو بندگی ما را برحمانیه خویش در پذیرد و
دست رد بر سینه ما مشتی گدای بی نوا باز ننهد خداوندا امید از
که دل ما جز به یاد تو شاد نیست یاد خویش را از ما دریغ مدار خداوندا
میدانی که نفس خویش برای تو دشمن میداریم شر این دشمن را از ما
بدور دار خداوندا چه زیان باشد که از ما جان خواهی و به اخلاص جان
را نثار فرمان تو کنیم بحرمت آن زمان که زمان ما را از آنکه صرف خلاف فرمان
تو شود نگاه دار خداوندا اگر ما را نفس نباید شاید اما این نفس
بی رضای تو بر اید نشاید ما را ازین خذلان محمی دار   خداوندا بنده ایم

بنده ایم بنده چه می باید کرد تا چنان کنیم خداوند ترا هم نه خود را اگر سید الی
که چنین است ما را بخود مگذار خداوندا ترا از خود ضعیف تر بنده ای نمی بینم و نمیدانم
این ضعیف را است که از خود ضعیف تر کسی نمی بینم مرا بطاعت خویش توانگر گردان
خداوندا هر کس را حول و قوت داده تو حول و قوه من باش سبحان
ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین
شاید که امیر غیاث الدین که بدین جمع مکتوبی است ...
که هیچ حکایه من در آن نیست چه کنم چه حدیث دیگری فرا شنیده نیاید
حدیث باز چگونه کنم حال با تو پس دار و پاره سخن خویش هم بشنو هیچ توانی
که شبی از خواب ... برخیزی و از حدث ... طهارت کنی و قامت
هستی خویش پیش خداوند یکتا دو تا کنی و سر بر زمین نهاده با عدم اصلی
خویش که منها خلقناکم و فیها نعیدکم رجوع کنی و اگر یک شب کردی هیچ
توانی که آنرا با دو شب و سه شب کنی تا آن معتاد شود انگاه
داخل و المستغفرین بالاسحار باشی آیا توانی که چاشتگاهی که جهان هنوز
آفتاب تابنده است تو خود را هنوز وضو تازه و فرخنده سازی و
چنانچه بازار معاملات گرم است تو بازار عمل صالح خود گرم سازی و
چند رکعتی نماز بگذاری که ذخیره باشد ترا روز تجد کل نفس ما عملت
من خیر محضرا و اگر یکروز کردی توانی که با دو روز و سه روز کنی و خود را
با آن خو کاره سازی که کان احب الاعمال الی رسول الله ادومها شنیده
که لا یزال عبدی یتقرب الی بالنوافل در روایت و حسن نباید که مشایخ
کنی شنیده که الوضوء علی الوضوء نور علی نور چون وضو نور است نور
اگر دایم باشد بهتر و من محل کلام است تطهیر آن و حیثیت لولا ان اشق

علی

نه بهوا پرواز کردن و بر آب نماز کردن از این کرامات و موهبت ...
و اخوان ما را کرامت کن انک ولی الجود والاحسان سبحان ربک رب العزة
عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

١٩١

الی ولی وصی الدین پیر حاطر

و یقره ناظری الامیر فضل الله والدین محمد الهمه الله ما فیه الصلاح و الصواب
فی جمیع الابواب فقد قال الله تعالی الم یأن للذین امنوا ان
تخشع قلوبهم لذکر الله بر دل ایم ایده الله پوشیده نیست که قرار رکعات آدمی
دار است و خواب دار و کار روی کار ساز آن دار است و اگر چند
روزی برای ... نوشته اند باین دان پرواز داوان
سوی و آن سوی باز و نماز قرارش نیست که پای در دامن خمول کشیده
در گوشه کمال خود بنشیند و اوقات خود را بر عبادت و ذکر و تعلیم و مذاکره
دانچه مهین آدمیت در توکید علاقه با عالم اعلی و سست شدن علاقه با عالم
زور نتوز ریح کشته و در باب ... طبیعی تقلیل قبض کنند و از مال و امور
دنیوی باید که قناعت کنند و بر بعضی ظلم که در خوان او می نماید ظلمت
در کون یکسان که سور ... و عید ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار
است هر چند جبر کنند که انچه از ... فوت میشود از جبر بسبب ... لطف
که با ظلم میکنند مثل آنست که بسبب ظلم فوت میشود و از جبر بسبب ... لطف
آنچه با ظلم فوت میشود دیگری از امر عقبی و گذر دنیا در جنب قلیل عقبی
هیچ است کلیف قلیل دنیا در جنب کثیر عقبی کما قال الله تعالی بل تؤثرون
الحیوة الدنیا والاخرة خیر وابقی و اگر آدمی برای خود میقاتی نهد که
چون آن میقات در آید ... سازی آخرت ... برای عبادت

مشغول شود اقتضای این میقات سن اربعین است که ابتدا اشیخوخت
است هر آشوب و حرکت که میکند پیش از آن کند اما بعد الاربعین
جز آنکه گوشه گیرد و بکار خود پردازد و اوقات بتلاوت و صلوة و مطالعه
و مذاکره و ذکر و مذکره و فکر و تفکر و کذا رند سببی نیست سوت اولی
در مرضا و است و یکسان نیست که سوت آدمی را فرا رسد و او ساکن
و مطمئن باشد بدکر صدای با آنکه سوت او را فرا رسد و او ساکن و مطمئن
وار شوب طبیعت و حرکات بشریه باز مانده باشد و مستعد سوت
و قدوم علی الله شده بود اما تشبه الا ولی حسن ما عزم الا التوجه الا علیه
ثم و انما زوت ما تقالا ان یکون من النا خشیة و لم ابن یا مر و رکر بل در
ایام گذشته مطالعه فرمایید اگر مطالعه ان شعر سستی ان عزم بود که بدینه
در سلوک و عبادت شد فذلک غایة المومول و المعونة علیه من الله
مسئول و اگر نتیجه مذکور رنداد و در همان عزلت استمرار واقع شد
سطر دوم از نامه مطالعه فرمایید و مضمون ان بکشد چو بدو انزعج الصحرا را
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
بسم الله الرحمن الرحیم مضمون سطر دوم از نامه آنکه کسی که مدتی تنظیم
ولایات و دنیا مبتلا شده در چند و ظیفه نگاه باید داشت که اگر بر سر
باز وقت حال خود باشد و فیض بنفس خویش که رنگ ایشان بگیرد و
صفات ایشان کسب کند برای آنکه نشیمه حکمیه نفس است خاصیه
تشبیه بیناب دوم آنکه در وظایف عبادات و اوراد تمام تقدیم
کند و در فی چند حضور در ارای ان منفرد موظف سازد و نوعی که در جمله
فترها بر این راه بیاید تا مگر هر زمانی که بر انیده دل از صحبت ایشان حاصل کرد

الصیقل صیقل و بعضی ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین
زوده کرده و سیم ابواب حکام حمل جریان احکام است و خیر و شر بکار
رود و وقع دخر جاری شود و آنچه در ان بقیع عباد و باشد بان همراهی کند
و آنچه در ضر عباد باشد تا امکن در دفع ان جهد تقدیم کند اما نیام بان
وظایف سلطانه کسی امیر باشد که بر نفس خود غالب باشد و شیطان
او را بهزیمت شود و السلام
۱۹۲ الی الحضرت العلیة الصفویة حیث لا یوزر الا لهیة البرهانیه
الله تعیه امراء عظام جهرم در نظر فارس فقر و ضعفا را کهفی بوده اند
هر کس از صاحب دولت و کیز ایشان بکدکشی او را خدمت کرده ی بهر
که نوبت دو لکاوه دوا زیر کار چند حضر با تبق او را عهد کرده ی
طالب عمان عرب که شیرازی آمدند چون ایشان در اغوای او
مودی پیش ایشان نشستندی و از ایشان مراعیه یافتندی عرب
و بعید ااز ایشان نواله همه ساله بودی نوبت روزگار که چون بر
دیگری است نشستی ایشان او را دستگیری کردندی بر ایشان است
نیست مطلع نمی ازدی که سرمایه ایشان رفته چند است که او بوده ایشان
بابت ایشان رسیده سابق چند نفس بعد و بودند دران ریاست و نهم
متفرق ایشان اکنون چند نفس ریش فرو د آمده اند عدد افزوده
و عهد دهان باکتر ازان و در این سنوات اخت منع و چند گونه دیگر
نقصان علاوه ان آمد و فرض سر و فرض که از قبیل ضعیف میوت
شطرنج مانند که حرکتی نموی غریب میکند در اند حتی اقوام دستگاه
دار و را لعله سخنان دست به ایشان میفت اگر مرحمت به ایشان

متنفس کما یدین مدان انچه ایشان میکردند اکنون با ایشان کشتند و کمدارد
که این دودمان کریم که به لقب عزه فارس که غره ممالک حضرت پادشاه
دین پناه است و مصداق برهان الدین متعلق بالثریا لیلا در حالات فارس
اندر زده هم بر بیزه و وردی بهر سوی نهند معامله باشند که از رحمت و جهان
جنان پادشاه دل آگاه جز جنان معهود نشو و این ضعیف اکنون چند
سالست که هم یکی با تقرّ جهد م دارم و اطلاع بر کنه احوال ایشان حاصل
کرده ام حال ایشان چنین یافته ام که اگر عنایت و رحمت پادشاه شامل
حال ایشان نشود کار ایشان از دست برود و الا مارحم ربی جای خندکس
از عهده ایشان برای استیلاء قروض و بار زمانه که از قدیم با مر عیال
به سنگ اعتراب میدهند و باقیان که بیرست روزی میکنند راهند و خود را
از میان نمی اندازند اگر از مهب الطاف ربانی که روز روزن عنایت
حضرت پادشاهی ظل الهی است نسیم اقبال بر ایشان نمی وزد و اگر
از مهب الطاف ابا ایشان زار اظهار کرد آورد و عنقریب ایشان را ز جهان
راه نیز پیش میش می باید که بنت تازه چنین خبر رسید که رقم مطالبی
بر ایشان شده اول حرارت عنایات پادشاه دل آگاه
اقتضا ران کند مبلغ این حیله صبه دلی نه الله وعونه الی الله الاکبر
رفض الملک والدین محمد ایده الله که در میان ایشان وسیط و شریف
و بعلم و فضل و ذکا بمبی اللیث هده عن التعریف است جهد عرض حال اقبال
صفت اوی بان آستانه کریم که وجهه وجه او مم است بهاده مسید که عنایت
حرد انر و رحمت پادشاه شامل حال کردد و دلهای مودت
رستم بوس رسید که کهف کریم حضرت پادشاهی که مستمد از فیض بسیط
الهی

الهی است که صفت با موارد الطاف مثلاطم باشد و مصداق ان لربکم
فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها آمده از نظایت ان فواتح الاقبال
و جهان و زوان ربی لطیف لما یشاء انه هو الحکیم العلیم سبحان ربک رب العزه
عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین

الی الحضرت العلیة الحقیة المحمدیه لازالت

موئیده بالتاییدات الالهیه   ادمی الکاره و نره پیوسته واقع است
و چون ان شغد حال است هنش حرف استغا و خود را از ان میشود و متفرع
در استغا و از انکار و کلیه که بعد از این در نشاء اوقت واقع خواهد شد و طریق
استغا و از ان سلوک نمیدارد و اما از ان که بعد از ان انکاره برادر افروزد
و برد و محیط شد امری کلی را اعیان و القائی است و الکل و اعلی که در وضع آن
در موضوع خود متضمن ظهور قهر و جلال و غیر دیگر است و هر اینه موضوعی اگر
از او در ان وضع کند خواهان است چنین نفوس غافل که شغد حال ایشان نزد
فرو کیرد و از التفات بدمال مانع شود و موضوع و موضوع آن معانی
را می شاید هر اینه با رکه نفس ایشان اعمی و ضلال ایشان و دوامش
از هر است و دلالت ایشان که به صواب ما خود کشیدن از عالم قطعات
امر کلی است و چون چنین باشد وای بر حال آدمی که چنین یکی را
در شقاست و خنیس ضلال و دمی مدی او را و خود را از دل
درین اندیشه خون شود و دیگر پاره پاره خدای عز و جل عالم را برای
آدمی آفرید و آدمی را برای خود حکمی است عالم همراه او میان را اما او میان
در عالم الهی بر دو گونه باشند و بعضی را در منصه اکرام جلوه دهند برای
اظهار لطف ازلی و بعضی را در ماده لطف افکنند برای اظهار جلال

هر دو واسطه ظهور صفت الهیت اند اما هو فی جوش حال آنکه واسطه ظهور
لطف و اکرام شود و دوم خزانه رحمت که واسطه ظهور جلال و قهر او
لطف خدای عز و جل رحمت که از آن بی نهایت بتوان بود و قهر و
اعتلای خدای عز و جل رحمت که از رتبت می‌آورد و
آدمی بر خود رحم کند و خود را از او به قربات الطاف اکنند
و اکرام او با وجود این بکند که برای او خواهد کرد و چون این فراق نسبت با او
والفت ما او لو ان کل من فی السموات والارض
الا اتی الرحمن عبدا موضوعات الطاف و قربات هم در
کار بند که اورا رفت و هر که می‌اندیشی
خواهی عشق جامی و این و کوفار
او را و رحمت خاصه که قسم هر فرد
در مقام رحمانیه عامه که قسم
کلمت رحمت خاصه که قسم الرحیم و ان خدای عز و جل
کیست که استفاد از او به قربات توان
وکان بالمومنین رحیما اخوان الصین که در ان
فرداً فردا طیبات بحمد الله که که
ابدی است سلام قولا من رب الرحیم والسلام
علی ورحمة الله وبرکاته
الی ولیی وحبیبی وعضدی شیخنا صدر الملة والحق والدین محمد
الوالد عز الامجد الاسعد المولی الشیخ محیی الدین محمد
آدمی ذاتی است محض قابل هر معنا النظر در ۱۹۴

۱۹۰
بسم الله الرحمن الرحیم السلام علی ولیی فی الله اللهم اجعلنی من اولیائک و حزبک
شمس الملة والدین ابا سعید مردانگی است که چون موت
دررسید از جای نرود و هر کس که چنین باشد از کوه سخت تر است برای
آنکه مرگ از تجلی است الهی که طبیعت تاب آن نیاورد و لاجرم از کوه سخت
تر باشد ای ولیم جان فدای چنین مرد باد اگر در مشرق زمین یا مغرب زمین
کسی چنین یافت شود نام چنین مرد بر زبان راندن و شنوانیدن تکلیف
۱۹۵ مرد بودن والسلام بسم الله الرحمن الرحیم
من عبد الله قطب بن محیی الی اخی فی الله الامیر غیاث الدین محمد اغا
واید رسد این جهان نه همین است که در بادی النظر
می‌نماید هر جز از آن را غوری است و هر قطره از آن را پیوند بحری است جزئیات
بکلیات قایمست و کلیات بجزئیات ظاهر هر کس که جزئی را با پیوسته
بکلی می‌بیند داخل آن جماعت است که یعلمون ظاهرا من الحیوة الدنیا وهم
عن الآخرة هم غافلون وصف الحال ایشان است و من کان فی هذه
اعمی حال ایشان قل انظروا ماذا فی السموات والارض اشارت به باز نمودن
کلیات در جزئیات فاعتبروا یا اولی الابصار والسلام علی سید الاخوان
وسایر الاخوان ورحمة الله وبرکاته هیچ چیز یاد کرد ایشان را در این کار که
پیش گرفته اند باز ندارد و شغل ایشان شغل نعامه باشد که هر گاه که باد از پس
روی می‌آید تیزتر میرود والله الموفق
تمت المکاتیب بعون الله الملک
تم تم تم

